

فرهنگ بهدیسان

گردآوری
جمشید سروش سروشیان

بامقدمه
استاد ابراهیم پورداود

بکوشش
منوچهر ستوده



(نشریه شماره ۴)

این کتاب بهزینة مؤلف چاپشد و بیاس دستیاری ناشران «فرهنگ ایران زمین»

در جزء انتشارات آن مجموعه منتشر میشود

FARHANG-E BEHDINĀN

By

JAMSHID SORUSH SORUSHIAN

With a preface from

PROF. I. POURE - DAVOUD

Edited by

MANOOCHEHR SOTOODEH

Tehran -1956

۱۲۰

۱۳۲۵ قمری

فهرست کتب خطی

جمعیله سر و شیان

پیشگفتار

بقلم استاد پور داود

جای شادمانی است که یکی دیگر از لهجه‌های کهنسال مرزو بوم ما، گردآوری شده، بدسترس همگان گذارده میشود. این نامه که چندین هزار واژه زرتشتیان ایران را دربردارد، بدرخواست نگارنده این پیشگفتار گردآوری شده و بخواهش نگارنده «فرهنگ بهدینان» نامیده شده است.

بهدینان یا پیروان آیین بهی از هر کجای ایران که باشند، خواه از کرمان و یزد و خواه از تهران و آبادان لهجه مخصوص بخود دارند، چنانکه همکیشان آنان، پارسیان، در هر جای هند که باشند، بزبان گجراتی، که یکی از زبانهای آریایی رایج هند است گویا هستند. گجراتی که زبانزد صدوده هزار پارسیان است، با بسیاری از واژه‌های فارسی در آمیخته، لهجه مخصوص گردیده است پارسیان در هر کجای هند که باشند خواه در بمبئی گجراتی زبان و خواه در پونته مراتی زبان و یا کراچی سندی زبان و کلکته بنگالی زبان و جزاینها، در همه جا در میان خود بهمان لهجه گجراتی گفتگو میکنند.

در این دو سه قرن گذشته، کرمان و یزد و پیرامون آنها، شهرهای زرتشتی نشین بشمار میرفت، از آنجاهاست که گروهی بتهران روی آورده، امروزه چهار-پنج هزار در ریابخت زیست میکنند.

چون سرزمینهای کرمان و یزد، هر یک مانند بسیاری از سرزمینهای دیگر ایران، دارای لهجه ایست و یا واژه‌های مخصوص بخود دارد، این است که در هر یک از دو لهجه زرتشتیان کرمان و یزد که هر دو در این نامه یاد گردیده، یک رشته واژه

دیده میشود که در دیگری نیست، یا اینکه برخی از آنها که در هر دو سرزمین یکی است، اما مردم کرمان بشیوه کرمانی و مردم یزد بشیوه یزدی بر زبان رانند. خود زرتشتیان ایران لهجه‌ای را که در میان خود، در گفتگوی با همدیگر بکار برند، دری خوانند، اما این نام بهیچروی درست نیست و ممکن است مایه اشتباه شود (۱) زیرا «دری» آنچنانکه پیشینیان نوشته‌اند و امروزه در زبان ادبی ما شناخته و دانسته شده، پیوستگی خاصی با لهجه زرتشتیان ایران ندارد.

اکنون این نام بر زبان فصیح و ادبی فارسی برآزنده تراست، تا یکی از لهجه‌های بومی گروهی. اینک به بینیم «دری» را چگونه تعریف کرده‌اند: ابن الندیم در کتاب الفهرست که در سال ۳۷۷ هجری نوشته شده نقل از ابن المقفع (روزبه) همان دانشمند نامور ایرانی که در سال ۱۴۲ یا ۱۴۳ او را در بصره بگناه زندیق بودن در تنور سوختند، کرده مینویسد «زبانهای رایج ایران چنین برشمرده شده: پهلوی، دری، فارسی، خوزی، سریانی ... اما دری، آن زبان مدائن است (شهرهای تیسفون و سلوکیه و جزاینها) و کسی که در دربار پادشاهی است، بدان سخن گوید و این زبان را، بر زبان شهر دربار باز خوانند و در میان زبانهای مردم خراسان و سرزمینهای خاوری، زبان مردم بلخ بآن غلبه دارد (۲).

مقدسی که در سده چهارم هجری میزیست در احسن التقاسیم در سخن از خراسان و ماوراءالنهر (ورارود) و زبانها یا لهجه‌های گوناگون این بخش از ایران زمین، از زبانهای نیشابور و توس و نسایست و بست و بلخ و هرات و سرخس و ایبورد و مرو و غرjestان (غرج‌شار) و گوزگانان و با میان و تخارستان و خوارزم و سفد و چاچ

۱- نگاه کنید به *Kleinere Dialekt und Dialektgruppen Von W. Geiger*

im Grundriss der iranischen Philologie 1-2, S.382

۲- وقال عبدالله بن المقفع لغات الفارسیة: الفهلویة و الدریة و الفارسیة و الخوزیة و السریانیة ... و اما الدریة فلغة مدن المدائن و بها کان یتکلم من بیاب الملک و هی منسوبة الی حاضرة الباب و الغالب علیها من لغة أهل خراسان و المشرق لغة أهل بلخ (الفهرست طبع مصر ۱۳۴۸ ص ۱۹) لغت «حاضرة» که در ترجمه مایه اشتباه برخی گردیده در اینجا بمعنی عاصمة یا شهر بزرگ و پایگاه است.

(شاش) و فرغانه و سمرقند یاد میکنند و دربارهٔ زبان بخارا گویند: اینگونه زبان را دری نامند زیرا آن زبانی است که دفترهای پادشاهی بدان نوشته شود و داستانها را باین زبان نگارند و این ازواژه «در» که بمعنی باب است درآمده، یعنی گفتاری که در دربار بدان سخن گویند. (۱)

خوارزمی که در دومین نیمهٔ از سدهٔ چهارم هجری میزیسته در مفاتیح العلوم، همان عبارات ابن الندیم را در فهرست دربارهٔ دری، آورده است. (۲)
یاقوت حموی (۵۷۵-۶۲۶ هجری) در معجم البلدان در کلمهٔ (فهل) آورده:
حمزهٔ اصفهانی در کتاب التنبیه گوید که زبانهای فرس باستانی پنج گونه بوده: پهلوی، دری، فارسی، خوزی، سریانی... پس از این دربارهٔ زبان «دری» همان مطالب ابن الندیم را یاد کرده است (۳)

۱- وانما ما جانسها دریا لانها اللسان الذی تکتب بها رسائل السلطان و ترفع الیه القصص و اشتقاقه من الدر و هو الباب یعنی انه الکلام الذی یتکلم به علی الباب - احسن التقاسیم چاپ لیدن ۱۹۰۶ ص ۳۳۵.

۲- والدریه لغة أهل مدن المدائن و بها کان یتکلم من بیاب الملك فهی منسوبة الی حاضرة الباب و الغالب علیها من بین لغات أهل المشرق لغة أهل بلخ -- مفاتیح العلوم چاپ مصر ۱۳۴۲ ص ۷۲

۳- فهل و یقال فهل، قال حمزة الأصبهانی فی کتاب التنبیه: کان کلام الفرس قدیماً یجری علی خمسة ألسنة و هی الفهلویة و الدریه و الفارسیة و السریانیة... و اما الدریه فهی لغة مدن المدائن و کان یتکلم بها من بیاب الملك... معجم البلدان چاپ مصر ۱۳۲۴ جلد ۶ ص ۴۰۷ و نگاه کنید بترجمهٔ فرانسهٔ آن *Dictionnaire Géographique de La Perse* par Barbier de Meynard, Paris 1861 p.428

دانشمند نامی آلمانی یوستی (Justi در ZDMG XXXV, Leipzig 1881S. 328)

که در ۱۷ فوریه ۱۹۰۷ در گذشت در سخن از لهجهٔ یزدی که با از آن یاد خواهیم کرد، همین عبارت یا قوت را آورده، اما گمان کرده که یا قوت با اشتباه کتاب التنبیه را به حمزهٔ اصفهانی بازخوانده و باید مؤلف این کتاب مسعودی باشد. ناگزیر یوستی بکتاب التنبیه و الاشراف تألیف مسعودی توجه داشت، اما کتابی که یا قوت یاد میکند کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف حمزهٔ اصفهانی است که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران موجود است.

پیدا است که لغت دری از دره است یادربار و درگاه شاهی:

دوان سوی درگاه بنهاد روی
فراز یکی پیل نوزال زر
چو آمد بنزد یکی شهر شاه
همچنین واژه «دری» را چندین بار بکار برده است. در سخن از اژدهاک (ضحاک)
که او را بیوراسپ خوانند گوید:

همان بیوراسپش همی خواندند
کجا بیوراز پهلوانی شمار
باز دره گفتار اندر آوردن برزوی کلیله و دمنه را از هندوستان، گوید:

کلیله بتازی شد از پهلوی
بتازی همی بود تا گاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور او
بفرمود تا فارسی دری
عنصری گوید:

ایا بفعل تونیکوشده معانی خیر

فرخی گوید:
اندر عرب در عربی گویی او گشاد

و او باز کرد پارسیان را ددری
همه گویندگان بزرگ ما همین واژه را بکار برده در نوشته‌های نثر فارسی هم
بسیار بآن بر میخوریم. در هر جا که بکار گرفته، مفهوم پارسی درست و سره و رسا از
آن بر می آید. امروزه از لغت دری زبانی را در می یابیم که کلمات آن بر شمرده و سنجیده
و برگزیده باشد. مانند زبانی که دبیران و یا مستوفیان درباری بقلم می آوردند. از
اشعار فردوسی گرفته تا حافظ همین معنی از واژه «دری» بدست می آید آنچه از ماخذ

۱- شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم تهران جلد ۱ ص ۱۴۱ شعر ۲۲۵

۲- شاهنامه، چاپ بروخیم جلد ۲ صفحه ۳۸ شعر ۹۵

۳- باید چنین باشد: «بفرمود تا فارسی دری» باشد نه «بفرمود تا فارسی و دری»

شاهنامه جلد ۸ صفحه ۲۵۰۶ شعر ۳۴۹۵

روزبه پسردادویه یا ابن المقفع یاد کردیم ، پیداست که زبان دری ، زبان رایج سرزمین خاوری ایران بوده و همچنان است که در دربار شاهان ساسانی رواج داشت . شاید پیشینیان، دری را يك گونه پهلوی میدانستند که از واژه های بیگانه سامی برکنار باشد مانند چند نمونه از نوشته های دینی مانی که در تورفان، در مرز تر کستان چین از زیر ریگها پیدا شده و آن بزبانی که پهلوی گوئیم نوشته شده اما برخلاف نوشته های دیگر پهلوی هیچیک از واژه های آرامی که هزوارش خوانده میشود در آن دیده نمیشود یا بعبارت دیگر پهلوی سره است .

اگر بگوئیم بعدها از دری ، فارسی سره ، بی واژه تازی ، اراده شده ، شاید چندان دور نرفته باشیم .

از آنچه گذشت روشن است که لهجه کنونی زرتشتیان بهیچروی مناسب نیست که دری خوانده شود چنانکه خودشان آن را چنین نامند و نه شایسته است آن که گبری خوانده شود چنانکه غیر زرتشتیان آن را بخطا چنین نامند .

نه اینکه شایسته نیست پیروان آیین پاك نیاگان پارسی خود را گبر و لهجه آنان را گبری بنامیم ، باید از دشنامی که لشکر تازی در هنگام تاخت و تاز خود در ایران برای پدران ما پسندیده تنفر داشته باشیم ، لفظ گبر بنیاد ایرانی ندارد باید همان کلمه زشت کافر (جمع کفار) عربی باشد. لفظ درشت و ناهنجار کافر که بالشکر دشمن بمیهن مادر آمد و بهانه آنهمه کشتار و غارت گردید چون بیگانه بود بزبان ایرانیان نگردید ناگزیر بهیئت گبر = گور (gaur) درآمد و از اینجا سرزمینهای همسایگان ایران رخنه کرد .

البته این نباید مایه شگفت باشد که ایرانیان در آغاز استیلای عرب نمیتوانستند لغتهای سامی و بیگانه را درست بر زبان رانند ، همان ایرانیانی که چندی پس از آن خدمات شایانی بزبان دشمنان خود کردند . ابو بکر محمد بن جعفر النرشخی (۲۸۶-۳۴۸ هجری) گوید چون ایرانیان بخارا از ادای تلفظ لغت عرب بر نمی آمدند بناچار بایستی نماز را بزبان پارسی بخوانند (۱)

کافر یگانه لغت عرب نیست که نزد ما گبر (= گور) شده ، باز لغتهایی در فارسی بجای مانده که از همان آغاز اسلام در ایران رنک و روی دیگر گرفته است. از آنهاست از برای نمونه ، واژه مزکت پیدا است که همان لغت مسجد در فارسی باین هیئت در آمده است البته ایرانیان که در زبان خود نامی از برای عبادتگاه عربهای مسلمان نداشتند ، مسجد آنان را مزکت خواندند. در همه فرهنگهای فارسی : لغت اسدی (۱) و فرهنگ سروری و فرهنگ رشیدی و فرهنگ جهانگیری و جز اینها مزکت ، بمعنی مسجد یاد گردیده است . سوزنی گوید :

صدر عالم نظام دین کر لطف شمه خلق تست مشك تبت

تو مشرف تری زهر مردم همچو بیعت الحرام از مزکت

در مقدمه الادب زمخشری (۶۶۷-۵۳۸ هجری) آمده: مسجد ، مزکت ، مژکت ، مسجد جمعه مژکت آذینه (۲) همچنین در السامی فی الاسامی ، تألیف میدانی همزمان زمخشری آمده : المسجد ، مزکت ، المسجد الجامع ، مزکت آذینه (۳) در صراح اللغة نیز آمده : مسجد بکسر جیم مزکت (۴) در کتاب صحاح الفرس از شمس الدین محمد بن فخر الدین هندو شاه معروف بشمس منشی که در سال ۷۲۸ هجری قمری در شهر تبریز گردآوری شده و پس از لغت فرس اسدی ، کهنترین لغت نامه فارسی بفارسی است ، آمده : و مزکت مسجد باشد و این لفظ معجم عربی است ، چنانکه عرب تعریب عجمی کنده (۵) دوسرخه (در نزدیکی سمنان) مسجد را ، مزکت بکسر میم و کسر کاف

۱- در لغت اسدی چاپ اروپا واژه مزکت یاد نشده ، در چاپ تهران یاد گردیده است .

۲- مقدمه الادب زمخشری چاپ لیبسیک ص ۲۱-۱۴-۱۵

۳- السامی فی الاسامی چاپ ۱۳۷۴ در الباب الرابع فی شرایع الاسلام .

۴- صراح اللغة چاپ طهران ۱۲۷۲

۵- نسخه کهنه از این فرهنگ سودمند در دست آقای عبدالعلی طاعتی است ، امید است

بکوشش ایشان برای نخستین بار بچاپ رسد .

گویند در کتاب التفهیم ابوریحان بیرونی نیز مزکت بمعنی پرستشگاه بکار رفته است. (۱)
گبر ، گبرک ، گبرکی (بمعنی دین زردشتی) در بسیاری از نوشت‌های نظم و
شرفارسی دیده میشود فردوسی گوید :

بفرمان یزدان چو این گفته شد
پیرید سیمرغ و بر شد بابر
ز کوه اندر آمد چو ابر بهار
نیایش همانگه پذیرفته شد
همی حلقه زد بر سر مرد گبر
گرفته تن زال را در کنار (۲)

فردوسی در جای دیگر شاهنامه در سخن از جنگ شاهپور ذوالاكتاف (بگفته
خوارزمی ، هویه سنا (۳) در جنگ نصیبین که مردمش از عیسویان بودند (۴) گوید :

که مارا نباید که شاپور شاه
که دین مسیحا ندارد درست
چو آید ز ما بر نگیرد سخن
نصیبین بگیرد بیارد سپاه
ره گبر کی ورزد و ز ندواست
نخواهیم استا و دین کهن (۵)

باز در شاهنامه در لشکر کشی ارجاسپ تورانی به بلخ و کشته شدن کی لهراسپ
و گروهی از، هیربدان در آتشکده نوش آذر ، آمده :

همه پیش آذر بکشتندشان
ره گبر کی بر نوشتندشان

۱- در کتاب التفهیم که باهتمام آقای همایی بچاپ رسیده در فهرست برخی از لغات
آن مزکت و مزکت آدینه بر شمرده شده اما جای آن در صفحات کتاب معین نگردیده .
شبهه نیست که این واژه در کتاب التفهیم بکار رفته چه نگارنده خود در سال ۱۹۱۲ میلادی
در کتابخانه ملی پاریس لغت‌های فارسی التفهیم را برچین کرده هنوز در زیر دست دارم .

۲- شاهنامه جلد ۲ ص ۱۴۳ س ۲۶۱

۳- خوارزمی در مفاتیح العلوم (صفحه ۶۵) «فی ذکر ملوک الفرس والقالبهم» آورده:
سابور و لقبه هویه سنا و هویه اسم الکتف بالفارسیه ای ثقاب و هو الذی تسمیه العرب ذالاکتاف
وانما لقب بذلك لانه کان یثقب اکتاف العرب و یدخل فیها الحلق و قیل بل کان یخلع اکتافهم.
۴- درباره نصیبین در بین النهرین که در بهلوی نصیبین (= نچیبین) خوانده شده و

یکی از مراکز مهم زبلن سربانی و شهر روحانی عیسوی بوده و در آن جنگ‌های سخت میان
ایرانیان و رومیان در گرفته ، نگاه کنید به بخش نخست فرهنگ ایران باستان ، نگارش
نگارنده این پیشگفتار ص ۱۶۳

۵- شاهنامه جلد ۷ ص ۲۰۶۰ شعر ۵۳۹

زخونشان بمراد آذر زرد هشت ندانم چرا هیر بدر ابکشت (۱)

عنصری در مدح سلطان محمود گوید :

چنین که دیدم آیین تو قوی تر بود

بدولت اندر آیین خسر و بهمن

تو مرد دینی و این رسم گبران است

روا نداری بر رسم گبران رفتن .

در اینجا جشن سده اراده شده که محمود سبکتکین ترک نژاد آن را بزرگ

میداشته اما شاعر چابلوس در باری آن را رسم گبران دانسته و نکوهیده است (۲) باز

عنصری در مدح محمود و جنگ وی در دره رام هندوستان گوید:

ز رام و از دره رام اگر حدیث کنی همی بماند گوش از شنیدنش مضطر

سپاه گبر بدو در چو لشکر یا جوج نهاد آن دره محکم چو سدا سکندر

خدایگان بگشود آن بنصرت یزدان براند دجله زاوداج گبران کبر

چنانکه دیده میشود در اینجا هما وردان میدان جنگ محمود ، هندوان هستند

و از پیروان آیین برهمنی میباشند اما عنصری آنان را گبران خوانده یعنی کفار (۳).

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم گوید: «و پارسیان را از جهت کیش گبرگی نشایست

که سال را بیکی روز کیسه کنند (۴) » باز در کتاب التفهیم آمده : « پرورگان -

۱- شاهنامه جلد ۶ ص ۱۵۵۹ شعر ۱۰۹۸

۲- دردنباله آن دو شعر باز عنصری گوید :

جهانیان برسوم تو تهنیت گویند

ترا برسم کیان تهنیت نکویم من

نه آتش است سده بلکه آتش آتش تست

که یک زبانه بتازی زندگی بختن

۳- عنصری در شعر پیش ، همان سرزمین هند را زمین کفر و کافر خوانده :

زیم شاه نماند همی بگیتی کفر زخیر شاه نماند همی بگیتی شر

بدان زمین که بدو در زوقت آدم باز نبود جز همه کفر و نرفت جز کافر

۴- کتاب التفهیم چاپ تهران ص ۲۲۲

پنج روز پیشتر از آبان ماه و سبب نام کردن آنچنانست که گبرکان اندرین پنج روز خورش و شراب نهند روانهای مردگانرا و همی گویند که چنان مرده بیاید و از آن غذا گیرد...» (۱)

بابا طاهر عریان همدانی که در سده پنجم هجری میزیست گوید :

اگر مستان مستیم از ته ایمان اگر بی پا و دستیم از ته ایمان

اگر هند و اگر گبر و مسلمان بهر ملت که هستیم از ته ایمان

در بسیاری از نسخه بدلها، گور آمده : اگر گوریم و ترساور مسلمان !

اگر گوریم و هندو و مسلمان ! اگر گوریم و ترساور مسلمون (۲)

پیداست که در اینجا از گبریا گور در لهجه لری، زرتشتی اراده شده، در ردیف هندو و ترساور مسلمان همه سخن سرایان و نویسندگان ما واژه گبر را در نظم و نثر خود بکار برده اند، در میان آنان سعدی هم که در پایان سده هفتم هجری در گذشت، چندین بار آن را در نوشته های خود آورده، بویژه آنچه در آغاز گلستان خود گفته شایان توجه است.

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترساور وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دوستان نظر داری

در اینجا سعدی، عیسویان را مانند نیاگان خود از دشمنان خدا پنداشته است. باز شگفت انگیز تر این است که همین گفتار را در کتابهای درسی گنجانیده در دبستانها بکودکان خردسال ما می آموزند تا از همان کوچکی میهن پرست و آزاد منش پرورش شوند و بدرستی بدانند که نیاگان شان در گذشته و همه مردم متمدن جهان کنونی از دشمنان خداوند هستند !

۱- از یاد داشتهای خود نگارنده از یک نسخه خطی التفهیم متعلق بکتابخانه

ملی پاریس .

۲- نگاه کنید بدیوان بابا طاهر؛ ضمیمه سال هفتم مجله ارمنان صفحه ۴۲

شرف‌الدین علی یزدی بفرمان ابراهیم میرزا پسرشاهرخ، کتابی در تاریخ جهانگشایی تیمورنوشت و بآن «ظفرنامه» نام نهاد. علی یزدی در هنگام چهارسال رنج عبارت‌پردازی کشید تا در سال ۸۲۸ کتاب بزرگ خود را در جهانگیری صاحب قران تتاری بیابان رسانید.

پایه کار این ظفرنامه، ظفرنامه دیگری است که نظام‌الدین شامی تألیف کرده اما این یزدی در هیچ جای کتاب خود از آن شامی نامی نمیبرد و در سراسر آن تاریخ بیداد و ستمگری و سنگدلی آن درنده تئارا ستوده و همه کردارهای اهریمنی او را ایزدی خوانده است اگر دوسه قرن پس از استیلای عرب بر ایران، نویسندگان از ما بیدادهای تازیان را با صلوات و سلام یاد کرده‌اند، میتوان گفت تعصب سامی، آنان را کورو کرساخته، نتوانستند آنچه بنیادگان شان در چند قرن پیش رفت دریابند، اما علی یزدی، هم‌زمان تیمور، چگونه رفتار آن دیوسهمگین را ندیده و نشنیده گرفت. ما پس از گذشتن چندین قرن هنوز اثر استیلای آن پیک اهریمنی را در همه جای ایران می‌بینیم اما گویا برخی از گماشتگان دستگاه دولتی ما چیزی از این آسیبها نمی‌بینند که بهزین دولت، بروی گور این چاکر فرومایه خاندان تیموری گنبد و بار گاهی در یزد ساختند تا پرورش یافتگان دبستانهای «گبروترساء» از زیارت مزار شریف شرف‌الدین بی‌بهره نمایند (۱).

باری همین علی یزدی در ظفرنامه، در نظم و نثر، لفظ کبر را بمعنی کافر بکار برده است :

تن کافران خاک شد زیر نعل	ز خون سنگ آن دره مجموع لعل
نهاد سنان را ز نصرت بهار	ز سرهای گبران بر آورد بار
ز بس گبر کافتاده دیگر نخاست	شد آن دره باقله کوه راست

۱- در جای دیگر از ظفرنامه علی یزدی و از عجایب الامور فی نوائب التیمور تألیف شهاب‌الدین ابوالعباس الدمشقی الحنفی العجمی المعروف باین عربشاه که در همه جای تاریخ خود بزبان عربی با تنفر خاصی از تیموریاد میکند و در هیچ جا نام او را بدون علیه‌اللغه نمی‌آورد، سخن خواهیم داشت.

زبس خون که از زخم داران چکید ز هندوستان خون بجیحون رسید (۱)
پیدا است که پهنه کارزار در هندوستان است و هم‌آوردان این پیکار بیروان کیش
بر همنی هستند که گبران یعنی کافران خوانده شده‌اند.

در تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیگ ترکمان، منشی شاه عباس
بزرگ، در لشکر کشی شاه طهماسب بگرجستان در همه جا مردم آن سرزمین بنام
گبران یاد شده. چنانکه میدانیم مردم آنجا عیسوی بودند و هنوز هم هستند و در
پیکار آن دیار هم، بسا اسکندربیک، از کشته شدن کیشیان و ویران شدن کلیسیاها
سخن داشته است.

در آن تاریخ در جایی گوید: «رایات نصرت قرین همایون بجانب تغلبس در
حرکت آمده، ساحت آن حدود از وجود ناپاک کرده، باز گوید: «در اینحال جنود
اسلام به سرار باب کفر و ظلام ایلغار نموده، چون بمسکن و مقام گرجیان بی ایمان
رسیدند، تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نموده، عرصه آن سرزمین را از خون
گبران و کیشیان رنگین ساخته، خانه‌های آن بدکیشان را با آتش قهر سوخته غنیمت
فراوان بدست سپاه کینه خواه در آمد» (۲).

این پیشگفتار گنجایش آن را ندارد که بیش ازین از نوشته‌های نظم و نثر فارسی،
چه کهنه و چه نو، گواهانی از برای نمودن مفهوم لفظ گبر بر شمریم. همین اندازه که
بر شمریم بخوبی مینمایاند که لفظ گبر بجای لفظ کافر بکار رفته یا به معنی بیدین و
بدکیش آورده شده است.

در برخی از لهجه‌های کنونی ایران بهمین معنی رواج دارد چنانکه در لهجه
بلوچی که گور gaur گفته میشود (۳) و در لهجه سمنانی گبر بهمین معنی است و در
آذربایجان گاوور گویند.

۱- نگاه کنید به ظفرنامه علی یزدی: کلکته ۱۸۸۸ جلد دوم ص ۱۵۳ و بصفحه
۱۳۳ هم نگاه کنید: «گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران».

۲- تاریخ عالم آرای عباسی، تألیف اسکندربیک ترکمان دبیر مخصوص، چاپ
طهران ۱۳۱۴ ص ۶۴ و بصفحه ۶۷ نیز نگاه کنید.

Etymologie des Baluči Von Wilhelm Geiger München 1891 - ۲
(Lautlehre) S: 53 N. 81

در سرزمینهای همسایه ایران در هر جا که این لفظ راه یافته باز بهمین معنی بکار میرود چنانکه گوره در عراق و گاور در لهجه کردی رایج عراق (۱) و گاوو در ترکیه .

در چند صد سال پیش از این هم گاوو در سرزمینهای دولت عثمانی همواره در سرزبانهای مردم بود . شاردن Chardin که چندین سال در روزگاران صفوی در ایران گذرانید ، در سفر اول از سال ۱۰۷۵ تا ۱۰۸۱ هجری در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان اول و سفر دوم از سال ۱۰۸۲ تا ۱۰۸۸ هجری در زمان شاه سلیمان اول (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ هجری) در سفرنامه خود چندین بار از زرتشتیان یاد میکند . در جایی گوید :

زرتشتیان را درهند پارسی نامند و در ایران گور (gaur) خوانند . این واژه يك کلمه عربی است ، بمعنی کافر یا بت پرست و تر کہا (تر کهای عثمانی مراد است)
giaour (guiâour) گویند .

تر کہا ، همه عیسویان را باین نام باز خوانند و کسانی را که بدین و آیین خود تر کہا نیستند « گاوور » نامند من خود دیدم که این لفظ همیشه در سرزبانهای تر کهاست و هر آنگاه که از یهودیان و عیسویان سخنی بمیان آید ، همین لفظ در باره آنها بر زبان رانده میشود هر چند که شاردن نتوانست چیزی از آیین زرتشتیان بدست بیاورد و بچند تن از آنان که بر خورد ، خود داری کردند که بدو چیزی از دین خود بگویند آنچه شاردن از آنان شنیده و آنچه بچشم خود دیده در سفرنامه خود آورده است . در جایی گوید :

من هیچ چیز را درست تر از این نیافتم که زرتشتیان اسکندر را به بدی یاد میکنند ، بجای اینکه مانند دیگران او را بستايند ، او را راهزن و غارتگر و ستمکار میدانند همچنین تازیان را دشمن دارند و همه آسیبا و گزندها و شور بختی که بایران

۱- قاموس العربية والکردية تألیف کیومرث کرمانی در صفحه ۳۱۱ و ۳۹۵ دو بار
کلمه کافربه گاور گردانیده شده است .

روی داده از اینان داند شك نیست که در این عقیده اشتباه نکرده اند . (۱)

جهانگرد ایتالیایی پیترو دلواله (Pietro Della Valle) که از سال ۱۶۱۶ (= ۱۰۲۵ هجری) تا فوریه ۱۶۲۴ (= ربیع الاول ۱۰۳۳) در ایران گذرانید و شاه عباس بدومهربان بود در سخن از اصفهان (Hispanhan) و برزن زرتشتیان در آنجا کبرستان (Gauristan) گوید: «کبرها در اینجا پرستشگاه ندارد؟ چه هنوز آن را نساختند. اینان از تازیان بیزارند. خود را کبر (Gaure) نمی نامند زیرا این لفظ به معنی کافر و بی دین و بت پرست است، خود را به دین (Behen din) خوانند (۲).

دیگر از مردم اروپا که در روزگار صفوی در ایران بوده و از زرتشتیان هم کم و بیش یاد کرده، التاریوس (Olearius) آلمانی است که در روزگار شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) در ایران بوده، زرتشتیان را بنام کبر (Kebber) و برزن آنان را در اصفهان کبر آباد (Kebrabath) یاد کرده است (۳).

تاورنیه (Tavernier) بازارگان فرانسه، سالها در ایران گذرانید، در جایی از سفرنامه خود گوید:

در پایان سال ۱۶۵۴ میلادی (= ۱۰۶۵ هجری) برای انجام داد و ستدی که با کبرها داشتم، سه ماه در کرمان ماندم، در این شهر بیش از ده هزار کبر هستند و بداد و ستد پشم میپردازند، در چهار منزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است و پیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد. هر زرتشتی ناگزیر است در هنگام زندگی خود، با آنجا برای زیارت برود (۴).

جهانگردان و بازرگانان و گماشتگان سیاسی اروپایی که در روزگار

۱- نگاه کنید به Voyages Du Chevalier Chardin, En Perse, Tome Huitieme, Nouvelle Edition, Paris 1811 p. 354-382.

۲- Voyage De Pietro Della Vallé Nouvelle Edition Tome Troisième-Rouen 1745 P. 26-31

۳- Adam Olearius, Muscowintischen Und Persischen Reyse - Schleszwig 1656 S. 562-3

۴- Les Six Voyages De Gean Babtiste Tavernier en Turquie, en Perse et aux Indes.

ترجمه فارسی تاورنیه از ابوتراب نوری طهران ۱۳۳۱ ص ۴-۱۸۳ درباره شاردن - التاریوس - دلواله - تاورنیه نگاه کنید به هرزدنامه ص ۱۹۶ و ۱۹۹ و ۲۰۲ نگارش نویسنده این پیشگفتار.

پادشاهی خاندان صفوی در ایران بوده و سفرنامه‌های از خود بیادگار گذاشته‌اند و در آنها از زرتشتیان نیز سخنی بمیان آورده‌اند، بیش از اینها هستند. هر چند سفرنامه‌های آنان سودمند است و آنچه درباره زندگی پیروان آیین کهن یاد کرده‌اند، بارزش است باید از بسیاری از آنها بگذریم تا سخن بدرازانکشد در میان اینان سفرنامه اتر (Utter) شایان توجه است هر چند که او پس از سپری شدن روزگار صفویان در ایران بود.

اتر سوئدی (۲۶ سپتامبر ۱۷۴۹ در گذشت) در زمان طهماسبلی خان (نادرشاه) بایران آمد و سفرنامه‌اش از سندهای بسیار گرانبهای آن زمان است درباره زرتشتیان نوشته: پس از بیست ماه اقامت در اصفهان و فرصتی که برای آموختن زبان فارسی داشتم، با خود اندیشیدم که دیگر ضرورتی برای اقامت بیشتر در اینجا نیست در همان روزهایی که میخواستم از ایران بیرون بروم، خبر مرگ نادرشاه پراکنده شد چون احتمال آشوب میرفت. باند رزدوستان خود، زودتر راهی شدم. در روز دوازدهم آوریل ۱۷۳۹ (= ۱۱۵۲ هجری) (۱) با چند تن ارمنی و گرجی راه بغداد پیش گرفتیم در روز ۲۷ آوریل رسیدیم به کنگاور (Kienguevar) در آنجا ویرانه آتشکده‌ای دیده میشود. (۲) آنچنانکه در آنجا بمن گفتند هنوز چند تن از گبران در کنگاور بسر میبرند اما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمان‌اند و نزد مردم چنین بشمار آیند. تا زمان شاه عباس در سراسر ایران آتشکده‌های بسیار برپا بود. کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده‌ها برخوردار بود، همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده‌های آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد که بدین اسلام در آیند و یا از ایران بیرون روند

-
- ۱- نادرشاه در سال ۱۱۶۰ کشته شد، در سال ۱۱۵۲ در هند بود ناگزیر آنچه اتر Utter گوید که خبر مرگ در ایران پیچید جزء خبرهای کارزاروی در هند بوده.
 - ۲- ناگزیر آتشکده ناهید در کنگاور مراد است که هنوز هم ویرانه آن پرستشگاه بزرگ در آنجا دیده میشود نگاه کنید بتفسیر اوستای نگارنده، جلد اول یشتها ص ۱۶۹-۱۷۶.

هزاران هزار از آنان بهند روی آوردند سرزمین ایران که پیش ازین کم جمعیت بود، پس از این پیش آمد کم جمعیت تر گردید و دیگر نتوانست ازین کاهش سر بلند کند. در هیچ جای ایران ندیدم که گبرها بظاهر شناخته شوند، بجز دریگانه ده گبر آباد، بنزدیکی اصفهان (۱).

آنچه ما از واژه گبریا گور (gaur) در میابیم همان است که دانشمندان و خاورشناسان نیز در نظم و نثر فارسی از آن دریافته اند و نوشتهای اروپائیان هم در زمان صفویان کمترین شبهه در مفهوم زشت و توهین آمیز آن بجای نگذاشته است در میان بسیاری ازین خاورشناسان جکسن امریکایی که در هشتم ماه اوت ۱۹۳۷ در گذشت و پاکلیارورا نام میبرم که هر دو لفظ گبر را معادل کافر دانسته اند (۲).

برخی خواسته اند لفظ گبر (= گور = گاور) را به واژه آرامی «گبره» gabra به پیوندند، گبره مانند صدها لغت دیگر سامی (آرامی) که در پهلوی دیده میشود و با آنها همزوارش، نام داده اند، شاید بیش از صد بار در نوشته های پهلوی که امروزه در دست داریم بکاررفته، چه در نوشته هایی که از روزگار ساسانیان بجای مانده و چه در نوشته هایی که در قرنهای اولی اسلامی به ما رسیده است.

گبره از واژه های بسیار رایج است و در همه جا این لفظ «همزوارش» بجای واژه «مرد» آمده است.

در گزارش پهلوی اوستا (زند) یعنی تفسیری که در آن روزگاران بزبان پهلوی باوستا نوشته شده، فزون و فراوان بواژه گبره «gabra» برمیخوریم و در همه جا از برای واژه اوستایی نر «nar» آورده شده است.

نر «nar» در اوستا چنانکه در فارسی و مرت «mart» در پهلوی هم بمعنی مرد

۱- ترجمه آلمانی سفرنامه اتر Johann Otters Reisen in die Turkey und nach Persien, Zweiter Band, Halle 1789 S. 11-12.

۲- Die Iranische Religion Von W. Jackson, im Grundriss der Iranischen Philologie B. II S. 697. Persis par Ant. Pagliaro, Encyclopédie De l' Islam, Tome III p. 1097.

است در برابر زن و هم بمعنی دلیر و پهلوان نرد را و ستاؤ فارسی در استعاره و مجاز بمعنی دلیر و پهلوان گرفته میشود، معادل آرامی آن « گبره » gabra بمعنی مطلق مرد است در مقابل زن .

همچنین باید یاد آور شویم که هیچیک از هیئتهای لفظ گبر = گور = گاور = و گبر gabra از واژههای آرامی (هزوارش) بمعنی مرد ، پیوستگی با واژه گبر بمعنی زره ندارد (۱) .

گبر، نامی که بزرگترتیمان داده شده، باید همان کلمه کافر عربی باشد و این دشنامی است که از دشمنان دین و آیین ایران ، بیادگار مانده است این کلمه از همان آغاز تاخت و تاز تا زبان، چنانکه گفتیم ، در ایران رخنه کرده و چون زبان ایرانیان از عهده تلفظ واژههای بیگانه بر نیامد باین هیئت در آمده البته باین هیئت دگرگون گشته ، پس از گذشتن يك دوقرن ، دیگر نتوانستند ریشه و بن این لفظ را بشناسند و گمان بردند که پیروان دین زرتشتی را باید چنین خوانند . گبر کی که دیدیم چندین بار در شاهنامه و التفهیم بیرونی بکار آمده بدون توجه باصل لغت ، بمعنی کیش زرتشتی و دین مزدیسنا بکار رفته است اما در هزار شعر دقیقی که فردوسی در شاهنامه خود آورده واژه های گبر و گبر کی دیده نمیشود ، با آنکه در آن هزار شعر سخن از دین زرتشتی و سنتهای آن آیین و ستیزه ایرانیان و تورانیان است در سر آن آیین بکتاپرستی . ناگزیر دقیقی از معنی زشت این واژه آگاه بوده که آن را بکار نبرده است دلایل فراوان در دست است که دقیقی بدین نیادگان خویش پایدار مانده زرتشتی کیش یا بهدین بود شك نیست اگر امروزه کسی از ما ، پیروان دین کهنسال و پاک ایران را بچنین نام ننگین بنامد، ناگزیر از مفهوم زشت و نکوهیده آن آگاه نیست . زرتشتیان دیر گاهی است که خود را بهدین خوانند و همین نام بر ازنده است .

آنچنانکه دیدیم ، لهجه زرتشتیان ایران را ، دری نامیدن

بهیچروی بجانیست ، همچنین آن را گبری خواندن ، هرگز

بهدین

بجنگ اندر آمد بکردار شیر

سرش گشته پر خشم و پر خون جگر

شاهنامه، چاپ بروخیم جلد ۱ صفحه ۲۷۰ شعر ۴۵۰

۱- یکی گبر پوشید زال دلیر

بدست اندرون داشت گرز پدر

شازده

صدر آغاز

گردآوری لهجه‌های مختلف که در سرزمین ایران رواج دارد از سودمندترین کارهایی است که در این ایام بآن توجه خاص می‌شود. بی‌هیچ گمان برای آنکه بتوان فرهنگ فارسی کاملی فراهم کرد باید از واژه‌ها و اصطلاحات و تعبیرهای گوناگونی که در هر یک از نقاط کشور ما بمقتضای محیط و نوع زندگی میان طوایف و ایلات مختلف یا ساکنان شهرها رواج دارد استفاده کرد.

زیرا وضع محیط و موقع جغرافیائی هر شهر یادیهی موجب شده است نوع خاصی از لغات یا اصطلاحات در آنجا بوجود آید و جای خود را در آن محل باز کند. مثلاً درباره‌ی روش ماهیگیری لغات و اصطلاحاتی که در کرانه‌های خلیج فارس بکار می‌رود با آنچه مورد استعمال ماهیگیران کناره‌ی دریای خزر است اختلافاتی دارد. همچنین ابزارهایی که وسیله‌ی کار ماهیگیران این دو ناحیه است مختلف می‌باشد، بالنتیجه پس از جمع‌آوری لغات و اصطلاحات ماهیگیری در شمال و جنوب دامنه‌ی وسیعتری برای واژه‌های مربوط باین کار در زبان فارسی بوجود خواهد آمد.

در زمینه‌های دیگر نیز همین حال وجود دارد مثلاً درباره‌ی امور کشاورزی لغات و اصطلاحات مختلف در هر قسمت از این کشور رواج دارد که با جمع‌آوری آنها میتوان فرهنگ جامع و کاملی برای رشته‌ی کشاورزی نوشت و در نتیجه از استعمال صدها لغت بیگانه بی‌نیاز شد. پس گردآوری لغات و اصطلاحات مختلف لهجه‌های این آب و خاک برای نگاهداری زبان فارسی و توسعه‌ی آن از مهمترین و واجبترین کارهاست و در این سالهای اخیر خوشبختانه توجهی نسبت باین امر شده است.

یکی از مهمترین لهجه‌هایی که گردآوری آن واجب و لازم بود لهجه کنونی زرتشتیانی است که در ایران سکونت دارند و قطعاً در میان واژه‌هایی که فعلاً در این لهجه بکار می‌رود بازمانده‌هایی از زبانهای قدیم ایران وجود دارد. بهمین مناسبت نگارنده بجمع آوری واژه‌های لهجه زرتشتیان ایران اقدام کردم. بخصوص آقای پورداود استاد محترم دانشگاه تهران نیز مراد این کار مشوق و راهنما بودند و همواره در ارائه طریق بذل توجه مینمودند. همچنین ایرانشناس محترم ویلهلم ایلرس آلمانی که در آذرماه هزار و سیصد و نوزده در کرمان افتخار آشنائی با ایشان دست داد نیز مرا در اقدام باین امر ترغیب کرد.

آنچه از لهجه زرتشتیان ایران [= بهدینان] منظور نظر ماست لهجه ایست که فقط در دو شهر کرمان و یزد میان زرتشتیان رواج دارد. اساس کار ما بر آن بوده است که لهجه زرتشتیانی را که در این دو شهر و توابع آنها سکنی دارند جمع آوری کنیم. البته درباره‌ای از دیه‌های یزد مختصر اختلافی میان لهجه ده‌نشینان با لهجه شهریان وجود دارد ولی این اختلافات در کار ما زیاده دخیل نبوده است.

واژه‌هایی که از لهجه کرمان و یزد در این کتاب گردآوری شده است در حدود چهار هزار و پانصد واژه است. که برای امتیاز میان لغات هر یک از دو شهر حرف [ك] برای شهر کرمان و حرف [ی] برای شهر یزد بکار رفته است و اگر گاهی در دیه‌های یزد اختلافی میان واژه‌ها دیده شد آن واژه را با علامت اختصاری [د. ی] نشان دادیم.

اکنون بعضی از اختلافات را که میان لهجه کرمان و یزد وجود دارد در این جا یاد آور می‌شویم:

۱- «آ» در اول پاره‌ای از واژه‌های لهجه کرمان در لهجه یزد به «و» تبدیل میشود. مثال:

آبریکون [ك] = وپریکون [ی]

آش [ك] = وش [ی]

آجر [ك] = وجر [ی]

آش [ك] = وش [ی]

۲- «آ» در ابتدای پاره‌ای از واژه‌های لهجه کرمان در لهجه یزد به «ا» تبدیل می‌شود. مثال:

آپریدمون [ك] = ابریدوون [ی]

آپرینش [ك] = ابرینش [ی]

آزمادمون [ك] = ازمدوون [ی]

۳- «ا» در ابتدای پاره‌ای از واژه‌های لهجه کرمان در لهجه یزد به «ه» تبدیل می‌شود مثال:

اترت [ك] = هترت [ی]

ارس [ك] = هرس [ی]

ارسادمون [ك] = هرسیدوون [ی]

۴- در هر يك از دو لهجه کرمان و یزد واژه‌هایی وجود دارد که مخصوص هر يك از آنهاست و در دیگری دیده نمی‌شود. مثال:

گواپ [ك] = اخوه [ی]

انومید [ك] = منگن [ی]

خاتری [ك] = وست [ی]

بندا [ك] = هردو [ی]

۵- هر يك از این لهجه‌ها بنویه خود تحت تأثیر فارسی قرار گرفته‌اند و واژه‌های قدیمی خود را از دست داده‌اند، در صورتی که لهجه دیگر همان واژه قدیمی یا شکل کهنه‌تر آنرا حفظ کرده است. مثال:

آلوچه [ك] = لیجك [ی]

اسفناج [ك] = سونك [ی]

کهن [ك] = قنوت [ی]

۶- پاره‌ای از واژه‌ها در دو لهجه کرمان و یزد وجود دارد که مفهوم آنها در آثار زبان فارسی یا زبان مردم تهران نیست، مثال:

ترسنادمون [ك] = نوعی خراشیدن و تراشیدن

زروادمون [ك] = خشك شدن و کمی ترك خوردن پوست بدن.

برای مفهوم گرفتن در دو لهجه کرمان و یزد دو فعل مختلف است یکی از آنها:

بنارتمون [ك] = پرتون [ی] این فعل به معنی گرفتن چیزی جا ندارد است

مثلاً گوئیم «گرچه روآپنار gerjaro āpenār یعنی بچه را بگیر بودیگری مصدر:

گرفته‌ون [ك] = گرفتون [ی] است که برای گرفتن چیزی بیجان بکار می‌رود.

مثلاً گوئیم «موسنج دو آگار - mo senjro āgār» یعنی این پول را بگیر. البته

اختلاف بین این دو لهجه بیش از اینهاست و با مطالعه از نظر ریشه‌شناسی و اشتقاق

میتوان وجوه اختلاف دیگری پیدا کرد.



در تدوین این کتاب برای آنکه تلفظ کامل و صحیح هر لغت معلوم باشد آنرا

بخط لاتین با نشانه‌های معینی بچاپ رسانده‌اند باین شرح:

a = آ	p = پ	r = ر	f = ف
e = ا	t = ت	z = ز	k = ك
o = اُ	j = ج	ʒ = ژ	g = گ
ā = آ	č = چ	s = س	l = ل
u = او	h = ح - ه	š = ش	m = م
i = ای	x = خ	'a = ع	n = ن
b = ب	d = د	q = غ-ق	v = و
y = ی			



در پایان درود قلبی خود را بدوست دانشمند پاك سرشتم آقاي منوچهر ستوده

که از راهنمایی و بذل مساعدت و کوشش بسیار در تهیه کلیشه‌ها و چاپ کتاب (چون

نگارنده مقیم کرمان بودم) و برابر کردن واژه‌ها با حروف لاتین و تصحیح آن درین

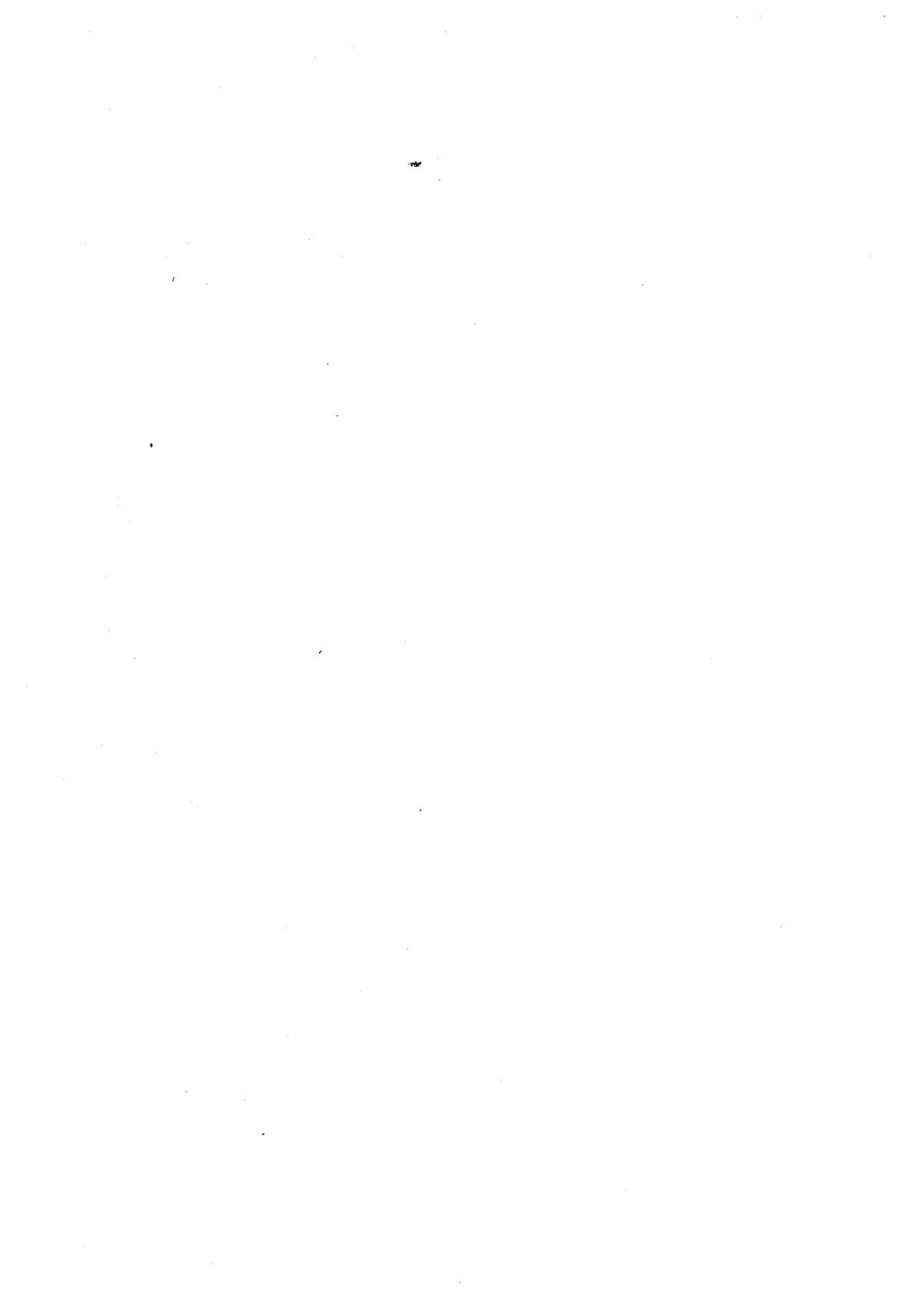
نکرده‌اند و یکسال عمر خود را در این راه صرف کرده‌اند تقدیم میدارم.

همچنین از دوست فاضل و مهربانم آقای ایرج افشار که حداًاعلی از خود گذشتگی را در نفاست چاپ و ترتیب انتشار آن نشان داده و کمال علاقه را مبذول داشته‌اند که این اثر ناقابل بطرز شایسته و آبرومندی بدست دوستانان فرهنگ کهنسال و بسیار پهناور و گرانمایه این سرزمین برسد کمال سپاسگزاری را دارم زیرا خدمات گرانبهای این دو دوست گرامی و الطاف و مراحم دانشمند بزرگوار استاد پوردادود موجب شده است که واژه‌های اصیل یکی از لهجه‌های کهن ایران و برخی از سنن و مراسم نیاگان باستانی ما از دستبرد فراموشی مصون و محفوظ ماند.

بسیار بجاست که در اینجا از زحمات آقای جواد کمالیان تشکر کنم. زیرا ایشان عکسهای کهنه مجموعه مرا که در اثر مرور زمان رنگ و جلای خود را از دست داده بودند زنده کردند و برای گراور آماده ساختند. از آقای اسلام کاظمیه که تصاویر متن کتاب را تهیه کردند و از آقای زمان زمانی که عکس «گاوگرد» را کشیده‌اند کمال سپاسگزاری را دارم.

کرمان ، اردیبهشت ۱۳۳۵

جمشید سروش سروشیان



آتشی ورهروم - *ateš-i-verahrom* [ك]:

۱- شعله آتش. ۲- هنگام سوگند خوردن
بآتش این لفظ را بر زبان آورند. =

وتشی ورهروم = ورهروم.

آجر او مال - *āzor-e-owmā* [ك]: نوعی

آجر چهار گوش و سفید رنگ است که
در تهران «آجر سفید» خوانند. =
وجری سوید.

آجر سلاتی - *āzor-e-sallāti* [ك]: نوعی

آجر چهار گوش و قرمز رنگ است که
در تهران «آجر قرمز» خوانند. =
وجری سر.

آخن - *āxon* [ك]: آخوند. = وخن = وخنند.

آدرشکو - *āderešku* [ك]: لرز خفیف.
= لرز.

آدریزد - *ādorized* [ك]: نهمین روز هر ماه که

در تقویم و نوشته ها «آذر» نویسد. =
ودرایزد.

آدریمون - *ādereymun* [ك]: عاجز،

سرگردان، بیچاره.

آدریون - *ādoriyun* [ك]: آدریان،

آتشکده. = وتشکده.

آدم - *ādem* [ك]: آدم. = ودم.

آدور - *ādur* [ك]: تیغ، خار. = تیگ.

آدور بند - *ādurbend* [ك]: آلاچیق

مانندی است که در مسیر کرمان از بونه
خار بر پا کنند و با پاشیدن آب بآن هوای
داخل آنرا خنک نگاه دارند.

آبانرو - *ābānru* [ك]: دهمین روز هر ماه،

در تقویم و نوشته ها «آبان» نویسد.
= وبنرو.

آبنرو جشن - *ābonrujašn* [ك]: جشن

آبانگان است که تاسی سال پیش روز
آبان ایزد و آبانماه بر پا میشد. امروز
در یزد این جشن را فقط موبدان با خواندن
اوستا برگزار میکنند و آنرا «ومونرو
جشن» خوانند.

آبیرو - *ābirow* [ك]: لفظی است که برای

اظهار شادی با صدای بلند گویند. = ایرو
= هو بیرو.

آپریدمون - *āpridmun* [ك]: آفریدن، خلقت

کردن. ویا پرین *viyāprin* = میا پرین
mayāprin = میا پرین. آبریده -
āprida = آفریده. = ابریدوون.

آپریگون - *āprigun* [ك]: ۱- آفرینگان

که یکی از مراسم مذهبی است. ن. ک.
خرده اوستای استاد پوردادود صفحه ۲۲۴.

= وبریگون ۲۰- بمعنی آتشدان بزرگی

است که آتش آتشکده در آن شعله ور
است. = ابریگونی.

آپریش - *āprineš* [ك]: آفرینش، خلقت.

= ابریش.

آپک - *āpk* [ك]: تاول، آبله. = اوله = ووله.

آتشی - *ateši* [ك]: برنگ آتش.

آر - *âr* [د-ی]: ۱- با ۲- خود. اولی از حروف اضافه است ودومی ضمیرمشترك محسوب میشود. = خودی = خدی = ادو.

آرا - *ârâ* [ك]: آرایش، زینت = ورویش.

آراگیرا - *ârâgirâ* [ك]: آرایش.

آرتمون - *ârtmun* [ك]: آوردن. بیار. = *biyâr* = بیاور. مار = *mââr* = میاور. آرته - *ârta* = آورده.

آردسن - *ârde-sen* [ك]: آردی که از گندم خیسانده و جوانه زده و خشکانده بدست آمده باشد. = گندم-سن.

آروسو - *ârusu* [ك]: نوعی شته است که بیوتۀ خیارزیان وارد آورد = وروسگ.

آروشتمون - *ârvaštmun* [ك]: جستن، جهیدن. آروز - *ârvez* = بجه. آرموز - *ârmavez* = مجه. آروشته - *ârvašta* = جسته - جهیده. = اروشتوون.

آروم - *ârom* [ك]: آرام، آهسته. = وروم

آزار - *âzâr* [ك]: ۱- اذیت. ۲- مرض و بیماری. = وزر.

آزمامون - *âzmâdmun* [ك]: آزمودن، امتحان کردن. و بازما - *viyâzmâ* = میازمای. میازما - *mayâzmâ* = میازمای. آزمده - *âzmoda* = آزموده. = ازمدوون.

آزودمون - *âzvodmun* [ك]: معنی این مصدر و امر و نهی آن مانند «آزمامون» است ولی اسم مفعول آن «*âzvoda*» گفته میشود. = ازودوون.

آست - *âsot* [د-ی]: خاکستر. در بعضی دهات «*osot*» تلفظ کنند. = وست

خاتری.

آستا - *âstâ* [ك]: آهسته. = وستگ = وویستگ.

آستره - *âstara* [ك]: لبه کرد زراعتی. = ودوم = ودون.

آسن - *âson* [ك]: آسان، ساده = وسون.

آسیا - *âsiyâ* [ك]: آسیاب. = ار = وور.

آسیابون - *âsiyâbun* [ك]: آسیابان = اروون

آسیاگرت - *âsiyâ-gert* [ك]: مقدار آبی که یک آسیاب را بگرداند. این مقدار یکی از واحدهای بخش کردن آب است.

آش اوغوره - *âš-owqura* [ك]: آش آبغوره. = وش ووغوره.

آش او نار - *âš-ownâr* [ك]: آش انار. = وش وونور.

آش ترپه - *âš-trapa* [ك]: آش قرا قروت. = وش ترپه.

آشرمه - *âšorma* [ك]: تسمۀ پهن که عقب بالان قرار دارد. = پردم.

آش شلم - *âš-salom* [ك]: آشی که باشلغم و سیب زمینی رپیاز و گوشت تهیه کنند. = وش شلم.

آش و ماش - *âšomâš* [ك]: آشی که با ماش و برنج و گوشت و سبزی تهیه میشود. = وش ووش.

آش هر سا - *âš-horsâ* [ك]: آش کشک. = وش هر سو.

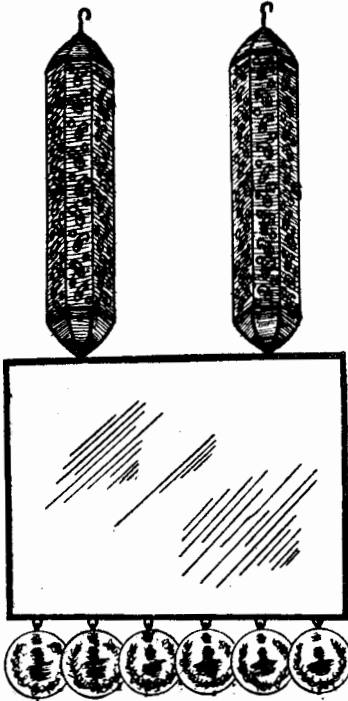
آغاز - *âqâz* [ك]: آغاز، ابتدا. = اغز = وغز.

آغال - *âqâl* [ك]: آغل، زاغۀ گوسفند.

۲

آه - āh [ك] : از اسامی اصوات است که برای بیان افسوس و درینج بکار میرود .
 آهک - āhak [ك] : آهک . = وهك .
 آهن - āhen [ك] : آهن . = وهن .
 آینه - āyena [ك] : ۱- آدینه ، جمعه .
 ۲- آئینه . = وینه .

آینه گردن - āyene garden [ك] : آئینه کوچکی که دور آنرا طلا یا نقره



میگیرند و بشانه راست چروس می آویزند .
 = وینه گردن = وینی گلی مل .

آغز - āqoz [ك] : شیری که بازدن شیرمک در آن غلیظ شده باشد .

آغونچه - āqunča [ك] : ناننی است از خمیر گندم که در میان آن گوشت کوبیده گذارند و در تنور پزند .

آلاله - ālāla [ك] : گیاهی است کوچک و معطر که در کوهستان روید و برای دارو بکار رود . = واوله .

آلوچه - āluča [ك] : آلوچه . = لیچک = هلیچک .

آماده - āmāda [ك] : آماده ، حاضر . = ومده .

آمخته - āmoxta [ك] : مأنوس ، عادت کرده ، با تجربه . = ومخته .

آمرزش - āmorzeš [ك] : آمرزش ، مغفرت . = ومرزش .

آنومید - ānomid [ك] : خوب ، نغز ، نیکو . = منگن .

آورس - āvors [ك] : سرو کوهی .

آوند - āvend [ك] : ۱- انواع ظرف .
 ۲- ظرفی است که در مراسم دینی بکار رود .

آونروچشن - āvonrujašn [ك] = آبنرو جشن . باین ترکیب ن .ک .

آویز - āviz [ك] : نوعی چراغ که می آویزند = وویز .

ا^خت - oxt [ك]: دمخور، همفكر. = اوخت.
 اختر - axtar [ی-ك]: طالع، قسمت.
 اخته - axta [ك]: الوار. = الور.
 اخته سال - axta-sāl [ك]: مسن.
 اخوه - axowa [ی]: دهن دره. = گواپ.
 ادم - odem [دی]: آدم. = آدم =
 دم.

ادو - ado [ی]: ۱- با، یکی از حروف
 اضافه. ۱- خود، ضمير مشترك. مثلا
 «ادومه = adome» یعنی «با من».
 آر = خدی = خودی.

ار - or [ی]: آسیاب. = وور = ور.
 ارچن - arčen [ك]: بادام کوهی که برک
 و ساقه آن غذا حیوانات اهلی است و
 مردم هم میوه آنرا با کشک سائیده و
 میخورند. = ودیمی کوهی.

ارخالق - arxāleq [ك]: نوعی پوشش که
 آنرا زیر قبا میپوشیده اند. = الخالق.
 اردرو - erdru [ی-ك]: بیست و پنجمین روز
 هر ماه که در نوشته ها و تقویم «ارد»
 نویسد.

اردلک - ordolok [ك]: بوته ایست که از
 سوخته آن قلیا تهیه کنند و در سفیدگری
 بکار برند.

اردی بشرو - erdibešru [ی-ك]:
 سومین روز هر ماه که در نوشته ها و تقویم
 «اردیبهشت» نویسد.

ا^و - o [ی-ك]: او، ضمير سوم شخص غایب.
 ابرو - abrow [ك]: ابرو. = بره.
 ابزار - abzār [ك]: تکه چوبی است که
 در بنائی برای صاف و میزان کردن
 کنجهای اطاق بکار برند.
 ابیرو - obirow [ی] = آبیرو. باین واژه ن.
 اپاده - epāda [ك]: تکبر و نخوت و غرور
 = اپده = افده.
 اپتوه سلپچه - optova selepča [ك]:
 آفتابه لکن. = و پتوه لکن.
 اپده - epoda [ی]: = اپاده. باین واژه ن.
 اپراز - aprāz [ك]: بلندی و ارتفاع. =
 افروز.
 اپریدوون - opridvun [ی]: آفریدن،
 خلقت کردن. ویوپرین - viyoprin =
 میافرین، میوپرین - mayoprin =
 میافرین، اپریده - oprida = آفریده.
 = آپریدمون.
 اپریگونی - opriguni [ی] = آپریگون
 باین واژه ن.
 اپرینش - oprineš [ی]: = آپرینش.
 باین واژه ن.
 اپشون - apšun [ك]: فرش پر نقش و نگار.
 ات - ot [ی-ك]: ۱- تو، ضمير دوم شخص
 مخاطب ۲- بتو ۳- گذشته از این دو
 معنی در کرمان بمعنی خراب و فاسد است.
 = هت.
 اترت - otrot [ك]: خراب، فاسد. = هترت.

اره - *arra* [ك] : اره . = ایریجه .
 ارزدمون - *arzodmun* [ك] : ارزیدن .
 اسم مفعول این فعل ارزده - *arzoda* =
 وامرونی از آن صرف نمیشود .
 ارزدوون = ارزیدمون .
 ارزدوون - *arzodvun* [ی] : ارزیدن .
 = ارزدمون = ارزیدمون .
 ارزیدمون - *arzdimun* [ك] : ارزیدن .
 اسم مفعول از این فعل «ارزاده -
arzāda» است . = ارزدمون =
 ارزدوون .
 ارزیز - *ariz* [ك] : مفرغ . در اوستایی و
 پازندهم «*ariz*» گفته میشود .
 ارس - *oros* [ك] : خروس . = هرس .
 ارسادمون - *orsādmun* [ك] : سائیدن ،
 صیقلی کردن . وئرس - *veors* =
 بسای . مئرس - *maors* = مسای .
 ارسده - *orsoda* = سائیده . =
 ارسدوون = ارسنادمون = ارسیدوون
 = هرسیدوون .
 ارسدوون - *orsodvun* [ی] = ارسادمون .
 باین واژه ن . ك .
 ارسنادمون - *orsnādmun* [ك] = ارسادمون .
 باین واژه ن . ك .
 ارسی - *orosi* [ی - ك] : ۱- نوعی كفش
 چرمی است ۲- اطاق = اروسى .
 ارسیدوون - *orsidvun* [ی] = ارسادمون .
 باین واژه ن . ك .
 ارک - *arak* [ی-ك] : عرق بدن .
 ارکشادمون - *arkešādmun* [ك] :
 آویختن ، آویزان کردن . ارکش -
arkeš = میاویز . مورکش -

mavarkeš = میاویز . ارکشاده -
arkešāda = آویخته .
 ارکشوون .
 ارکشوون - *arkešodvun* [ی] =
 ارکشادمون . باین واژه ن . ك .
 ارکی - *araki* [ی-ك] : عرق آشامیدنی .
 ارمزرو - *ormeZRu* [ی-ك] : نخستین روز
 هر ماه که در نوشته ها و تقویم «هورمزد»
 یا «اورمزد» نویسد .
 ارمونادمون - *ermunādmun* [ك] :
 فرمودن . ورمون - *vermun* =
 بفرمای . مئرمون - *maermun* = مفرمای .
 ارموناده - *ermunāda* = فرموده .
 هرموندوون .
 ارنه - *arona* [ی] : ماده شترهفت ساله بیالا .
 = اروانه = اروانه .
 ارو - *oro* [ك] : ۱- خوشگل وقشنگ .
 ۲- آرایش .
 اروانه - *arvāna* [ك] = ارنه . باین واژه
 ن . ك .
 ارودارو - *arvedāru* [ك] : جشن خرداد
 فروردین ماه که روز تولد اشوزردشت و
 روز بز گزیده شدن اوست به پیغامبری .
 در این روز موبدان در آتشکده
 بخواندن اوستا میپردازند و بهدنیان
 همآزور میشوند . و ثروتمندان فرزندان
 مستمندان را سدره پوشی میکنند .
 پارسیان هند این روز را «جشن خرداد
 سال» خوانند . = هیدرو .
 اروزدوون - *arvezodvun* [ی] : جستن ،
 جهیدن . اروز - *arvez* = بجه - ارموز -
armavez = مروز - *marvez* =

میازمای . میوزمو = mayozmo =
 میازمای-ازمده_ozmoda = آزموده.
 = آزمادمون = آزودمون.
 ازه - eze [ك] : دیروز . هزه.
 اسبون - osbun [ی] : آسمان .
 اسپ - asp [ی] : اسب .
 اسپارتمون - espārtmun [ك] : سپردن .
 و سپار - vespār = بسیار . مسپار -
 maspār = مسپار . اسپارتا - aspārta =
 سپرده . = اسپرتون = اسپرتوون =
 و سپرتون .
 اسپرتون - asportun [ی] : سپردن . و سپر-
 vespor = بسیار . مسپر - maspor
 مسپار . اسپرته - esporta = سپرده .
 = اسپارتون = اسپرتوون = و سپرتون .
 اسپرتوون - esportvun [ی] : سپردن .
 = اسپارتون = اسپرتون = و سپرتون .
 اسپریچو - esperiču [ك] : پرستو . پرستی
 = پرستیک .
 اسپست - espest [ك] : یونجه . و لپی اسپس
 اسپناج - espenāz [ك] : اسفناج . = سونگ
 اسپنتار مزرو - espentārmezru [ك] :
 پنجمین روز هر ماه . در نوشته ها و تقویم
 « اسفند از مزد » نویسنده . = سونتر مزرو
 = اسفنتار مزرو .
 اسپند - espend [ك] : اسفند ، گیاهی است
 که تخم آنرا برای دفع چشم زخم در
 آتش ریزند . = سیون .
 اسپونرو - aspunru [ك] : بیست و هفتمین
 روز هر ماه . در نوشته ها و تقویم
 « آسمان » نویسنده . = اسمنرو =
 اسمون ایزد .

مجه - اروشته arvašta = جسته =
 آروشتمون = آروشتون = چکادمون =
 اروشتوون .
 اروسنن - arvosnan [ی] : زیرورو .
 = شیووری .
 اروسى - arusi [ی-ك] : ۱ - نوعی
 کفش چرمی . ۲ - اطاق . = ارسى .
 اروشتمون - arvaštmun [ك] : جستن ،
 جهیدن . = اروزدوون = اروشتون =
 اروشتوون .
 اروشتون - arvaštun [ی] : = اروشتمون
 اروز - arvez = بجه . ارموز - armavez =
 مجه . اروشته - arvašta = جسته .
 اروشتوون - arvaštun [ی] : = اروشتمون
 ارونه - aruna [ی] : ماده شترهفت ساله
 بیالا . = اروانه = ارنه .
 اروون - arvun [ی] : آسیابان = آسیابون .
 ارویسیگاه - orvisgāh [ك] : اطاقی است در
 آتشکده پهلوی اطاق جای آتش که کف
 آن سنک فرش است و دور آن راه آبی
 است که آب در آن جریان پیدا میکند
 و ازاروگل و میوه که برای انجام مراسم
 دینی بکار رود در این آب شسته میشود و در یک
 طرف این اطاق سکویی از سنک به بلندی
 نیم متر دیده میشود .
 از - az [ی] : از ، حرف اضافه . = اون =
 این .
 از کویی - azkoyi [ی] : از کجا . = اون
 کویا .
 ازمدوون - ozmodvun [ی] : آزمودن ،
 امتحان کردن . ویوزمو - viyozmo =

دخمه که استخوان مردگان را در آن ریزند. در فارسی «استودان» و «ستودان» بمعنی گورستان آمده است. = استه دون.
استون - ostun [دی]: دو پایه دو طرف چرخشی که مقنیان برای کندن چاه بکار برند. = استین = پاده.
استه - asta [ی]: استخوان. = استو.
استه دون - astadun [ی]: استودون.
 باین واژه ن. ک.
استین - ostin [ی-ک]: استون. باین واژه ن. ک.
اسدی - osedi [ی]: آن جوری، آن طوری.
 = اجور کی = اسکی.
اسفنتار مزرو - esfentārmezru [ک]:
 = اسپنتار مزرو. باین ترکیب ن. ک.
اسفندگان - esfandgān [ی]: جشنی است که روز اورمز و اسفند ماه برپا کنند. این جشن برای پرسه در گذشتگان است.
 = سونی مس.
اسکنه - eskene [ک]: ۱- آلتی است در دستگاه آسیاب که بکمک آن سنک رومی را بالاتر برند. ۲- آلتی است برای بیرون آوردن چغندر از زمین. واژه ای که بمعنی دوم در یزد بکار می رود «سیخ شلم کنی» است.
اسکی - oseki [ی]: اسدی. باین واژه ن. ک.
اسگار تمون - esgārtmun [ک]: حرف زدن، برحرفی کردن. و سگار - vesgār =
 برحرف کن. مسگار - masgār =
 برحرف مکن. = اسگر توون.
اسگر تون - sgortvun [ی]: اسگار تمون.
 و سگر - vesgor = برحرفی کن.

اسپیدار - éspidār [ك]: درخت تبریزی.
 = سویدر.
است - osot [دی]: خاکستر. = خاتری =
 وست.
استا - ostā [ك]: ۱- استاد، مربی ۲- معمار.
 = استو.
استاره - estāra [ك]: ستاره. = استره
 = سره.
استاغ - estāq [ك]: نازا، سترون، عقیم.
 در مورد تمام جانداران بکار می رود. =
 نزو.
استخدوس - ostoxodus [ی]: گیاهی دارویی است که برای معالجه استخوان در بکار می رود. = استقدوس.
استره - estora [ی]: ستاره. = استاره =
 سره. همین واژه با تلفظ «astara» در کرمان بمعنی سد کوچکی است که جلوی جویهای شیب دار بندند تا آب زمین را نشوید و گود نکند.
استقدوس - ostoqodus [ك]: استخدوس
 باین واژه ن. ک.
استن - esten [ك]: دسته. = دسته =
 کمند.
استن بیل - estenbil [ك]: دسته بیل.
 = نیمه.
استنی کلوخ کو - esteni koluxku [ك]:
 دسته کلوخ کوپ. = دشتی کلوکوز.
استو - osto [ی]: استاد. همین واژه با تلفظ «astu» در کرمان بمعنی استخوان است. = استه.
استودون - astudun [ك]: چاهی است در

گیاه «اشتک - ostak» گیرند. و در مراسم دینی بخور کنند. = اشتره.
اشتره - oštora [ی]: = اشترک.
اشتک - ostak [ک]: گیاهی است وحشی که از آن صمغی بنام «اشترک» گیرند، و چوب آنرا در مراسم آئینی سوزانند.
اشتلم - oštolum [ک]: باران شدید، رگبار. = ورونی دیونه = ورومی دیونه.
اشتو - oštow [ک]: عجله، شتاب. = شتوب.
اشتوایزد - aštoid [ی]: = اشتدایزد.
اشتورو - ašturu [ی]: = اشتدایزد.
اشتی - esti [ی]: دوك که با آن پشم یا پنبه ریسند.
اشخل - oškol [ی]: آشغال، آشخال. = آل واشخل = پخل.
اشک - ašk [ی-ک]: اشک.
اشکمبه شوری - eškombašuri [ک]: کتواتهرتین روز سال. = هشکمبه شوری.
اشکنه - oškona [ی]: اسکنه. همین واژه با تلفظ «eškene» غذائی است که با بیازداغ و آرد تخم مرغ شبلیه درست کنند. = اوگرمو = شور وویاز ورون.
اشکی - oški [ک]: بودم متصل به «تون» را در بافت قالی گویند و اگر بیشتر از یک بود داشته باشد «دواشکی» و «سه اشکی» و غیره گویند.
اشکیلو - eškilu [ک]: چوبهای کوچک وباریکی است که میان دوربسمان ساسو

مسگر - masgor = برحرفی مکن.
اسم - esm [ک]: ضمخ خوشبوئی است سفید رنگ مانند کتیرا که در کوهستان کرمان فراوان است و عقیده دارند دود آن کندزد است.
اسمونرو - asmonru [ی]: بیست و هفتمین روز هر ماه که در نوشته ها و تقاویم «آسمان» نویسند. = اسپونرو = اسمونیزد.
اسمونیزد - asmunized [ی]: = اسپونرو.
اسناف - esnaf [ک]: خرمائی است که در طارم یعنی گرمسیر سیرجان عمل آید.
اسه - ose [ی]: آن چنین، آن طور. = وچنه.
اش - oš [ی-ک]: او، مال او، باو.
اشپش - ešpeš [ک]: شپش. = سوش.
اشتا - aštā [ک]: هشت، در زبان دری همیشه پشت اعداد «تا-ته - تو» بکار میروند. = هشته.
اشتدایزد - aštodized [ک]: بیست و ششمین روز هر ماه که در نوشته ها و تقاویم «اشتاد» نویسند. = اشتوایزد = اشتورو.
اشتدوون - eštədun = štedvun [ی]: برداشتن. اشتین - aštin = بردار.
مشتین - maštin = برن دار. **اشته** - šteda = برداشته. = شینادمون.
اشتر - oštor [ک]: شتر. = هشی.
اشتردار - oštordār [ک]: سازبان، شتردار. = سروون = سربون.
اشترک - ašterk [ک]: صمغی است که از

در گاو گرد تعییبه شده است و کوزه‌های سفالین با آنها بسته میشود .

اشلوم - [ك] ešlum : ریشه گیاهی است کوهستانی که رنگ آن سفید است و برای شستن پارچه و لباس بکار میرود .
 = هیشنوژ = هیشنوج . مسلمانان یزد این ریشه را « اشنوم ešnum » خوانند .

اشماره - [ك] ešmāra : شماره . = شماره .

اش میریتوم - [ی] oše-miritum : آشی است که باخمیر ترش ، انواع سبزی ، روغن ، سیاه دانه ، کسرك و تخم شوید تهیه شود . = پولانی .

اشنپتون - [ی] ašnoptun : شنیدن .
 ارشنو - arašnow = بشنو . مرشنو =
 marašnow = مشنو . اشنپته - ašnopta =
 = شنیده . = اشنپتوون = اشنفتمون .
اشنپتوون - [ی] ašnoptvun = اشنپتون .

اشنفتمون - [ك] ašnof tmun = اشنپتون .
 وشنو - vašnow = بشنو . مشنو -
 mašnow = مشنو . اشنفته - ašnofta =
 = شنیده .

اشو - [یك] ašu : پاك ، مقدس .

اشوداد - [ك] Ašudād : پارچه سفیدی است که در مراسم آرمزش روان در گذشته برای لباس بستمندان دهند .
 = شوگیر .

اشوو - [ی] ošvow : باید . = شوا .

اشی موش - [ی] oši mowš : آتش ماش .

اغز - [ی] oqoz = آغاز .

افتاده - [ك] oftāda : فقیر ، مستمند .

= گفته .

افتلنگو - oftelengu [ك] : سست و وی بنیاد .

افتنگ - ofteng [ك] : کیسه ماندی که برای لوازم خیاطی ، قندو آجیل و انواع دوا تهیه کنند . = افتنگو = جوره دون = مفرش .

افتنگو - oftengu [ك] = افتنگ .

افده - [ی] efoda = پاده .

افراز کرتون - efrāz kartmun [ك] : تقسیم کردن صاحبان ملك ، اراضی و باغ و ساختمان و مزرعه را بین خودشان .

افراز نومه - efrāz - numa [ك] : سند یا نوشته تقسیم ملك و خانه و باغ و اراضی و آب

افرازوشی - efrāzoshi [ك] : بلندی و پستی زمین که بیشتر هنگام احداث قنات در نظر گرفته میشود .

اقیچ - [ك] aqič : بوته ای است وحشی بزرگتر از درمنه و درمون که بمصرف سوخت میرسد . = قیچ = تاغ .

الخالق - [ك] alxāleq = ارخالق .

الخولق - [ی] alxoloq = ارخالق .

الدنگ - [ی - ك] aldeng : ۱ - قوی ، تنومند . ۲ - هیکل دیوان .

الدی - [ی] aldi : پول . = سنج = سنجری .

الماسی - [ك] almāsi : سیاه کم رنگ .

النج - [یك] alenz : فتنه ، فساد = هلنج = کلمشته .

النج وولنج - [ی - ك] alenjovalenz = النج .

النگو - alengu [ك]: النگو، دستبند .
 = ای یوره = دستبند = میل دس .
 النگه واز - alengevāz [ك]: بی قواره و
 وبی تناسب و ناجور . = هلنگه ووز .
 ال و اشخل - olo - ošxol [ك]: آل و
 آشخال، آل و آشغال (تهران) . =
 اشخل = بخل = لتك .
 ال و اشغل - ole - ošqol [ی]: ال
 و اشغل .
 الور - alvor [ی]: الوار . = اخته .
 الوك - aluk [ك]: دانه ایست روغنی شبیه
 پسته یا بادام کوهی که در کوهستان
 کرمان فراوان است .
 الوکوننگ - allokolengog [ی]:
 حشره ایست بالدار و سبزرنگ و معروف
 است که اگر حیوانی آنرا بخورد خواهد
 مرد. این حشره را در تهران «آخوندک»
 و «شیخک» خوانند . = جکوزهری .
 الیس بلیس - olis bolis [ك]: سوسک
 بردار . = هروسوبلیسک .
 ام - om [ی-ك]: من [ك] من ، مال من
 [ی] .
 امر دادر - amordādrū [ك]: هفتین
 روز هر ماه که در نوشته ها و تقاویم
 «امرداد» نویسد . = امر دودرو .
 امر دودرو - emordowdrū [ی]: =
 امر دادر .
 امرو - emru [ی]: امروز . = امرو
 = امروژ .

امروچ - emruj [ی]: = امرو .
 امروژ - emruž [ك]: = امرو .
 امشتامون - amoštādmun [ك]:
 برخاستن ، بلند شدن . همشت hamošt
 = بلند شو . همشتت hammatošt
 = بلند مشو . امشتامه amoštāda
 = برخاسته، بلند شده . = همشتتون
 = همشتتون .
 اناب - onāb [ك]: عناب . = شیلونه .
 انارومرو - enārumru [ك]: سی امین
 روز هر ماه که در نوشته ها و تقاویم
 «انارام» نویسد . = انورومرو .
 انبر - enbor [ی-ك]: نوعی انبر که در
 مراسم دینی بکار رود .
 انبش - onboš [ی]: پشته و اریزقنات .
 = کلوغ کشته .
 انجم - enjom [ك]: سرانجام ، آخر ،
 انجام . = انجون .
 انجوجه - enjuja [ك]: تخم گل آفتاب
 گردان . = تومی گلوگ = تومی
 روژگردون .
 انجون - enjun [ی]: = انجم .
 انجین - enjin [ك]: خورد و خمیر ، له و
 لورده .
 انجین انجین - enjin enjin [ك]:
 خورد و خا کشیر ، له و لورده . = تك
 وپره = له و په = هنجین هنجین .
 اندازه - endāza [ك]: اندازه . =
 اندوزه .

گاو زنده پیچیده شده و اگر آن گاو
بمیرد انگشتی از ارزش می افتد . این
انگشت را هنگام انجام مراسم یزشنی
دردست نگاه میدارند .

انگشتی شست - engošt-i-šast [ی-ك]
= شست .

انگل - engol [ی-ك]: انگشت «انگولك
کردن» که در تهران گویند شاید جزء
اول آن با این واژه هم ریشه باشند .

انگوشتونی ورس - enguštuni-vars
[ك] = انگشتی ورس .

انگیر - engir [ك]: انگور . = رز .
انور - anvor [ی]: آوار . در تهران
«هوار» گویند . = هپو .

انور و مرو - enorumru [ی] = انار -
ومرو .

انه - one [ی]: آنجا . = ونه .

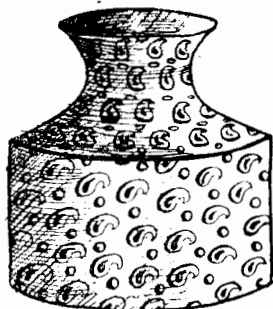
او - ow [ك]: آب . = وو .

اوئی چم - ow-i-čam [ك]: آبرو ،
شرافت .

اوئی هوشه - ow-i-hoša [ی]: آب آخر
گندم و جو که هنگام خوشه بستن دهند .
= خش او .

اوبرون - ow - barun [ك]: مراسمی که
روز دوم گواه گیران (عقدکنان) نزدیک
بغروب انجام گیرد . و آن بدین شرح
است که مو بدوده مو بد داماد را با عده ای
از خویشاوندان و مدعوین بسرچشمه آب
روانی برند و با ریختن قطراتی از
فشرده گیاه مقدس هوم و شیر گاو در آن
چشمه اوستای آبزور خوانند . سپس

اندم - endem [ك]: دولچه مسین . =
انده .



اندوزه - endoza [ی] = اندازه .
اندم - endum [ك]: گوشت گوسفند
یا مرغ بریان که بر سفره جشن مهریزد
گذارند .

انده - enda [ی-ك] = اندم .

انزروت - enzerut [ك]: صمغی است
سفید رنگ که برای گوش درد مصرف
میشود .

انزیک - onzik [ك]: سوسک .

انسیبا - enseba [ك]: سهم زارع و رعیت
ده از محصول صیفی و شتوی و سر
درختی .

انغوزه - anquza [ی-ك]: صمغی است
بدبو و جزء صمغهای دازومی است .

انگارش - engāroš [ك]: فراموش کن ،
ولش کن . = انگرش کو .

انگارش کو - engoroš ku [ی] =
انگارش ، باین واژه ن . ك .

انگشت - engošt [ی-ك]: انگشت .

انگشتی ورس - angoštari vars [ی]:
انگشتی است که دور حلقه آن موی دم

اوخت - **uxt** [ی]: اخت ، مانوس ، رام .
= اخت .

اوخواری - **owxāri** [ك]: آبخوری ،
لیوان . = ووخوری .

اوخوره - **owxora** [ی]: محلی است
کنار سنگ آسیاب که آرد در آنجا جمع
شود .

اودار - **owdār** [ك]: آبیاری . = وویور .
گذشته از این معنی ، این واژه در کرمان
بمعنی میر آب نیز بکار میرود . = وودور
= میراوی .

اودشت - **owdašt** [ك]: نوعی لباس بلند
مردانه است . = وودشت .

اور - **avr** [ی]: ابر .

اورو - **u-ro** [ی]: اورا = وین رو .

اوری - **o-vari** [ی]: آن طرف ، آن
سوی . = اوسین .

اوریشم - **avrišom** [ی-ك]: ابریشم .

اوزود - **owzud** [ك]: نمازی است
مخصوص نیایش آب .

اوزور - **owzur** [ی]: اوزود .

اوزرو کوفت - **owzorokuft** [ی]: سیفلیس

وسوزاک . = کوفت و اوزر = شلمونک .

اوزودوون - **ozvodvun** [ی]: آزمودن ،

امتحان کردن . ویوزو - **viyozvo** =

بیازمای . میوزو - **mayozvo** =

میازمای . اوزوده - **ozvoda** =

آزموده . = آزدومون .

اوسار - **owsār** [ك]: افسار ، دهنه . =

اوسر = ووسر .

اوسار سبیه - **owsār - saba** [ك]: تسمه ای

بعد از پاشیدن برنج ، بخانه داماد مراجعت
میکنند .

اوبند - **owbend** [ك]: سهم آب ، نوبت
برای آبیاری . کسی که آب را برای
آبیاری در اختیار دارد . = ووآینه
= ووبند .

اوپر پروگ - **owparparug** [ك]: کنایه از
چای است . لفظی است که مهمانداران
برای اینکه مطب را از میهمانان بیوشانند
گویند .

اوپر هلو - **owparholu** [ك]: آبی که از
خیس کرده میوه های خشک نظیر آلبالو ،
هلو ، سیب بدست آید .

اوپرو - **owparu** [ك]: غایب ، ناپدید .
واژه ای است اهریمنی = ووپرو .

اوپرو بدمون - **owparu bedmun** [ك]:

غایب شدن ، ناپدید شدن . واژه ایست

اهریمنی . اوپروبو - **owparu-vebo**

= ناپدید شو . اوپرومبو - **owparu-mabu**

= ناپدید مشو . اوپروبه - **owparu-**

bedah = ناپدید شده . این واژه شاید

با «وربریده» که در تهران میگویند

ارتباطی داشته باشد .

اوتا - **utā** [ك]: نخ = رشته . در کرمان

این واژه را «otā» نیز تلفظ کنند و در

یزد «hodu» نیز خوانند .

اوجورگی - **ojuraki** [ك]: آن طوری ،

آن جور . = اسدی = اسکی .

اوچین - **owein** [ی]: شانه ای که در باد

دادن خرمن بکار میرود . = اوشین =

هفچین .

اوگوشتی لیمو - limu - owgusti [ك]:
آبگوشتی که چاشنی آن لیموعمانی است.
= ووگوشتی لیمو.

اوننگون - owlengun [ك]: آویزان .
= وولنگون .

اوننگون کرمون - owlengun
kartmun [ك]: آویزان کردن .
= وولنگون کرتون .

اوله - owla [ك]: آبله . نوعی از آن نیز
در گوسفندان دیده میشود . = ووله .

اوماچو - owmāēu [ك]: خوراکی است
که با آرد و گوشت و شلغم و سیب تهیه
میشود . = هرماج = هلمج .

اومدمون - umedmun [ك]: آمدن .
بیره - bire = بیا . موره mowra
= میا . اینده inda - آمده .
= اومدوون .

اومدوون - umedvun [ی]: آمدن .
بیو - biyu = بیا . مو - mavu =
میا . امده - omda = آمده ،
= اومدمون .

اون - un [ی]: او، ضمیر سوم شخص غایب .
= وین . گذشته از این معنی در یزد و
کرمان این واژه بمعنی « آن » نیز
استعمال میشود . در کرمان این واژه
بمعنی « از » نیز بکار میرود . = از
این .

اونبات - ownabāt [ك]: آب نبات زرد
رنگ . = وونبوت .

اونخود - ownaxod [ك]: نخود آب .

که بگردن سگ بندند . = اوسلی
سوه .

اوست - ovest [ك]: آبتن . = وووور .
اوستا - ustā [ك]: استاد ، معلم .
= هوستو .

اوسر - owsor [ی]: اوسار .
اوسلی سوه - owsoli - sva [ی]:
= اوسار سبه .

اوسین - usin [ك]: آن طرف، آن سوی .
= اوری .

اوشا - owšā [ك]: حصار ، برگا . چهار
دیواری کوتاهی که گاوگوسفند و مال
در آن جا کنند .

اوشین - owsin [ی-ك]: شانه، آلتی است
که در باد دادن خرمن بکار رود .
= اوچین - هفچین .

اوگردون - owgardun [ك]: آبگردان .
= ووگردون = کبچه کلویزمس .



اوگرمو - owgarmu [ك]: اشکنه .
= اشکنه = شور و پیازورون .

اوگوشتی ترشاله - owgusti - toršala
[ك]: آبگوشتی که بر گه زرد آلو در
آن ریزند .

اهن وتلپ - ahen-tolop [ی-ك]: غرور
کبر، نخوت، مثلاً «موگوره» (= مردگ)
mo gavra (merdug) چقد اهن تلپ داره
ceqad ahen tolöp dāra این شخص
چه قدر تکبر و نخوت دارد.

ای ey [ك]: لفظی است که برای بیان
تکرار و کثرت بکار میرود. مثلاً گویند
«ای اتادای اشود» - Ey etād ey ašud
هی می آید و هی میرود. در تهران «هی-
hey» گوئیم. = هی.

ایاثرم - ayā (th) ram [ی-ك]: گهنبار
فصل پاییز.

ایاره - ayāra [ك]: دستبند، انگو.
ایوره.

ایره - ira [ی-ك]: لفظی است که هنگام
امر کردن بسکوت بکار برند، ساکت
باش.

ایریجه - irija [ی]: اره = اره.
ایشون - išun [ی]: ایشان. = ویشون.
ایشون خشو - išun xāšo [ی]: ایشان
خودشان. = ویشون خودشون.

ایکی - iki [ك]: یکی.
ایکی ایکی - iki iki [ك]: بیکایک.

این - in [ك]: از. = اون = از همین
واژه در یزد بمعنی «او» بکار میرود.
و باز در یزد و کرمان این لفظ برای اشاره
بندیک بکار میرود.

این خدش - in xadoš [ی]: او خودش.
= وین خودش.

این رو - in ro [ی]: اورا. = وین رو.
اینهزه - inaze [ی-ك]: پرپروز.

اون کویا - unkoyā [ك]: از کجا.
= از کوی.

اووور - ow-o-var [ك]: حمام، گرمابه.
= وواور - vow-o-var.

اوورخت - ovoraxt [ك]: حمام. =
وورخت.

اوورکرتمون - ow var kartmun [ك]:
حمام کردن. = ووورکرتوون.

اویشته - ovišta [ك]: آستین. =
وویشته.

اویشتی نونوائی - ovišt-i-nunvāi [ك]:
آستینمانندی که هنگام بختن نان بساعد
و بازو کشند. = وویشتی نونوائی.

اویشن - ovišen [ك]: گیاهی است خوشبو
که در مراسم مذهبی بکار میرود. شاید
آوشن که نوع شیرازی آن معروف است
از این تیره باشد. = وویشن.

اویرون - avirun [ك]: خراب، ویران.
= ویرون.

اه - oh [ی] = آه. همین واژه با تلفظ
«eh» بمعنی «به» بکار میرود. مثلاً تو

او مئه اه بری کده - to omae eh bri keda
یعنی تو آمدی به درخانه.

اهریمن گری - ahrimangari [ك]: بدی
و ناپاکی.

اهمن ووهمن - ahmen-o-vahmen [ك]:
از اول اسفند تا یازدهم اسفند را گویند. در
تهران معروف است که اگر زمستان هوا
سرد نشود، این ده روز سرما شدت خواهد
داشت و گویند «اهمن ووهمن - عهده
همه برمن.»

ویا .
 ایه خشو iye xašo [ی] : ایشان خودشان .
 ایه رو - iye ro [ی] : ایشان را ، آنها را
 آنان را . = و یارو .
 ای یوره - ayyorah [ی] : = دستبند .
 النگو = میل دس = دستبند .
 اییه - iyye [ی] : آنها . = ویا .

ایوخت شست - ayoxšt šost [ك] : فلزی
 نازك و باریك كه موبدان بكار برند .
 = ایوخ شست .
 ایوخ شست - eyoxšost [ی] : = ایوخت
 شست . باین ترکیب ن . ك .
 ایوره - ayora [ی] = ایاره .
 ایه - iye [ی] : ایشان ، آنها . گاهی بمعنی
 دیگران و سایرین نیز بکار میرود . =

ب

= و به = ووه .
 باج و خراج - bājoxerāz [ك] : مالیات .
 = بیج و خرج .
 بادرو - bādru [ك] : بیست و دومین روز
 هرماه که در نوشته‌ها و تقاویم «باد»
 نویسند = وادرو = ودرو .
 بادنچون - bādenjun [ك] : بادنجان .
 = ودیگوم .
 بادیون - bādiyun [ك] : رازیانه ، گیاهی
 که مصرف داروئی دارد . = روز -
 ونه .
 بار - bār [ك] : دفعه ، مرتبه . = بر .
 بار بدی - bārbedi [ك] : بار دیگر ، دفعه
 دیگر . = بار به = بر به .
 بار بند - bārbend [ك] : طویلۀ تابستانی ،
 بهار بند ، حصار ، برگا . = بر بند .
 بار به - bārbe [ك] = بار بدی .
 باردی - bāredi [ك] : شوخی ، مزاح
 = بردی .

بشو - baabu [ی-ك] : پدر ، بابا .
 بشوگ = بابا = پدر = پدر =
 بشوگ .
 بشوگ - baabog [ك] = بشو .
 بشره - baara [ی-ك] : ۱- کفگیر . ۲- در
 یزد گذشته از این بمعنی قسمت و
 سهم الارث نیز بکار میرود . = بهر =
 بهره .
 بشره ای پوی کری - baarei poye kerī
 [ی] : خاک انداز کوچک یا کفگیر کهای
 پای اجاق .
 بشوگ - baavog [ك] : پدر . = بشو =
 بشوگ = بابا = پدر = پدر .
 با - bā [ك] : باغ . = بای = بو =
 بوی .
 بابونه - bābuna [ك] : گیاهی است که
 هم مصرف خوراکی و هم مصرف طبی
 دارد .
 باپه - bāpa [ك] : بندگندم ، دسته علف .

= بولو .

بالا اور - *bālāur* [ك]: قسمت بالای قنات.

= بولو اور .

بالا بود - *bālābud* [ك]: اضافه وزن ،

زیادی وزن . = بولو بود .

بالادهمون - *bālādmun* [ك]: بالیدن ،

فخر کردن . وبال - *vebāl* = بیال .

مبال - *mabāl* = مبال . بالاده =

bālida - bālāda = بالیده فخر کرده ،

بالیده .

بالاسیت - *bālāsīt* [ك]: بالا بود . =

بولوسیت .

بالاواد - *bālāvād* [ك]: بادی که هنگام

باد دادن خرمن از طرف بالای خرمن

زد . = بولووز .

بالاوور - *bālāvur* [ك]: ۱- جوی بالای

آسیاب . ۲- پیشکار قنات .

بالشتو - *bāleštu* [ك]: تختۀ کلفت و پهن

که تکیه گاه چرخ گاو گرد است .

بالشتی مار - *bālešt - i - mār* [ك]:

حشرۀ است پهن و گرد که در تهران

آنرا «بالشتک مار» خوانند . = بولشت مر .

بامس - *bāmas* [ك]: پدر بزرگ . =

باشو - بومس .

بامیا - *bāmiyā* [ك]: تخمدان بوته ای است

یکساله نظیر فلفل سبز که تازه آن در

خورش بکار میرود ، بامیه [تهران] .

= بومیو = بیده = بیمده .

باهو بند - *bāhubend* [ی]: = بازو بند .

بای - *bāy* [ك]: باغ . = با = باغ =

= بغ = بو = بوی .

بایو - *bāyu* [ك]: دیواره چوبی که دز

بارورز - *bārvarz* [ك]: گالۀ پنبه ای یا موئی

برای حمل کود و خاک . = وله = باریز .

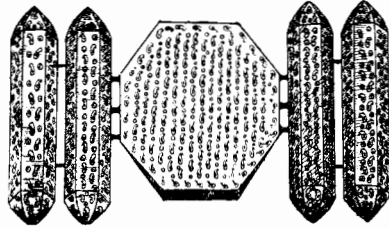
باریز - *bārīz* [ك]: گالۀ پنبه ای یا موئی

برای حمل کود و خاک . = وله = بارورز .

بازو بند - *bāzubend* [ك]: بازو بند که

از طلا یا نقره سازند . = بزوبند =

بوئی بند = با هو بند .



بازه - *bāza* [ك]: مرزهای بین کرد های

زراعتی . = بن .

باسک - *bāsk* [ك]: کناره ولبۀ جو و نهر .

= لوی جو .

باشو - *bāšu* [ك]: پدر بزرگ ، مسلمانان

کرمان نیز همین لفظ را بکار میبرند .

= بامس = بومس .

باشه - *bāša* [ك]: باز ، و اشک . =

بوشه .

باغ - *bāq* [ك]: باغ . = با = بای =

بغ = بو = بوی . . .

باغبون - *bāqbun* [ك]: باغبان ، جالیزبان

= بوی وون .

باقلوا - *bāqlavā* [ك]: نوعی شیرینی که

زیر روی آن خمیر بسیار نازکی است و

داخل آن قند و بادام کوبیده است . =

بوقلو .

باقله - *bāqela* [ك]: باقلا . = بوکلی .

بالا - *bālā* [ك]: بلندی قامت ، قد و بالا .

در یزد کسره ظاهر نیست و «bdi» تلفظ کنند . در کرمان « bed - بد » نیز گویند .

بذر - bazr [ك] : تخم قابل کشت .

بر - bar [ك] : ۱- نان کوچکی است که

در مراسم گنبار میخورند . = کلو =

پابر = لوگ = لپیوگ . ۲- قرعه .

= هوج . ۳- بیرون و خارج [ی-ك].

۴- در اطاق [ك] = ور . این واژه با

تلفظ «bor» [ی] : ۱- قاج ، قاش ،

برش . = برنگ = هشرگ .

۲- وزن . ۳- کود انسانی .

براد میره - brād - mira [ك] : برادر

شوهر . = برادرشو [مسلمین کرمان]

برار میره = دورشو = دور میره .

برار - berār [ك] : برادر . = دودو

= دور - dver - dvor .

برار خونده - brār - xunda [ك] : برادر

خوانده .

برارشو - berār - šu [ك] = براد

میره .

برار میره - berār mira [ك] : براد میره .

برارون - berār run [ك] : برادران . =

دورون .

براری عاروس - berār-i-ārus [ك] :

برادر عروس . = دوری دوی .

برازنه - berāzna [ك] : برازنده ، شایسته .

= وروزه .

بربند - borbend [ی] = باربند .

بربه - borbe [ی] : = باربندی .

برپچی - borpoji [ی] : مزدی که بوجار

برای پاک کردن خرمن میگیرد . در این

دو طرف جای نشستن چرخ خرمن کوبی است .

ببریزن - bebrizen [ی-ك] : نوعی شامی

(= کوفته شامی) که در مراسم مذهبی

میخورند .

با - bepā [ك] : فعل ، حاضر بر ای جفتگیری .

= ور = ورمده .

بج و خراج - bojo xoroz [ی] : = باج

و خراج .

بجووگ - bojovog [ی] : بچه کوچک

حیوانات ریزه ، کوچک . = لانونوگ =

لیتیروگ .

بخته - baxta [ی] : درخانه ، درسرا . =

برخده = برکده = پری کده .

بخش - baxš [ك] : قسمت ، سهم الارث .

در یزد بمعنی قسمت و سهم است .

بدوم - bad - dum [ك] : قناتی که

درست و بکار نیست . = شلت .

بدر - beder [ی] : بدر .

بدر میره - beder mira [ی] : بدر شوهر .

= بدرشو [مسلمین کرمان] = بادمیره

= پدمیره .

بدل - bodal [ی] : خل ، کم عقل . = بدلا

= بدلو = بل .

بدلا - bodalā [ك] = بدل .

بدلو - bodalo [ی] = بدل .

بدمون - bodmun [ك] : بودن ، شدن .

بو - bu = باش . مبو - mabu =

میباش . بده - beda = بوده . =

بدوون .

بدوون - bodvun [ی] : = بدمون .

بدی - bedi [ی-ك] : نیز ، باز ، دیگر .

زمان اجرت پاك کردن يك من بار، پنج سیراست .
 بر تمون - bartmun [ك]: بردن . و بو - vebo = بیر ، مبو - mabo مبر .
 برته - barta = برده . = برتوون .
 بر توون - bartvun [ی] = برتمون .
 بر جوش - barjuš [ك]: نهال . = نهال = وده .
 بر جین - barjin [ی]: چرخ خرمن کوبی . = گرجین .
 بر خده - bar - e - xda [ی]: = بخته .
 بردشت - bardašt [ك]: شاگرد بنا . = شگردی گلکمر .
 بردشیر - bardešir [دی]: مرز بین دو کرد زراعتی .
 برده - barda [ی]: بیل .
 بردی - boređi [ی] = باردی .
 بردیگ - bardig [ك]: کفگیرک و خاک - اندازهای اجاق . در یزد این واژه بمعنی دردیگ است .
 برز - borz [ك]: ۱ - بالا . ۲ - بلند ، مرتفع . این واژه با تلفظ «berez» در کرمان بمعنی برنج که فلز معروف است بکار میرود .
 برزی - borzi [ك]: بلندی ، ارتفاع . = بلندی - belendi .
 برس - barsem [ی-ك]: شاخه های نازک درخت انار ، خرما یا گز که موبدان آنرا «برسمی اروون - Barsem - i orverun» خوانند . اگر شاخه های این درختان بدست نیامد شاخه های نازک فلز را بکار برند و آنرا «برسمی ایوخت

شست - barsem - i - ayoxštost
 نامند . این شاخه ها را موبدان هنگام انجام مراسم مذهبی بدست گیرند . اگر از برس گیاهی استفاده شد بر گهای شاخه های برسمی که از درخت انار گرفته باشند باید باهوم کوبیده و با شیر مخلوط شود . این مخلوط هفگام انجام مراسم آئینی خورده میشود .
 برسمدون - barsemdun [ی]: ظرفی است که برسها را در آن گذارند .
 برش - boreš [ك]: لیاقت، عرضه، قابلیت . = برشت .
 برشت - borešt [ك] = برش . باین واژه ن.ك.
 بر شتمون - bereštmun [ك]: سرخ کردن برشته کردن . و بریج - vebrij = برشته کن، مبریج - mabrij = برشته مکن . برشته - berešta سرخ شده ، برشته شده . = و ابریشمون = برشتوون .
 برشتوون - berestvun [ی] = بر شتمون = و ابریشمون .
 بر شنوم - brašnum [ی-ك]: مراسم تطهیری است که موبدان در برش نوم گاه بجای آورند . برای اطلاع بیشتری از مراسم برش نوم، نگاه کنید بروایات داراب هرمزدیارجلد اول صفحات ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۹-۱۶۹- و از ۵۸۲-۶۰۸ .
 بر شنوم ۳ - brašnumgā [ی-ك]: محلی است که مراسم برش نوم در آنجا بجای آورده میشود . برای اطلاع بیشتری نگاه کنید بروایات داراب هرمزدیارجلد

بری حجله ای - bar-i - hejlei [ك] :

روز دوم عروسی را گویند که خویشان عروس و داماد و میهمانان بدیدن عروس و داماد در حجله میروند و برای ایشان پیشکش میبرند .

بریدمون - beridmun [ك] : بریدن .

وبرنه - veberne : بیر . مبرنه -

maberne : میر . بر ناده - bernāda

بریده . = بریدوون .

بریدوون - beridvun [ی] : بریدن .

وبرین - vebrin : بیر . مبرین - mabrin

میر . بریده - brida : بریده . =

بریدمون .

بریده - brida [ی] : محل تقاطع دو نهر

که معمولاً نهر بالائی را با گذاشتن ناوی

روی نهر پائین از روی آن میگذرانند

ناسون - nāsevun ناغسون - nāqesvān

در اطراف تهران بهمین معنی است . =

گذاره .

بریژخر تمون - beriz xartmun [ك] :

آفتاب دادن زمین کند و کوب شده

برای اینکه علف هرز آن از میان برود .

مسلمین کرمان چنین زمینی را « بریز -

beriz » خوانند .

بریک - brik [ی] : شکاف ، درز ، سوراخ

سنبه . = گژوار [ی] . همین . واژه

با تلفظ «borik» [ك] : انگوری که

بندور بسمان بندند و برای زمستان در

جای نسبتاً گرمی نگاه دارند . اطراف

تهران «انگور آونگی» خوانند .

بری کده - bari - kedha [ی] : درخانه ،

در سرا . = بر کده = بخته =

جلد اول صفحات ۵۸۶-۵۸۹ .

برق - barq [ی-ك] : برق و صاعقه .

برك - barak [ك] : پارچه ای است که از

کبرک بزافتند . در یزد این واژه را

«berak» تلفظ کنند .

بر کده - bar - keda [ك] : = بخته .

برگه - berga [ك] : نشانه ، علامت . =

برگه - barge [تهران] = بلگه .

همین واژه با تلفظ «barga» در یزد و

کرمان بمعنی درگاه است .

برنگ - Boreng [ك] : قاچ ، قاش ،

برش = بر = هشرگ . همین واژه

با تلفظ «bereng» [ی-ك] : بو .

برو بالا - barobāla [ك] : اندام ، قامت ،

هیكل .

بروز - borvarz [ی] : = باروز .

بروز کشتوون - bruz koštʷun [ی] :

برگشتن رنگ پارچه بزردی که رطوبت

یا حرارت و نور باعث آن است .

بروزك كشتوون - bruzak koštʷun

[ی] : = بروز کشتوون .

بره - bra [ی] : ابرو . = ابرو . همین

واژه با تلفظ «bara» در یزد بمعنی

کفگیر است . = کپگیر .

برهنگ - borheng [ی] : بارهنگ . =

تنگوبار .

برهنه جوب - brahnejub [ك] : مظهر

قنات ، محل آفتابی شدن قنات . = جدول

= جدول = کیش .

بری - bri [ی] : برای ، بهر .

بریچ - brič [دی] : قسمی نان که در

ماهی تا به بزند .

برای = بو = بوی .
بغر - baqor [ی] : بانگ ، صدای بلند .
 = ونك = جیغ .
بغض - boqz [ی] : حالت گرفتگی گلو که مقدمه گریه است . = غروش .
بغل شور - baqalsur [ی-ك] : آبی که از دپواره‌های قنات بیرون تراود .
بغلی - baqali [ك] : شیشه‌ای که دور آنرا با برك یاساقه گندم و برنج باساقوی خرما بافته باشند .
بل - bol [ی-ك] : خل ، کم عقل = بدل = بدلا = بدلو .
بلخش - belaxš [ی.ك] : درخندگی ، تلؤلؤ .
بلخشمون - blaxšmun [ك] : درخشیدن ، بلخش - blaxš : بدرخش . مبلخش - mabelaxš : مدرخش . بلخشاده - blaxšāda : درخشیده .
بلسك - belesk [ی] : سیخ تنور . = سیخ تنیر = تنیرچو = سیخ تنور .
بلسگر - blesger [ی] : کسی که سیخ تنور و نظایر آنرا سازد . همین واژه با تلفظ «belasger» زیارتگاهی است در حومه یزد .
بلغور - balqur [ك] : ۱- گندم پخته نیمه کوب . ۲- خوراکی که با انواع بنشن و سبزی و گوشت و بلغور تهیه کنند و جزء اصلی آن بلغور است .
بلکم - balkom [ی-ك] ، بلکه ، شاید .
بلنگه - belga [ی-ك] : نشانه ، علامت ، برگه . = برگه .
بلنگه پیش - balgepiš [ك] : برگهای

برخده .
بری مهر - bar-i-mehr [ی] : آتشکده .
 = وری مهر = ورمهر .
برین - berin [ی] : ۱- نان فطیر که در آداب یزشنی بکار رود . ۲- بیخ و بین ، ته و تو ، سوراخ سنبه . = گژ = گژوار = وج . ۳- درز ، شکاف . = وج و برین = گج = گجرار .
بزمونی - bazmuni [ك] : خرمای زرد رنگ و خشکی است که در بهمن و نرماشیر عمل می آید .
بزوبند - bozobend [ی] = بازوبند .
 باین واژه ن.ك .
بزینه - bozina [ك] : نوع بز . در یزد این واژه بمعنی بز نراست .
بس - bos [ی-ك] : کافی ، بس .
بسته کشتیون - bašta koštiyun [ی-ك] : زرتشتیان .
بش - boš [ك] : سبزه جو و گندم که برای غذای دامان بکار برند ، خصیل .
بشته - bašta [ی-ك] : بسته .
بشتمون - baštmun [ك] : بستن . آبن- aben : به بند . مبن - maben : میند .
 بشته - bašta : بسته . = بشتوون .
بشتوون - baštvon [ی] : بستن . آبن - aben : به بند . مبن - maben : میند .
 بشته - bašta : بسته . = بشتمون .
بشقوب - bošqob [ی] : بشقاب . = دوری = پیشدستی .
بشن - bašn [ی-ك] : سرتاپا ، اندام ، قامت .
بغ - boq [ی] : باغ . = با = باغ =

را گویند .
بنجه بخش - bonja baxš [ك] : افزاز
 موقت زمین بدست کشتکاران ده یا مزرعه
 برای کشت سالیانه که صورت رسمی و
 قانونی ندارد .
بند - bend [ی-ك] : ۱- حبس و بند ،
 بازداشت ، توقیف . ۲- يك جفت
 حیوان . ۳- يك جفت گاو بندی زراعت .
بندا - bondā [ك] فردا . = هر دو .
بند بند - bend - bend [ك] : بند بند ،
 چیزی که دارای قسمت‌های مشخص و
 جدا جدا باشد . = گرنجه .
بندر - bondar [ك] : آخرین قسمت دره
 که آبادانی داشته باشد .
بند کرت - bandekort [ك] : مرزهای بین
 کردهای زراعتی .
بندمشتو - bandemoštuk [ك] : دستگاهی
 است که با آن ریش بار را بداخل سوراخ
 سنک آسیاب کم و زیاد کنند . = مشتک .
بن شل - bonšal [ك] : پی دیوار ، شالوده .
 = چرز .
بن کار - bonekār [ك] : مادرچاه قنات .
 = بنی کر .
بنی کر - bonikor [ی] = بن کار . باین
 واژه ن.ك .
بنگار - bongār [ك] : آبی که از سقف
 قنات فروریزد . = بنگر = بنور .
بنگام - bongāh [ك] : خانه رعتی .
بنگر - bongor [ی] = بنگار . باین
 واژه ن.ك .
بن و بشر - bonobaar [ی-ك] : عاقبت ،
 انجام ، انتها .

فرعی درخت خرما که با آنها چارو و
 باد بزن بافند .
بلمون - baalamun [ك] : شتر یکساله
 = کره هشی = هشیوگ .
بلمون دو پشم - baalamun - do-pašm
 [ك] : شتر دو ساله .
بلند - belend [ی] : بلند ، مرتفع . =
 برز .
بلو - bolo [ی] : قدو بالا . = بالا .
بلوار - bolour [ی] = بالا اور .
بل و سل - bolosol [ی] : خل ، کم عقل ،
 احمق . = سنبل .
بلوسیت - bolosit [ی] = بالاسیت .
 باین واژه ن.ك .
بم - bom [ی] : موافق ، مطابق . =
 ومی .
بمرد - bomerd [ی-ك] : مسلمان .
بن - ben [ی] : مرز بین دو کرد زراعتی ،
 بسته میان دو کرد . = بازه . همین
 واژه در یزد و کرمان بمعنی بند ، حبس ،
 توقیف نیز بکار میرود .
بنك - bonāk [ك] : ۱- آبی که با آخرین
 قسمت کرد زراعتی برسد . ۲- قسمت
 پائین کرد زراعتی . = پسر .
بن تخم - bontoxm [ك] : مقدار تخم و
 بذر که در دهی کاشته شود .
بنجل - bonjol [ی] : آت آشغال ،
 آل آشغال ، خرده ریز = لئک =
 پستک = جل و پوس = ال و اشخول .
 در کرمان بمعنی ته مانده انبار است که
 خریدار نداشته باشد . = تک و بن . در
 کرمان و یزد هر چیز نامرغوب و ته مانده

بور - bor | ی - | : دفعه ، بار = بار .
 بوربه - borbe | ی | دفعه دیگر، بار دیگر،
 = باربه = باربندی .
 بورپز - bor - poz | ی | : بوجار . =
 کم‌دار .
 بوردی - boređi | ی | : شوخی ، مزاح .
 = باردی .
 بورنی - buroni | ك | : بخوراکي است که
 با کدو بادنجان و گوجه فرنگی تهیه
 کنند . = بورونی .
 بورونی - buruni | ی | = بورنی . باین
 واژه ن.ك .
 بوزوبند - bozobend | ی | = بازوبند .
 باین واژه ن.ك .
 بوزیدون - buzidun | ك | : گیاهی است
 شبیه به‌میما که از هندوستان می‌آورند .
 = بهمن بیج .
 بوشه - boosa | ی | : پرنده‌ایست شکاری .
 = باشه .
 بوقلوا - boqlavo | ی | = باقلوا . باین
 واژه ن.ك .
 بوکلی - bokli | ی | : باقلا . = باقله .
 بولشت‌مر - boleštemor | ی | = بالشتی
 مار . باین واژه ن.ك .
 بولواور - bolour | ی | = بالاور .
 باین واژه ن.ك .
 بولو بود - bolobud | ی | = بالا بود .
 باین واژه ن.ك .
 بولوسیت - bolosit | ی | = بالاسیت .
 باین واژه ن.ك .
 بولووز - bolovoz | ی | = بالاوا . باین
 واژه ن.ك .

بن و بهر - bonobahr | ی - ك | =
 بن و بشر . باین واژه ن.ك .
 بنور - bonvor | ی | = بنگار . باین
 واژه ن.ك .
 بنوش - benavš [ی - ك] : بنفش . مسلمانان
 کرمان «benapš» تلفظ کنند .
 بنوشه - bnařša | ی | : گیاهی است کوهی
 مانند گل بنفشه که مصرف دارویی دارد
 این واژه را «bnařša» نیز تلفظ کنند .
 بنه - bena [ی - ك] : بسنه کوهی .
 بنیچه - boniča | ك | ، نوعی مالیات که
 از محصولات می‌گرفته‌اند .
 بنی کرت - banikort [ی] : قسمت بامین
 کرد زراعتی . = بناك .
 بنیکو - boniku | ك | : جوی باریک .
 بو - bo | ی | : باغ . = با = باغ = بای
 = بغ = بوی . همین واژه با تلفظ
 «bu» | ك | : نوعی چوب که برای
 ضد عفونی کردن سوزانند .
 بوئی بند - boibend | ی | = بازوبند .
 باین واژه ن.ك .
 بوپلش - bu - poloř | ی - ك | : بوی کز ،
 بوئی که از سوختن پشم یا پارچه پشمین
 برخیزد .
 بوتی سون - botti - sven [ی] : بوتۀ
 اسفند .
 بود و برنگ - budobereng | ی | : بوی
 و برنگ [تهران] .
 بودی هشک - budi hořk | ی | : ریشه
 «کال» است که هنگام بروز ناخوشیهای
 واگیری برای ضد عفونی کردن
 میسوزانند .

بومادرون - bumādarun |ك| گیاهی
 است کوهی که دارای گل زرد رنگی
 است و برای اسهال مصرف دارویی دارد.
 = بومودرون .
 بومس - bomas [ی] = بامس = باشو .
 باین واژه ن.ك.
 بوم کرتمون - bum kartmun |ك| :
 عادت کردن بآب و هوای محلی ، محلی
 شدن . = وم کرتوون .
 بومودرون - bumodarun [ی] =
 بومادرون . باین واژه ن.ك.
 بومیو - bumiyo [ی] : بامیا . = بامیا
 = بیده = بیمده .
 بون - bun [ی-ك] : بام خانه .
 بون انبار - bun - enbār |ك| دیواره چاه .
 = کور .
 بون اندود - bun - andud |ك| : کاهگلی
 که روی بام خانه کشند . = کاهگل .
 بون دوی - bundovi |ك| : کاهگل
 ، بام ، اندود بام .
 بونه - bowna |ك| : بهانه ، ایراد . همین
 واژه در یزد «boona» تلفظ میشود .
 = هوجه .
 بونی کار - bunikār |ی| : سقف قنات ،
 طاق قنات . = بونی کر .
 بونی کر - bunikor |ی| = بونی کار .
 باین واژه ن.ك.
 بوو برنگ - bu-o-bereng |ك| : بوو برنگ
 [تهران] .
 بووه - hove |ك| : تخته ای بزرگ که
 پاره ای از الوار باشد .
 بوهور ریجون - bohor-reyhun |ی| :

ریجان . = بهار ریجون .
 بو یون - boyvun |ی| : باغبان . = باغبون .
 به - be |ی-ك| : دیگر .
 بهار - bohār |ك| : از اول فروردین تا
 اول چله تابستان .
 بهار ریجون - bohāre-reyhun |ك| : ریجان .
 بوهور ریجون .
 بهاره - bohāra |ك| ، پشمی که در بهار
 از گوسفند چینند .
 بهر - bahr |ك| : ۱- بخشی از زمین ،
 قسمتی از باغ . ۲- قسمت ، سهم الارث
 = بهره = بشره . ۳- پا بهره . باین
 واژه ن.ك.
 بهره - bahra [ی] : قسمت ، سهم الارث .
 = بهره = بشره .
 بهمن - bahmen |ك| : گیاهی است مانند
 جو که برای غذای حیوانات بکار میرود .
 بهمن پیچ - bahmenpič |ی-ك| =
 بو زیدون . باین واژه ن.ك.
 بهمنین - bahmenin |ك| : گیاهی است
 در کوهستان کرمان مانند بهمن پیچ و
 کوچکتر از آن است . آنرا با کاردچوبین
 میبرند و ورق ورق میکنند و در سایه
 خشک میکنند . این گیاه برای تقویت
 باء مفید است .
 بهوری - bohori [ی] : پوششی است مانند
 پالتو . = پرچی .
 بهویا - beviyā |ك| : بآنها . = شه ایه .
 بی - bi [ی] : = به . باین واژه ن.ك.
 بی بی کور - bibikur |ك| : جغد . =
 کو کوته = فاطمه سلطونگ . =
 ککووه .

بیست و پنج - bistopenj [ی]: : پنج سیر .
= سی سنگ .

بیکن - biken [ی]: : آغل ، غاری که در
زمین کنند و دامهارا در آن جای دهند.
بیکنند - bikend [ك] = بیکن . باین
واژه ن.ك.

بیکنه - bikana [ك] = بیکن . باین واژه
ن.ك .

بیل - bil [ك]: : بیل . = برده .
بیلکار - bilkār [ك]: : زمینی که بوسیله
بیل برای زراعت آماده شده باشد. کشتی
که زمین آن، با بیل برای کشت آماده شده
باشد .

بیلکار کرتمون - bilkār kartmun [ك]
زمینی را با بیل برای زراعت آماده
کردن .

بیل کن - bilken [ك]: : زمین زراعتی که
بوسیله بیل کنده شده و آماده کشت شده
باشد .

بیله - beyla [ی-ك]: : چکی ، یکجا .
بیمار - bimār [ك]: : ناخوش ، مریض .
حول ندور .

بیمده - bimda [ی]: : = بومیو . باین
واژه ن.ك.

بی نختی - binoxti [ی-ك]: : بلانسیبت ،
دور باد .

بیون - biyun [ك]: : سهر ، سپیده دم ،
بامداد بگاه = صبی زی .

بیوه - biva [ك]: : بیوه . = ودوه .

بیجه - bija [ی]: : (۱) باجوش - ۲- بچه
حرامزاده . ۳- تخمه و انژاد . مثلا
«bija-seva» یعنی تخم سگ . همین
واژه در کرمان بمعنی درخت کوچک
پسته است که قابل غرس باشد .
بیخ - bix [ی-ك]: : بن ، ته .

بیخ آدر - bixēdor [ك]: : ریشه گیاهی
است که آنرا میکوبند و نرم میکنند و
با تخم مرغ خمیر میکنند و برای شکسته
بندی استخوان بکار میبرند . = بیخ
وزر .

بیخ جرم - bixejerm [ك]: : شخص بدجنس ،
آدم نانجیب . = بیخ ژرم .

بیخ ژرم - bixezerm [ی]: = بیخ جرم .
باین واژه ن.ك .

بیخ وبر - bixobar [ك]: : اصل و نسب . =
وج وبرین .

بیخ وین - bixobon [ك]: : فرجام ، عاقبت .
بیخ وزر - bixevozor [ی]: = بیخ آدر .
باین ترکیب ن.ك .

بید مشکئی - bidmeški [ك]: : زرد پر
رنگ .

بیده - bida [ك]: : یونجه خشک . در یزد
همین واژه بمعنی بامیاست .

بیرابیر - birābir [ك]: : تفاوت زیاد ،
حد ، فاصله . = بیرو بیر .

بیرو بیر - birobir [ی]: = بیرابیر . باین واژه
ن.ك .

بیزار - bizār [ك]: : بیزار ، گریزان . =
بیزر .

بیزر - bizer [ی]: : = بیزار . باین واژه
ن.ك .



از راست یعنی :

- ۲- عاوردان جور شده فرمیتی ۲- باغوی اسفند یا موس و شیان (مادر نورسته: کتاب) ۳- کوهر یا موس و شیان
- ۴- عاوردان باغوی از باب کتساب سرو شیان ۵- عاوردان مروارید از باب کتساب ۶- عاوردان برینخت وینا و کلا تر
- ۷- ...
- ۸- سینین وخت وینا و کلا تر



دانش آموزان و آموزگاران زرتشتی در مدرسه محله شهر کرمان که تا چهل سال پیش دایر بوده است

پ

پاتاغ - pātāq [ك]: سوراخ مانندی که در طول چاه برای چای پاکتند . = پوتغ = رف .

پاتخته - pātaxta [ك]: تخته ای است که بر بالای آن شانه ای چوبین نصب شده است و بشم یا کرک را از میان این شانه میگذرانند تا حلاجی شود .

پاتغ - pātoq [ی]: باره های «کول» که در طاق و دیواره های قنات میان درز و شکاف «کولهای» اصلی گذارند که از زیرش و بسته قنات جلو گیری کند . = پرک .

پاتیل - pātil [ك]: دیک بزرگ ، در کارگاههای قالی برای رنگ کردن پشم از این دیگها استفاده میکنند .

پاجو - pājow [ك]: ادرار گاو که برای «پلشت بری» وضد عفونی کردن مصرف شود . = بچو . = پادیاب .

پاجوش - pājuš [ك]: پاجوش . = بچشن .

پاچه پلشت - pāče-pelast [ك]: شهوی ، شهوت ران . = پوچه پلشت .

پاچه ورمالید - pāčavarmālida [ك]: حقه باز ، متقلب . = پوچه ورمولیده .

پاداری - pādāri [ك]: ایستادگی ، پایداری مقاومت . = بودوری .

پاداری کرتمون - pādāri kartmun [ك]: پایداری کردن ، ایستادگی

پتن - paan [ی]: پهن .

پابر - pābar [ك]: نان کوچکی است که در مراسم گهنبارخوردن میشود . = بر لووگ = لیوگ .

پابرنه - pābrana [ك]: کنایه ازدروغ است . = پو برنه .

پابرنه ره شود - pābrana-rah-sud [ك]: کنایه ازدروغ گوئی است .

پابهر - pābahr [ك]: نانی است فطیرو کوچک که هنگام برگزاری مراسم «درون» بکار میرود : این نان درواستا «drona» خوانده شده است . ن . ک جلد پشتها تألیف استاد پورداود . = نونی درین .

پایی - pāpey [ك]: مصر ، پایی . = پویی .

پایی بدمون - papey bedmun [ك]: پایی شدن ، اصرار ورزیدن . مثلا «پر پایی اش مبو» یعنی زیاد پایی اش مشو . = پویی آیدون .

پاپیل - pāpil [ك]: نوعی قرقره «مکو» است که در پارچه بافی بکار میرود .

پاتابه - pātābe [ك]: پایچی است بشمین که کشاورزان هنگام زمستان بکار برند در گیلان «پاتوه patove» باکلمه چموش ترکیب میشود و «چموش پاتوها کردن» یعنی کفش پبای کردن و پایچی را بستن .

کردن ، مقاومت کردن . = بودوری
 کرتووون .
 پادمیره - pādmira [ك]: بدرشوه . =
 پدمیره = پدمیره . مسلمین کرمان
 « بدرشو - pederšu » گویند .
 پادو - pādow [ك] : دستیار ، نوکر ،
 پادو . = بودو .
 پادوی - pādovi [ك]: پادویی ، دستیاری ،
 کمک . = بودوی .
 پادوی کرتمون - pādovi kartmun [ك]:
 پادویی کردن ، کمک کردن . = بودوی
 کرتوون .
 پاده - pāda [ك] : دوشاخه های چرخ چاه ،
 پایه چرخ پنبه رسی . = پده .
 پاده اوشال - pāda - owšāl [ك] چوب
 بزرگی است در دستگاه بافندگی .
 پادیاب - pādyāb [ك] = باجو . باین
 واژه ن.ك.
 پارو - pāru [ك] : بارو . = کفت .
 پاره - pāra [ك] : پاره . = تک و پاره
 = پره .
 پاشنه - pāšna [ك] : پاشنه . = پوشنه .
 پاکار - pākār [ك] : ۱- از پای بناتا
 زیر سقف . = پوئی کر . ۲- دستیار ،
 معاون .
 پاکری - pākəri [ك] : پای اجاق . =
 پوکری .
 پاکنه - pākane [ی] : راهروئی که برای
 دسترس بآب قنات کنند و معمولا دارای
 سقفی نمیشد . = پایو .
 پاکه - pāke [ك] : فضائی که سنگهای
 آسیاب در آنجا نصب شده است .

پاکی - pāki [ك]: آلتی آهنین بشکل کارد
 که بودهای قالی را با آن قطع کنند .
 پالونه - pālone [ك] : آجر یا خشتی که
 روی سقف تازه زده شده فرش کنند .
 = پولونه .
 پالیده - pālida [ك] : بالوده . =
 بولینه .
 پالیدی مرواری - pālidi morvāri [ك]:
 بالوده ای که نشاسته آن بشکل دانه های
 مروارید تهیه شده است . = پولینی
 مروارید .
 پانداز - pāndāz [ك] : هدیه ای که هنگام
 رفتن عروس بخانه داماد دهند . =
 پوی اندوز .
 پانوس - pānus [ك] : فانوس . = بنوس
 = فنوس .
 پاوپر - pāvopar [ك] : قسمت پامین بدن .
 = پووپر .
 پایو - pāyow [ك] : = پاکنه . باین
 واژه ن.ك.
 پایه - pāye [ك] : رگبار ، رعد . =
 بویه = تنغرش . = تونغرش .
 پایه روی - pāyarovi [ك] : هوای منقلب
 هوای رعدو برقی . = بویه روی =
 بویه کشتوون .
 پپ - pop [ك] : جگر سفید ، شش . =
 شش .
 پپتل - paptol [ی] : تفاله . = پفتال =
 بتل .
 پپر مه - peperma [ی] : آب نبات .
 پپک - popak [ك]: نوعی شیرینی است که

پت وچت - petočot [ی] : سخن آهسته و درگوشی ، پنج بیج [تهران] . = چپو پت = روش .

پتیاره - patyāra [ك] : لوند ، پتیاره .
پتیوره - patyora [ی] : = پتیاره . باین واژه ن.ك.

پجش - poješ [ی] : ویجین .
پجش کرتوون - poješ kartvun [ی] : ویجین کردن ، تنک کردن درخت .

پجشن - poješn [ی] : = پاچوش . باین واژه ن.ك.

پجو - pajow [ی] : = پاجو . باین واژه ن.ك.

پج - peč [ی-ك] : خرد شده ، له ، برج شده ، خرد و نرم . = بهن و بیج .

پج کرتمون - peč kartmun [ك] : برج کردن ، له کردن ، خرد و نرم کردن . = بیج کرتوون .

پج کرتوون - peč kartvun [ی] : = بیج کرتمون . باین واژه ن.ك.

پچل - pačal [ی-ك] : کشیف ، ناپاک ، آلوده . در یزدان واژه را «pačol» نیز تلفظ کنند .

پچل نویسی - pačalnevis [ك] : چرك نویسی ، مسوده .

پچ وپور - pečopur [ی] : له و لورده ، خورد و خمیر .

پچ وپور کرتوون - pečopur kartvun [ی] : خورد و خمیر کردن ، له و لورده کردن . = پنج وپور کرتوون .

پنج - pex [ك] : بهن ، مسطح . در یزد و

از سفیده تخم مرغ و شکر و آب لیو درست کنند .

پیل - popal [ی] : جوزاب . = جوو = جوووب = گبل .

پیپی - popey [ی] : = بایی . باین واژه ن.ك.

پت - pot [ك] : موی بدن . = پشملو .

پت پت - petpet [ی-ك] : زرزر .

پته - patta [ك] : نوعی گل و بته که بادیست روی شالهای کر کی میدوزند .

پتخوار - potxār [ك] : نمونه ، اثر .

پتر - peter [ك] : پس تر - عقب تر .

پترفته - patrofta [ی] : کزداده ، پشم یا موی سوخته . = پولوش .

پتروپتون - patroptun [ی] : کزدادن ، سوزاندن پشم یا مو . و پترو - vepatrow = کزیده . مپترو - mapat row = کزنده . پتروپته - patropta = کزداده .

پتشک - potešk [د.ك] : ذره ، قطره .

پتک - patk [ك] : درخت کبوده . همین واژه با تلفظ «petk» در یزد و کرمان بمعنی جوانه است .

پتکین - petkin [ی] : آردی که برای چانه کردن خمیر دست بر آن زنند تا مانع چسبیدن خمیر بدست شود .

پتنی - peteni [ك] : قناتی که کف آن هموار باشد و شیب زیاد نداشته باشد .

پتو - patu [ك] : واژه ، مردود .

پتو بدمون - patu bedmun [ك] : مردود شدن .

تهران این واژه را «pax» تلفظ کنند.
 پنخادمون - paxādmun [ك]: بختن .
 وپش - vepēš = بیز. میس - mapeš
 = میز. پنخه - paxa = پنخته. پنخون =
 پنختون = پنخدوون = پشادمون =
 بشدوون .
 پنخ پنخو - poxpoxu [ی-ك]: قلقلک -
 qelqelak [تهران] .
 پنختو - poxtu [ك]: فاخته . = تتروک
 = مرغ کوکو .
 پنختون - paxtun [ی]: = پنخادمون .
 باین واژه ن.ک.
 پنخدوون - paxodvun [ی]: = پنخادمون
 باین واژه ن.ک.
 پنخل - paxal [ك]: اشخل . باین واژه
 ن.ک.
 پنخل مشو - paxal mašu [ك]: شلوغ
 بلوغ ، هرج و مرج .
 پنخلی - paxali [ك]: زمینی را گویند که
 پس از درو مقداری ساقه های گندم و جو
 در آن بجای مانده باشد. = زوینی ابد .
 پنخمون - paxmun [ك]: = پنخادمون .
 باین واژه ن.ک.
 پنخ و پور کر توون - pexopur kartvun
 [ی]: = پیچ و بور کر توون . باین
 ترکیب ن.ک.
 پدام - pedām [ك]: پارچه سفیدی که
 هنگام نزدیک شدن بآتش وانجام مراسم
 دینی جلوی دهان بندند .
 پدر - peder [ی]: پدر . = بشبو = بابا
 بشوگ = پدر .

پدرو - padru [ك]: چین اول و آخریو پنجه
 در هر سال . معروف است اگر حیوانی
 از چین اول و آخریو پنجه بغور در مرگ
 آن قطعی است .

پدمون - padmun [ك]: دیوار کوتاه
 اطراف باغ ، حصار باغ . بند یا سد
 زمین زراعتی . دیواره ای از خاک که
 اطراف باغ یا عمارت ریزند ، سیل بند .
 پدمیره - pedmira [ك]: پاد میره . باین
 واژه ن.ک.

پدوم کر تمون - podum-kartmun [ك]:
 ۱- دم کردن و جمع شدن آب در اثر
 ریزش و پشته کردن قنات یا در اثر جمع
 شدن خار و خاشاک در مسیر آن ۲۰- ورم
 کردن ، آماس کردن .

پده - pede [ك]: درخت کبوده . = پتک
 همین واژه با تلفظ «poda» = پاده .
 باین واژه ن.ک.

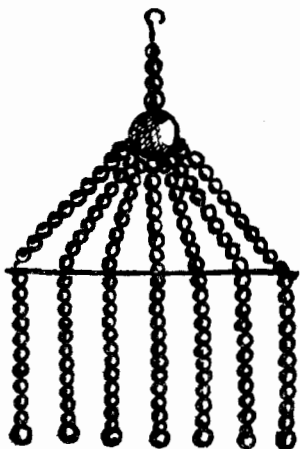
پذر - pezer [دهات یزد]: = بدر . باین
 واژه ن.ک.

پذرفتوون - pezroftvun [ی]: پذیرفتن ،
 قبول کردن . و پذیر - vepzir = پذیر .
 مپذیر - mapzir = مپذیر . پذیرفته
 = pezirofta = پذیرفته .
 پذیرفمون .

پذرفمون - pezroftmun [ك]: =
 پذیرفتوون . باین واژه ن.ک. و فزیر - vefzir
 = پذیر . مپذیر - mafzir = مپذیر .
 پذیرفته - pezrofta = پذیرفته .

پدمو - pazmu [ی]: = پدمون . باین
 واژه ن.ک.

سابقاً بچارقدمی آویخته اند .



پردوون - [ی] parodvun = برادمون .
 باین واژه ن . ک . وپر - vepar =
 پیر . مپر = mapar = مپر . پسروده
 = paroda = پریده .
 پره - [ك] parra : پره های چرخ آسیاب .
 = پر = پره .
 پرری - [ی-ك] por-ri : پررو ، بیحیا .
 پوز - [ی-ك] porz : اجزاء ریز پشم ، پشم
 اضافی که از سطح پارچه بالاتر قرار
 گیرد . این واژه با همین معنی در تهران
 نیز بکار می رود .
 پرس - [ك] pars : پرسش ، سؤال .
 وپرس .
 پرسادمون - [ك] parsādmun : پرسیدن .
 واپرس - vāpars : پیرس . مپرس -
 mapars = پرسده = parsada
 پرسیده . = پرسدوون .
 پرستی - [ی] presti : اسپریچو .
 باین واژه ن . ک .

پر - [ك] par : ۱- برکه . برهلو =
 برکه هلو . ۲- پره های چرخ آسیاب .
 = پره = parreh .
 پرئنه - [ی] praana : پیراهن . = برهنه .
 پرادمون - [ك] parādmun : پریدن .
 وپر - vepar = پیر . مپر - mapar
 مپر . براده - parāda = پریده .
 پرودوون .
 پراوون - [ك] perāvun : فراوان ، زیاد .
 = پروون = فروون .
 پرپیچ - [ی] parpoč : بیهوده ، یاوه =
 بریوج = پرویوج = هج و بیج .
 پرپند - [ك] porpand : دانشمند ، دانا .
 پرپیوج - [ك] pārpuč = برپیچ . باین
 واژه ن . ک .
 پرتال - [ك] partāl : پاجوش و شاخه های
 اضافی درخت .
 پرتال کرتهون - [ك] partāl kartmun :
 شاخه های اضافی درخت را زدن ، هرس
 کردن . «رازیدن rāzidan» در کرمان
 یعنی درخت خرما را هرس کردن .
 پرچی - [ك] paraji = بهوری . باین
 واژه ن . ک .
 پرچ - [ك] parč : پهن .
 پرچ کرتهون - [ك] parč kartmun :
 پهن کردن .
 پرچو - [ك] porču : غذائی است که اجزاء
 آن آرد ارزن ، نخود ، عدس ، چغندر
 اسفناج ، سرکه و سیرداغ است .
 پردسمالی - [ك] pardasmāli : زینتی که

پرستیک - perestik [دی]: = اسپریچو.
باین واژه ن.ک.

پرسدوون - parsodvun [ی] =
پرسادمون . باین واژه ن.ک.

پرشش - parseš [ی-ک] بنا می است دارای
دو قسمت جدا گانه که امروز جسد مردگان
را در آن غسل دهند و سایر تشریفات دینی
که قبل از بخاک سپردن رسم است انجام
دهند . چون این بنا را زاد و مرگ نیز
میخوانند شاید بتوان گفت که سابقاً هم
برای نوزادان و هم مردگان بکار میرفته
است و محلی برای ثبت و ضبط فام آنان
بوده است .

پرسمون - perasmun [ک]: چوبی است
که آهن شیار (خیش) یا گاو آهن بآن
متصل گردد . این چوب به «ماتک matk»
و ماتک به «جک jok» یوغ اتصال
دارد .

پرسه - porsa [ی-ک] مجلس ختم .

پرسیپشون - par - siyapšun [ک]:
پرسیاوشان که جوشانده آن برای
سرما خوردگی مفید است = بری سیفشون
= بری سیوشون .

پرشنه - perešna [ک]: عطسه .

پرفند - porfend [ی]: حلیه گر، مکار .

پرك - park [ک]: ۱- نصف ، نیمه ،
تکه . = نصب = پره . ۲- باره های
«کول» که در اطاق و دیوارهای قنات
میان درز و شکاف «کولهای» اصلی
گذازند تا ارزش و پشته کردن قنات
جلو گیری کند . = پاتع .

پرکال - parkāl [ک]: ۱- خرت و خورت
خرت و برت = پرکاله . ۲- ناتمام ،
بهم آمیخته . = پرکله .

پرکاله - parkāla [ک] = پرکال . باین
واژه ن.ک.

پرکله - parkola [ی]: نا تمام ، بهم
آمیخته .

پرگپی - porgapi [ی-ک]: وراجی ،
برحرفی ، فضولی .

پرنوون - prontvun [ی]: گرفتن چیزی
از هوا . بل گرفتن ، کسی را گرفتن .

اپرن - apron - یا - اپنر - apnor =

بگیر . مپرن - mapron = مگیر :

پرنته - pronta - یا - پنورته - pnorta

= گرفته . = پنار تمون = پنورتوون .

پرنگ - prang [ک]: چوب بلندی است در

میان چوب نورد در دستگاه بافندگی

که برای استواری و استحکام آن قرار

دهند .

پرنگین - prengin [ک]: نیم خورده ، آلوده .

= فرنکین .

پروار - parvār [ک]: چاق ، فربه .

پرور .

پروپا - paropā [ک]: مأخذ ، اصل و بنیاد .

= پروبو .

پروپاچیدمون - paropāčidmun [ک]:

فتنه و فساد کردن . = پروپوچدوون .

پروپاکرتمون - paropā kartmun [ک]:

تبلیغ کردن . = پروپو کرتوون .

پروپاهم - paropāhem [ک]: همسن ،

همسال . = پروبوهم .

پرهلی - [pareheli ی]: برگه زرد آلو. = ترشاله .	پروپو - [ی] paropo = پروبا . باین واژه ن.ك.
پرهنه - [prahna ك] : = پرئنه . باین واژه ن.ك.	پروپوچ - [ك] paropuč : برپچ ، باین واژه ن.ك.
پریاد - [peryād ك] : فریاد . = فریود. پری بیرون - [pari birun ی] : محوطه خارج از محل خرمن .	پروپوچدوون - [ی] paropo - čedvun : = پروپاچیدمون . باین واژه ن.ك.
پری تو - [paritu ی] : محوطه داخل خرمن .	پروپو کرتوون - [ی] paropo kartvun : پروبا کرتمون . باین واژه ن.ك.
پری دسمولی - [paridasboli ی] : = پردسمالی . باین واژه ن.ك.	پرو دینرو - [ی] parudinru : نوزدهمین روز همراه که در نوشته ها و تقاویم «فروردین» نویسد = پروردینرو .
پری سیاوشون - [parisiyāvōšun ی] : = پرسیشون . باین واژه ن.ك.	پروور - [ی] parvor = پروار . باین واژه ن.ك.
پری سیفشون - [pari siyafšun ی - ك] = پرسیشون . باین واژه ن.ك.	پروورچین - [دی] pare varjin : پره های چرخ خرمن کوبی . = پره .
پرین - [prin ی] : پنیر .	پروردینرو - [ك] parvardinru : = پروردینرو . باین واژه ن.ك.
پرین تروش - [prin - troš ی] : پنیر تراش ، رنده ای که با آن سیب و به و چغندر و نظایر آنها را رنده کنند . = پنیر تراش .	پروگ - [ی] perog : پسرک ، یارو . = پوروگ .
پرین تروش کرتوون - [prin-troš kartvun ی] : پنیر تراش کردن ، رنده کردن سیب و به و چغندر و نظایر آنها . = پنیر تراش کرتمون .	پروند - [ك] parvand : باغی که دیوارهای آن زیاد بلند نباشد .
پزم - [pazm ی] : قسمت بلند کردهای هندوانه و خربوزه را گویند = پشته .	پروون - [ی] provun : = براوون . باین واژه ن.ك.
پس او - [pasow ی] : آشامیدنی کم مایه ورقیق .	پره - [ی] para : = پرک . در کرمان این واژه بمعنی تیربادندانه های «گرم» است دردستگاه گاوگرد. گذشته از این پره های چرخ خرمن کوبی را نیز گویند = پروورچین. گذشته از اینها بمعنی پاره نیز بکار میرود . = پاره . باین واژه ن.ك.
پس اوفت - [pasoft ی - ك] : پس انداز ، ذخیره .	
پس بند - [pasbend ك] : ۱- نواری طنابی	

پش - [ك] peš : قرعه . پشك [تهران] .
 پشادمون - pešādmun [ك] =
 پشادمون . باین واژه ن.ك.
 پش اردا - pešerdā [ك] : پس فردا .
 = پشی هردو .
 پشپته - pašobta [ی] : ترشح ، شتک .
 = پشپته = پشفته .
 پشپته - pašopta [ی] : پشپته . باین واژه
 ن.ك.
 پشته - pošta [ك] = ۱ - پزم . باین واژه
 ن.ك. ۲ - اجرت جنسی دروگر از بند
 گندم یا بند جو .
 پشودون - pešodvun [ی] = پشادمون .
 باین واژه ن.ك.
 پشفته - pašofta [ك] : = پشپته . باین
 واژه ن.ك.
 پشکل - poškal [ی] : شیارهای گاو آهن
 که فواصل آن زیاد باشد .
 پشگل - pešgal [ی] = [ك] pešgel :
 مدفوع گوسفند ، پشگل [تهران] .
 پشمک - pašmak [ك] : نوعی شیرینی است
 که از روغن و شکر درست میشود . =
 پشموگ .
 پشموگ - pašmog [ی] = پشمک - باین
 واژه ن.ك.
 پشمولو - pašmolu [ی] : = پت . باین
 واژه ن.ك.
 پشنگ - pešeng [ك] : ترشچی که با سر
 انگشتان پاشیده شود. در یزد « pašang »
 تلفظ کنند . و در تهران نیز « pašang »
 گویند .

پشک از « پس کش » به پشت و شانه
 گاو وصل گردد ، دردستگاه گاو گردد.
 ۲ - چوبی که يك سر آنرا در دیوار
 کارگاه قالی کار گذارند و سر دیگر
 آنرا به «نورد» متصل کنند .
 پستا - pastā [ك] : ۱ - ابتدای همواری
 زمین . ۲ - داخل قنات . ۳ - نظم و
 ترتیب . ۴ - سروسامان . ۵ - آغاز
 کار . = پستو .
 پستاکار - pastākār [ك] : آغاز و ابتدای
 کار ، نظم و ترتیب کار .
 پستو - pastu [ی] : = پستا . این واژه
 با تلفظ «pastu» در کرمان و یزد بمعنی
 صندوقخانه است .
 پستوگر - pastokor [ی] : = پستاکار .
 باین واژه ن.ك.
 پسر - posor [ی] : آخرین قسمت کرد
 زراعتی = پتاک .
 پسری کرت - posori - kort [ی] : =
 پسر . باین واژه ن.ك.
 پسک - posk [ك] : کپک .
 پس کرد - paskerd [ك] : اندوخته .
 پس انداز . = پون = پس گفت .
 پس کش - paskeš [ك] : چوبی است منحنی
 در دستگاه گاو گردد که از «تیری واد»
 بمعقب گاو متصل شود .
 پس کفت - paskaft [ك] = پس کرد . باین
 واژه ن.ك.
 پسکم - peskem [ی-ك] : صفة بزرگ ،
 ایوان بزرگ .
 پسیل - pesil [ك] : درخت خرماي کوچک .

پگری - pokri [ی] ۱- باکری . باین
واژه ن.ك. ۲- مطبخ ، آشپزخانه .
= مدبخ .

پک وپوز - pakopuz [ی-ك] : ریخت ،
قواره ، هیکل ، سر و صورت ، دك و
دهن .

پگر تادمون - pegertādmun [ك] :
برگشتن ، مراجعت کردن . پگرت -
pegert = برگرد . پمگرت -
pemagert = برمگرد . پی گرتاده -
peygartāda = برگشته . پگرتدوون -

پگر تدوون - pegertodvun [ی] : =
پگرتادمون . باین واژه ن . ك . اسم
مفعول این فعل را در لهجه یزد «pegertoda»
تلفظ کنند .

پل - pol [ك] : چوبهای کوچکی که بکاو
گرد کوبیده شده است و ریسه ان «ساسو»
روی آنها قرار میگیرد . همین واژه با
تلفظ «pal» چوبدستی شبانان و
ساربانان است .

پلخمون - pelaxmun [ك] : لغت ، وارفته ،
شل . این واژه را در یزد «plaxmun»
تلفظ کنند .

پلشت - plašt [ی-ك] : پلید ، نا پاک .

پلشت بری - palašt bori [ك] : ضد عفونی .
پلشت بری کرتمون - palašt bori kartmun .
[ك] : ضد عفونی کردن . = پلشت
بری کرتوون .

پلشت بری کرتوون - palašt bori kartvun .
[ی] : = پلشت بری کرتمون . باین

پشه - paša [ی-ك] پشه . همین واژه با
تلفظ «peša» در یزد بمعنی هسته میوه ها
است که در کرمان «دندل - dendel»
خوانند .

پشیمون - pesimun [ك] : پشیمان . =
پشیوون .

پشیمون بدمون - pesimun bedmun
[ك] : = پشیمان شدن . = پشیوون
ایدوون .

پشیوون - pesivun [ی] : = پشیمون .
باین واژه ن . ك .

پشیوون ایدوون - pesivun ibdvun
[ی] = پشیمون بدمون . باین واژه
ن . ك .

پشی هر دو - pesiherdu [ی] : = پش
اردا . باین واژه ن . ك .

پفتال - pof tāl [ك] : = پیتل ، باین
واژه ن . ك . همین واژه با تلفظ «paf tāl»
آشامیدنپها و خوردنیهای مختلف را
گویند .

پک - pok [ی-ك] : جست و خیز . همین
واژه با تلفظ «pak» در یزد بمعنی تپاله
گاویا پشگل گوسفند است که بمصرف
سوخت رسد .

پکادمون - pokādmun [ك] : نفس زدن ،
جست و خیز کردن . وپک - vepok =
بجه . مپک - mapok = جست و خیز مکن .
پکاده - pokāda = جست . = پکدوون .

پکدوون - pokodvun [ی] : = پکادمون .
باین واژه ن . ك .

mapenār = āpenār بگیر . مینار .
 مگیر . پنارتَه - penārta = گرفته .
 پنارتَه - penārta [ك] : ممسك ، خسیس .
 پنَام - penām [ك] : پدام . باین
 واژه ن.ك.
 پَن بَری - pen bari [ی] : اطاقی که
 دارای پنج در باشد . پنج دری [تهران] .
 پنبه - penba [ك] : پنبه . = پلیته =
 فلیته .
 پنتی - penti [ی-ك] : کثیف ، ناپاک . =
 بچل . در کرمان بمعنی آدم لابلالی و
 بی نظم و ترتیب هم بکار میروند .
 پنجو - penjo [ك] : جشنی که در پنج
 شبانه روز آخر سال که جشن همسپت-
 میدیمگاه نیز میباشد برپا کنند . در این
 جشن سفره چینند و انواع حلویات و
 میوه و گل و ریاحین و آتش و شمع بر آن
 گذارند و بوی خوش از قبیل کند رو
 عود و صندل در آتش ریزند . این پنج
 شبانه روز با خواندن آفرینگان و بخشش
 و دهش بمستمندان و بیچارگان بر گزار
 میشود و سحر روز ششم که صبح اورمزد
 و فروردین است در بلندیها و پشت بامهای
 خانهها آتش افروزی کنند و با خواندن
 اوستا ، جشن را تمام میکنند و جشن نو
 روز را شروع میکنند در این ایام چون
 سال جدید را عدهای پذیرفته اند این
 جشن را در ماه امرداد روز خور برپا
 کنند علت اینکه بر بلندیها آتش افروزی
 میکردند از این قرار است که چون چند
 سال یکبار کبیسه میگرفته اند و مردم روز
 اول سال را تشخیص نمیداده اند از

تر کیب ن.ك.
 پلكو - palaku [ك] : کلاف . = کلووه .
 پلگزار - polgozār [ك] : فرزند خوانده ای
 که برای مردی بلاعقب پس از مرگ او
 تعیین کنند . در پهلوی «satar» خوانند .
 = پلگزر . بمقاله آخر همین کتاب رجوع
 کنید .
 پلگزر - polgozor [ی] = پلگزار .
 باین واژه ن.ك.
 پلماس کر تمون - polmās kartmun
 [ك] : تجسس کردن ، کنجکاوی کردن .
 پلوش - pološ [ك] : پشم سوخته ، موی
 کزداده . = پترفته .
 پلوشاد مون - pološādmun [ك] : سوختن
 موی بدن انسان یا حیوان . سوختن لباسهای
 پشمین ، کزدادن ، سوزاندن چیزهای
 پشمی . و پلوشون - veplošun =
 کزیده . مپلوشون - maplošun =
 کزیده . پلوشاده - pološāda = کز
 داده .
 پلووه - plova [دی] : جیب کت و شلوار
 = کیسه . = هسکو .
 پلی - paali [ی-ك] : پهلوی .
 پلیته - plita [ی] : فتیله . پنبه .
 پلینه - polina [ی] : = پالیده . باین
 واژه ن.ك.
 پلینی مرورید - polini morvorid [ی] :
 = پالیده مرواری . باین واژه ن.ك.
 پلیور - pelivar [ك] : سرگرم ، گرفتار .
 پمبه - pomba [ك] : پنبه . = گمه .
 پنارت مون - penārtmun [ك] : =
 بر تنوون . باین واژه ن.ك . آبنار -

اوستا میخوانند . در پهلوی « پنجه که -
panjeje keh » خوانند .

پنجی مس - penji mas [ی] : روزهایی که از روز اهنود شروع میشود و تا وهشتواش پایان می یابد . این پنجروز کیسه سال تا گهنبار آخر سال توأم اند . سفره برای روان در گذشتگان میکسرنند و علاوه بر این عده ای گهنبار هم میخوانند و هر کس مؤظف است بخانه موبد برود و آفرینگان پنجه را بخواند . = پنجو باین واژه هم نگاه کنید .

پند - pend [ی-ك] : اندرز ، پند .
پنرتون - pnortun [ی] : = پرتوون .
باین واژه ن.ك . امر این فعل «apnor» یا «apron» میشود .

پنز - penz [ك] : زمینی که بواسطه کشت پنبه یا نظایر آن کم قوه شده باشد .

پنشتا - penštā [ك] : پنج تا .
پنشته - penšta [ی] : پنج تا . = پنشتا .
پنگل - pengol [ك] : پنجه جانوران در تهران «پنجول - panjul» . = رمچه = رمه = پنجه .

پنوس - penus [ی] : بانوس . باین واژه ن.ك .

پنوسدمون - penowsodmun [ك] : نشستن (این واژه اهریمنی است) .
و پنوس - vepenows = بشین .
مپنوس - mapenows = منشین .
پنوساده - penowsāda - یا - پنوپته -
penopta = نشسته . = پنوسدوون .
پنوسدوون - penowsodvun [ی] : = پنوسدمون . باین واژه ن.ك . اسم مفعول

اینجهت موبدان موبد روی بام خانه خود با افروختن آتش انتهای جشن پنجو و شروع جشن نوروز را اعلان میکرد و سایرین هم بتقلید او این کار را میکردند . دیگر اینکه زردشتیان معتقدند که در روز های پنجو فروردینگان روان در گذشتگان بخانه های خود بر میگردد و در آخر این جشن با آسمان بر میگرددند . زندگان هم آینه و آویشن و آب و اوستا پیام خانه ها میبردند و با افروختن آتش از آنان خدا حافظی میکردند . از یازدهم امرداد تا بیست و یکم امرداد را ایام پنجو خوانند .

پنجوه - pānjava [ی] : = پنجو . باین واژه ن.ك .

پنجه - penja [ك] . ۱ - تخته ای که برای «بازه کشی» کرد زراعتی بکار رود .
۲ - تخته پنجه مانندی است که زمین را پس از کشت تخم با آن صاف کنند . همین واژه با تلفظ «panja» در یزد = پنجو .
باین واژه ن.ك . و در کرمان به معنی پنجه جانوران است = رمچه = رمه = پنگول .

پنجی - penji [ی-ك] : ۱ - پنجاه . = پنجیته = پنجی تا . ۲ - [ی] : ده سیر .
پنجی تا - penjita [ك] : = پنجی . باین واژه ن.ك .

پنجی کسگ - penji kasog [ی] : روزهایی که از روز اشتاد یعنی پنج روز قبل از پایان ماه شروع میشود و بروز انارام یعنی روز آخر ماه ختم میشود . در این ایام برای روان در گذشتگان

پوک : ۲- قنات معزوبه . = پوکه .
 پوتخته - po-taxta [ی] : = پاتخته .
 باین واژه ن.ک.
 پوتغ - potoq [ی] = پاتاغ . باین واژه
 ن.ک.
 پوتوون - pevotvun [ی] = پواتمون .
 باین واژه ن.ک.
 پوتوه - putuva [ی] : = پاتابه . باین
 واژه ن.ک.
 پوته - puta [ک] : دستار و عمامه مانندی
 که سابقاً زردشتیان بسر می بسته اند .
 پوتین - putin [ی-ک] : کفش ساقه دار .
 پوچه پلشت - poča-plašt [ی] : = پاچه
 پلشت . باین ترکیب ن.ک.
 پوچه ورملیده - poča - varmolida
 [ی] : = پاچه ورمالید . باین ترکیب
 ن.ک.
 پودنه - pudena [ی-ک] : پونه .
 پودو - podav [ی] : = پادو . باین واژه
 ن.ک.
 پودوری - podori [ی] : = پاداری .
 باین واژه ن.ک.
 پودوری کرتوون - podori kartvun [ی]
 = پاداری کرتمون . باین ترکیب
 ن.ک.
 پودوی - podavi [ی] : = پادوی .
 باین ترکیب ن.ک.
 پودوی کرتوون - podovi kartvun
 [ی] : = پادوی کرتمون باین ترکیب
 ن.ک.
 پور - poor [ی] : = پور . پور .

این مصدر « پنوسده - penowsoda »
 میشود .
 پنوم - panoom [ی] : = پدام . باین
 واژه ن.ک.
 پنهون - penhun [ک] : مخفی ، پنهان .
 = نئون = نهون .
 پنیر - panir [ک] : ۱- ماده حیاتی وسط
 درخت خرما . ۲- پنیر .
 پنیر تراش - panir-tarāš [ک] : =
 پرین تروش . باین ترکیب ن.ک.
 پنیر تراش کرتمون - panir-trāš kartmun
 [ک] : = پرین تروش کرتوون . باین
 ترکیب ن.ک.
 پنیرو - paniru [ک] : مغزخوشه خرما .
 پوئی کر - poi-kor [ی] = پاکار . باین واژه
 ن.ک.
 پواتمون - pevātmun [ک] : پاسخ ،
 جواب . = پوتوون .
 پو بر نه - po brana [ی] : = پابر نه . باین
 واژه ن.ک .
 پو بر نه ره شود - po-brana-ra-šud [ی]
 = پابر نه ره شود . باین ترکیب
 ن.ک.
 پوپل - popal [ی] : جوراب . = جورو
 = جوروب = گبل .
 پوپلی ینونه - popal-i-yenuna [ی] :
 جوراب زنانه . = جوروینونه .
 پوپئی اییدوون - popey ibdvun [ی]
 = پایی بدمون . باین ترکیب ن.ک.
 « por popey mabu »
 مثلا « پرپویی مابو »
 یعنی زیاد پایی مشو .
 پوت - put [ک] : ۱- پوک ، بی مغز . =

پورر - poorer [ك]: = پور. باین واژه ن.ك.
 پورگ - poorog [ی]: پسرک، یارو. = پوروگ.
 پوروگ - poorug [ك]: = پورگ. باین واژه ن.ك.
 پوروگون - porogun [ی-ك]: پسران. پوز - puz [ی-ك]: بیبی.
 پوزخند - puz-xand [ی]: خنده ای که حاکی از تمسخر و ریشخند باشد. = پیس خند.
 پوزکلیت - puz-klopt [ی]: شخص خجالت زده، لب کلفت شده، ازورفته. = خت = خیت.
 پوزه - puza [ی-ك]: ۱- دماغه. ۲- فتیله. پوزه بشته - puza-bašta [ی]: پوزه = دهان. بشته = بسته. ارمنی. ارمنیان سابقاً دهان خود را با پارچه ای شبیه به بنام می بسته اند.
 پوزی چرا - puzi-čorā [ی]: فتیله چراغ. = پوزی چرو.
 پوسکنی - puskeni [ی-ك]: پشمی که از گوسفند کشته چینند.
 پوشادمون - pušādmun [ی]: پوشیدن، تن کردن. وپوش = vepuš = پوش.
 مپوش - mapuš = پوش. پوشاده. pušāda = پوشیده. پوشدوون. پوشدوون - pušodvun [ی] = پوشادمون. باین واژه ن.ك.

پوشنه - pušna [ی]: باشنه. = باشنه.
 پوک - puk [ی]: پوک، بسی مفز. = بوت.
 پوکه - puka [ی]: قنات مخروبه. = بوت.
 پولادی - pulādi [ك]: دودی کم رنگ.
 پولانی - pulāni [ك] = اش میریتوم. باین واژه ن.ك.
 پولونه - polona [ی]: پالونه. باین واژه ن.ك.
 پولینی مروری - polini-morvori [ی] = بالیدی مرواری. باین ترکیب ن.ك.
 پونزده سنگ - punzda seng [ك]: از اجزاء من است و مساوی دوسیرونیم است. = دوزدی.
 پونی - puni [ی-ك]: زن حیض. در پهلوی «daštān - دشتان» خوانند. = دشتان.
 پووپر - povopar [ی] = پاوپر. باین ترکیب ن.ك.
 پوی اندوز - poyendoz [ی] = پانداز. باین واژه ن.ك.
 پویه روی - poyarovi [ی] = پایه روی. باین ترکیب ن.ك.
 پویه کشتوون - poya koštuvun [ی]: رعدو برق زدن و باران آمدن. = پایه روی.
 په - peh [ك]: عقب، پس، پی. دریزدو کرمان «pe» نیز تلفظ کنند.
 په امدوون - pe omdvun [ی]: بازگشت،

روی برای انجام مراسم مذهبی . =
 پیوله .
 پیت - [ك] pit : پارچهٔ پوسیده و کم دوام .
 پیتو - [ك] pitow : غذایی است مانند
 اشکنه که از آرد گندم و تخم مرغ و
 سیرداغ و کمی روغن و سبزی درست
 میشود .
 پیمته شهیم - peytašaham [ی-ك] : گهنبار
 آخر تابستان .
 پیرگ - pirog [ی] : چین خورده ، چروک
 شده ، و چروکیده . = چنز .
 پیره گو - piragow [ك] : گاو پیر . =
 گوی پیر .
 پیری کوم - piri-kum [ی-ك] : عمر
 طبیعی .
 پیری کوم ایدوون - pirikom idvun
 [ی] : عمر طبیعی کردن . = پیری کوم
 بدمون .
 پیری کوم بدمون - pirikom bodmun
 [ك] = پیری کوم ایدوون . باین
 ترکیب ن.ك .
 پیزر - pizor [ی] : کاه ته خرمن . کزل گندم
 وجو . = ککنزرک .
 پیزرگو - pizoraku [ی] : چوبی که برای
 کوبیدن کزل خرمن بکار میرود .
 پیساده - pisāda [ك] : پوسیده ، فاسد ،
 گندیده . = پیسده .
 پیس خند - pisxand [ك] = پوزخند .
 باین ترکیب ن.ك .
 پیسدوون - pisodvun [ی] : پوسیدن ،
 فاسد شدن ، گندیدن . ویس - vepis

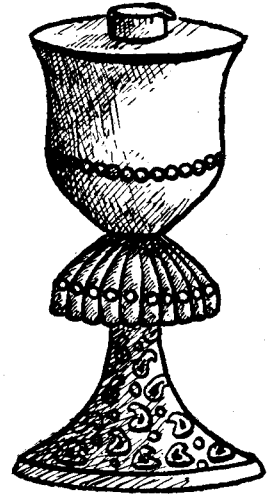
مراجعت . په وو - pevu = بازگرد .
 په موو - pemavu = بازمگرد .
 په امده - peomda = بازگشته . =
 په ایدمون .
 په ایدمون - pe idmun [ك] : = په
 امدوون . باین ترکیب ن.ك .
 په ایندمون - pe indmun [ك] : = په
 امدوون . باین ترکیب ن.ك . اسم مفعول
 این مصدر « په اینده - pe inda »
 میشود .
 پهریز - pahriz [ی-ك] : پرهیز .
 پهشته کر - pehesta-kor [ی] : بی فکر
 و خیال ، لابلالی ، سهل انگار . =
 ولشته کار .
 پهله - pahle [ك] : عمله ، فعله ، کارگر .
 = فعله .
 په مادمون - pahmādmun [ك] : فهمیدن
 = حس کردن . وپهن - vepahn =
 بفهم . میهم - mapahm = نفهم .
 په ماده - pahmāda « یا » بهمیده -
 pahmida = فهمیده . = په مدوون .
 په مدوون - pahmodvun [ی] : =
 په مادمون . باین واژه ن.ك . اسم مفعول
 این مصدر « په ماده » میشود .
 پهن و پیچ - pahnopeč [ی] = پیچ . باین
 واژه ن.ك .
 پیاروم - piyārum [ك] : خرمائی که
 در طارم (گرمسیر سیرجان) بدست آید .
 پیازچه - piyāzča [ك] : پیازچه = پیوز
 تروگ .
 پیاله - piyāla [ك] : جامی است از طلا یا

پیشتر - pišter [ی - ك] : ۱- جلوآ-ر ،
پیشتر ۲- سابق ، قدیم .
پیش ترمه ای - pištermei [ی - ك] :
نوعی کفش زنانه ترمه ای .
پیشداشتی - pišdašti [ك] : بشقاب
پیشدستی . = بشقوب = دوری .
پیش زانو - pišzenu [ك] = پیش بند .
باین ترکیب ن.ك.
پیش سری - piš-sari [ك] : زنجیری که
درطول آن سکه های متعدد آویزند و
و برای زینت دورسر بندند .



پیشکار - piškār [ك] : مادر چاه . =
پیشکر .
پیشکر - piškor [ی] = پیشکار . باین
ترکیب ن.ك.
پیشکوم - piškum [ك] : بالای «شکه»
یاسد آسیاب را گویند .
پیشگه - pišga [ی] : حیاط بیرونی ، خانه
بیرونی .
پیش مرگ - pišmarg [ی - ك] : فدا ،
تصدق ، قربان . در تهران نیز این واژه
با همین معنی استعمال میشود .
پیشو - pišu [ك] : اسبابی که جلوی چوب
دوگ در چرخ پنبه ریسی است .

= پیوس . میس - mapis = میوس .
پیسده - pisoda = پیوسیده . =
شئلادمون .
پیسده - pisoda [ی] = پیساده . باین
واژه ن.ك.
پیسکو - pišku [ك] : کپک . = ک-رك .
پیسکو کشتمون - pišku kostmun [ك] :
کپک زدن . = ک-رك کشتون . =
کرك زدوون .
پی سوز - pišuz [ی - ك] : پیسوز .



پیش - piš [ك] : شاخه های درخت خرما .
پیش بند - piš bend [ك] : پیش بندی از
پارچه که هنگام بارپاك کردن بندند .
= پیش زانو .
پیش پالونی - pišpāluni [ك] : نوعی
کفش چرمی زنانه است . = پیش پلونی .
پیش پلونی - pišpoloni [ی] = پیش
پالونی . باین ترکیب ن.ك.

پیغره - peygara [ی-ك]: پیغام، خبر. = پیوم.
 پیک - pik [ی]: ۱- وشگون، نشگون.
 = ترنجی. در کرمان همین واژه با
 تلفظ «peyk» بمعنی جوانه درخت است
 = نك.
 پیکیدی دز - peykidoz [ك]: پاچ-وش.
 شاخه‌های زائد درخت موکه باید هرس
 کرد تا قوه بخوشه رسد. = ترشک.
 پیمادهون - peymādmun [ك]: پیمانہ
 کردن، کیل کردن، طی راه کردن.
 وپین - vepeyn = به پیمانہ، پیمانہ
 کن. مپین. mapeyn = مپیمانہ، پیمانہ
 مکن. پیماده - peymāda = پیموده
 طی کرده. = پیمدوون.
 پیمدوون - peymodvun [ی] =
 پیمانمون. باین واژه ن. ك. وپیمو -
 vepeymo = به پیمانہ، پیمانہ کن.
 مپیمو - mapeymo = مپیمانہ، پیمانہ
 مکن. پیمده - peymoda = پیموده،
 پیمانہ کرده.

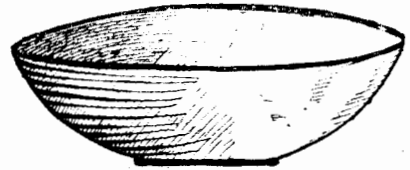
پیموونه - peymona [ك]: پیمانہ، کیل،
 میزان. این واژه رادریزد «peymuna»
 تلفظ کنند. = پیوونه.
 پیناس - pinās [ك]: آدم بی عرضه، آدم
 بی شخصیت. = پینوس.
 پیندز - poyendoz [ی]: پانداز. باین
 واژه ن. ك.
 پینه - pina [ی]: وصله. = نپه.
 پیوال - peyvāl [ك]: زمینی زراعتی که
 در آن شتر و گوسفند خوابانده باشند
 تا زمین قوتی پیدا کند.
 پیوله - piyola [ی]: پیاله. باین واژه
 ن. ك.
 پیوم - peyum [ی-ك]: پیغام. = پیغره.
 پیومبر - peyombar [ی-ك]: پیغامبر.
 پیغمبر.
 پیوونه - peyvuna [ی]: پیمونه. باین
 واژه ن. ك.
 پیه - poya [ی]: رعد، رگبار. =
 پایه.

ت
 تال - taal [ی-ك]: تلخ.
 تننا - teenā [ك]: تنها. = تننو.
 تننو - teenu [ی]: تننا. باین واژه ن. ك.
 تا - tā [ی]: اقیح. باین واژه ن. ك.
 تاپیه - tāpiya [ك]: بایر، ویرانه، خراب
 = توپیه.
 تاجه - tāja [ك]: تازه، نو، جدید.

ت

= توجه.
 تاختمون - tāxtmun [ك]: تاختن
 و تازنه - vetāzne = بتاز. متازنه
 - matāzne = متاز. تاخته tāxta
 = تاخته. = تختوون.
 تارپ - tārop [ك]: هدیه، پیشکش.
 تعارف. = تورپ.

تاس - tās [ك] : کاسه . = توس .



تاس رودین - tase rudin [ك] : کاسه
است از روی که در مراسم آئینی بکار

رود . = توسی رودین

تاسک - tāsk [ك] : انتهای برگ خرما
که به تنه درخت باقی میماند. = کتاسک.

تاغ - tāq [ی] = اقیچ . باین واژه ن.ک.
= تو . همین واژه در کرمان بمعنی

دیواره کرد زراعتی است .

تاک - tāk [ك] : ۱- مقدار جریان آب چشمه،

قنات یا رودخانه را در دوازده ساعت
گویند . تاک مساوی با نصف «دمن»

است . ۲- دوازده ساعت . = توغ .

تالار - tālār [ك] : طالار .

تب - teb [ی] : زیر، پائین .

تب اسیت - teb esit [ی] : پائین افتاده .
= تک اسیت = گواسیت .

تیره - tabara [ك] : تکه آهنی بشکل تیر
که در میان سنگ آسیا جای داده شده

است و سنگ را بحرکت درمی آورد .

تپا - tepā [ك] : تپیا . = تیپو .

تپته - topta [ی] : نوعی خوراک که با
مغز پسته و بادام و چهار تخم و شکر و

روغن و آرد برنج پخته شود . =

تفته = شربتو . = توفته .

تپل - tapal [ی] : تفاله . = پپتل = پفتال .

تپنادمون - tapnādmun [ك] : تکاندن،

تکان دادن . و تپنه - vetapne =

تکان بده . متپنه - matapne = تکان

مده . تپناده - tapnāda = تکان داده .

= تپندوون .

تپندوون - tapnodvun [ی] = تپنادمون .

باین واژه ن.ک. اسم مفعول از این مصدر

«تپنده - tapnoda» ساخته میشود .

تپیله - tapila [ی] : ظرفی است مانند

دیزی که از دیگر فلزات غیر از مس تهیه

کنند .

تت - tot [ك] : تو . همین واژه در یزد

«tat» تلفظ میشود .

تترک - teterk [ك] : تکرگ = تترکو

= تفرس .

تترکو - teterku [ك] : ۱- تکرگ

= تترک = تفرس . ۲- آبله ای حقیف

که اطفال بدان گرفتار شوند .

تترگ - totorog [ی] : فاخته . = پختو .

تتروگ - totorug [ی] = پختو . باین

واژه ن.ک.

تج - tej [ك] : جوانه درخت ، جوانه ای

که از تخم کشت شده سرزند . =

نک .

تجه - teja [ی] : ناو آسیاب .

تختوون - toxtvun [ی] = تاختمون .

باین واژه ن.ک. و تزتن - vetoznen

= متازان . متزنه - matozne =

متازان . تخته - toxta = تاخته .

تخته - taxta [ك] : ۱- کرد زراعتی .

را داخل آن قرار دهند . = تومی چر .
تخم و ترخ - toxmotarx [ك] : تخم و بذر .
 = تم و تمل = توم و تمل .
تخم و تلخ - toxmotax [ك] : تخم و بذر .
 = تخم و ترخ = تم و تمل = توم و تمل .
تخمه - toxma [ك] : تخمه هندوانه و خربوزه . یا نظایر آن . = تومه .
تخمی سپید - toxmi sepid [ك] : تخمی است سفید رنگ که دارای لعاب زیادی است و برای سینه درد مصرف میشود . اسپرزه [تهران] . = تومی سوید .
تدماش - todmāš [ك] : خوراکی است که از سیب زمینی و گشنیز و گوشت ولو بیا و روغن تهیه گردد . = تدمش .
تدمش - todmoš [ی] = تدماش . باین واژه ن.ك.
تراپک - trāpk [ك] : آلتی است که بسنگ بالائی آسیاب نصب است .
تراز - terāz [ك] : تراز . = تروز .
ترپناده مون - trapnādmun [ك] : تازاندن .
 و ترپنه - veterap(f)ne = بتازان .
 مترپنه - matrapne = متازان .
 ترپناده - trapnāda = تازانده . = ترندون .
ترپه - trapa [ی-ك] : قراقروت . مسلمانان یزد و کرمان این واژه را « تلف - talf » تلفظ کنند .
ترتیجگ - taratijog [ی] : ترتیزك ، شاهی . = ترتیزك .
ترتیزك - tartizak [ك] = ترتیجگ . باین

۲- الواری است که هنگام بافتن قالی روی آن نشینند .
تخته بن - taxtaben [ی] : تخته‌ای که برای متوقف کردن آسیاب بکار رود .
تخته رنده - taxe-rende [ك] : تخته پهنی است که چندین میخ چوبی یا آهنی بر آن کوبیده اند ، با بستن این تخته بگاو زمین را بعد از کشت صاف کنند .
تخته ماله - taxte māle [ك] : تخته پهنی است که بعد از شخم و کاشتن تخم ، زمین را با آن صاف کنند . = سر نمکو .
تخیج - toxč [ی] : بچه شیطان و پر حرارت . در تهران این واژه را « تخس - toxš » تلفظ کنند .
تخر - texor [ی] : تغار .
تخس - texš [ی] : مزد آسیابان که از هر يك من باریك دوازده (دو سیرونیم) بر میدارد . این واژه با تلفظ « toxš » در یزد بمعنی سهم و قسمت است . در کرمان بجای این واژه « towxš » گویند .
تخم - toxm [ی] : بیضه ، خایه . = خایه . در کرمان این واژه بمعنی تخم و بذر بکار می رود که در یزد « tum » گویند .
تخم گل زرد گ - toxme gol zardog [ی] : گیاهی است با گل زرد که بیشتر در یونجه زار هاسبز میشود دانه‌های ریزی مانند تخم یونجه دارد که بمصرف دارویی میرسد . = کوچك . = كوشك .
تخمو - toxmu [ك] : تخم هندوانه‌ای که درد دستگاه چرخ ریسندگی سردوك

ترفه - tarafa [ك] = تر به . باین واژه ن.ك.

ترك - tarak [ك]: شكاف. دریزد این واژه را «trak» تلفظ کنند.

ترکادمون - trakādmun [ك]: ترکیدن ، منفجر شدن ، ترکمان زدن . و ترك - veterak = منفجر شو . مترک - materak = منفجر مشو . ترکاده - tarakāda = ترکیده ، منفجر شده . = تر کدوون .

ترکدوون - trakodvun [ی] = ترکادمون باین واژه ن . ك . و ترك vetrak = منفجر شو . مترک matark = منفجر مشو . تر کده trakoda = ترکیده ، منفجر شده .

ترم - torom [ك]: حیوان تخمی ، نری که برای تخم کشی نگاهداری کنند . این واژه خصوصاً با سب نر تخمی اطلاق میشود .

ترمه ای - termei [ك]: قهوه ای بسیار کم رنگ .

ترنج - torenj [ك]: نقش میان فرش .

ترنجی - toronji [ك] = پیک . باین واژه ن.ك.

ترنسک - ternosk [ی]: برنده ای کوچک بشکل بلبل . = ترنشک = ترنسکگ .

ترنسکگ - terneskog [ی] = ترنسک باین واژه ن.ك.

ترنشک - ternešk [ك] = ترنسک . باین واژه ن.ك.

ترنگ - toreng [ك]: آبی که در مجرائی

واژه ن.ك.

ترد - tord [ی-ك]: لطیف نازک ، لذید.

ترده - tarda [ی-ك]: موربانه .

ترز - teroz [ی] = تراز . باین واژه ن.ك.

ترسل - tar-sol [ی]: سال پربارندگی = ترون سال .

ترسنادمون - torosnādmun [ك]:

تراشیدن ، خراشیدن ، بریدن . و تروسنه -

vatorosne = بتراش . متروسنه -

matorosne = تراش . تروسناده

trošnāda = تراشیده . ترسندوون .

ترسندوون - torosnodvun [ی] =

ترسنادمون . باین واژه ن.ك . و ترسنن -

vetrosnen = بتراش . مترسنن -

matrosnan = متراش . . تروسنده

torosnoda = تراشیده .

ترشاله - toršāla [ك] = برهلی . باین

واژه ن.ك.

ترش پاله - torošpāla [ك]: آبکش .

مسلمین کرمان «ترش پالا - torošpālā»

خوانند . = ترش پولینه = ترش

پله .

ترش پله - torošpola [ی] = ترش پاله

باین واژه ن.ك.

ترش پلینه - torošpolina [ی] = ترش

پاله . باین واژه ن.ك.

ترش تیر - toroštir [ك]: میش سه ساله .

ترش تیری مهر - toroš-tiri-mohr [ك]:

بز نر چهار ساله .

ترشگ - trošog [ی] = بیکی دز .

شیب‌دار، تند حرکت کند .

ترو - taro [ی] : ترا ، بتو . این واژه را در کرمان «toro» تلفظ کنند .

ترو تلیسک - tarotelisk [ك] : خیس . تروتیلی [تهران] دریزد این واژه را «tarotlisk» تلفظ کنند .

ترو قوم - tarotum [ك] : کنایه از میوه است .

ترو ن - tarun [ی-ك] : در کرمان بمعنی سرچشمه و محل جمع شدن آب قنات است . در یزد بمعنی قنات برآب است .

ترو ن خشکون - tarun-xoškun [ی-ك] : قسمتی از طول قنات که بین سرچشمه‌های قنات و قسمت خشک قنات قرار گیرد .

ترو ن سال - tarunsāl [ك] = ترسل . باین واژه ن.ك .

تره - tra [ی] : تره . = گندنا .

تریت - terit [ك] : نان تکه تکه شده در آش و آبگوشت . تلیت [تهران] . = شود .

تريشه - triša [ك] ۱- ریزه ، کوچک .

۲- تکه پارچه‌هایی که از برش زیاد آید، دم قیچی . = رگ زوگ . ۳- در یزد بمعنی جاده باریک بین دو کسرد زراعتی برای رفت و آمد انسان و حیوان است .

تريك - trik [ی] : جاده مالرو .

ترین - trin [ی] : تنور . = تنیر .

ترینه - trina [ی] : تنوره آسیاب . = تنوره .

تزگو - tezgu [ك] : جوشهای ریز که بدن و صورت میزند . = دون و درنگ . = دون و برنگ .

تز ندوون - tozondvun [ی] = تر بنادمون .

باین واژه ن.ك . وتوزون - vetozun

= بتازان . متوزون - matozun

= متازان . توژونده - tozunda - یا .

تخته - toxta = تازانده = تاخته .

تز - tez [ی-ك] : ۱- جوانه درخت، جوانه تخم کشت شده .

تس - tas [ی] : کشیده، سیلی، پس گردنی . = کشیده = سیلی .

تسپوچ - taspuč [ك] ۱- يك چهارم يك

دانگ ۲- يك چهارم بیست و چهارم

ساعت آب یعنی شش ساعت آب . مساوی

با نصف نیم طاق ۳- ساعت . = تسو =

= تسوج = تسوژ .

تسو - tasu [ی] = تسپوچ . باین واژه ن.ك .

تسوج - tasuz [ی] = تسپوچ . باین واژه ن.ك .

تسوژ - tasuz [ی] = تسپوچ . باین واژه ن.ك .

تشی - taš [ی-ك] : آتش .

تشت - tašt [ی] : ۱- يك ششم یکساعت

آب درشت چهار دانگی . يك ششم يك

ساعت آب درشت شش دانگی . يك تشت

چهار دانگی از لحاظ طول زمانی هفت

دقیقه و نیم حساب میشود و يك تشت شش

دانگی ده دقیقه و نیم بحساب می آید .

۲- در کرمان این واژه بمعنی زمین

تغار تر اش - teqār-trāš [ك]: آلتی است آهنی، کارد مانند که تغار را با آن پاك کنند.

تغرس - teqars [ی] = تترك . باین واژه ن.ك.

تغل - toqol [ك]: بره ماده دو ساله .

تغورگه - toqorga [ك]: چاله‌هایی که پای آبشارهای نهر بوجود آید. چاله‌هایی که در کف نهر در اثر ریزش آب بوجود آید.

تفته - tofta [ی] = تپته . باین واژه ن.ك.

تقدمه - taqdema [ك]: كمك جنسی که مالک بزراع یا رعیت میکند .

تک - tak [ی-ك]: تنها ، علیحده ، ممتاز .

تکزه - takzeh [ی-ك]: آبی که از کف قنات بیرون تراود و جاری شود .

تک کر تمون - tak-kartmun [ك]: پشم را شانه زدن ، پاك کردن پشم باشانه آهنین یا چوبین. تک بده - tak beda = پشم شانه خورده .

تک کر توون - tak kartvun [ی]. = تک کر تمون . باین واژه ن.ك. تک ابده - takebda = پشم شانه خورده .

تکنادمون - taknādmun [ك]: تکاندن .

وتکنه - vetakne = بتکان . متکنه - taknāda = متکان. تکناده .

تکانده . = تکندوون .

تکندوون - taknodvun [ی] = تکنادمون . باین واژه ن.ك. وتکنن - vetaknen = بتسکان . متکنن - mataknen = متکان . تسکنده -

صاف و هموار است . همند - homand [اطراف تهران] = هموار . ۳-تشت .

تشتریزد - testarized [ی]: سیزدهمین روز هرماه که در تقویم و نوشته‌ها « تیر » نویسنده . = تشرو = تیرو = تیریزد .

تشته - tašta [ك]: ظرفی است فلزی کف آن سوراخ ریزی دارد . این طرف را در تغاری روی آب قرار میدهند تا پر شود و فرورود . تشته چند نوع است ساعتی ، نیم ساعتی ، ربع ساعتی . = سوودون = سوودوتشت .

تشدلی - tašdeli [ی-ك]: بیچاره ، بدبخت ، مستأصل . = تشی دلی .

تشر و - tesru [ك] = تشتریزد . باین واژه ن.ك.

تش سوج - taš-suj [ك]: شخصی که در ساختمانن نزدیک، دخمه از روز اول که میت را در دخمه گذاشته‌اند تا مدت سه شب آتش افروزد . = تش سوجنه .

تش سوجنه - taš sujna [ی] = تش سوج باین واژه ن.ك.

تشار بدمون - tašlar bodmun [ك]: بهدر رفتن ، نابود شدن .

تسه - taše [ی]: ترا ، بتو . = تورو = تشی .

تشی - taši [ی] = تسه . باین واژه ن.ك.

تشی دلی - tašideli [ی-ك] = تش دلی . باین واژه ن.ك.

تغ - toq [ی] = تاک . باین واژه ن.ك.

تغار - teqār [ك]: ظرفی سفالین که در آن گچ سازند . = خدر .

زنان در زیر چارقد بسر بندند . = تک
سری .

تگ سری - tog sari [ی] = تک سرو .
باین واژه ن.ک.

تگو - taagu [ی] = تکما . باین واژه
ن.ک.

تگ و بالا - [تگ] togobā [ک] : رویهمرفته ،
سر جمع هم ، سراپا . = تگ و بلو .

تگ و بلو - togobolo [ی] = تگ و بالا .
باین ترکیب نگاه کن .

تگ و بن - togobon [ی] = بنجل . باین
واژه ن.ک. گذشته از این معنی این واژه
در یزد بمعنی باقیمانده . تهوتو [تهران]
که در کرمان «tagobon» تلفظ کنند.

تگ و تودی کر توون - tagotu-di-kartvun
[ی] : تحقیق و کنجکاوی کردن =
سنجو برار تمون .

تگ و دلدار - togodeldār [ک] : کنایه
از ثروت و دارائی است . = تگ و
دل دور .

تگ و دل دور - togodeldor [ی] =
تگ و دلدار . باین ترکیب ن.ک.

تل - tel [ی-ک] : شکم . همین واژه با
تلفظ «tal» در یزد و کرمان بمعنی تپه
است .

تلپ - tolop [ک] : از اسامی اصوات
است .

تلپی - tolopi [ی-ک] : ناگهانی ، غفلته ،
ناگهان .

تلان - tallān [ک] : چاق و فربه . این
واژه با همین معنی در تهران بکار میرود .

تلخون - talxun [ک] : ترخون . =

taknoda = تکانده .

تک و بنتک - takobontak [ی-ک] : اشغال
و اضافه ریس را گویند . کنایه از حرف
پوچ و یاوه نیز هست .

تک و پره - tekopara [ی] = انجین
انجین . باین واژه ن.ک.

تک و تخم - takotoxm [ک] : تخمه و نژاد .
= تک و توم . = تم و ترک .

تک و توم - takotum [ی] = تک و تخم .
باین ترکیب ن.ک.

تک و دو - takodaw [ی] : تقلا ، دوندگی .
در کرمان «takodow» تلفظ کنند .

تک و دو کر تمون - takodow kartmun
[ک] : تقلا کردن ، دوندگی کردن .
= تک و دو کر توون .

تک و دو کر توون - takodaw kartvun
[ی] = تک و دو کر تمون . باین ترکیب
ن.ک.

تکون - takun [ی-ک] : تکان ، حرکت .

تکه پره - takapara [ی] = تریشه . باین
واژه ن.ک.

تگ - tog [ی] ۱- پائین ، ته . تگ tag
[فارسی ادبی] . در کرمان نیز «تگ
tag» تلفظ کنند . ۲- گود ، عمیق ،
ژرف . = چتر .

تگا - taagā [ک] : سکو ، تختگاه . =
تگو .

تگ پا - tagpā [ک] : قسمت پائین قنات از
داخل . = پستو .

تگ دار و دوزخ - togedāro-duzax [ی] :
درک اسفل جهنم . = تندری تگی .

تگ سرو - togsaru [ک] : دستمالی که

«تمبده - tomboda» ساخته میشود .
تمر گادمون - temargādmun [ك] :
 تمر گیدن (واژه اهریمنی است) تپیدن
 و تمر گت - vetemarg = بتمر گت .
 متمر گت - matemarg = منشین .
 تمر گاده - temargāda = تمر گیده .
 = تمر گدوون .
تمر گدوون - temargodvun [ی] :
 تمر گادمون . باین واژه ن . ك . اسم
 مفعول از این مصدر «تمر گده - temargoda»
 بنا میشود .
تمنادمون - tomnādmun [ك] : خراب
 کردن بنا و ساختمان . وتمنه - vetomne
 = خراب کن . متمنه - matomne
 خراب مکن . تمناده - tomnāda
 خراب شده . = تمندوون .
تمندوون - tomnodvun [ی] = تمنادمون .
 باین واژه ن . ك . وتمنن - vetomnen
 = خراب کن . متمنن - matomnen
 = خراب مکن . تمنده - tomnoda
 = خراب شده .
تم و تئل - tomotaal [ك] = تخم و ترخ .
 باین واژه ن . ك .
تم و تړك - tomoterk [ك] : = تخم ،
 تخمه ، نژاد . تخم و تړكه [تهران] =
 تك و تخم = تك و توم .
تن - ten [ی] : تن و اندام . = تندیسه =
 تن و من .
تنبوشه - tenbuša [ك] : تنبوشه .
 نو .
تنبون - tonbun [ك] : زیرشلواری . در
 یزد این واژه را «tenbun» تلفظ کنند .

تلخونی .
تلخونی - talxuni [ی] = تلخون .
 باین واژه ن . ك .
تلغن - telqan [ك] : آلوده ، ناصاف .
تلف - tolf [ی] : تفاله . = خلت .
تلنگ - teleng [ك] : بشکن ، آوازی که
 از بهم زدن انگشتان شنیده شود . =
 تنگل .
تلواش - telvāš [ك] : خرده ، پاره ،
 تکه : دم قیچی . = سر و روزی .
تل و تیزه - telotiza [ی] : شكم .
تله - tola [ك] : سبوی بزرگ ، کوزه
 بزرگ . = دوله = سووده . همین
 واژه با تلفظ «tole» در یزد بمعنی
 توده ، کپه ، تل ، لیفته دوات ، بکار
 می رود .
تله ای که - tolei-ka [ی] : کاه خرمن شده
 و برهم انباشته . = تلی که .
تلی - teli [ی] : ضمادی که از تخم مرغ و
 و بیخ آدر «bixeādor» برای شکسته
 بندی سازند .
تلی که - tali-ka [ك] = تله ای که .
 باین ترکیب ن . ك .
تمبادمون - tombādmun [ك] : ویران
 شدن بنا ، فرو ریختن ساختمان .
 و تمب - vetomb = ویران شو - متمب -
 matomb = ویران مشو - تمباده -
 tombāda - ویران شده . = تمبدوون .
تمبار - tombār [ك] : آوار . هوار [تهران] .
 = هپو .
تمبدوون - tombodvun [ی] = تمبادمون .
 باین واژه ن . ك . اسم مفعول از این مصدر

تنبى - tenabi [ك]: اطاق بزرگ . در
 يزد اين واژه را «tanabi» تلفظ کنند.
 تن پرور - tan-parvar : تنبل و کم کار .
 تنخو - tenxow [ی]: قماش، مال التجاره .
 = تنخواه .
 تنخوا - tanxā [ك] = تنخو . باين واژه
 ن.ك.
 تندر - tendar [ك]: دره .
 تندرى تگى - tenderitogi [ك] = ته
 دره . كنايه از درك اسفل جهنم است .
 = تگ دارودوزخ .
 تندیسه - tandisa [ك] = تن . باين واژه
 ن.ك. = تن ومن .
 تنزه - tenza [ك]: اجاره يكساله زمين
 زراعتى .
 تنقرش - tonqoreš [ی] = بايه . باين
 واژه ن.ك.
 تنك - tonok [ك]: خمير پهن شده و نازك
 شده ، هرچيز پهن و نازك . = پش .
 تنگى - tang [ك]: چوبى است باريك كه
 ميان تون فرش بكار رود . همين واژه
 با تلفظ «tong» در يزد و كرمان بمعنى
 سبواست و با تلفظ «teng» در يزد و
 كرمان بمعنى تنگ و کوتاه است .
 تنگل - tengal [ك]: چاله ها و حفره هاى
 كوه كه برف در آن انباشته شود .
 همين واژه با تلفظ «tengol» در يزد
 بمعنى بشكن است . بواژه «تلنگ»
 ن.ك.
 تنگو - tongu [ك]: تنگ آبخورى
 كوچك .

تنگو بار - tangobār [ك] = برهنك .
 باين واژه ن.ك.
 تنوره - tenora [ك] = ترينه . باين
 واژه ن.ك.
 تنومن - tenomen [ی] = تن . باين
 واژه ن.ك.
 تنير - tenir [ك]: تنور = ترين .
 تنيرچو - tenir-čow [ك]: سيخ تنور =
 بسك = سيخ تنير .
 تنيره - tenira [ك] = ترينه . باين واژه ن.ك.
 تو - tow [ی] = همزemy است مانند اچ
 كه آتش آن پردوام است = داغ =
 چراغو . اين واژه با تلفظ «to» در
 كرمان، ضمير دوم شخص مخاطب مفرد
 است . = ته .
 تو - tow [ی-ك]: ۱- آفتاب . ۲- پيچ
 و تاب . ۳- تب . = tow [يزد] .
 توئله - toala [ی-ك]: بوته هاى جاليزى
 نظير خر بوزه و لوبيا و نظاير آنها . =
 تله = لوته .
 توئه روج - toweruj [ی]: تمام روز ،
 سراسر روز .
 توئش - tow-otas [ی]: تب سل .
 توبره - tubre [ك]: كوله پشتى مخصوص
 زارعين كه از پشم يا موى يا پنبه بافندو
 غذای خود در آن گذارند و بصحرا برند .
 همين واژه با تلفظ «tobra» [ك]:
 خورجين ، توبره . = تيره [ی-ك] .
 توپير - towpir [ی-ك]: توفير، تفاوت ،
 اختلاف .

- توپیه - [ی] topiya = تاپیه . باین واژه ن.ك.
- توتوم - [ك] tutum : خرابی قنات .
- توجش - [ی] tujes : جریمه ، تاوان . = توجشن .
- توجشن - [ك] tuješn = توجش . باین واژه ن.ك.
- توجه [ی] toja = تاجه . باین واژه ن.ك.
- توجی - [ك] tuji : ۱- بول یا چیزهای دیگر که هنگام گهنبار برای خیرات و مبرات جمع شود . ۲- گهنباربی موقع .
- توخش - [ی] towxs = تخس . باین واژه ن.ك.
- توخده - [ی] tuxda : خانه ، سرا . = كده = خده .
- توخودت - [ك] to xodot : توخودت . = ته خدت .
- توخه اسیت - [ی] tuxa asit : سرگرم ، گرفتار . اصل لغت یعنی درخود فرو رفته = توخه اسید = تخه اسیت
- توخه اسید - [ی] tuxa-asid : = توخه اسیت . باین ترکیب نگاه کن .
- تودر - [ك] tuder : مرضی است مخصوص گاو که هنگام ابتلای بآن بیضه هایش آماس کند .
- تودری - [ك] tudari : دانه های سرخ رنگ و لعاب دار که مصرف دارویی دارد .
- تودرز - [ك] tudarz : کفن سپید شسته کهنه که بیت بیچند . = ری انداز
- = سدر .
- تورپ - [ی] towrop = تارپ . باین واژه ن.ك.
- تورو - [ك] toro : ترا ، بتو . = تشر = تشی .
- توره - [ی-ك] tura : حیوانی است بین شغال و روباه .
- توس - [ی] tows = تاس . باین واژه ن.ك.
- توسی - [ك] tevsī : سینی لبه (خیاره) داربزرگ شبیه زیرمنقلی .
- توسی رودین - [ی] towsī rudin = تاس رودین . باین ترکیب ن.ك.
- توغ - [ی] towq = تاك . باین واژه ن.ك.
- توفته - [ی] tufta : خوراکی که با آرد گندم و شکر و روغن تهیه کنند و در تهران کاجی خوانند = شربتو .
- توکپتمون - [ی] tow-kaptmun : تاییدن . اسم مفعول از این فعل «towkapta» استعمال میشود .
- توکش - [ی-ك] tukeš : برگزیده ، منتخب .
- توکش کرتمون - [ك] tukeš-kartmun : برگزیدن ، انتخاب کردن . = توکش کرتوون .
- توکش کرتوون - [ی] tukeš kartvun : = توکش کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
- توکفتوون - [ی] tow kaftvun = توکپتمون . باین واژه ن.ك.
- توگ - [ی] towg : طاق ، سقف . =

vetownen - باین واژه ن.ك. و تونن -

= matownen - متاب - متونن -

متاب . تونده - townoda = تاییده .

تون غرش - tunqores [ی] = بایه .

توواج - tu-vāz [ك] ۱ - زمزمه، زمزمه

هنگام نماز . ۲ - مشغول خواندن

اوستا . ۳ - حرف زدن درحین خواندن

اوستا .

تووتو - tavotu [ی] : تحقیق ، تفحص .

در کرمان این واژه را «tovotu» تلفظ

کنند .

تووج - tuvoj [ی] = توواج . باین

ترکیب ن.ك.

توون - tovon [ی-ك] : تاوان ، خسارت .

توه - tova [ی-ك] : ماهی تاوه .

توه دیگ - tovadig [ك] : ماهی تاوه

بزرگ که «سیروگ» در آن پزند .

توه مس .

توه مسی - tovamas [ی] = توه دیگ .

باین واژه ن.ك.

ته - ta [ی] : تو . همین واژه با تلفظ «teh»

در کرمان و یزد بمعنی دهان است .

ته خدت - taxadot [ی] = توخودت .

باین ترکیب ن.ك.

تهوار - tahvār [ك] : صدای آهسته ،

صدای نرم .

تیپو - tipu [ی] = تپا . باین واژه

ن.ك.

تیر - tir [ی-ك] : تیرك میان چرخ چاه .

تیر ایزد - tirized [ی] = تشریزد .

باین ترکیب ن.ك.

طاق = طوق .

تولر - towlor [ی] = تالار . باین واژه

ن.ك.

توله - tavala [ك] : قاج ، برش . در یزد

این واژه را «tvala» تلفظ کنند .

توله - toola [ی] = توله . باین واژه

ن.ك. همین واژه را در دهات یزد «lota»

تلفظ کنند . این واژه با تلفظ «tula»

در یزد بمعنی آشغال گوشت است .

توم - tum [ی] = تخم . باین واژه ن.ك.

توم و تثل - tumotaal [ی] = تخم و ترخ .

باین واژه ن.ك.

تومه - tuma [ی] = تخمه . باین واژه

ن.ك.

تومی چر - tumi čar [ی] = تخمو . باین

واژه ن.ك.

تومی روژگردون - tumi ruzgardun

[ی] = تخم گل آفتاب گردان .

انجوجه .

تومی سوید - tumi svid [ی] = تخمی

سپید . باین ترکیب ن.ك.

تومی شویز - tumi ševiz [ی] : تخم

شوید که دم کرده آن برای دل دردمفید

است . = می تخم .

تومی گلوگ - tumi golog [ی] =

انجوجه . باین واژه ن.ك.

تونادمون - tunādmun [ك] : تابیدن،

تاب دادن . وتونه - vetowne -

متونه - matowne - متاب . توناده -

townāda تاییده . = توندون .

توندون - townodvun [ی] = تونادمون .

تیرمر - tirmor [ی]: مارمولک .

تیرو - tiru [ك] = تشریزد. باین ترکیب ن.ك.

تیروباد - tirobāz [ك]: بندالوانی است که از روز تیر تا روز باد بدوردست بجائی از لباس می بندند و در روز باد ایزد و تیرماه در بلندی آنرا بیاد میدهند ن.ك. درذیل «تیر و جشن» .

تیروترگون - tirotorkun [ی]: آبله مرغان . = تترگو .

تیروتشتر - tiroteštar [ی-ك]: از اول تیرماه تا یازدهم امرداد ماه . = چلی تیرمه .

تیر و جشن - tirujašn [ك]: جشن تیرگان است که در روز تیر ایزد و تیرماه برپا میشود. در این جشن برای نامزدان و تازه عروسان و تازه دامادان پیشکش میفرستند، باین ترتیب که دورکله قندی بند هفت رنگ ابریشمین که سیم زرین با این بند بافته شده است می بندند و برای خانواده عروس و داماد میبرند . و از روز تیر تا روز باد بندالوانی را که در یزد tirovoz و در کرمان tirobāz میخوانند بدوردست یا بجائی از لباس می بندند ، و در روز باد ایزد و تیرماه در محلی بلند آنرا بیاد میدهند . منشاء این عمل از داستان آرش تیر انداز است که در زمان منوچهر بعد از جنگهای زیاد با افراسیاب قرار شد تیری بر تاپ کنند و هر جا تیر بزمین رسید سرحد ایران باشد آرش تیری از آمل انداخت و در مرو

فرو آمد :

از آن خوانند آرش را کمانگیر

که از آمل بمرو انداخت او تیر . البته این تیر بکمک ایزد باد تا آن حد رفت و غم و گرفتاری را از خاک ایران بتوران برد .

دیگر از آداب این جشن اینست که قبل از روز تیر و تیرماه دختر نا بالغی کوزه خالی یا پر از آب را دور مجلس میچرخاند و هر کس به نیتی که دارد چیزی در آن می اندازد. این کوزه را بخانه ای میبرند که دارای درخت مورد باشد . پارچه سبزی روی کوزه می اندازند و آئینه ای روی آن میگذارند و زیر درخت مورد قرار میدهند . (این کوزه را در یزد čakodola خوانند) عصر روز بعد که روز تیر و تیرماه است این دختر کشتی نو میکند و بامنش پاك همان کوزه را برمیدارد . و باج (ساکت و بیحرف) در سر گذر محله می نشیند. راهگذریان می آیند و هر کدام شعری میخوانند آن دختر دست در کوزه میکند و هر دفته یکی از چیزهایی را که در کوزه انداخته اند بیرون می آورد . صاحب آن چیز نیت خود را با شعری که خوانده شده تطبیق میکند و این شعر را بفال نیک میگیرد .

تیر ورجین - tirevarjin [د - ی] : پره های چرخ خرمن کوبی .

تیر و سیخ - tirosix [ی] : نوعی شلوار دستباف که بوتهای ریز داشته است . = سیخوتیر .

است و تارهای پارچه از میان دندانهای آنها رد میشود .

تیغه - tina [ی - ك] : دیوار یا طاقی که با قرار دادن پهنای آجر باخشت پهلوی هم ساخته شود .

تیگ - tig [ی] = آدور . باین واژه ن.ك. تیغ [تهران] .

تیگوله - tigola [ی] : خار پشت . = خار پشت [ك] .

تیلنگ - tileng [ك] : آب گل آلود . = تیلون .

تیلنگ دادمون - tileng dādmun [ك] : گل آلود کردن آب در مجرا برای اینکه کمتر فرورود و تند تر حرکت کند .

تیلون - tilun [ك] : آب گل آلود . = تیلنگ .

تیلون دادمون - tilun dādmun [ك] : = تیلنگ دادمون . باین ترکیب ن.ك.

تیه - tila [ك] : تکان - هل . = دودله .
تین - tin [ك] : کنه . = هر نه .

تیو - tiyu [ك] : تیهو . = تیهو - tihu [ی] .

تیور - teyor [د - ی] : آماده ، حاضر ، مهیا .

تیهو - tihu [ی] = تیو . باین واژه ن.ك.

تیرو کمون - tirokemun [ك] : ۱- تیر و کمان ۲- رنگین کمان ، قوس قزح . = تیرو کون = تیرو کون رستم .

تیرو کوون - tirokvun [ی] : = تیر و کمون . باین ترکیب ن.ك.

تیرو کوون رستم - tiro-kvun-rostem [ی] : رنگین کمان ، قوس قزح . = تیرو کمون = تیرو کون .

تیرووز - tirovoz [ی] = تیرو باز . باین ترکیب ن.ك.

تیره - tira [ی] : تو بره ای که غذای اسب و خرد در آن ریزند و بسر آنان زنند . همین واژه در یزد و کرمان بمعنی تو بره و خورجین نیز بکار میرود .

تیری او - tiri ow [ك] : چوب قطوری است در گاو گرد که یکسر آن به «تیری واد» و سردیگرش بچرخ آب وصل است .

تیری واد - tirivād [ك] : چوب قطوری است در گاو گرد که یکسرش بمیان چوب «سرانداز» و سردیگرش در زمین است .

تیزنبه - tizonba [ی] : مثانه ، شاشدان . = شاشدون .

تیژ - tij [ی-ك] : تیز ، تند .

تیغ - tiq [ك] : دونی بزرگ در دستگاه بافندگی است . که نیهای نازکتر با فاصله دندانهای شانه بانها نصب شده

ج

- جند - jeed [ی]: یهودی، کلیسی. جهود
[تهران]. = جوئید .
- جنر - jaar [ك]: گود، رزف. = تک.
جار - jār [ك]: چلچراغ. = چلچرو .
جاز - jāz [ك]: علف هرز .
- جازی چر - jāzi-čar [ك]: بوته‌هاییکه
میان چرخ گاو گرد است .
جال - jāl [ك]: جوان . = جوئل .
جت - jet [ك]: میزان و برابر .
جتک - jatk [ی-ك]: انگم، صمغ درخت.
= جدی .
- جتکو - jetku [ی-ك]: چسبنده، نوچ
[تهران]. = جسکو .
- جدا - jeda [ك]: جدا، سوی. = سوو
= جدو .
- جددین - jod din [ی-ك]: خارج ازدین،
ملحد، بی‌دین .
- جدو - jedow [ی]: جدا. باین واژه
ن.ك.
- جدول - jadval [ی]: مظهرقات، محل
آفتابی شدن قنات. = برهنه‌جوب =
جدول = کیش. این واژه در کرمان
بمعنی نه‌ری است که از رودخانه جدا
شده باشد، جوی بزرگ. همین واژه
را جدول نیز تلفظ کنند .
- جدی - jedi [ی] = جتک. باین واژه
ن.ك.
- جدول - jazval [ی] = جدول. باین
واژه ن.ك.
- جر - jer [ی-ك]: پارگی، چاک. همین
واژه باتلفظ «jaar» در کرمان بمعنی
گود؛ پائین است .
- جرادمون - jorādmun [ك]: بحرکت
آمدن، تکان خوردن، جنبیدن. وجر
vejor = تکان بخور. مجور-major
= تکان مخور. جراده jorāda =
تکان خورده .
- جرخرتمون - jer xartmun [ك]: اوقات
کسی تلخ شدن. گرفته خاطر شدن .
- جره - jorre [ك]: نوعی قسمت بندی آب
در بعضی ازدهات کرمان .
- جرز - jerz [ی]: شفته‌ای که در پی بناریزند.
= شبه .
- جرکشمون - jer košmun [ی-ك]:
جرزدن [تهران] امتناع کردن، سرباز
زدن ،
- جرم - jerm [ك]: کثافت، آلودگی،
نعوست. = ژرم .
- جروجاز - jerojāz [ك]: علف هرز .
- جریقه - jeriqa [ی]: جلیدقه. = جلیتقه .
- جزه - jeza [ی-ك]: التماس و لابه .
عزوجز - ezzojez [تهران].
- جزه‌گرتمون - jeza kartmun [ك]:
عجز و لابه و التماس کردن .

جشن صدر - jašne-sadar [ك]: جشنی است که در روز آبان و فروردین ماه قدیم برای قدردانی از دهم و بدبر بامی شده است. در این جشن زن و مرد در آدریان گردهم جمع میشوند و مؤبدی صفحاتی چند از کتاب صدر بندهشن میخواند و حاضرین را موعظه میکرد و سپس میان حضار از طرف دهم و بد «لرك» تقسیم میشد و مردم هم بفراخور توانائی خود هدیه ای نقدی یا جنسی بدهم و بد میدادند. این جشن تاسی سال بیش میان زردشتیان کرمان برپا میشد.

جشن نوروج - jašne nowruz [ك]: جشن نوروز. = جشن نوروز = سله نو = سلونو.

جشن نوروز - jašne nowruz [ك]: = جشن نوروج. باین ترکیب ن.ك.

جشنی تیرما - jašni tirmā [ی]: = تیرو جشن. باین ترکیب ن.ك.

جشنی تیرمه - jašni tirma [ی]: = تیرو جشن. باین ترکیب ن.ك.

جشنی تیروتشتار - jašni tiroteštar [ی]: = تیرو جشن. باین ترکیب ن.ك.

جشنی ربتون - jašni rapatven [ی]: = جشن ربتون. باین ترکیب ن.ك.

جشنی رفتون - jašni rafatven [ی]: = جشن ربتون. باین ترکیب ن.ك.

جشنی شو بوش - jašni šoboš [ی]: = جشنی است که در شب خرداد و فروردین ماه و شب تیروتیرماه برپا سازند.

جشنی مهریزد - jašni mehrized [ی-ك]:

جزه کرتوون - jeza kartvun [ی]: = جزه کرتمون. باین ترکیب ن.ك. جزه و کو - jeza veko = التماس کن. جزه مکو - jeza mako = التماس مکن. جزه کرتو - jeza karta = التماس کرده.

جسکو - jesku [ی]: = جتکو. باین واژه ن.ك.

جشن آونرو - jašne āvonru [ك]: = آنبرو جشن. باین ترکیب ن.ك. این جشن را «آون رو جشن» نیز خوانند.

جشن خونی - jašen-xuni [ی]: = مراسم است مانند آفرینگان.

جشن ربتون - jašne rapatven [ك]: از روز اورمزد و اردیبهشت ماه تا اردیبهشت و اردیبهشت ماه را روز ربتون گویند. ظهر روز اردیبهشت و اردیبهشت ماه که وقت نماز ربتون است موبدان و بهدینان در آدریان جمع شوند و با خواندن اوستای درون و یشت و آفرینگان ربتون، جشن را برگزار میکنند.

جشن سده - jašne sada [ك]: جشنی است که روز دهم بهمن ماه یعنی پنجاه روز بچشن فروردین مانده برپا میشود. در این جشن از ایام قدیم تا امروز آتش عظیمی روشن میکرده اند. این جشن هنوز بین زردشتیان کرمان باقی است و بین زردشتیان یزد و ته-ران و شیراز هم چند سالی دوباره مرسوم شده است.

جگری برشته - jegari-beresta [ی] :
غذایی است ازدل و جگر پرندگان ،
سیبزمینی ، پیاز ، تخم مرغ که در روغن
سرخ کنند = چغوپریرزو .

جلاب - jallāb [ك] : گوسفندانی که برای
قصابی بکشتارگاه برند .

جله - jalla [ك] : بشکل شتر . = گوله -
gula [دی] = گوله - gula .

جلفوز - jelquz [ی-ك] : جلف . سبک
= عقل .

جانپور - jolonbor [ك] : بی کفایت و
مستخره . جلمبر - jolombor [تهران] .

وی عرضه .

جلو - jelaw [ی] ، بیش ، جلو . این واژه
را در کرمان «jelow» تلفظ کنند .

جل وپوس - jolopus [ی] : خرده ریز
خرت و خورت . = بنجل = لتك .

جل و دواج - jolodovā [ك] : رختخواب .
= شیو پشت .

جل وور - jolovar [ی-ك] : رخت و لباس .
= رخت وور .

جلیتقه - jelitqa [ك] = جریقه . باین
واژه نك .

جلیك - jolik [ی] : خزه . = لاپو =
لاکو = لشمه .

جلی نونوائی - joli nunvāi [ك] :
لباس مخصوص که هنگام پختن نان بتن
کنند . = رختی نونوائی .

جم - jem [ك] : جمع . در یزد این واژه
را «jam» تلفظ کنند . همین واژه با
تلفظ «jom» در کرمان بمعنی گم و
ناپدید است . = مخ .

همان جشن مهرگان است که در این
روزها در کرمان ، روز مهر و مهرماه
یعنی روز دهم مهرماه کنونی برپا کنند .
برای برگزاری مراسم این جشن اوستا
خوانند و «ورد رین - varderin» یعنی
سفره ای که در آن میوه فصل ، سبزه ،
گل و ریاحین ولرک و بوی خوش باشد
بگسترانند . و گوشت گوسفند یا مرغ
بریان را که «endum» خوانند بر آن
یشته yašta کنند (دعا خوانند) و بر سفره
گذارند . در یزد این جشن با حساب تقویم
قدیم برپا میشود .

جشنی و من مه - jnšni-vomon-mah [ی]
= آبنرو جشن . باین ترکیب نك .

جفتی - jofti [ی] : تکه های مربع شکل
نقره که روی آن مرجان نشان بود و
بدست می آویختند . = خشت و نیم
خشت .



جکادمون - jekādmun [ك] : جشن ،
جهیدن . وجك vejek = بجه . مجك -
majek = مجه . جکاده - jekāda =
جسته = جهیده . = اروشتون .

جکوزهری - jeku-zahri [ك] : حشره ای
است بالدار سبزرنگ . معروف است
اگر حیوانی آنرا بخورد میمیرد .
آخوندك - شیخك [تهران] =
الاکلنگو .

جگ - jog [ك] : ۱- فك . ۲- ریزه
جفت .

جمادمون - jomādmun [ك] : جنبیدن و تکان خوردن. وجم - vejom = بجنب مجم - majom = نجنب . جماده - jomāda = جنبیده . = جمدوون . جمدوون - jomodvun [ی] = جمادمون . باین واژه ن.ك. اسم مفعول از این مصدر «جمده - jomada» گفته میشود .
جم گرتمون - jem kartmun [ك] : جمع کردن ، گرد کردن . جم و کو - jem veko = جمع کن . جم مکو - jem mako = جمع مکن . جم کرده ، گرد آورده . = جم کرتوون .
جم گرتوون - jem kartvun [ی] : = جم کرتمون باین واژه ن.ك.
جملی - jomoli [ی-ك] : جفت توأمان . دوقلو [تهران] .
جمنادمون - jomnādmun [ك] : جنبانیدن تکان دادن . وجمنه - vejomne = بجنبان . ومجمنه - majomne = نجنبان . جمناده - jomnāda = جنباننده ، تکان داده .
جمندوون - jomnodvun [ی] : = جمنادمون . باین واژه ن.ك. وجمن - vnjomnen = بجنبان . مجمن - majomnen = مجنبان . جمنده - jomnoda = جنباننده ، تکان داده .
جنب و جوړ - jonbojur [ی-ك] : جنبو جوش ، حرکت و فعالیت .
جنب جنگو - jenjenga [ك] : درخت کوچک کهور را گویند .

جنگ - jong [ك] : ۱- نهال خرما ۲۰- گاو جوان ۳- آدم جوان ۴- شاداب وزنده دل ، دریزد نیز بدین معنی بکار میرود . جنگ و جوون = جوون .
جنگ جنگو - jnegjengu [ی] : میوه خار شتر که مصرف داروئی هم دارد . خار شتر گیاهی است که درد کانهای نانوایی بمصرف سوخت میرسد .
جنگل - jongal [ك] : گاونر دوساله .
جنگ و جوون - jongojvun [ی] : شاداب وزنده دل .
جو - ju [ی] : پاکته ای که دارای طاق باشد . همین واژه با تلفظ «jow» در کرمان بمعنی جو ، برادر گندم است و دریزد «جه - ja» گویند .
جوئل - joel [ی] = جال . باین واژه ن.ك.
جوئید - joid [ك] جئد . باین واژه ن.ك.
جوآل - javāi [ك] : کیسه بزرگی که از پنبه یاموی بز بافته میشود . = جول .
جوړ - jur [ی-ك] : مانند ، شبیه . در تهران این واژه نیز بهمین معنی بکار میرود .
جوړس - jowras [ك] : نوعی گلابی زودرس .
جوړ نادمون - jurnādmun [ك] : جستجو کردن ، کاوش کردن . وجور - vejur = بجور ، جستجو کن . مجور - majur = نجور ، جستجو مکن . جوړ ناده - jurnāda = جستجو کرده . = یزندوون = پشتوون .

جوندار - jundār [ك]: جاندار، حیوان.
= چوندر.

چوندر - jundor [ی]: جاندار.

چوون - jovum [ك]: ۱- قشنگ و زیبا.

۲- شاداب و زنده دل. این واژه را دریزد «jvun» تلفظ کنند.

چوویز - jowviz [ی]: غربالی که برای پاک کردن جو بکار میرود.

چه - ja [ی]: جو برادر گندم. = جو.

چهراک - jahrāk [ك]: زمین زراعتی ناهموار.

جهون - johun [ی-ك]: جهان، گیتی.
چیربند - jirbend [ی]: شیب و سرازیری بین دو کرد زراعتی.

چیرجیر و گ - jirjirog [ی]: حشره ایست بالدار که در مزارع گندم مسکن کند و در سالهای قحطی مانند ملخ آنرا بو میدهند و میخورند.

چیرویر - jirovir [ك]: صدائی که حاکی از عجز و لایه است. = ونگ وولیس.

چیغ - jiq [ی-ك]: چیغ. = دوله = دوره.

چیوم - jivom [ی]: شیری که باهوم مخلوط کنند.

جورو - jurow [ی-ك] = پیل. باین واژه ن.ك.

جوروب - jurob [ی] = پیل. باین واژه ن.ك.

جورویونونه - jurow-yenuna [ك]: جوراب زنانه. = پیلی یونونه.

جوره دون - juredun [ی] = افتنگ. باین واژه ن.ك.

جوزی - jowzi [ك]: بنفش کم رنگ.

جول - jovol [ی] = جوال. باین واژه ن.ك.

جول وور - jolovar [ك]: رخت و لباس = رخت.

جوم - jum [ی-ك]: پیاله مشروب خوری.



جومه ای اشوداد - jomei asudād [ی] = اشوداد. باین واژه ن.ك.

جومه کن - jomaken [ك]: جامه کن حمام، سرینۀ حمام، رختکن حمام. = رختکن.

جون - jun [ی-ك]: جان.



چ

چتره - čaara [ك]: فصل، موسم، در یزد
 «čaare» تلفظ کنند. همین واژه با
 تلفظ «čeere» [ی-ك]: چهره، صورت،
 معنی میدهد.

چا - čā [ك]: سرماخوردگی. = چای
 = چز.

چاچوله باز - čāčula-bāz [ك]: حقه باز،
 منقلب. = چچوله بز.

چاخو - čāxu [ك]: مقنی. = کهنکین.

چادرشو - čādoršow [ك]: چادرشب،
 که هنگام شب بالا پوش زارعین است.

= چور = چدرشو.

چار - čār [ك]: چادری که زنان بر سر
 کنند = چور.

چاربر - čārbor [ك]: بز نر چهارساله.

چارتا - čārtā [ك]: چهار. = چرته.

چارچر - čārčār [ك]: چوبی چهارپره
 که با آن ریسمان را بهم تابند.

چارزه - čārزه [ك]: بز ماده چهارساله،
 میش چهارساله.

چارشربتو - čāršarbatu [ك]: جوشانده
 چهارنوع گیاه مختلف طبی است. =
 چ-رتخه.

چهار شربتو پوروگون - čāršarbatu
 porogun [ك]: یعنی چهار شربت

پسران، که در مورد دختران تجویز میکنند.
 چار شربتو دتوگون - čār šarbatu

چارم - čārom [ك]: مراسمی است که
 روز چهارم شخص متوفی انجام دهند.

آشنایان و خویشاوندان او در خانه اش یا
 در آدریان جمع میشوند و مراسم آفرینگان

را بجای می آورند و برای در گذشته در
 صورتیکه فرزندی نداشته باشد بلگذاری

(فرزند خوانده) از نزدیکانش تعیین
 میکنند. = چرم = چ-رمون.

چارمون - čārmun [ك]: چارم. باین
 واژه ن.ك.

چاروادار - čārvādār [ك]: کسی که
 الاغ، اسب یا قاطر بکرایه دهد.

= چرودر.

چاشت - čāšt [ك]: فاصله بین ساعت نه و
 ده صبح. = چشت.

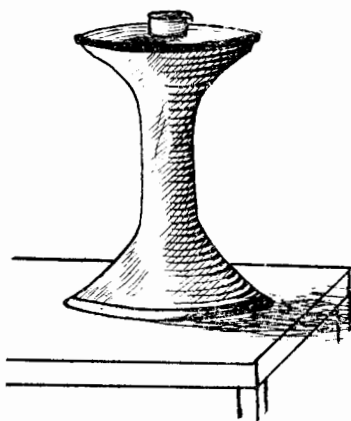
چاقو - čāqu [ك]: چاقو. = چکو.

چاك - čāk [ك]: ۱- شكاف، درز.
 ۲- سبد بزرگ که در آن میوه حمل
 کنند. = چك.

چاکو - čāku [ك]: آبروی زیر سنك
 آسیاب را گویند. = چتو = چکو.

چال - čāl [ك]: اسب، الاغ، یا قاطری
 که میان پیشانیش لکه رنگین غیراز

چتو - čatu [ی] = چاکو . باین واژه
ن.ك.
چت وپت - čotopet [ی] = چت چت .
باین ترکیب ن.ك . این واژه را در
کرمان «čotopot» تلفظ کنند .
چچوله بز - čočulaboz [ی] = چاچوله باز .
باین ترکیب ن.ك.
چچی - čēči [ی] : چی ، چه چیز . = چی
= چی چی .
چخگ - čaxog [ی] : چرخ ریسندگی .
چرخ بنه ریزی . = چرخو = چر =
چرسی = چرگ .
چدال - čedāl [ك] : نفخ شکم .
چدرشو - čodoršaw [ی] = چادرشو .
باین واژه ن.ك.
چر - čar [ك] = چخك . باین واژه
ن.ك. همین واژه با تلفظ «čor» [ی] -
ك] : آلت تناسل مردان . = دودور .
و با تلفظ «čaar» [ی-ك] : چرخ . که
مسلمین کرمان « چخ - čax » تلفظ
کنند .
چر ایا - čerāpā [ك] : زیر چراغی = چروبو .



رنگ سایر قسمتهای بدنش باشد .
معروف است که چنین چارپائی بمن ندارد
مسلمانان کرمان چنین چارپائی را «ماه
پیشانی» خوانند .
چاه زوکی - čāhzuki [ك] : مجرائی که
با تنبوشه های کوچک در دهانه چاه قناتی
که تازه کنده شده است درست کنند .
و آب رودخانه یا قنات دیگری را از
این مجرا وارد قنات کنند تا طبقه ای
از گل بکف قنات تازه کنده شده نشیند
و آب قنات تازه تندتر جریان پیدا کند و
حیف و میل نشود .
چای - čāy [ك] = چا . باین واژه
ن.ك.
چای بده - čāybeda [ك] : سرماخورده ،
گرفتار زکام شده . = چیده .
چپاته - čapāta [ك] : لگدشتر . =
لبیر .
چپت - čapat [ی-ك] : تپاله گاو که در
طویل روی هم انباشته شده و بهم کوبیده
شده باشد ، تکه تکه کنند و در آفتاب
بخشکانند و بسوزانند . = کتم .
چپته - čapta [ك] : چوگان . = چفته .
چپش - čapoš [ك] : بز نردوساله . همین
واژه را در یزد «čapeš» تلفظ کنند .
چپکی - čapaki [ی-ك] : واژگون ،
وارونه .
چیپی - čapi [ی] : سبد . = سپتو .
چت چت - čotčot [ك] : سخن آهسته ،
سخن درگوشی . بچ بچ [تهران] . =
چت وپت . = روش .

چرز نادمون - čerz nādmun [ك] : زجر دادن ، اذیت کردن ، شکنجه کردن . چزوندون [تهران] čezundan . و چرز نه - večerzne . زجر بده . مچرز نه - mačerzne . زجر مده . = چرز ناده - čerznāda . = چرز ندوون . = چرز نادمون = چزندوون .

چرز ندوون - čerznodvun [ی] : زجر دادن ، اذیت کردن . چزونندن - čezundan [تهران] . و چزنن - večeznen . مچزنن - mačcznen = مچزان . چرز نده - čerznoda = چزونده (تهران) . = چرز نادمون = چزندوون . = چزندوون .

چرگ - čarog [ی] = چنخک . باین واژه ن.ك.

چرکش - čarkeš [ی-ك] : کارگری که سرچرخ چاه کار کند .

چرم - čorom [ی] = چارم . باین واژه ن.ك.

چرمون - čormun [ی] = چارم . باین واژه ن.ك.

چرنادمون - čarnādmun [ك] : چرانندن و چرنه - večarne = بچران . مچرنه - mačarne = مچران . چرناده - čarnāda = چرانده . = چزندوون .

چزندوون - čarnodvun [ی] : = چرنادمون . باین واژه ن.ك. و چرنن - večarnen = بچران . مچرنن - mačarnen = مچران . چرنده - čarnoda = چرنادمون .

چرادمون - čerādmun [ك] : چریدن . و چر - večar = مچر - mačar = مچر . چراده - čarāda = چریده . = چردوون .

چراغو - črāqu [ك] : ۱ - هیزمی است مانند اقیح که آتش آن بردوام است . = تو . ۲ - مواد معطر مانند اسپند و کندر و غیره را دردو پوست نارنج میریزند . بعداً پوستها را چرب میکنند و بهم می بندند و در مراسم مذهبی بخور میکنند . چراو - čarow [ك] : چرخ گرد و بزرگی است دردستگاه گاو گرد که شاخه های نارون در آن ریزند و دوریسمان بزرگ « ساسو » باین چرخ بسته شده است .

چرت - čort [ی-ك] : خواب کم ، بینگی . چرتخمه - čortoxma [ی] = چارشربتو . باین واژه ن.ك.

چرته - čorta [ی] = چارتا . باین ترکیب ن.ك.

چرخو - čarxu [ك] = چنخک . باین واژه ن.ك.

چردوون - čarodvun [ی] = چرادمون . باین واژه ن.ك. و چر - večar = مچر . مچر - mačar = مچر . چرده - čaroda = چریده .

چررسی - čare resi [ی] = چنخک . باین واژه ن.ك.

چرز - čerz [ی-ك] : سوزدل . = چز . همین واژه با تلفظ « čarz » = بنشل . باین ترکیب ن.ك.

چرز کرتوون - čarz kartvun [ی] : شفته ریختن دربی دیوار .

چریک - čerik [ی]: چروک، چین. = کرج.
 چز - čez [ی-ک] = چرز. باین واژه
 ن. ک. همین واژه با تلفظ «čoz» =
 چا. باین واژه ن. ک.

چز نادمون - čeznādmōn [ک] = چرز
 نادمون. باین واژه ن. ک. و چزنه -
 večazne = زجرمده. مجزنه -
 mačazne = زجرمده. چزناده -
 čeznāda = زجر داده.

چز ندون - čeznodvun [ی] = چرز نادمون
 باین واژه ن. ک. و چرزون večertzun
 = زجرمده. مجرزون mačertzun -
 = زجرمده. چرزنده čerznoda =
 زجر داده.

چس - čes [ی-ک]: مدفوع آدمی.
 چسبدوون - časbodvun [ی]: چسبیدن.
 وچسب - večasb = بچسب. مجسب -
 mačasb = مجسب. چسبده - časboda
 = چسبیده. چوسادمون.

چسبون - časbun [ی-ک]: چست و چالاک
 زرنک. = چسبون = چسوون.
 چسپون - časpun [ی-ک]: چست و چالاک،
 زرنک. چسبون [تهران]. = چسوون =
 چسبون

چسندوون - časnōdvun [ی]: چسبانیدن
 وچسبون - večasbōn = وچسبن -
 večasnen = بچسبان. مجسبون -
 mačasnēn = مجسبن. چسبده -
 časnoda = چسبیده.
 چسوون - časvun [ی] = چسبون.

چرو - čerow [ی]: چراغ = چراغ.
 چروئینوگ - čeroinog [ی]: کلافه
 نخی است که بدست دختر نابالغی رشته
 شده است. این کلافه را در داخل روغن
 کرچک کنند و بر سر چوبی نصب کنند و
 هنگام باز نمودن بخت و طالع آتش
 زنند.

چروپو - čropu [ی]: چراپا. باین ترکیب
 ن. ک.

چروچمولیک - čaro čemolik [ی]:
 چرخ. = چهر.

چرودر - čorvodor [ی] = چاروادار.
 باین واژه ن. ک.

چروور - čerover [ی]: سخنان یاوه و
 بوج. چرندوبرند. شرور [تهران]
 = شرور. این واژه در یزد به معنی سخن
 چینی نیز بکار میرود.

چره کلی - čarakli [ی]: هرزه گرد،
 کلاف گشا.

چره ویدونه بریز - čaare-viduna-beriz
 [ی]: چرخ که تخم بنه را از بنه جدا
 کند. = چیغو.

چری رسمون توی - čari resmun tovi
 [ک]: چرخ که با آن ریمان کلفت
 «ساسو» دستگاه گاوگرد را تابند.

چری شیوآسیا - čari-šiv-āsiyā [ک]:
 چرخ زیر آسیاب که بابر خورد آب به
 پره های آن بچرخش درآید.

چری شیویار - čari sivi or [ی] = چری
 شیوآسیا. باین ترکیب ن. ک.

باین واژه ن.ك.

چشت - čost [ی] = چاشت . باین واژه ن.ك.

چشته خور - častaxor [یك] چشته خور، کسیکه يك بارمزه عملی را چشیده باشد .

چشتی - čosti [ی] : غذایی که بین ساعت نه وده صبح صرف شود .

چطور - četowr [ك] : چطور. این واژه را در یزد «četawr» تلفظ کنند .

چغل - čaqal [ك] : سفت و زمخت، درشت . چغر - čeqer [تهران] .

چغل گرمون - čaqal kartmun [ك] : پرتاب کردن ، دور انداختن .

چغندر - čoqonder [ك] : چغندر . = خیو ندر .

چغو بریزو - čoqoberizu [ك] : جگری برشته . باین ترکیب ن.ك.

چغور - čoqur [دی] گنجشک . = چغوك = خبوج .

چغور زردگ - čoqur-zardog [ی] : برنده ایست زرد رنگ باندازه گنجشک

که در فصل زمستان روی برف در یزد زیاد دیده میشود . = چغوك زردو .

چغوك - čoquk [ك] : گنجشک = چغور = خبوج .

چغوك زردو - čoquk zardu [ك] : = چغور زردگ . باین ترکیب ن.ك.

چغیل - čaqil [ك] : سرند درشت .

چفت - čoft [ك] : شمشه ای باریک که در کار بنامی مصرف دارد .

چفته - čafta [ی] = چپته . باین واژه ن.ك.

چك - čok [ی] = چاك . باین واژه ن.ك.

همین واژه با تلفظ «čak» [ی] : چكه، قطره . = چكله . همین واژه با تلفظ «ček» [ی-ك] : چكه ، قطره .

چكر - čakor [ك] : باقرقرا .

چكله - čakla [ك] : چكه ، قطره . = چك .

چكو - čaku [ی] = چاقو. باین واژه ن.ك.

چك و دوله - čakodola [ی] : کوزه ای که دختر نابالغی در تیرو جشن بدست گیرد . برای توضیح بیشتر به « تیرو جشن » ن.ك.

چكیده - čakida [ی-ك] : کیسه ای که شراب را با آن صاف کنند .

چكیده ون - čakidaven [ی] = چكیده . باین واژه ن.ك.

چلاسك - čelask [ك] : سمج . = چلوسك .

چلچرو - čelčero [ی] = چار . باین واژه ن.ك.

چلسمه - čelesma [ی-ك] : تنقلات .

چلك - čelak [دی] : کثیف . = پچل .

چلو پیچ - čelopič [ی] : وردنه ایست برای پهن کردن خمیر آش . = چله

پیچ = نی آشی = ندچله پیچ .

چله ای تیرمه - čellei tirma [ی] از اول تیر ماه تا یازدهم امر دادمه = تیرو تشر . باین ترکیب ن.ك . = چلی تیرمه .

چله ای سرمو - čellei sarmo [ی] : از

چمادمون - $\check{e}m\check{a}dmun$ [ك]: رقصیدن
 ولنکیدن . وچم - $ve\check{c}em$ = برقص .
 مچم - $ma\check{c}em$ = نرقص . چماده -
 $\check{c}am\check{a}da$ = رقصیده . چمیدن [زبان
 ادبی] = چمدوون .
 چم بهره - $\check{c}am-bera$ [ی] چشم براه .
 منتظر . = چم وه ره .
 چم بند - $\check{c}ambend$ [ك] چشم بندی که
 چشمهای گاودستگاه گاوگرد را با آن
 بندند . = چش بند $\check{c}a\check{s}band$ [مسلمانان
 کرمان] .
 چم پلاشت - $\check{c}ampela\check{s}t$ [ی - ك] : ناپاك
 چشم ، بدچشم .
 چمدار - $\check{c}omd\check{a}r$ [ك] : چیزدار ، توانگر ،
 ثروتمند . = چمدور .
 چمداشت - $\check{c}amd\check{a}\check{s}t$ [ك] : توقع ، چمداشت
 = چمدشت .
 چمدشت - $\check{c}emdo\check{s}t$ [ی] = چمداشت .
 باین واژه ن.ك .
 چمدور - $\check{c}omdor$ [ی] = چمدار . باین
 واژه ن.ك .
 چمدوون - $\check{c}emodvun$ [ی] : شلیدن و
 لنکیدن طوری که بیننده کمتر ملتفت
 شود . وچم $ve\check{c}em$ = بلنگ . مچم -
 $ma\check{c}em$ ملنگ . چمه - $\check{c}emoda$ =
 لنکیده .
 چم روشن با - $\check{c}amru\check{s}enb\check{a}$ [ك] : تبريك ،
 شادباش . = چم روشنوو .
 چم روشن و ا - $\check{c}amru\check{s}env\check{a}$ [ك] = چم
 روشن با . باین ترکیب ن.ك .
 چم روشنوو - $\check{c}emru\check{s}envo$ [ی] =

اول دی ماه تا یازدهم بهمن ماه .
 چله ای کسگ - $\check{c}ellei\ kasog$ [ی] : از
 یازدهم بهمن ماه تا اول اسفند .
 چله ای هس - $\check{c}ellei\ mas$ [ی] : از اول
 دیماه تا پانزدهم بهمن ماه .
 چلی تیرمه - $\check{c}elli\ tirmah$ [ك] = تیرو
 تشر . باین ترکیب ن.ك .
 چلی زمند - $\check{c}elli\ zemend$ [ك] : چله ای
 سرمو . باین ترکیب ن.ك .
 چلی کسوک - $\check{c}elli\ kasog$ [ك] =
 چله ای کسگ . باین ترکیب ن.ك .
 چلی هس - $\check{c}elli\ mas$ [ك] = چله ای
 زمند . باین ترکیب ن.ك .
 چلمن - $\check{c}olmen$ [ی - ك] : بی عرضه وشل ،
 بی شخصیت . در تهران « $\check{c}olman$ »
 تلفظ کنند .
 چلوزگ - $\check{c}eluzog$ [ك] : آهم خیلی بیر
 وشکسته .
 چلوسک - $\check{c}elowsk$ [ی] = چلاسک .
 باین واژه ن.ك .
 چل وول - $\check{c}elovel$ [ی - ك] : هرزه درای ،
 ژاژخای ، دهن لغ .
 چله پیچ - $\check{c}elapi\check{c}$ [ی] = چلو پیچ باین
 واژه ن.ك .
 چلی - $\check{c}eli$ [ی - ك] دنبه خورد شده که
 روغنش گرفته شده باشد . جزغاله -
 $jezq\check{a}le$ [تهران] .
 چم - $\check{c}am$ [ك] : چشم . این واژه را در
 یزد « چم $\check{c}em$ » تلفظ کنند . همین واژه
 با تلفظ « $\check{c}om$ » [ی - ك] : دارایی ،
 ثروت ، چیز .

چمی وو - čomivow [ی]. آبی که از
 خیسانده میوه های خشک بدست آورند و
 هنگام بهار بخورند. = اوپر هلو.
 چن - čen [ی-ك]: چند.
 چنبر - čanbar [ی-ك]: حلقه ای که دور
 دهانه دلو بندند. = چنبل.
 چنبل - čanbal [ی] = چنبر. باین واژه
 ن.ك.
 چنتا - čentā [ی-ك]: چند عدد؟ چند تا؟
 چند تائی. = چنته. چنتو.
 چنتگ - čentog [ی]: مشتی، مقدار کمی.
 = چنتو.
 چنتو - čentu [ك]: مشتی، مقدار کمی.
 مثلا «به چنتو وارد» یعنی يك مشتی آورد.
 = چنتگ. همین واژه با تلفظ
 «čento» [ی]: چند تا؟ چند عدد؟
 = چنتا. باین واژه ن.ك. = چنته.
 چنته - čenta [ی]: ۱- چنتا. باین واژه
 ن.ك. ۲- تو بره ای که بدهان خر و
 اسب و گوسفند بندند. «چمی تو چنتش
 نه» یعنی چیزی در چنته اش نیست.
 منظوری سواد است.
 چندوون - čenodvun [ی] = چیدن.
 و چن - večen = بچین. مچن -
 mačen. مچین - چده - čeda = چیده.
 = چیدمون.
 چنز - čenz [ك]: ۱- چین و چروك.
 ۲- ورچروكیده. = پیرگ.
 چنزو - čenzu [ك] = جیرجیروگ. باین
 واژه ن.ك.
 چنگ - čangak [ی]: قلاب و چنگکی که

چم روشن با. باین ترکیب ن.ك.
 چم روشن و اتمون - čamrušen vātmun
 [ك]: تبریک و تهنیت گفتن. = چم
 روشن و وتون.
 چم روشن و توون - čemrušen votvun
 [ی] = چم روشن و اتمون. باین ترکیب
 ن.ك.
 چم سسگ - čomsesg [ی]: ترشی سرکه.
 = سرکه ترشی.
 چمش - čmoš [ی]. کفش. = کوش.
 چمشو - čomošu [ی-ك]: بازی.
 چمك - čamak [ك]: چشمک. این واژه
 را در یزد «čmak» تلفظ کنند.
 چم وره - čam-ve-ra- [ك] = چم به ره.
 باین ترکیب ن.ك.
 چم وری - čemori [ی] ۱- چشم ورو،
 شرم و حیا. ۲- اوقات تلخی و اخم.
 این ترکیب را در کرمان «camori»
 تلفظ کنند.
 چموش - čamuš [ی-ك]: ۱- چارپائی
 که رام نیست، چارپائی که لگد زن
 است. ۲- انسان ناپاک و بدجنس.
 چموشی - čomoši [ی]: نوعی کفش سبز
 رنگ چرمی زنانه. = ساغری.
 چم و نادمون - čam venādmun [ك]:
 چشم چرانی کردن. = چم و ندوون.
 چم و ندوون - čemuenuodvun [ی]: =
 چم و نادمون. باین ترکیب ن.ك.
 چم وهرم - čom vahrom [ك]: چیز بزرگ.
 = چمی مس.

زنان بر سر کنند = چار . باين واژه
ن.ك.

چور نادمون - čurnādmun [ك]: چویندن
و خوردن خرفستران موذی را گویند .

وچور - večur = بچو . مچور -
mačur = مچو، چورناده - čurnāda
جوینده . = یوایدوون .

چوری - čuri [ی] : جوڄه مرغ . =
چیری .

چوس - čaws [ی] = چسب . = چسب .
چوسادمون - čavsādmun [ك] : =

چسبدوون باين واژه ن.ك . وچوس -
mačavs = بچسب - مچوس -
mačavs = چسب . چوساده - čavsāda
= چسبیده .

چوسنادمون - čavsnādmun [ك]: چسبانیدن .

وچوسنه - vecavsne = چسبان .
مچوسنه - mačavsne = مچسبان .
چوسناده - čavsnāda = چسبانده . =
چسندوون .

چو صندل - ču sandal [ك] = چوئی
صندل . باين ترکیب ن.ك .

چوڄه - čuqa [ی-ك] : پالتوی بشمین
بلند .

چونه - čuna [ی-ك] : چانه خمیر . =
چونی .

چووه - čuva [ی-ك] : ریشه گیاهی است
که برای شست و شوی لباس بکار میرود .

چوبک - čubak [تهران] .

چه - če [ی-ك] : چه چیز؟

چه جور - čejur [ی-ك] : چطور؟ چه جور؟

بطناب چرخ چاه متصل است . =
کلاک . = کلی = کلیپ .

چو - ču [ك] : چوب . این واژه را دریزد
«cuv» تلفظ کنند .

چوئی شیوار - čui-siv-or [ی] : جوی
زیر آسیاب؛ قسمت پائین قنات . =
شیوور .

چوئی صندل - čui sandal [ی] : چوب
صندل که یکی از مواد معطر است که در
مراسم مذهبی در آتش سوزانند . =
چو صندل .

چوبده - čobda [ی] = چای بده . باين
واژه ن.ك .

چوبنک - čubonk [ك] : چویی است بلند
که در زمین نصب کنند و يك سراز
ریسمانهای تابیده نشده دستگاہ گاوگرد
را بآن بندند و از سرد بگر بمانند .

چوپون - čupun [ی-ك] : چوپان ، شبان .
= سالار = مالدار .

چوخ - čox [ی-ك] : لفظی است برای
راندن سگ . چخ ، چخه [تهران] .
= چوخه .

چوخه - čuxe [ی-ك] = چوخ . باين
واژه ن.ك .

چودار - čudār [ك] ۱- گوسفند دارای
که گوسفند گوشتی و قصابی نگاه دارد .
= چودر ۲- کسیکه دارای گله و رمه
گوسفند است .

چور - čveer [ی] : ۱- بچه . =

سارو = سارق . ۲- چادر شب = چادر

شو . باين واژه ن.ك . ۳- چادری که

که برای تعیین حدود زمین بکار میرود .
 ۲- باطلاق .
 چیل کر تمون - čil kartmun [ك]: میل
 یا علامت گذاری در زمین برای تعیین
 حدود .
 چیل کر توون - čil kartvun [ی] =
 چیل کر تمون باین ترکیب ن.ك.
 چی لور - čilor [ی] توده سنگ ریزه .
 کپه شن . = زرد .
 چیمال - čeymāl [ك]: خوراکی است
 از روغن و خرمارنان که بهم مالیده شده
 باشد . چنگمال - čengmāl [مسلمانان
 کرمان] . چنگال - čangāl [تهران] .
 چینکدون - činakdun [ك]: چینهدان
 بر ندگان .
 چینی - čini [ك]: سبز بر رنگ .

چهر - čahr [ك] = چروچمولیک . باین
 ترکیب ن.ك .
 چهره ای - čehrei [ك]: سرخ بسیار کم
 رنگ . صورتی [تهران] . = صورتی .
 چی - čī [ی-ك] = چه . باین واژه ن.ك .
 = چچی = چی چی .
 چیچی - čiči [ی] = چه . باین واژه ن.ك .
 چیدهون - čidmun [ی] = چندوون .
 باین واژه ن.ك و چن - večen = بچین .
 مچن - mačēn = مچین . چناده - čenāda
 = چیده .
 چیری - čiri [ی-ك] = چوری . باین
 واژه ن.ك .
 چیغو - čigu [ك] = چرویدونه بریز .
 باین ترکیب ن.ك .
 چیل - čil [ی-ك]: ۱- علامت و نشانه ای

ح

چاههای قنات .
 حسیب - hesib [ی-ك]: حساب .
 حشر - hašar [ك]: دسته ، گروه ،
 جمع .

حاشیه - hāšiya [ك]: لبه و کناره قالی . =
 حبه - haba [ك]: يك شانزدهم يك دانگ
 حبه - habba [بافق] .
 حریم - harim [ی-ك]: حدود رشته

خ

خوسادمون = خیدوون .
خیتک - xobtog [ی] : بختک ، که معروف است هنگام شب روی آدمی می افتد .
 = خفتوگ .
خبتون - xobtun [ی] : خوابیدن .
 اخبت - axobt = بخواب . محبت - maxobt = خواب . خپته - xobta = خفته ، خوابیده . = خفتمون .
خبدر - xobder [ی] : عمه . = خوی پدر . = خبدر = خوبدر = خوی پدر .
خبدر - xorzer [د - ی] = خبدر . باین واژه ن.ك.
خپسدوون - xobsodvun [ی] : خوابانیدن و خبسون - vexobsun = و خوسون - vexowsun = بخوابان . مخوسون - maxowsun = خوابانده .
xobtoda = خواباننده . = خپسدوون .
خپ - xap [ی - ك] : ۱ - باین . ۲ - کوتاه .
خپتو - xoptu [ك] : بلدرچین .
خپذر - xopzer [دهات یزد] = خبدر . باین واژه ن.ك.
خت - xet [ی] : خجل و شرمنده و از رو رفته . = خیت = پوز کلیت .
ختم - xatm [ی - ك] : مدفوع اسب و الاغ .
پهن - pehen [تهران] .

خاتری - xātri [ك] : خاکستر . = آست = است = وست .
خارپشت - xārpošt [ك] : خارپشت = تشیگله .
خارخسک - xārξosak [ك] : بوته ایست خاردار که مصرف داروئی دارد . از عرق و جوشانده آن استفاده میکنند . = خرخسک .
خارشو - xāršu [ك] : خواهر شوهر . = خورمیره .
خاقانی - xāqāni [ك] : نوعی پارچه دست بافت که مخصوص زنان است .
خاک انبار - xākōnbār [ك] : خاک کی که از کندن چاه بدست آید و دور حلقه چاه روی هم ریزند .
خاکو دم - xākedom [ك] : خاک رس .
خاکشیر - xākšir [ك] : دانه های بسیار ریز و زرد رنگ که مصرف داروئی دارد . خاکشیر [تهران] = خشک شیر .
خالو - xālu [ك] : دائمی . = خلو .
خایه - xāya [ك] : ۱ - بیضه آدمی ۲ - تخم مرغ . = خیه = هک = وک = تخم .
خب - xob [ی - ك] : خوب = خیب .
خبه دون - xobtodvun [ی] : خوابانیدن . و خبتون - vexbtun = بخوابان .
مخبتون - maxobtun = خواباننده .
xobtoda = خواباننده . =

از « پدمو » بزرگتر و بلندتر است و معمولا برای آمد و رفت انسان و حیوان است ، سد ، بند .

خرپ - xrep [ی]: ۱- ک-ودن . نفهم .
 خرفت [تهران] ۲- بیحس /وسر - ser
 [تهران] کرخ - kerex [تهران] =
 خرف = خربت .

خرپت - xerept [ك] = خ-رپ . باین واژه ن.ك.

خرپ و بر - xrapobar [ی]: پریشان حواس
 کیچ وویچ ، مست . = سرتاتو = گیج
 وویچ = خرپ وودولو = گیژووویژ .
 خرپ وودودالو - xrepododallu [ی] =
 خرپ و بر . باین ترکیب ن.ك.

خرتمون - xartmun [ك] : خوردن .
 و خو - vexo = بخور .مخو - maxo
 = مخور . خرته - xarta = خورده .
 = خر توون .

خر توون - xartvun [ی] = خرتمون .
 باین واژه ن.ك.

خر خسك - xorxasak [ی] = خارخسك .
 باین ترکیب ن.ك.

خردادرو - xordādru [ك] : ششمین روز
 هرماه که در نوشته ها و تقویم ، «خرداد»
 نویسند . = خردودرو .

خردوگ - xordug [ك]: ۱ يك خورده ،
 اندکی . = یه خردوگ . ۲- ریزه ،
 کوچك = ورجوگ .

خرده دون - xordadun [ك]: مفرشی که
 ابزار دوزندگی را در آن ریزند . =
 دولگ .

ختمی - xatmi [ی-ك] : كل بنیرك .

ختمی خبازه - xatmi xabbāze [ك] :
 ختمی که گل آن مصرف دارویی دارد .

خدنگ - xadeng [ك] : ۱- راست .
 برابر . ۲- قوی ، روزمند . این واژه
 را در یزد « xedeng » تلفظ کنند .

خدو - xadow [ی] : خدا . = خدا .

خدور - xedowr [ی] = تغار . باین واژه
 ن . ك . در یزد همین واژه بمعنی خمره
 بزرگ و تغار بزرگ است که در کرمان
 « govaki » خوانند .

خدوز - xedoz [ی] : نان بزرگی است
 که در مراسم گهنبار مصرف میشود =
 خورشید .

خدوم - xdom [ی] : شخص ، کس =
 کم .

خدومی - xdomi [ی] : کسی ، شخصی .
 = کمی .

خده - xda [ی]: خانه ، سرای . = کده .

خدی - xadi [ی] = ۱- ادو . باین واژه
 ن.ك . ۲- کدو . = کدی . ۳- با .
 خود . = آر = ادو = خودی .

خر - xor [ی-ك] : میخ چوبی .

خر اش - xarāš [ك] : خراش ، = خروش .

خر اشاده مون - xerāšādmun [ك]: علامت
 گذاشتن ، خط انداختن . و خراش
 = vexerāš = علامت بگذار . مخراش -
 maxerāš = علامت مگذار . خراشاده -
 xerāšāda = خروشدوون .

خر بند - xarbend [ی] : دیواره ای از
 خاک که اطراف باغ و عمارت ریزند و

خررون - **xar-run** [ی-ك]: خرچران .
 کسی که خررا برای چراندن بصحرا
 برد . = مکاری .
 خرستتر - **xarastar** [ی-ك]: دیوودد . =
 خرفستتر = خروستتر . دریزد این سه
 واژه بمعنی حشرات موذی نیز بکار
 میروند .
 خرشدوون - **xrošodvun** [ی] =
 خراشادمون . باین واژه ن.ك.
 خرف - **xref** [ی] = خرپ . باین واژه
 ن.ك.
 خرفستتر - **xarfastar** [ی]: ۱- دیوان و
 ددان . ۲- حشرات موذی . = خرستتر .
 باین واژه ن.ك.
 خرکمی - **xaraki** [ی-ك]: گنده ، بزرگ ،
 بدقواره . = خرکمی [تهران] .
 خرناسک - **xornāsk** [ك] : ۱- نای ،
 نایژه . خرخره [تهران] = گروچینوگ
 = خرنسک . ۲- خرخرهنگام خواب .
 خرناسه درتهران بمعنی خرخر بلند در
 هنگام خواب است .
 خرنند - **xerand** [ك] : دماغه . ساختمان
 را گویند . دریزد این واژه را «**xerend**»
 تلفظ کنند .
 خرنوون - **xornodvun** [ی]: خارانندن .
 وخرن - **vexren** بخاران . مخرن -
maxren = مخاران . خرننده -
xrenoda = خاراننده . خورینادمون .
 خرنسک - **xornosk** [ی] = خرناسک . باین
 واژه ن.ك.
 خرم - **xarm** [ی]: خواب . = خو.همین

واژه با تلفظ «**xorm**» [ك] : تفت ،
 بخ ، دم ، بخار - درتهران این واژه را
 «هرم - **horm**» تلفظ کنند .
 خرهمگس - **xarmeges** [ی-ك] : نوعی
 مگس درشت است .
 خرمند - **xeromend** [ی]: پر ، فراوان ،
 زیاد = کریمند .
 خرو - **xorov** [ك]: ویران ، خراب . همین
 واژه را دریزد «**xerov**» تلفظ کنند .
 = اویرون .
 خروار - **xarvār** [ی-ك]: صدمن تبریز .
 در نواحی گرمسیر کرمان مقداری زمین
 که در آن يك خروار تخم گندم باشیده
 شود يك خروار زمین خوانند .
 خروستتر - **xarvastar** [ی] = خرستتر .
 باین واژه ن.ك.
 خروش - **xrows** [ی] = خراش . باین
 واژه ن.ك.
 خروك - **xuruk** [ك] : نوعی خرماست .
 = خرماخرك [تهران] .
 خرومند - **xeromend** [ی]: پر ، فراوان ،
 زیاد . = کرتمند .
 خره - **xare** [ك]: هره [تهران] .
 خره کرتمون - **xara kartmnn** [ك] :
 ۱- بترتیب روی هم قرار دادن وچیدن
 خشت و آجر و صندوق و کتاب و نظایر
 آنها . = خره کرتوون .
 خره کرتوون - **xara kartvun** [ی] خره
 کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 خزادمون - **zezādmun** [ك]: لغزیدن ،
 خزیدن ، سربیدن . وخر - **vexez** =

خوشه کردن گندم و جو بآن میدهند . و این از آبهای اولیه زیادتر باید باشد .
خش او مد گوئی - xašomad gui [ك] :
 خوش آمد گفتن .
خش او مد گوئی کر تمون xašomad
 gui kartmun [ك] = خش او مد گوئی .
 باین تر کیبن .ك .
خشت - xešt [ك] : خشت . = هشت .
خش طی - xaštobi [ی] : شوخی ، بذله
 گوئی . = شوخی .
خشت و نیم خشت - xeštanimxešt [ی-ك]
 = جفتی . باین واژه ن .ك .
خش دوم - xašdum [ی-ك] : قنات آباد ،
 قنات درست و سالم .
خشك سل - xošk sol [ی] : سالی که مقدار
 بارندگی کم باشد . = خشکون سال .
خشکون - xoxkun [ی-ك] : قسمت خشکه
 کارقنات که آب از قسمت «ترو»
 وارد آن قسمت میشود .
خشکون سال - xoškunsāl [ك] : =
 خشك سل . باین تر کیبن ن .ك .
خشگین - xašgin [ی-ك] : خشکین ،
 غضبناک .
خشنود - xošnud [ی-ك] : خشنود ، راضی .
خشنوم - xošnum [ی-ك] : نیکنام ،
 خوش نام .
خشول - xšol [ی] = خشال . باین واژه
 ن .ك .
خط - xat [ی-ك] : کاغذ ، نامه .
خطر خو - xoterxow [ی] : خاطر خواه .
 صفتی است که برای پسر و دختر یکسان

بخر : maxez - مخز - خزاده -
 xazāda خزیده = خزدوون .
خزدوون - xazodvun [ی] = خزادمون .
 باین واژه ن .ك . اسم مفعول این فعل «xezoda»
 تلفظ میشود .
خزگ - xazg [ی-ك] : ۱- تیغ چوب .
 ۲- برآمدگیهای روی شاخه درخت
 که جای تیغ باجوانه یا برگ است .
خز نادمون - xeznodvun [ك] : سراندن
 لغزاندن ، خزانیدن . و خزنه - vxezne
 = بلغزان - maxezne =
 ملغزان . خزناده - xeznāda لغزنده .
 = خزندوون .
خزندوون - xeznodvun [ی] = خزنادمون .
 باین واژه ن .ك . و خزنن - vexeznen
 = بلغزان . مخزنن - maxeznen
 ملغزان . خزننده - xeznodo = لغزنده .
خزوری - xozori [ك] : زمین سبزیکاری
 که اسفناج و کاهو و شوید در آن کشت
 شده باشد .
خستدوون - xostodvun [ی] : خواستن ،
 خواستار شدن . رخو - vexo - بخواه -
 مخو - maxo = مخواه . خسته -
 xosta = خواسته . = و یاستمون .
خسته - xasta [د.ی] : بیمار ، ناخوش = نخوش
 = وزیر .
خش - xaš [ی-ك] : خوش .
خشال - xašāl [ك] : خوشحال ، خوش .
 = خشل .
خش او - xašow [ی-ك] : آبی که هنگام

وخمَن - vexomn = بخوابان. مخمن -
 maxomn = مخوابان. خمنداده -
 xomnāda = خوابانده. = خمندوون.
 خمندوون - xomnodvun [ی] =
 خمندامون. باین واژه ن. ک. اخمن -
 axomn = بخوابان. مخمن - maxomn
 = xomnoda - خمند -
 = مخوابان. خوابانده.

خمینه - xamine [ک] : باران شدیدی
 است که در تابستان در گرمسیر بارد . =
 ورومی دیوونه .

خندادمون - xendādmun [ک] : خندیدن.
 وخن - vexen = بخند . مخن -
 maxen = مخند. خنداده - xendāda
 = خندیده . = خنده کرتوون .

خندوون - xenodvun [ی] : خواندن .
 وخن - vexin = بخوان . مخین -
 maxin = مخوان . خنده - xenoda
 = خوانده . = خیمادمون .

خنده کرتوون - xanda kartvun [ی]
 خندیدن ، خنده کردن . = خندادمون.
 خنگ - xeng [ک] : زنگ گندم که نوعی
 آفت قارچی است . = زنگگ .
 خو - xo [ک] : خورد . = خه . همین واژه
 واژه با تلفظ «xow» [ک] : خواب .
 = خرم .

خوئر - xoer [د-ی] : خواهر . = خور -
 xoor = خور xver .

خواهون - xāhun [ک] : خواستار ،
 خواهان . صفتی است که برای دختر یا
 پسری که خواهان ازدواج باشند گفته

بکار می رود . = خواهون = خواهون.
 خفتهون - xoftmun [ک] = خبتون. باین
 واژه ن. ک. آخت - xoft = بخواب .
 مخفت - maxoft = مخواب . خفته -
 xofta = خفته .

خک انبر - xokonbor [ی] = خاک انبار.
 باین ترکیب ن. ک.

خل - xol [ک] : ۱- آتش باخا کستر مخلوط.
 خلواره - xolvāre [تهران] . = خلر.
 ۲- همین واژه با تلفظ «xal» [ی] :
 کج . = کژ .

خلت - xelt [ک] : ۱- تفاله . ۲- آنچه
 که هنگام سرفه از ریه بیرون آید . در
 یزد این واژه فقط به منی دوم بکار
 می رود .

خلتی کنجی - xelti konji [ک] : تفاله
 کنجد . = هر .

خلر - xlor [ی] = خل . باین واژه ن. ک.
 خلفه - xolfa [ی-ک] : تخم خرفه است که
 مصرف داروئی دارد . روی شیرینی هم
 می پاشند . = تخم خلفه - toxme xolfe
 [تهران] .

خلک - xelak [د-ی] : خرابه ، ویرانه .
 خل وپوز - xelopuz [ی-ک] : آب بینی ،
 آب دماغ .

خلوش - xoluš [ک] : ناکس ، بی تربیت
 از همه چیز بی اطلاع .

خمر - xomer [ک] . خاله . = خویمر =
 خویمار = خویماروگ .

خمرود - xomrud [ک] : امرود . =
 مدوه .

خمندامون - xomnādmun [ک] : خوابانیدن.

و بلندی است که در بهم و نر ما شیر عمل می آید و در تهران خرما خرك خوانند .
خوشی برنگی xušiberengi [ك] : چوب خشك خوشه خرما که دانه های آنرا چیده اند .
خورینادمون - xoreynādmun [ك] : خاراندن . و خورین - vexoreyn = بخاران .
 مخورین maxoreyn = مخاران .
 خوریناده - xoreynāda = خارانده .
 = خرندهون .
خوسادمون - xovsādmun [ك] : خواباندن .
 اخوسنه - axowsne = خوابان .
 مخوسنه - maxowsne = خوابان .
 خوساده - xovsāda = خوابانده .
 = خبتدوون = خبتدوون .
خوشی - xowš [ك] : علف هرزی است که زمین را صنایع و حاصل را نابود میکند . = هریز .
خوشه - xuša [ك] . خوشه گندم و جو و نظایر آن . = هوشه .
خوکشیر - xokšir [ی] = خاکشیر . باین واژه ن.ك.
خولو - xowlo [ی] : دائمی . = خالو .
خوم - xum [ی-ك] : ۱- پوست گاو در یزد گاهی « پوستی خوم - pustixum نیز میخوانند . ۲- میوه نارس . ۳- خام ، ناپخته . = كرك = نرسده .
خومگ - xumg [ك] : محوطه زیر سنگهای آسیاب را گویند .
خونده - xunda [ی] : نامزد . = نومزد .

میشود .
خوبدر - xobder [ی] = خبدر . باین واژه ن.ك.
خوتین - xutin [ی] : خل ، ابله .
خودرو - xodru [ك] : درخت خرماى وحشى .
خودی - xodi [ك] = ادو . باین واژه ن.ك.
خور - xoor [ك] = خور - xver [ی] = خورترین واژه ن.ك. همین واژه با تلفظ «xor» [ك] : گیاهی است بیابانی بسیار تلخ مزه که بمصرف کود میرسد و گوسفندان هم آنرا میخورند .
خورخونده - xoor xunda [ك] : خواهر خوانده .
خورشید - xoršid [ك] = خدوز . باین واژه ن.ك. نانی است گرد و کوچک که دور آن دارای کنگره است . در یزد و کرمان بمعنی خورشید است .
خورشیر - xoršir [ی] : خورشید .
خورمیره - xevermira [ی] : خواهر شوهر . = خارشو - xāršū [مسلمین کرمان] = خوی میره .
خورند - xorend [ی.ك] : لایق . قابل . باندازه .
خوری چر - xoričar [ك] : تخته های پهن چرخ چاه که شامل چهار عدد است .
خوری دوی - xeveridvi [ی] : خواهر عروس . = خوری عاروس .
خوری عاروس - xoriārus [ك] : خواهر عروس . = خوری دوی .
خوریک - xorik [ك] : خرماى زرد رنگ

خیت - xit [ی-ک] = خت. باین واژه ن.ک.
 خیرو - xeyrow [ی-ک] : شراب. همین
 واژه با تلفظ «xiru» یازدهمین روز
 هرماه است که در نوشته‌ها و تقاویم
 «خور- خورشید» نویسند.

خیسادمون - xisādmun [ک] : خیس
 شدن، ترشدن. وخیس - vexis = خیس
 شو. مخیس - maxis = خیس مشو.
 خیساده - xisāda = خیس شده.
 خیسدوون.

خیسدوون - xisodvun [ی] = خیسادمون.
 باین واژه ن.ک. اسم مفعول این فعل
 «خیسده - xisoda» میشود.

خیسنادمون - xisnādmun [ک] : تر کردن،
 خیس کردن. وخیسن - vexisn =
 خیس کن. مخیسن - maxisn = خیس
 مکن. خیسناده - xisnāda خیس کرده.
 خیسندوون.

خیسنددوون - xisnodvun [ی] =
 خیسنادمون. باین واژه ن.ک. اسم مفعول
 این فعل «خیسنده - xisnoda» گفته
 میشود.

خیش - xiš [ک] : شباری که گاو آهن روی
 زمین بوجود می آورد. هیش. در
 یزداین واژه بمعنی گاو آهن است که در
 کرمان «گاو آهن» گویند.
 خین - xin [ی-ک] : خون.

خینادمون - xinādmun [ک] = خندوون.
 باین واژه ن.ک.

خیوج - xiyuj [ی] : گنجشک. = چغور

خون و مون - xunomun [ی-ک] :
 خانمان، زادگاه، موطن.

خوهون - xowhun [ی] = خطرخواه
 باین واژه ن.ک.

خوی بدر - xoybder [ک] = خبدر. باین
 واژه ن.ک.

خوی پدر - xoypeder [ک] = خبدر. باین
 واژه ن.ک.

خویش - xiš [ی-ک] : خویشاوند، قوم
 و خویش.

خوی مار - xoymār [ک] : = خمر.
 باین واژه ن.ک.

خوی ماروگ - xoymārug [ک] : =
 خمر. باین واژه ن.ک.

خوی مر - xoymer [ی] = خمر. باین واژه
 ن.ک.

خوی مزر - xoymozer [دی] : =
 خابزر. باین واژه ن.ک.

خوی میره - xoymira [ک] : خواهرشوهر.
 = خورمیره = خارشو [مسلمین کرمان]
 همین واژه را «xuymira» نیز تلفظ
 کنند.

خویه - xoya [ی] = خایه. باین واژه ن.ک.

خه - xa [ی] = خو. باین واژه ن.ک.

خیار - xiyār [ک] : خربوزه. = هیور.

خیار و لنگ - xiyārvaleng [ک] : خیار،
 خیار سبز. = یولنگ.

خیاری - xiyāri [ک] : زمین جالیز کاری.
 = هیوری.

خیب - xib [دی] : خوب. = خب.

= چفوك .

خیورگ - xiyorog [ك]: خربوزه كوچك

و نارس . = كر كو = هیورگ =

هیورترگ .

خیو ندر - xiyonder [ی]: چغندر .

خیه - xiya [دی] = خایه . باین واژه

ن.ك.

د

= ددوون .

دادمونی - dādmuni [ك]: دین ، قرض ،

پرداختنی . = ددوونی .

دادوقال - dādogāl [ك]: فریاد . داد و

قال [تهران] . دودوقول .

دار - dār [ك]: دارو ، دوا .

دارائی - dārāi [ك]: نوعی پارچه است .

دارائی هپرنگ - dārāi haprang [ك]:

چهارقدی ابریشمین وهفت رنگ .

داربشت - dārbašt [ك]: چفته وداربست

درخت مو . = بر بند .

دارچینی - dārčini [ك]: قهوه ای کم

رنگ .

دارس - dārs [ك]: داسی که برای انداختن

شاخه های درخت بکار رود . = دس .

= داس = دره .

دارك - dārک [ك]: چوبی است دردستگاه

بافتدگی که پارچه بافته شده بآن پیچیده

میشود .

دارگو - dārgow [ك]: ماده گاودوساله .

دارو - dāru [ك]: دوا ، دارو .

دارودرخت - dārodraxt [ك]: دارو

دئتا - daatā [ی-ك]: ده ، ده تا .

دأمون - daamun [ی-ك]: مراسمی است

که پس از روزدهم از درگذشت آدمی

برپاکنند . = دهه .

دئنه - deena [ی-ك]: دهته ، افسار .

دآتی - deāti [ك]: = دهاتی ، اهل ده ،

ده نشین . = روستائی = روستویی

= ولوکتی .

دا - dā [ك]: گندم پاك کرده و رویهم

انباشته . خرمن وحاصل نیمکوب که هنوز

پاك نشده است . = یومین .

داد - dād [ك]: ۱- فریاد ، ۲- عدل .

= دود .

دادگاه - dādgaḥ [ك]: محوطه محضوری

است در کوهستان که بدن مردگان را

در آنجا گذارند ، دخمه . = دادگه =

دودگه = دمه .

دادگه - dādga [ك]: = دادگاه . باین

واژه ن.ك.

دادمون - dādmun [ك]: دادن ، پرداختن ،

ادا کردن . آته - āteh = بده . مته -

mate = مده . داده - dāda = داده .

دبنگ - dabeng [ی-ك] : ابله ، احمق .
دب و دب - dabodob [ی-ك] : خل ، سبك
عقل .

دب و دوله - dabodula [ی] : ۱- خل
بازی ، ۲- مکرو حیله .

دبه یخه - dabayaxa [ی] : دست به یخه ،
گلاویز . = کلاونگ = گلاویز .

دپ - dap [ی] : دف . = عربنه =
داریه .

دت - dot [ی] : دختر . = دتر .

دتر - doter [ك] = دت . باین واژه .
ن.ك .

دنگون - dotogun [ی-ك] : دختران .

ددوون - dodvun [ی] = دادمون .
باین واژه ن . ك . اتن aten = بده ،

پیرداز . متن - maten = مده ، مپرداز .
دوده - doda = داده ، پرداخته .

ددوونی - dodvuni [ی] = دادمونی .
باین واژه ن.ك .

درخت کت کنو - deraxt kot konu [ك]
= دار کوب . = درخت لك کنو .

درخت و دور - draxtodor [ی] =
دار و درخت . باین ترکیب ن.ك .

درخشادمون - droxšādmun [ك] :
درخشیدن و درخش - vederaxš

مدرخش - maderaxš = مدرخش .
درخشاده - droxšāda = درخشیده .

= درخشدوون .

درخشدوون - droxšodvun = droxšodvun
[ی] = درخشادمون . باین واژه ن.ك .

اسم مفعول این فعل «درخشده» - droxšoda

درخت . = دور و درخت = درخت
و دور .

داروگر - dārugar [ك] : دواساز =
دوی سز .

داریه - dāriya [ك] : دایره ، حلقه ، دف .
= عربنه = دپ .

داس - dās [ك] = دارس . باین واژه
ن.ك .

داشتی - dāsti [ك] : گوسفند پرور سالمی
که جهت تخم کشی مدتی نگاه دارند .
= گوسپندی داشتی .

داغون - dāqun [ك] : نرم و خورد ،
پراکنده . در تهران نیز بهین معنی بکار
میرود . = گویشته .

داگنم - dā-geom [ك] : خرمن گندم
پاك کرده .

دباله - dabāla [ك] : ظرفی مسین که در
آن روغن و شیر و نظایر آنها راریزند .

= دبه = دبله .

دبه - dabba [ی-ك] = دباله . باین واژه
ن.ك .

دبه برار تمون - dabba barārtmuu [ك] :
دبه کردن ، دبه در آوردن ، ادعای غبن
کردن .

دبه برور توون - dabba-barvortvun
[ی] = دبه برار تمون . باین ترکیب
ی.ك .

دبه ریش - dabba-riš [ی-ك] : کسی که
دارای ریش انبوه و پهن است .

دبله - dabola [ی] = دباله . باین واژه
ن.ك .

دبله - dabola [ی] = دباله . باین واژه
ن.ك .

درمنی ترکی - deremni torki [ی] : گیاهی است بشکل «درمنه» که جهت اسهال و درد دل بکار می‌رود .
 درمون - darmun [ی-ك] : معالجه ، درمان. همین واژه با تلفظ «dormun» [ك] = درمنه باین واژه ن.ك.
 درمون ترکی - dermuntorki [ك] : درمنی ترکی . باین ترکیب ن.ك.
 در نادمون - dernādmun [ك] : دریدن، شکافتن . ودرنه vederne = بشکاف مدرنه maderne = مشکاف ، در ناده - dernāda = شکافته . = دریندوون .
 درنگ خرتمون - dereng xartmun [ك] : = درز خرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 درنگ خرتوون - dereng xartvau [ی] : = درز خرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 درنگ درنگ - dereng-dereng [ی-ك] : لرزشرید ، تشنج شدید .
 دروئی هپرنگ - doroi haprang [ك] = دارائی هپرنگ .
 دروژنه - družna [ی] : روزنه ، پنجره . = ملغی .
 دروش - droveš [ی-ك] : صدا، گفتگو، صدای حرف زدن کسی .
 دروند - dorvend [ك] : کسی که آیین زردشتی را از دست داده است . کافر ، مرتد . این لفظ بیشتر برای اعراب بکار می‌رود . = دل = دله شیطون = دیوودروند .
 درونه - doruna [ك] : داخل ، اندرون .
 دل اندرونه [تهران] = دل ودرینه .

derax-lok - konog « درخ لك كنوگ » استعمال میشود .
 [ی] = درخت کت کنو . باین ترکیب ن.ك.
 دراج - dorraz [ك] : پرنده ایست شبیه کبک ولی گوشت آن از کبک لذیذتر است . و درگرمسیر کرمان فراوان است .
 دره گو - dorra-gow [ك] : ماده گاوسه ساله بیلا .
 درز - darz [ی] : شکاف ، درز . درزدیوار ، درز تخته ، درز لباس .
 درز خرتمون - derez-xartmnn [ك] : از خواب پریدن ، از ترس تکان خوردن .
 = درز خرتوون = درزگ خرتمون
 = درزگ خرتوون = درنگ خرتمون
 = درنگ خرتوون .
 درزخرتوون - derez-xartvun [ی] = درز خرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 درزگ خرتمون - derezg-xartmun [ك] : = درز خرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 درزگ خرتوون - derezg xartvun [ی] = درز خرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 درس - deres [ی-ك] : درست ، سالم . = درست .
 درست - derest [ی-ك] = درس . باین واژه ن.ك.
 درمنه - deremna [ی] : گیاهی است کوهستانی که برای سوخت بکار می‌رود .
 = درمون . = یوشن .

دشیت - došpot [ك] : غده‌هایی که زیر پوست بدن تولید شود. دشول، غدد [تهران] = دشول = دشوت .

دشت - dašt [ی-ك] : ۱- دست [ك] .
۲- جلگه و دشت. [ی-ك] ۳- يك ششم يك کویج (قفیر) و کویج هزار ذرع مربع است [ی] .

دشتان - daštān [ك] حایض .
دشتک - daštak [ی-ك] : دفتر حساب ، دفتر چغّه یادداشت. دسک - dassak [تهران] .

دشتکی چرخ - daštaki-čarx [ی] : دشتک چرخ چاه . = سرپاده .

دشتمبو - daštambu [ك] = دسمبول .
باین واژه ن.ك. دوختن .

دشتمون - daštmun [ك] : دوختن و درز - vedarz = بدوز . مدرز = madarz = مدوز. دشته - dašta = دوخته . دشتوون .

دست و پاش شیووری همه -
daštopyāš sivori hema [ك] : درمورد زن و مردی که ارتباط غیر شرعی داشته باشند گفته میشود در یزد «دشت و پوش شیووری همه» گویند .

دشتوون - daštvon [ی] : = دشتمون .
باین واژه ن.ك. همین واژه در یزد بمعنی دشتبان و حافظ مزرعه و محصول نیز بکار میرود . = دشته بون .

دشته - dašta [ی] : دسته . = استن = کمند .
دشته ای کلو کوز - daštai-klo-kuz [ی] = استنی کلوخ کو . باین ترکیب ن.ك.

درو واج - doruvāz [ك] : دروغگو . =
= درووج .

درووج - dōruvoj [ی] = دروواج .
باین واژه ن.ك.

دره - dōra [ی] = دارس . باین واژه ن.ك.

دریندوون - drinodvun [ی] : = در نادمون . باین واژه ن.ك. ودرین - vedrin = بدر ، بشکاف ، مدرین = madrin = مدر - مشکاف . درینده = drinoda = شکافته ، دریده .

دریو - deryo [ك] : دریا . همین واژه در یزد «deryu» تلفظ میشود .

دزوخینی - dozo-xini [ی-ك] : دزد و جانی ، کسی که از دزدیدن و کشتن پروا ندارد .

دزووغز - dozoqoz [ی-ك] : دزد و دغل .
دس - dos [ی] = دارس . باین واژه ن.ك.

دسبند - dasbend [ی] = النگو . باین واژه ن.ك.

دستور - dastur [ی-ك] : یکی از مراتب پیشوایی دینی که بالاتراز موبد است .
دستیر - dastir [ی-ك] = دستور . باین واژه ن.ك.

دستیرمس - dastirmas [ی] : بزرگ دستوران ، که بالاترین مقام دینی است .
دسمبول - dasambul [ی] : دسمبو = دشتمبو .

دسمره - dasmara [ی-ك] : دستاويز ، مستمسک .

دکل - dekal [ك] : درشت هیكل ، بزرگ اندام . در تهران «dakal» تلفظ کنند . همین واژه با تلفظ «dokol» [ی-ك] :
دولا ، خم .

دکل شدمون - dokol šodmun [ك] : دولا شدن ، خم شدن . = دکل شدون .
دکل شدون - dokol šodvun [ی] =
دکل شدمون . باین واژه ن.ك .

دکون - dokun [ی-ك] : دکان .
دگمه - dogma [ی-ك] : دگمه ، تکمه .
دل - dal [ك] : خارج از دین زردشتی ، مسلمان . = یال = یل . = دیو دروند . = دروند = دله شیطون .
همین واژه با تلفظ «del» [ی-ك] :
۱- قلب . ۲- جرأت و شهامت .

دلبنند - delbend [ی-ك] : مشتاق ، خواهان .

دلبندور - debendor [ی] : نگران ، دل واپس . = دلبندیر . = دل واپس = دل وپس . نگرون .
دلبندیر - delbendir [ك] = دلبندور .
باین واژه ن.ك .

دل ترکاده - deltrakāda [ك] : کنایه از گندم است این واژه برای پوشاندن مطلب از طرف بکار می رود .

دل ترکده - deltrakoda [ی] : دل ترکاده .
باین ترکیب ن.ك .

دلروش - delraveš [ی] : اسهال ، شکم روش . = دلشد .

دلشد - delšod [ی-ك] = دلروش . باین واژه ن.ك .

دشته یون - daštābun [ك] : دشتیان - کسی که مزرعه و محصول را حفاظت میکند . = دشتوون .

دشتی - dašti [ك] : بوتی سون . باین ترکیب ن.ك .

دشتی منگال - dašti mengāl [ك] : دسته داس مخصوص دروکه از شاخ یا چوب تراشند .

دشتی هاو نیم - dašti hāvenim [ك] :
دسته هاون . = دشتی هون .

دشتی هون - dašti hoven [ی] = دشتی هاو نیم . باین ترکیب ن.ك .

دشرس - dašras [ی-ك] : دسترس .

دشرسی - dašrasi [ی-ك] : ۱- دسترسی . ۲- غلبه .

دشرنج - dašrenj [ك] : سرقلی زمین کشاورزی .

دشمن - došmen [ی-ك] : دشمن .

دشمون - došmun [ك] : دشنام ، ناسزا ، فحش . = دشوون = دشنوم .

دشنوم - došnum [ی] = دشمون . باین واژه ن.ك .

دشوت - došvet [ك] = دشپت . باین واژه ن.ك .

دشول - došvel [ی] = دشپت . باین واژه ن.ك .

دشوو - došuv [ی] : دوشاب . = دوشو .

دشوون - došvun [ی] = دشمون . باین واژه ن.ك .

دفتین - daftin [ی-ك] : تخته ایست در دستگاه بافندگی که بیوهای پارچه فشارمی آورد که نزدیک هم قرار گیرند .

دمریز - demriz [ی]: لبریز، پر، انباشته.
= گاسکو.

دمسنجگ - dom sanjog [ی]: دم
جنبانك .

دمغ - demaq [ی-ك]: شرمنده، بکر،
كوك شده .

دمك - damk [ك]. سوراخ كوچك تنوره
آسیاب که آب از آن به پره‌ها رسد. =
نوچنگه .

دمن - demn [ی-ك]: ۱- مقدار آبی که
در ظرف بیست و چهار ساعت یا يك شبانه
روز از رودخانه، قنات، یا چشمه گرفته
میشود. ۲- نوبت آب. ۳- بیست و چهار
ساعت .

دمند - dom ned [ك]: عرق آشامیدنی .
اصل لغت یعنی آنچه از انتهای نی بیرون
آید. این واژه برای پوشاندن مطلب
از شنونده بکار میرود .

دم و سمه همه ماله - domo - somee
hemee māla [ك]: این دست و آن
دست میکنند، اهمال و سستی میکند .

در یزد گویند «دم و سمه همه مله -
domo somee hme mola»

دموود - damoved [ك]: رتبه ایست
مذهبی که بعضی از وظایف دینی

مانند نظم و ترتیب دادن مجالس با
اوست. تا بیست سال پیش این مرتبه
را «وینا - vinā» میخواندند =
= دهوود = دموود .

دمودید - demodid [ی]: دودوم .

دموک - demuk [ك]: آب سنگین و
نفاخ .

دلشورا - delšura [ك]: ویار. حالتی
که بزنان هنگام آبستنی است دهد.
= نخشی .

دلمه - dalema [ك]: شیری که دو برابر
آب بآن بیفزایند و مایه پنیزنند .

دل واپش - delvāpaš [ك] = دلبندور.
باین واژه ن.ك.

دل واپس - delvopas [ی] = دلبندور.
باین واژه ن.ك.

دل ودرینه - delodrina [ی] = درونه.
باین واژه ن.ك.

دل ودریزه - delodiza [ك]: شکم . =
دل وکمه .

دل وکمه - delokema [ی] = دل ودریزه.
باین ترکیب ن.ك.

دل وگرده - delogorda [ی]: دل و
جرات، شهامت و شجاعت .

دله شیطان - dalešeytun [ی] = دروند.
باین واژه ن.ك.

دلپچه - dalija [ك]: دالان. دهلیز.
= کیچه .

دم - dem [ی]. ۱- نفخ شکم، ۲- دم
و پخ. در تهران «dam» بهر دو معنی
بکار میرود .

دمادمون - demādmun [ك]: دمیدن،
باد کردن. فوت کردن. و دم = vedem

بدم. بدم - madem = مدم. دماده.
= demāda = دمیده، باد کرده. =

دمدوون .

دمدوون - demodvun [ی] = دمادمون
باین واژه ن.ك. اسم مفعول این فعل

«دمده - demoda» میشود .

واژه با تلفظ «deng» [ك] : ۱-مگس درشتی است سبز رنگ . = مگزی سیو . ۲- دریزد و کرمان به معنی دنده است . همین واژه با تلفظ «dang» [ك] دستگاهی است برای پاک کردن و سفید کردن برنج .

دنوا - ۱ [ك] denvā : دانه‌هایی بشکل دانه کرچك ولی سیاه رنگ از محصولات هندوستان است و برای امراض زنانه مصرف دارویی دارد . = دوو . مسلمین کرمان آنرا «کبابی شکافته» و «دهن وا» خوانند .

دنه - dena [ی] . زنبور . = زنبیل = زمبیل .

دنی تومی - deni-tumi [ی] : زنبور درشت . = زمبیل تخی .

دنی زردوگ - deni zardog [ی] : زنبور کوچک است زردرنگ - = زنبیل زردوگ .

دو - dow [ی] : مال شما = دون .

دوئی - dvoii [ی] : دارو ، دوا . = دوا .

دوا - davā [ك] = دوئی . باین واژه ن.ك .

دواج - dovāj [ك] : لعاف . همین واژه را دریزد «davaj» تلفظ کنند .

دوادمون - dovādmun [ك] : دویدن . دوو - vedo = بدو . مدو - mado

= مدو . دواده - devāda = دویده . = هودوون .

دمه - dama [ی] = دادگاه : باین واژه ن.ك . همین واژه در یزد و کرمان «dema» نیز تلفظ میشود .

دمه ای - demei [ی] گندمی که دردی ماه کاشته شود . واژه «دیمی deymi» ممکن است با این واژه ارتباط داشته باشد .

دمی گله - dami gla [ی] : جلو و ابتدای کرد زراعتی = سراك . = هرگومی کرت .

دمی ند - domined [ی] - دمند . باین واژه ن.ك .

دن بشته - denbašta [ی-ك] : دانه‌هایی است بشکل «موردانه» تخم مورد که مصرف طبی دارد و خاصیت آن شبیه تخم مورد است .

دنچ - denj [ك] : عیش ، خوشی ، جشن . دن جوش - denjuš [ك] : زخمی که بیشتر هنگام تابستان در دهان گاو پیدا شود .

دندل - dendel [ك] : هسته . = پشه . دندل گویی - dendel-kui [ك] = الوك . باین واژه ن.ك .

دندون پنجه - dandun penja [ك] : دندانه‌های تخته رنده یا میخهای چوبی با آهنی که به تخته رنده کوبند .

دندونی آسیا - danduni āsiyā [ك] : دندنان آسیاب ، طواحن . = دندونی ور

دندونی ور - denduni vor [ی] = دندونی آسیا . باین ترکیب ن.ك .

دنگ - dong [ك] : دانگ که مساوی با شانزده جبه است . = دونگ . همین

بخانواده ای دادن ودختر از آن خانواده
گرفتن .
دودولگ - dodolog [ك] : مترسك ،
لولوی سرخرمن . = دولو =
ودمگ .
دودوون - davodvun [ی] : دوادمون .
باین واژه ن.ك. ودو- vedav = بدو .
مدو - madav = مدو . دوده -
davoda = دویده .
دوده - duda [ی] = دودشگ . باین
واژه ن.ك.
دودی - dudi [ك] : رنگی شبیه رنگ
دود . خاکستری روشن .
دودین - devežin [ی] : بیست وسومین
روزهرماه که در تقاویم ونوشته ها «دی»
نویسند . = دی بدین .
دور - dvor [ی] = ۱- دوار . باین
واژه ن.ك. همین واژه با تلفظ «dever»
بمعنی «برار» است . باین واژه ن.ك.
دوربند - dorbend [ی] = داربشت .
باین واژه ن.ك.
دورشو - deveršu [ی] = برادمیره .
باین واژه ن.ك. = برارشو [ك] =
برادرشو [مسلمین کرمان] = دور
میره .
دورمیره - dvermira [ی] = برادمیره
باین ترکیب ن.ك.
دورنشتون - dur neštun [ی]: یعنی
دورنشستن ومنظور همان حالت حایض
بودن زنان است که باید از مردم دوری
کنند وفاصله بگیرند .

دوار - dovār [ك] : برابر، مقابل، روبرو.
= دور .
دویر - dobor [ی-ك] : بز نر سه ساله .
دویره - dohora [ی] : دوباره ، دومرتبه،
دودفمه .
دوتا - dotā [ك] : دو، دوتا ، دوعدد .
همین واژه را در یزد «dutā» تلفظ
کنند = دوته .
دوته - duta [ی] = دوتا . باین واژه
ن.ك.
دوج - davaj [ی] = دواج . باین واژه
ن.ك.
دوخت ودرز - duxto darz [ی] :
دوخت ودوز .
دود - dod [ی] : ۱- دادوفریاد . ۲- عدل
وداد . = داد .
دودشك - dudešk [ك] : دوده . = دوده
= دیده .
دودگه - doodga [ی] = دادگاه . باین
واژه ن.ك.
دودله - dodola [ی] = تيله . باین
واژه ن.ك.
دودنبو - dodonbu [ك] : ماهی خاکی .
= نوروزگ .
دودو - dodo [ی] : برادر . = برار =
دور .
دودور - dodor [ی-ك] = آلت تناسلی
مرد . = چر .
دودوقول - dodoqol [ی] = دادوقال .
باین ترکیب ن.ك.
دودوگرفت - dodo graft [ی] = دختر

سه پایه چوبی قرار دارد. = مشك او.
 دولخ - dulax [ك]: گردوغبار.
 دولاگ - dovolog [ی] = دولا باین
 واژه ن. ك.
 دولو - dulow [ك] = ۱- دولا ب.
 باین واژه ن. ك. ۲- مترسك، لولوی
 سرخرمن، = دودولگ = ودمگ.
 دولگ - dulong [ی] = خرده دون.
 باین واژه ن. ك. دریزد این واژه برای
 کیفهای ابریشمی و پارچه ای نیز بکار
 می رود.
 دوله - dula [ی] : ۱- سبو، کوزه
 لعاب دار. = توله = سووده. ۲-
 صدای شغال. کنایه از صدای ناهنجار
 نیز میباشد.
 دوم - dum [ك] : ۱- خاک رس. =
 گلی تر. ۲- وقت دوشیدن گوسفندان.
 دومبکی - dombaki [ی-ك] : متمصب.
 = دومکی.
 دومکی - domaki [ك] = ۱- دومبکی.
 باین واژه ن. ك. ۲- زمینی که سفت و
 رسی است. = دونی.
 دومهر - devemehr [ی] : پانزدهمین
 روزهرماه که در تقویم و نوشته ها «دی»
 نویسند. = دی بهر.
 دومی - dumi [ك] : نخ سرکلاف. =
 ورنکه.
 دومی هرمو - dumi hormu [ی] : کونه
 خرما، ته خرما. = کل.
 دون - dun [ی] : ۱- خوراکی است که
 با انواع بنش پخته شود و در مراسم

دورودرخت - dorodraxt [ی] : =
 دارودرخت. باین ترکیب ن. ك.
 دورون - deverun [ی] = برادران.
 = برارون.
 دوره - dora [ی] = دارس. باین واژه
 ن. ك.
 دوری - dovri [ك] : بشقاب. = پیشدستی
 = بشقوب.
 دوری دوی - dever i dvi [ی] : برادر
 عروس. = براری عاروس.
 دوز - duz [ی-ك] دزد.
 دوزدی - devozdi [ی] = پونزده سنگ.
 باین ترکیب ن. ك.
 دوشو - dušow [ك] = دشوو. باین واژه
 ن. ك.
 دوغی - duqi [ك] : آبی کم رنگ.
 دوکوت - dokut [ك] : دوسهم ازخرمن
 باحساب منال وانسیاء.
 دول - dul [ی-ك] : صندوقی است دارای
 سوراخ تنگی که بیالای سنگ آسیاب
 میرسد. گندم و جورا در این صندوق ریزند
 تا از سوراخ تنگ آن در سوراخ سنگ
 آسیاب ریزد.
 دولا ب - dulāb [ك] : باغی که با گاوگرد
 مشروب شود. = دولگ = دولو.
 دول اوی - dulovi [ك] : کوزه های
 سفالین دهان گشاد که برچرخ گاوگرد
 بگذرند و آب را از چاه بکشند.
 دولت - dowlat [ك] : ۱- حکومت.
 ۲- مکتب و مال. این واژه را دریزد
 «dawlat» تلفظ کنند.
 دولچه - dulča [ی] : مشك آبی که روی

دونه ویج - dunavij [ی] : غربال .
 دونی - duni [ی] = درمکی .
 دونی سال - dunisāl [ك] : سالك . =
 كوپ .
 دوو - devo [ی] = دنوا . باین واژه
 ن.ك.
 دوودروو - deve-vodor-ru [ی] :
 هشتین روز هرامه که در نوشته‌ها و
 تقاویم « دی‌بآدر » نویسند . = دی
 به آدررو = دی‌بادروو .
 دوی - devi [ی] عروس .
 دوی سژ - dvoysz [ی] = داروگر .
 باین واژه ن.ك.
 ده - da [ی] : ۱- دست . ۲- ده . همین
 واژه با تلفظ «deh» [ی-ك] : به ،
 بر، مثلاً کومیم «ده‌وین وات» deh vin vāt
 یعنی باوگفتی ؟ ۳- در ، تو ، داخل .
 ۴- ده ، آبادی .
 ده مردوگ - dahmerdug [ك] : آلتی
 که زیر محور آسیاب نصب شده است .
 ده‌موبد - dah mobed [ی-ك] : =
 دموود . باین واژه ن.ك.
 ده‌مون - dahomun [ی-ك] : روزدهم
 مردن کسی را خوانند . چون زردشتیان
 عقیده دارند که روزدهم پس از مرگ
 روان برای رسیدگی بیازماندگانش
 آزاد است و برای سرکشی بآنان پسرای
 خاک‌کی بازگشت میکنند. اینستکه در این
 روز مراسم آفرینگان خوانی بوسیله
 موبد در منزل شخصی متوفی یا در آدریان
 برپا میشود .

مذهبی مصرف شود . = دونو . =
 دوناره ۲- در کرمان این واژه بمعنی
 «مال شما» بکاررود . = دو .
 دونا - dunā [ك] : دانا ، دانشمند . =
 دونو .
 دوناره - dunāra [ك] = دون . باین
 واژه ن.ك.
 دو‌ندگی - dvendegi [ی] : تقلا، دو‌ندگی .
 در کرمان این واژه را «dovendegi»
 تلفظ کنند .
 دونشکه - doneška [ی] : رتیل ، رتیلا .
 = رتیلا .
 دونگ - dung [ی] = دنک . باین
 واژه ن.ك.
 دونو - dunu [ك] = دون . باین واژه
 ن.ك. همین واژه با تلفظ «dunow»
 در یزد بمعنی دانشمند و دانا است =
 دونا .
 دون‌وبرنگ - donobereng [ی] :
 جوش ، دانه‌هایی که ببدن میزند . =
 تزگو .
 دون‌ودرزگ - dunoderezg [ك] : باران
 کم . باران نم‌نم .
 دون‌ودرنگ - dunodreng [ی] =
 تزگو . باین واژه ن.ك.
 دونه - duna [ی-ك] = تزگو . باین
 واژه ن.ك.
 دونه‌پاره - dunapāra [ك] : = دون
 ودرزگ . باین ترکیب ن.ك.
 دونه‌پره - dunapora [ی] = دون و
 درزگ . باین ترکیب ن.ك.

دیرو و دراز - dirodraz [ی]: دور دراز .
 = دیم و دراز = دیم و دروز .
 دیزه - diza [ی-ك]: دیگ بزرگ . =
 منجل .
 دیک - dik [ك]: دوک . = میل .
 دی کرتمون - di kartmun [ك]: یافتن ،
 پیدا کردن ، آشکار کردن . =
 دی کرتون .
 دی کرتون - dikartrun [ی] =
 دی کرتون . باین ترکیب ن.ك .
 دیگ بر - digbar [ك]: نوعی دیگ
 کوچک .
 دیلا - dilā [ك]: گندمی است لاغروسپاه
 رنگ . دیک - dibak [تهران] .
 دیم - deym [ك]: محصولی که با آب باران
 برود و نترسد . = دیمی .
 دیم چو - dimču [ك]: چوبی است خم دار
 که خوشه ای گندم و جو را با آن حمل
 کنند .
 دیم و دراز - dimoderāz [ك] = دیرو
 دراز . باین ترکیب ن.ك .
 دیم و دروز - dimodrowz [ی] = دیر
 و دراز . باین ترکیب ن.ك .
 دینرو - dinru [ی-ك]: بیست و چهارمین
 روز هر ماه که در نوشته و تقاویم «دین»
 نویسند .
 دیوال - divāl [ك]: دیوار . = زور .
 دیو و دروج - divodoruj [ی-ك]:
 شیطان ، نابکار ، دشمن منهدب .
 دیو و دروند - divo dorvand [ی] =
 دروند . باین واژه ن.ك .

دهم وود - dehmoved [ی-ك]: دموود .
 باین واژه ن.ك .
 دهه - daha [ك] = دهمون . باین واژه
 ن.ك .
 دی - di [ی-ك]: پیدا ، آشکار .
 دی به آدررو - dey beādor ru [ك] =
 دو دررو . باین ترکیب ن.ك .
 دی بادررو - dey beodor ru [ی] =
 دو دررو . باین ترکیب ن.ك .
 دی بدین - deybedin [ی-ك] = دو دین .
 باین ترکیب ن.ك .
 دی بهمهر - dey bemehr [ك] = دو مهر .
 باین ترکیب ن.ك .
 دید - did [ی-ك]: دود .
 دید کش - didkes [ی-ك]: دود کش .
 دید کی - didaki [ی-ك]: چس . این واژه
 برای پوشاندن مطلب از شنونده بکار
 می رود .
 دیدمون - didmun [ك]: دیدن ، بینائی .
 = دیدون .
 دیدنی زده - didanizoda [ی]: ۱- دیدنی
 که از نوزاد کنند ۲- جشنی که برای
 نوزاد پیا سازند .
 دید و بید - didobid [ی-ك] = برای
 حمله ای . باین ترکیب ن.ك .
 دیدون - didvun [ی] = دیدمون .
 باین واژه ن.ك .
 دیده - dida [ی]: دودشگ . باین واژه
 ن.ك .
 دیر - dir [ی-ك]: ۱- دور . ۲- دیر .

دیوونی - divuni [ی-ك] دولتی، اداری
 مالیات دولتی .
 دیوه - divah [ی-ك] : هویدا، پیدا،
 بدیدار .
 دیوههه - divaha [ی] : پیدااست، آشکار
 است، هویدا است .

دیوون - divun [ی-ك] : دولت و حکومت .
 دیوون کرتمون - divun kartmun [ك]
 رسیدگی کردن، بازرسی کردن . تنبیه
 کردن .
 دیوون کرتوون - divun kartvun [ی]
 = دیوون کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 دیوونه - divuna [ی-ك] : دیوانه .

ر

ربی - rabi [ك] : بخرمای سیاه رنگ و زود
 رسی است که در بوم و نرماشیر عمل می آید.
 رپ - rap [ی-ك] رف = رف .
 رپتور - raptor [ی-ك] : رفتار، عمل .
 رپو - ropu [ك] : رفو . = رفو .
 رپو کرتمون - ropu kartmun [ك] :
 رفو کردن . = رفو کرتوون .
 رپوگر - ropugar [ك] : رفوگر .
 رفوگر .
 رپوون - ropvun [ی] : ۱ - دزدیدن .
 ۲ - باک و تمیز کردن . = رفتمون .
 رتمون - retmun [ك] : ریختن . وریج -
 vriij = بریز . مریج - marij =
 مریز . رته - reta = ریخته .
 رتوون .
 رتوون - retvun [ی] = رتمون . باین
 واژه ن.ك. اورییج - urij = بریز .

رأرو - raarow [ی] : راه آب، آبرو .
 ررورگ - rarug [ی] : گهواره .
 گاچو .
 رائین - rāin [ك] = ۱ - ررور . باین
 واژه ن.ك. ۲ - ته مانده آب جو . =
 هرزو .
 راتی - rāti [ك] : قیف . = کمگ .
 رازیدن - rāzidan [ك] : هرس کردن
 درخت خرما . = پرتال کرتمون .
 راسپی - rāspi [ك] : یکی اذ دستورها یا
 موبدها که باتفاق « زوت » دستوریا
 موبد دیگر مراسم آئینی را بجای آورد .
 راگو - rāgu [ك] : رایگان، مجانی . =
 رویگون .
 رب - reb [ی] : سوسمار . = کرپو .
 ربر - rabar [ی] : راهبر، راهنما . =
 روبر .

نمودار. = رمون .
 ردوپی کشمون - radopey košmun [ی]
 تعقیب کردن کسی ، رد پای کسی را
 گرفتن و بدنبال آوردن . = ردوپی
 کشوون .
 ردوپی کشوون - radopey košvun [ی]
 = ردوپی کشمون. باین ترکیب ن.ك.
 رده - raade [ی] تخته ای پهن شبیه مال
 است، دندان دارد و برای خراشیدن زمین
 بکار میرود . همین واژه با تلفظ «rada»
 [ی-ك] : ردیف ، صف = رد . در
 تهران «rade» تلفظ کنند .
 ردین - rodin [ك]: روئین ، از روی ساخته
 شده = روئین = رودین .
 ردی هم - radiham [ك] : ردیف ، قطار.
 مسلمین کرمان «redeham» تلفظ
 کنند . = ورك .
 رروگ - rarug [ی] : گهواره . =
 گنخوره = گاجو .
 رز - roz [ی-ك] : شعله ور. همین واژه با
 تلفظ «raz» [ی] = انگیر . باین
 ن.ك.
 رزگ - rezg [ك] : حشره ایست . بسیار
 ریز مانند شیشه که در طیور پیدا
 میشود . = سوشه .
 رزی توره - razi tura [ی] : تاجریزی .
 = روپاس .
 رس - res [ی-ك] : نخ . ریمان .
 رسادمون - resādmun [ك] : رسیدن .
 ورس - veras = برس . م-رس -
 = maras = مرس. رساده - rasāda =

مریج - marij = مریز . رته - reta
 ریخته .
 رتیلا - rotilā [ك] = دونشکه . باین
 واژه ن.ك.
 رجن - rejen [ك] : لجن ، کثافت . =
 لجن .
 رچونه - raačuuā [ی] : پلکان . =
 رچینه .
 رچینه - raačina [ك] = رچونه . باین
 واژه ن.ك.
 رخ - rex [ی-ك] ریخ ، بیشتر برای مدنوع
 حیوانات بکار میرود .
 رخت - raxt [ی] : رخت و لباس . =
 جلوور . این واژه با تلفظ «rext»
 [ك] : فراوانی و زیادی محصول
 کنندم وجو .
 رخت وور - raxtovar [ی]: رخت و لباس.
 = جلوور .
 رختی نونوئی - raxti nunvowi [ی]=
 جلی نونوئی . باین ترکیب ن.ك.
 رخکن - raxken [ی] : سرینه، رختکن
 حمام . = جومه کن .
 رخنه - raxna [ی-ك] : درز، شکاف .
 رخوه - rexva [ك] : زمین شنی و نرم که
 آب زیاد بخود بکشد . از مصطلحات
 کهنی است .
 رد - rod [ك]: غله پاک شده . = صف .
 همین واژه با تلفظ «rad» [ی] :
 ردیف = رده .
 ردوپی - radopey [ی-ك] ۱- اثر پا ،
 جای پا روی گل و خاک و برف . ۲- اثر،

رسیده . = رسدوون .

رساندمون - rasāndmun [ك]: رسانیدن .

ورسون - vērasun = ورسنه -

verasne = برسان . مرسون -

marasun = مرسنه - marasne =

مرسان . رسانده - rasnāda = رسانده .

رست - rasat [ی-ك] سهم ، قسمت ، سهم الارث .

رسدوون - rasodvun [ی] = رسادمون .

اسم مفعول از این فعل «rasoda» بنا میشود .

رسمون - resmun [ك] : ریمان = رشته .

رسمون کار - resmun kār [ك]: ریسمانی که بنایان بکار برند . = رشته ای کر .

رسمون مستی - resmun mošti [ك] :

ریسمانی موئی یا پنبه ای که بسر جوال دوزند و انتهای آنرا باستخوان قلم گوسفند بندند . وهنگام بار کردن الاغ یا شتر این استخوان را از ریسمانی نیم دایره شکل که بجوال مقابل دوخته شده است بگذرانند و بدین ترتیب دو جوال را بهم متصل سازند .

رسمونی سرتخته - resmuni sartaxta

[ك] ریسمانی که به «تخته رنده» برای استحکام آن بسته میشود .

رسندوون - rasnodvun [ی] =

رساندمون . باین واژه ن.ك. ورسنن -

verasnen = برسان . مرسنن -

marasnen = مرسان . رسنده

rasnoda = رسانده .

رسوم - rosum [ك] : صدی سه از محصول

که بعد از تقسیم حاصل بین رعیت و ارباب بسهم ارباب اضافه میشود و از سهم رعیت کم میشود .

رشته - rešta [ی] = اوتا . باین واژه ن.ك. = رسمون .

رشته ای کر - reštei kor [ی] = رسمون کار . باین واژه ن.ك.

رشته برشته - restabrešta [ك] : شیرینی

است که از آرد برنج تهیه کنند و بعداً در روغن سرخ کنند و شکر سائیده روی آن باشند .

رشته جool - rešta-jovol [ی] : نخعی

است از موی بز که برای دوختن سر جوال بکار رود . = سردوز .

رشتی درزی - reštidarzi [ی] :

حشره ایست زرد رنگ که مانند ملخ میجهد . سوسك ملخی . = مدو .

رشخال - resxāl [ك] : ۱ - فرسوده .

۲ - شخص لاابالی و بیکاره . ۳ - لباس کهنه و مندرس . = لکین بو .

رش رش - rešreš [ی] : گسیختگی زیاد

پارچه . ریش ریش شدن پارچه = ریش ریش .

رشرو - rašru [ی] : هیجدهمین روز هر ماه

که در نوشته ها و تقویم «رشن» نویسند . = رشنرو .

رشك - rešk [ی-ك] رشك ، نوزاد شپش .

رشگك - rešgak [ك] : گیاهی است بسیار

خوشبو که در کوهستان میروید . آنرا

داخل عرق میریزند و عرق را سبز رنگ
و معطر میکنند .
رشگین - rašgin [ك] : مهجور، مستأصل .
رشمه - rešma [ك] : ریشمان باریک .
رشرو - rašru [ك] = رشرو . باین
ترکیب ن.ك .
رشه - reša [ی] : ریشه‌های دوزخ و
پارچه ، ریشه درخت . = ریشه .
رف - raf [ی] = پاتاغ . باین واژه
ن.ك . = رب . باین واژه ن.ك .
رفتمون - roftmun [ك] : ۱- پاك و
تمیز کردن، روفتن ۲- دزدیدن ورف-
verof = پاك كن . مرف - marof
= پاك مكن . رفتاده - roftāda
= پاك كرده . = رپوون . = رفتوون .
رفتوون - roftvun [ی] = رفتمون .
باین واژه ن.ك . وروو - veruv
= بروب مروو - maruv . رفته -
rofta = روفته .
رفو - rofu [ی] = رپو . باین واژه
ن.ك .
رفوگرتوون - rofu kartvun [ی] =
رپوگرتمون . باین ترکیب ن.ك .
رفوگر - rofugar [ی] = رپوگر . باین
ترکیب ن.ك .
رفوون - rofvun [ی] = رفتمون . باین
واژه ن.ك . وروپ - verop =
بروب . مروپ - marop = مروپ .
روپوده - ropvoda = روفته .
رکابی - rekābi [ك] : ۱- بشقاب مخصوصی

است که کف آن نه سوزاخ دارد برای
انجام مراسم دینی بکار می‌رود. = رکبی .
۲- بشقاب : بیشدستی .
رکادمون - rokādmun [ك] : باناخن یا
پنجه خراشیدن . وروک - verok =
بخراش . مروک - marok = مخراش .
روکاده - rokāda = خراشیده . =
رکودوون .
رکبی - rekobi [ی] = رکابی . باین
واژه ن.ك .
رکدوون - rokodvun [ی] = رکادمون .
باین واژه ن.ك . اسم مفعول این فعل
«rokoda» ساخته میشود .
رکن - raken [ك] : علامت ، اثر ، رد .
رکن کشمون - raken košmun [ك] :
برد پای کسی دنبال او رفتن .
رگ زوگ - regezug [ی] : ۱- ریزه ،
کوچک . ۲- دم . قیچی . = تریشنه .
رگی خو - ragixov [ك] : رگ خواب .
زونگه .
رمادمون - remādmun [ك] : رامیدن .
ورم - verem = رم کن . مرم - marem
رم مکن ، رماه - remāda = رم
کرده . = رمدوون .
رمچه - ramča [ی] : پنجه جاتوران .
= رمه = پنجه = پنگول .
رمدوون - remodvun [ی] = رمادمون .
باین واژه ن.ك . اسم مفعول این فعل
«remoda» گفته میشود .
رمه - ramna [ی] = رمچه . باین واژه
ن.ك .



مراسم زلفی در جنبای زرافشان کرمان در پیغام سال پیش



مراسم سدره بون دختران و پسران زرگتی کرمان

Handwritten text, possibly a page number or title, located on the left margin.

- رمون - remun [ك] = ردویی . باین واژه ن.ك.
- رمونه - remuna [ك] : نمونه .
- رمة - rama [ی] : گله .
- رن - raan [ك] : دوبایه چوبین که زیر کتاب گذارند ، رحل . = رهن .
- رنجادمون - renjādmun [ك] : رنجیدن .
- ورنج = verenj = برنج . مرنج -
- marenj = مرنج . رنجاده -
- renjāda = رنجیده . = رنجدوون .
- رنجدوون - renjodvun [ی] = رنجادمون .
- اسم مفعول این فعل «رنجده renjoda» گفته میشود .
- رندوون - ronodvun [ی] = رونادمون .
- باین واژه ن.ك. ورن veron = بران
- مرن - maron = مبران . رنده -
- ronoda = رانده .
- رنده دشتی - renda-dašti [ك] : رنده دستی که زمین را با آن خراش دهند .
- رنکی - ronaki [ك] : تسمه یا نوارپهنی که برای نگاهداری پالان از پشت رانهای خروقاطر بگذرانند .
- رنگرز - rangraz [ك] : کسی که درکارگاه قالی بافی ریسها را رنگ کند .
- رنگو - rengov [ك] : ردونشانه آب بدبواره های جوی ورودخانه .
- رو - ro [ی] : غم و غصه . همین واژه با تلفظ «ru» [ك] : مگس سبز رنگی است ، و با تلفظ «row» [ك] : ۱- شروع ، ابتدا . ۲- رو ، روان . که در یزد
- «raw» تلفظ کنند . و با تلفظ «ro» [ی-ك] : را .
- روئین - ruin [ك] : روئین ، از روی ساخته شده . = ردین = رودین .
- روایساده مون - rōv isādmun [ك] : روانه شدن - عرکت کردن : روایسید . rov-isld روانه شو . روینه ایسید . rovmaisis = روانه مشو . روایساده - rovisāda = روانه شده . = روایسدوون - روایسدوون - raw isodvun [ی] = روایسادمون . باین واژه ن . ك . اسم مفعول این فعل «rawlsoda» گفته میشود .
- روبا - rubā [ك] : روباه = رووس .
- روبر - rowbar [ك] = ربر . باین واژه ن.ك. در یزد این واژه را «rawbar» تلفظ کنند . در کرمان و یزد «ravbar» نیز تلفظ کنند .
- روبری کرتون - ravbari kartmun [ك] : اداره کردن . = روبری کرتوون .
- روبری گرتوون - ravbari kartvun [ی] = روبری کرتون . باین ترکیب ن.ك.
- روبه - rowbe [ی] : نوبت دیگر ، دفعه دیگر ، مرتبه دیگر . = ربه .
- روپاس - rupās [ك] = رزی توره . باین ترکیب ن.ك.
- روتی - rati [ك] : ۱- سسکه . ۲- روده . = رژیجه = روده .

روژ - ruž [ی-ك] = روج . باین واژه ن.ك.

روژ کانیکه - ruž kānyaka [ی-ك] : روز بخیر، سلام روز .

روژ گریکه - ružgoryaka [ی] = روز کانیکه . باین ترکیب ن.ك.

روژه - ruža [ی-ك] = روزہ . باین واژه ن.ك.
روستایی - rustāi [ك] = دآتی : باین واژه ن.ك.

روستمی - rustemi [ی-ك] : خوراکی ، غذا . لفظی است که برای پوشاندن مطلب بکار میرود :

روستوئی - rustoi [ی] = دآتی . باین واژه ن.ك.

روش - rowš [ی] : شیرماک . = شیر روش = شیرجدک . همین واژه با تلفظ «ruš» [ی-ك] : روشن . در یزد گذشته از این معنی بمعنی «شل sol» هم بکار میرود . همین واژه با تلفظ «reveš» [ك] : سخن آهسته ، پیچ [تهران] . = چت و پت = پت و چت .

روشنوئی - rušnoi [ی-ك] : روشنائی ، نور .

روکار گیر - rokārgir [ك] : کسیکه روی قالی بافته شده را بزند و صاف و پاک کند .

روکرتمون - row kartmun [ك] : شروع کردن ، راه انداختن = روکرتوون .

روکرتوون - raw kartvun [ی] = روکرتمون . باین ترکیب ن.ك.

روتی فراخ کرتمون - ruti ferāx kartmun [ك] : کنایه از سسکه کردن است و بیشتر در مورد اطفال بکار میرود .

روج - ruž [ی] : روز = روژ .

روچادمون - ručādmun [ك] : از هم باشیدن ، پراکنده شدن . وروج - veruč = پیراکن . مروچ - maruč = مپراکن . روچاده - ručāda = پراکنده . مسلمین کمرمان بجای این مصدر «ručidan» بکار برند .

رود - rud [ی] . روی ، فلز معروف . = روی .

روداو - rudow [ك] : آبادی یادهی که بوسیله آب رودخانه مشروب شود . رودمون - rudmun [ك] : التیام . = مرو .

روده - ruda [ی] = روده . = روتی روریجه .

رودین - rudin [ی] = روئین . باین واژه ن.ك.

روریجه - ruriža [ی] = روده . = روتی = روده .

روزرپتون - ruze rapatven [ك] = جشن رپتون . باین ترکیب ن.ك.

روزنه - rowzona [ی] = با دیون ، دانه ای که با اسفند و کندر در آتش ریزند .

روزه - ruza [ی-ك] : مراسمی که روز مرگ کسی از ماه دوم تا ماه یازدهم در هر ماه برپا کنند . = روژه .

ره - rah [ك]: راه . همین واژه را در یزد
«ra» تلفظ کنند .

ره بر تمون - raabartmun [ك]: دانستن .

ره بر - raavebar = بدان . ره مبر -
raamabar = میدان . ره بر ته -
raabarta = دانسته . = ره بر توون .

ره بر توون - raabartvun [ی] :
ره بر تمون . باین ترکیب ن.ك.
ره به - rahbe [ك] = روبه . باین واژه
ن.ك.

رهن - rahn [ی-ك]: دوپایه چوبی که
زیر کتاب برای مطالعه گذارند. = رن .

ری - ri [ی - ك] ۱ - رو ، صورت .
۲ - بر ، بالا .

ری انداز - riandāz [ك] = تودرز .
باین واژه ن.ك.

ریخته - rixta [ی] سطح خانه ، کف
حیاط .

ری سری - risari [ی-ك]: زینتی است که
روی مومی آویزند .

ریشه - riša [ك]: ریشه های دوطرف فرش
وبارچه ، ریشه درخت . = رشه .

ریش ریش - rišriš [ك] = رش رش . باین
ترکیب ن.ك.

ریشه ای کال - rišei kāl [ی]: ریشه گیاهی
است که بایه گوسفند قربانی شده برای
شخص در گذشته ، میکوبند و صبح چهارم
از در گذشتن کسی بر آتش گذارند یا
برای معابد نیاز دهند .

ریگ - rig [ی] : شن ، ماسه . = زرد .

روکید - rukid [ی] : نناع . = ننا .

روکید هشک - rukid hošk [ی] : نناع
خشک . = نناخشک .

روم ایزد - rumized [ی-ك]: بیست و یکمین
روز هر ماه که در نوشته ها و تقویم «رام»
نویسند .

رون - run [ی-ك] : ران . همین . واژه
با تلفظ «roven» [ك]: روغن که در
یزد «raven» تلفظ کنند .

رونادمون - runādmun [ك]: راندن .
ورون - verun = بران . مرون -
marun = مران . روناده - runāda
رانده . = رندوون .

روو - rovu [ك]: حشره ای است سرخ
رنگ بشکل سوسک که روی بالهایش
دانه های سیاه است و آفت بوته خر بوزه
است = صنديقوگ .

رووس - ruvas [ی-ك] : روباه . =
روبا .

روون - rovun [ك]: روان ، روح . =
ورون .

روونادمون - row venādmun [ك]:
شروع کردن ، براه انداختن . =
رووندوون .

رووندوون - raw venodvun [ی] =
روونادمون . باین ترکیب ن.ك.

روی - ruy [ك] : روی : فلز معروف .
= رود .

رویگون - roygun [ی] = راگو . باین
واژه ن.ك.

ریمند - rimend [ی-ك] : وضعیت حالت.	ریورد گرتوون .
ریواس - rivās [ك] : ریواس .	ریورد گرتوون - rivord kartvun [ی]
ریوس .	ریورد گرتوون . باین واژه ن.ك.
ریورد - rivord [ی-ك] : بروی آوردن، آشکار کردن، اظهار کردن، بر آورد کردن	ریوری - rivari [ی] : برجی . باین واژه ن.ك.
ریورد گرتمون - rivord kartmun [ك] :	ریوس - rivos [ی] = ریواس . باین واژه ن.ك.
اظهار کردن ، بر آورد کردن . =	

ز

زادهون - zādmun [ك] : زائیدن . وزا -	زور =
vezā = بز . مز . mazā = مز .	زبین - zabīn [ی-ك] : بچه شیطان ، بچه
زاده - zāda = زائیده . زدوون .	تخس .
زادومرگ - zādomarg [ی-ك] : =	زبینی - zabīni [ی-ك] : شیطنت .
برسش . باین واژه ن.ك.	زدار - zedār [ك] : ظروف مسین . =
زارج - zārċ [ك] : زرشك كوهی ، زرشك	کردون . = زدور .
وحشی . = زرشك كویی .	زدار بدمون - zedār bodmun [ك] :
زارنجی - zārenji [ك] : زجر ، اذیت ،	دور بودن ، نابود بودن . زداره بو -
آزار . = زرنجی .	zedārabo = دورشو . زداره مبو -
زالو - zālu [ك] : زالو . = زره .	zedārmaob = دورمشو . زداره بده -
زامون - zāmun [ك] = دیدنی زده .	zedārabeda = دورشدم . = زدور
باین ترکیب ن.ك.	بدوون .
زامیادرو - zāmiyādru [ك] : بیست وهفتمین	زدور - zedor [ی] = زدار . باین واژه
روز هرامه که در نوشته ها و تقاویم	ن.ك.
«زامیاد» نویسنده . = زمیود .	زدور بدوون - zedor bodvun [ك] =
زبر - zebr [ی-ك] : درشت ، خشن . این	زدار بدمون . باین ترکیب ن.ك.
واژه با همین معنی در نهران بکار میرود.	زدومرگ - zodomarg [ی] = برسش .

زروادمون. باین واژه ن.ك. اسم مفعول
این فعل «zerevoda» میشود .
زره - zre [ی] = زالو . باین واژه
ن.ك.
زغوزرنگ - zeqozereng [ی-ك] :
زرنک ، کوشا ، ساعی ، کلوی .
زلبیه - zalabiya [ك]: زلوبیا . در تهران
«zulbiyā» تلفظ کنند = زلوبیو .
زلوبیو - zolobiyo [ی] = زلبیه . باین
واژه ن.ك.
زمبیل - zambil [ك] = دنه . باین
واژه ن.ك.
زمبیل تخمی - zambil toxmi [ك] =
دنی تومی . باین ترکیب ن.ك.
زمبیل زردوگ - zambil zardug [ك] [ك]
= دنی زردوگ . باین ترکیب ن.ك.
زم پرندوون - zem prəndvun [ی] :
فرا گرفتن ، آموختن . = زم گرپتون
= زم گرفتوون .
زم پنادمون - zem penādmun [ك] =
زم پرندوون . باین ترکیب ن.ك.
زمچی - zomči [ك] .: هندوانه .
= هندی .
زمخت - zomoxi [ی-ك] : ۱- زبر ،
خشن ، ۲- ظلم گس مثل میوه همای
کال . بمعنی اول در تهران بکار میرود .
زمد - zomod [ی] : داماد . = زوملد .
زم دادمون - zem dādmun [ك] : یاد دادن
تعلیم دادن . زم آدن - zemāden = یاد

باین واژه ن.ك. = زادومرك.
زردوون - zodvun [ی] = زادمون .
باین واژه ن.ك. وزو - vezo = بز
مزو - mazo = مزا . زده - zoda
= زاده .
زره - zered [ك] : ۱- زمینی شنی و
ماسه دار ، ۲- ماسه ، شن . = ریک .
زرد آلو - zardālu [ك] : زرد آلو .
= هلی .
زردك - zardak [ی-ك] : هویج .
= گزر .
زردون - zardun [ك] : نوعی خرما
زرد رنگ که در طارم بعمل می آید .
زردی - zardi [ك] : ۱- کهر با .
۲- یرقان . این واژه در بزد بمعنی یرقان
فقط بکار میرود و مسلمین کرمان نیز این
واژه را بهمین معنی بکار میبرند .
زرشک کوی - zerešk-kui [ی] =
زارج . باین واژه ن.ك.
زرنجی - zorenji [ی] = زارنجی . باین
واژه ن.ك.
زرنک - zereng [ی-ك] : جدی ، کوشا ،
زرنک . همین واژه با تلفظ «zorong»
[ك] : گودال کوچک ، حفره .
زروادمون - zerevādmun [ك] : خشک
شدن و ترکیب . پوست دست و پا . اسم
مفعول این فعل «zaravāda» گفته
میشود . = زردوون .
زروودوون - zerevodvun [ی] =

زمین شنی ، زمین ماسه‌ای .
زمینی ورزی - *zmini-varzi* [ك]: زمینی که تازه آب پیدا کرده و قابل کشت و زرع شده است . = شیرین کوری .
زمیودرو - *zomiyod ru* [ی]: زامیادرو .
 باین ترکیب ن.ك.
زنامون - *znādmun* [ك] : دانستن .
 وزون - *vezun* = بدان ، مزون -
mazun = بدان .
 زنده = *zonāda* دانسته .
زنبل - *zanbal* [ك] : زنبه [تهران] برای کشیدن گل و حمل خاک .
زنبیل - *zenbil* [ك] = دنه . باین واژه ن.ك. در کرمان این واژه بمعنی زنبیل نیز بکار میرود .
زندوون - *zonodvun* [ی] = زنامون .
 باین واژه ن.ك . وزن - *vezon* = بدان .
 مزن - *mazon* = بدان .
 زنده = *zonoda* دانسته .
زنش - *zeneš* [ی] : ۱- سوزش، زنده‌گی سرما ، سوزش سرما . = زنشت .
 ۲- فاصله زمانی بین اول فروردین ماه تا یازدهم اردیبهشت ماه . = سرما زنشت .
زنشت - *zenešt* [ك] = زنش . باین واژه ن.ك.
زنشت اول - *zeneše avval* [ك] : فاصله زمانی بین اول شهریور تا سیزدهم شهریور . = گرگی اول = مثیل .
زنگ - *zong* [ك] : زنگ فلزات . =

بده . زم.متن - *zem maten* = یادنده .
 زم داده - *zem dāda* یاد داده . =
 زم ددوون .
زم ددوون - *zem dodvun* [ی] = زم
 دادمون . باین ترکیب ن.ك. زم ادن -
zemaden = تعلیم بده . زم مدن
zemmaden = تعلیم مده . زم دوده
zem doda = تعلیم داده .
زم فردوون - *zem frodvun* [ی] = زم
 برندوون . باین ترکیب ن.ك.
زم گرپتوون - *zem graptvun* [ی] =
 زم برندوون . باین ترکیب ن.ك.
 زم گر - *zemgor* = میاموز - زم مگر
zem magor = میاموز . زم گرپته -
zemgrapta = آموخته .
زم گرفتمون - *zem graftmun* [ك] =
 زم برندوون . باین ترکیب ن.ك.
 زم گار - *zemgār* = میاموز. زم مگار -
zem magār = میاموز . زم گرفته -
zemgrafta = آموخته .
زم گرفتون - *zemgraftun* [ی] :
 زم برندوون . باین ترکیب ن.ك.
زمند - *zemend* [ی-ك]: سرمای سخت .
زمین - *zamin* [ك] : زمین = زوین =
 وزین .
زمین بند - *zemin bend* [ك] : ۱- زمین
 زراعتی ۲- کردبندی زراعتی .
زمینو - *zeminu* [ك] : تخته بهن که زیر
 چرخ پنبه‌ریسی است .
زمینی زردی - *zamini zeredi* [ك] :

زوینی ابد - zevini abd [ی] = بخلی .
باین واژه ن.ك.

زوین وزور - zvinozoor [ی] : آب و
ملك ، ضیاع و عقار .

زه - zeh [ی-ك] : تراوش و ریزش آب
قنات .

زه سرشار - zeh saršār [ك] : تراوش
وریزش آب فراوان که در قنات پیدا
شود . = زه سرشر .

زه سرشر - zehsaršor [ك] = زه سرشار .
باین ترکیب ن.ك.

زه کنک - zehkenak [ك] : ۱- زمینی که
نم آب و رطوبت پس دهد . = لش
[دهات تهران] . ۲- تراوش و زیرش
آب کم درقنات .

زه کو - zehku [ك] : زمین لش ، زمینی
که نم آب و رطوبت پس دهد . =
زه کنک .

زهل - zohel [ی] : فاصله زمانی بین
سینزدهم شهریور تا اول مهر ماه . =
سهیل .

زی - zi [ك] : زود ، سریع . = زید .

زید - zid [ی] = زی . باین واژه ن.ك.

زیغل - ziqal [ی] : نوعی کنگر شیرین
است . = کنگر .

زیم - zeym [ك] : زارع ، کشاورز . =
رعیت .

زیونه - ziyuna [ی-ك] : زن ، عیال . =
ین = یونه .

زیونی همشو - zivini hemšo [ك] : هوو .
= یینی همشو = یینی هم میره .

زنگار = منگ

زنگار - zengār [ك] = زنگ . باین
واژه ن.ك.

زنگر - zangor [ی] = خنگ . باین واژه
ن.ك.

زوت - zut [ك] : نام یکی ازدودستوریا
موبدی که مراسم آئینی را بجا آورند .
دیگری را «راسپی» خوانند .

زور - zur [ی-ك] : ۱- کود ورشوه که
بزمین کشت دهند = سمد . ۲- قوت

و توانائی بدنی . همین واژه با تلفظ
«zevr» = زبر . باین واژه ن.ك .

همین واژه با تلفظ «zor» [ی] : دیوار
= دیوال . باین واژه ن.ك.

زور رسادمون - zur rasādmun [ك] :
حریف بودن وغالب شدن بر کسی . =
زور رسدوون .

زور رسدوون - zurrasodvun [ی] =
زور رسادمون . باین ترکیب ن.ك.

زوک - zuk [ك] : تنبوشه باریک . =
گر بهرو .

زوماد - zumād [ك] : داماد = زمد .

زون - zvun [ی] : زبان . در کسرمان این
واژه را «zovun» تلفظ کنند .

زونی - zuni [ك] : زانو . این واژه را
در یزد «zowni» تلفظ کنند .

زوون - zevun [ك] = زون . باین واژه
ن.ك.

زوین - zvin [ی] = زمین . باین واژه
ن.ك.

ژ

ژرم - zerm [ی] = جرم . باین واژه | ژونگه - zongah [ی] = رگی خو. باین
ن.ك. | تر کیب ن.ك.

س

سئل - seel [ی] : تماشا . = سیل .
ساتیر - sātir [ك] : ۱- ساطور قصابی .
۲- ساطور پهن و بزرگ برای نرم کردن
گوشت . = ستیر .
ساجمون - sājmun [ك] : ساختن . وساج-
vesāj = بساز. مساج masāj = مساز.
ساخته - sāxta = سته - sāta =
ساخته . = سچوون .
سارخ - sārox [ك] : بقچه . = سارق =
چور .
سارق - sāroq [ك] = سارخ . باین واژه
ن.ك.
ساغری - sāqari [ك] = چموشی . باین
واژه ن.ك.
سال - sā1 [ك] : مراسمی که یکسال بعد از
مرگ کسی در روزمرگ او برپا کنند.
زیرا معتقدند که هر ماه یک روز تا یک

سال روان در گذشته برای سرکشی
بیازماندگان برای مدت یک شبانه روز
بسرای خاک می آید . = سل .
سالار - sā1ār [ك] : ۱- شبان ، چوپان
= چوپون = مالدار . ۲- مسئول
مرده و نگهبان دخمه = سلر .
سایه اییم - sāya peym [ك] : کسی که با
میزان سایه خود وقت را تشخیص میدهد و
سهم صاحب آب را تعیین میکند .
سایه گوویی - sāyakui [ك] : چارقند یا
دستمال ابریشمین که زنان بسر بندند .
= سیه کوویی .
سبک - sobok [ك] : سبک . = سوك .
سبیل - sobol [ك] : طحال ، اسپرز . =
سورز .
سبن - seben [ك] : ۱- سپند . = سون .
سبو - sebu [ك] : سبو، کوزه . = سووده .

چاق و سالم . سرو مرو گنده [تهران] .
= سرومر .

ستوون - sotvun [ی] = ستمون . باین
واژه ن.ك .

ستیر - sotir [ی] = ساتیر . باین واژه
ن.ك .

سجتوون - sejotvun [ی] = ستمون
باین واژه ن.ك .

سجن - sejen [ی-ك] : سوزن .

سختو - soxtu [ك] : ۱- خوراکی است
که از شکمبه گوسفند و برنج و گوشت و
سبزی تهیه کنند = گیبا = گپو . ۲- شکمبه
گوسفند . = هشکمبه .

سد - sed [ی-ك] : ۱- عصر روز سوم مرك
کسی را خوانند ، که مجلس پرسه بر پا
کنند . در این مجلس چند موبد بالباس
سفید با آهنگ مخصوص ، قسمتهایی از
اوستا را میخوانند و در جلوی آنان
آفرینگان یا همازرواست که در آن عود
و صندل و کندر و سایر چیزهای معطر
میسوزانند . چند عدد چراغ و مقداری
گل نیز مقابل ایشان است ، آشنایان
متوفی حاضر میشوند و هر کدام قسمتی
از اوستا که جزوه جزوه چاپ شده است
میخوانند . ۲- در یزد این واژه با
تلفظ «sad» بمعنی «سددرم» که بیست
سیر باشد بکار میرود .

سددرم - sad-daram [ی] : از اجزاء من
است که مساوی با بیست سیر می باشد .
= سد .

سبه - saba [ك] : سگ . = سوه .
سپاس - sepās [ك] : شکر ، سپاس . =
سوس .

سپت - sept [ی-ك] : سفت ، محکم ، سخت .
= شخ .

سپتو - saptu [ك] : سبد . = چپی .

سپته - septa [ك] : نهی که از زیر زمین
کنده شده باشد تا آب را بنقاط دور
برد .

سپچه - sapča [دی] : تشت بزرگ .

سپره ای نو نوائی soprei nunvāi [ك] :
سفره سفیدی که چانه های خمیر را روی
آن گذارند . = سپره نو نومی .

سپره نو نوائی - sopra nunvowi [ی]
= سپره ای نو نومی . باین ترکیب ن.ك .

سپستون - sepestun [ی] : دانه های سیاه
رنگ بشکل سرپستان که برای رفع
سرما خوردگی مفید است . = سر
بستون .

سپلاشت - seplāst [ك] : اشکال ، گیر . =
نکرد .

سپه - sopa [ی-ك] : ایوان ، صفه ، تالار
بزرگ .

سپیت - sepit [ك] : سفید . = سوید .

ستک - setk [ی] : سرکه . = سرکه .

ستمون - sotmun [ك] : ۱- سوختن .
وسج - vesej = بسوز . مسج - masej

= مسوز . سته - sota = سوخته .

= ستون . ۲- سوزش کردن .

ست و مت - sotomot [ك] : سرخ و سفید ،

سدر - sedr [ی] : کفن سفید شسته کهنه
 ای که به میت پیچند . = تودرز =
 ری انداز . = اشوداد . باین واژه
 ن.ك.

سدره - sedra [ی-ك] : زیر پیراهن سفید .

سدره پوشون - sedra pušun [ی] :
 مراسمی است که برای هر دختر و پسر
 زردشتی برپا میشود . دختران و پسران
 باید که سدره (پیراهن سفید) تن کنند
 و کشتی که هفتاد و دو نخ پشمی تابیده
 شده است بدست موبد بر کمر ایشان
 بسته شود . برای اطلاعات بیشتر بخورده
 اوستای پورداود صفحه ۵۸ ن.ك.

سدره پوشی - sedra puši [ی] = سدره
 پوشون . باین ترکیب ن.ك.

سدو - sedow [ی-ك] : سداب . گیاهی
 است که در خوراکیهای مراسم دینی
 مصرف میشود . معروف است که خرفستران
 خصوصا مار و عقرب از آن گریزانند .

سر - ser [ك] : گاو آهن . = گواهن =
 هیش = خیش .

سر آهن - sar āhen [ك] : آهنی که روی
 «پرسمون» گذارند و به «شیار» وصل
 کنند .

سرا بالائی - sarā bālāi [ك] : سر بالائی .
 = سره بلوئی .

سرا شکن - sareškan [ی-ك] : مقدار خوراکی
 که بدنبال يك و عده غذای دهند =
 پشت بند [اصطلاح چلو کبابی در تهران] .

سراشیو - sarāšiv [ك] : سرازیر ، سراشیب .

= سره شیو .

سراك - sarāk [ك] : جلوی کرد زراعتی .
 = هر گوم .

سرانچوم - seranjum [ی] = انجم .
 باین واژه ن.ك.

سر انداز - sarendāz [ك] : چوبی است
 بلند و قطور که میان بنامی که محل گاو
 گرد است تعبیه کرده اند .

سرب - sorb [ی] : سرب = سرپ .
 سر بنوشه - sarbenapša [ك] = بنوشه .
 باین واژه ن.ك.

سر بند - sarbend [ی-ك] : ریسمانی که پیایه
 چرخ چاه بسته شده و هنگام گرفتن دلو
 بکسر آنرا به یکی از پره های چرخ گیر
 دهند .

سر بون - sarbun [ك] : ساربان ، شتردار .
 = اشتردار = سروون .

سرپ - sorp [ك] = سرب . باین واژه
 ن.ك.

سرپاده - sarpāda [ك] = دشتکی چرخ .
 باین ترکیب ن.ك.

سرپستون - sarpestun [ك] = سپستون .
 باین واژه ن.ك.

سر تاو - sartātn [ك] = خرپ و بر .
 باین ترکیب ن.ك.

سر خال - sarxāl [ك] : خرمانی که فقط
 نوکش رسیده است .

سرخ مرز - sorx marz [ك] : تاج خروس .
 = گل عوروس .

سرخونگ - sarxung [ك] : تکه چوب

سگ = ستك .
 سرکه ای - serkei [ك]: بنفش کم رنگ .
 سرکه ترشی - serkatorši [ك] = چم
 سسگ . باین ترکیب ن.ك.
 سرگین - sargin [ی-ك]: بشکل الاغ و
 اسب و قاطر .
 سرما اسپریچو - sarmā esperiču [ك]:
 سرمائی که از یازدهم فروردین تا بیست
 و یکم فروردین آید .
 سرما پیره زال - sarmā pirazā [ك]:
 سرمائی که از اول فروردین تا یازدهم
 فروردین آید ، سرما پیرزن .
 سرما چلم - sarmā čelom [ك]: سرمائی
 که تا چهل روز بعد از نوروز آید .
 سرما زنت - sarmā-zenešt [ك]: سرمائی
 که از اول فروردین ماه تا یازدهم
 اردیبهشت ماه آید = زنت . باین واژه
 ن.ك.
 سرما گلی زرد - sarmā golizard [ك]:
 سرمائی که از بیست و یکم فروردین ماه
 تا اول اردیبهشت ماه آید = سرما گلی سر .
 سرما گلی سر - sarmo-goli sor [ی] =
 سرما گلی زرد . باین ترکیب ن.ك.
 سرمیزون - sar mizun [ك]: آغاز مهر
 ماه .
 سر نروزی - sar narvozi [ی] =
 تلواش . باین واژه ن.ك.
 سر نمکو - sar nemku [ی] = تخته ماله .
 باین ترکیب ن.ك.
 سروئه - sroa [ی]: سرفه . = سروهه

کلفتی که زیر «نجیم» و «گشته» قرار
 دارد .
 سرداری - sardāri [ك]: نوعی قبا بلند.
 سردوز - sarduz [ك]: نخعی از پشم بز که
 برای دوختن سر جوال بکار رود . =
 رشته جوال .
 سرزن - sarzan [ك]: آبی که بزمنی سوار
 شود .
 سرزنش - sarzenš [ك]: سرزنش =
 سروچم .
 سرزیم - sarzeym [ك]: بزرگ زراعین ،
 بزرگ کشاورزان .
 سرساله - sarsāla [ك]: ظرفی است کوزه
 مانند و فلزی که در انجام مراسم مذهبی
 بکار میرود . = سرسوله .
 سرسوله - sarsula [ی] . = سرساله .
 باین واژه ن.ك.
 سرک - sarak [ك]: زمین صیفی کاری . در
 یزد این واژه بمعنی اختلاف قیمتی که
 بین دو زمین باشد بکار میرود . همین
 واژه با تلفظ «srok» [ی]: مشکل و
 درهم معنی میدهد .
 سرکوبت - sarkubt [ی]: ملامت ،
 سرزنش . سرکوفت [تهران] . =
 سرکود = سرکوت .
 سرکوت - sarkut [ك] = سرکوبت .
 باین واژه ن.ك.
 سرکود - sarkud [ی] = سرکوبت . باین
 واژه ن.ك.
 سرکه - sarka [ك]: سرکه ، ترشی . =

= کخ .

سر و بند - sarobend [ی-ك]: ۱- هنگام،
وقت ، موقع . ۲- گذشته ، دیرینه .
مثلا گویند > او سر و بند چش کرت .
o' sarobend čes kart یعنی آن
وقت او چه کرد . مسلمین کرمان
> seroband < تلفظ کنند .

سر و پز - saropoz [ی]: سرو شکل .
سر و پوز .

سر و پوز - saropuz [ك] = سر و پز .
باین ترکیب ن.ك.

سر و جم - srojom [ی] = سرزنش . باین
واژه ن.ك.

سر و دور - sarodowr [ك]: تدارك و
تهیه . در یزد این واژه را < sarodawr >
تلفظ کنند .

سر و ارتون - sar-var-ortun [ی]:
تقلید کردن .

سر و سم - sorosom [ی]: مصر ، سمج .
سر و شیزد - sorušized [ی-ك]: هفدهمین
روز هرمه ماه که در نوشته ها و تقاویم
> سر و ش < نویسند .

سر و مر - soromor [ی-ك]: سر حال ،
سر کیف ، سردماغ . در تهران > سر و
مر و گنده < = سری مر .

سر و ور - sarovar [ی-ك]: سر و وضع ،
ظاهر ، ریخت و لباس .

سر و ون - soravun [ی]: ساربان -
شتر دار . = سر بون = اشتر دار .

سر و هه - sroha [ی]: سرفه = سر و هه

= کخ .

سره - sora [ی] = استاره . باین واژه
ن.ك.

سره بلوئی - saraboloi [ی] = سرا بالائی .
باین ترکیب ن.ك.

سره شیو - sarašiv [ی] = سر اشویو .
باین ترکیب ن.ك.

سری چنگو - sari čengu [ك]: سر پا .
= سری چنگوگ .

سری چنگوگ - sari čangog [ی] =
سری چنگو . باین ترکیب ن.ك.

سری چنگوگ نشوون - sari - čangug
nešvun [ی]: سر پا نشستن .

سری چنگو نشتمون - sari čangu [ك]
neštmun = سری چنگوگ نشوون .
باین ترکیب ن.ك.

سری چنگو نشمون - sari čangu nešmun
[ك] = سری چنگوگ نشوون . باین
ترکیب ن.ك.

سزی مر - sorimor [ی-ك] = سر و مر .
باین ترکیب ن.ك.

سری وو برتون - sari vow bartun [ی]
= او برون . باین ترکیب ن.ك.

سزار - sezār [ك]: سرگردان ، حیران .
= سلندر = سفیل . در تهران
> salandar < گویند .

سزار کرتمون - sezār kartmun [ك]:
سرگردان کردن . = سفیل کرتمون .

سژوون - sozvun [ی] = ساجمون .
باین واژه ن.ك . وسج - vesoj =

نظایر آن .
 سل - sool [ی] : سوراخ . = لك =
 كت . همین واژه با تلفظ «sol» [ی]
 = سال . باین واژه ن.ك.
 سلر - solor [ی] = سالار . باین واژه
 ن.ك.
 سلندر - selendar [ی-ك] = سزار .
 باین واژ ن.ك.
 سلندر ایدوون - selendar ibdvun [ی]
 = سرگردان و حیران شدن . = سلندر
 بدمون .
 سلندر بدمون - selendar bodmun [ك]
 = سلندر ایدوون . باین ترکیب
 ن.ك.
 سلونو - solonu [ی] = جشن نوروج .
 باین ترکیب ن.ك.
 سلله - sola [ی-ك] : گرمی که آفت حبوبات
 است .
 سلله نو - solenu [ی] = جشن نوروج .
 باین ترکیب ن.ك.
 سمداد - somād [ك] : کودورشوه که به
 زراعت دهند . = زور .
 سمبل کرتمون - sambal kartmun [ك]:
 از سرخود رفع کردن ، از سرخود باز
 کردن کسی را . در تهران «سمبل کردن -
 sambal kardan» بمعنی کاری را سر
 سری گرفتن است . = سمبل کرتوون .
 سمبل کرتوون - sambal kartvun [ی]
 = سمبل کرتمون . باین ترکیب
 ن.ك.

ب ساز . مسج - masoj = ساز . سته -
 sota = ساخته .
 سسگ - sesg [ی] = سرکه . باین واژه
 ن.ك.
 سفره - sofra [ی] : میان خرمن .
 سفیل - safil [ی] = سزار . باین واژه
 ن.ك.
 سفیل کرتوون - safil kartvun [ی] =
 سزار کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 سگ - sak [ی-ك] : سقف دهان . از لغات
 اهریمنی است . در تهران «سغ saq»
 گویند .
 سگ - sok [ك] : مشکل و دزهم . =
 سرک .
 سگادمون - sokādmun [ك] : اصرار
 کردن ، پایی شدن . وسك - vesok
 = اصرار کن . مسك - masok =
 اصرار ممکن . سگاده - sokāda = اصرار
 کرده .
 سگ بستمون - sok baštmun [ك] :
 گره افتادن بکاری .
 سکوش سیانه - sakoš siyāne [ی-ك] :
 بدین است .
 سگ تور - sag tur [ك] : نوعی شغال
 است . سوه توره .
 سگرهن - segerehn [ی-ك] : اخمو ، اخم
 دار . سگرمه هاش و توهم کشیده
 [تهران] segermehāšo tuham keside
 اخم کرده .
 سگک - segak [ك] : بست و گیره کفش و

آن برای امراض قلب مفید است. = سنبل الطیب = سنبلوتیب .
 سنبلوتیب - sonbolotib [ك] = سنبل تیو . باین واژه ن.ك.
 سنج - senj [ی-ك] : پول . = الدی = سنجری .
 سنجدامون - senjādmun [ك] : سنجدیدن . مقایسه کردن . و سنج - vesenj = مسنج .
 سنجداه - senjāda = سنجدیده . = سنجدوون .
 سنجدوون - senjodvun [ی] = سنجدامون باین واژه ن.ك.
 سنجدی - senjedi [ك] : رنگ سبزی که مانند رنگ برگ درخت سنجد است .
 سنجری - senjari [ی] : پول . = الدی = سنج [ی-ك] .
 سنجو بر ارتهون - sonju barārtmun [ك] : تحقیق کردن ، کنجکوی کردن . = تگ و تودی کرتوون .
 سندول - sondul [ك] : تخته پهنی است که زمین کشت شده را با آن صاف کنند در اطراف تهران «ماله» گویند .
 سندون - sendun [ی] : سنگدان پرندگان .
 سنشور - sensur [ی-ك] ، پاك ، صاف .
 سنگ - seng [ك] : واحدی برای سنجش آب .
 سنگ اشکن - seng eskan [ك] : خرمائی است زرد رنگ و دراز اندام دارای نوك پهن .

سم ترک - som trak [ی-ك] : مرضی است که بیشتر هنگام تابستان باعث ترکیدن سم گاو میشود .
 سمج - semej [ك] : مصر ، پای . در تهران هم این واژه بهمین معنی بکار میرود . = سمج .
 سمج - semeč [ی-ك] = سمج . باین واژه ن.ك.
 سمک - semak [ك] : یکی از ابزارهای بافندگی است .
 سم کفتمون - som kaftmun [ك] : از میان رفتن ، فنا شدن . = سم کفتوون .
 سم کفتوون - som kaftvun [ی] = سم کفتمون . باین ترکیب ن.ك.
 سم و رمنه گرتوون - som o remna kartvun [ی] : سماجت کردن ، اصرار ورزیدن .
 سم وندمون - som venodmun [ك] : کش رفتن و بلند کردن چیزی . = سم وندوون .
 سم وندوون - som venodvun [ی] = سم وندمون . باین ترکیب ن.ك.
 سمیل - semil [ی-ك] : سبیل .
 سنا - senā [ك] : گیاهی است کوهی برگ آن شباهت بیرک بید دارد و برای مسهل بکار میرود . = سنو .
 سنبلآ - sonbolā [ك] : خل ، احمق ، نفهم . = بل و سل .
 سنبل تیو - sonbol tiv [ی] : ریشه گیاهی است که طعم شیرینی دارد و جوشانده

تلفظ «savr» [ی-ك]: سرو .
 سورز - svarz [ی] = سبل . باین واژه
 ن.ك.
 سور کر تمون - sawr kartmun [ك] :
 صبر و حوصله کردن . = صور کر تمون .
 سور کر توون - sawr kartvun [ی] =
 سور کر تمون . باین واژه ن . ك . =
 صور کر توون .
 سوره - sora [ی] = استاره . باین واژه
 ن.ك.
 سوز - savz [ك] : سبز . این واژه را در
 یزد «sowz» تلفظ کنند .
 سوزنو - sozenu [ك] : از ابزارهای
 بافندگی است .
 سوزنوگ - suzenug [ك] : سنجاقك .
 = سیرمه چمگ .
 سوزی - savzi [ك] : سبزی . این واژه
 را در یزد «sawzi» تلفظ کنند .
 سوس - suows [ی] = سپاس . باین
 واژه ن.ك. همین واژه با تلفظ «sves»
 شخص پرحرف ، آدم سمج .
 سوست - svest [ی] : شخص پرحرف ،
 آدم سمج ، = سوس .
 سوسك - susk [ك] : حشره ایست از
 « سرکین گردان » درشت تر . =
 سسیك .
 سوش - sveš [ی] : سپش . = اسپش .
 سوشه - seveša [ی] = رزگ . باین
 واژه ن.ك.
 سوغری - sowqari [ی] = ساغری .

سنگشور - sengšur [ی-ك]: ریگ شور .
 سنگشور کر تمون - sengšur kartmun
 [ك] = ریگ شور کردن . =
 سنگشور کر توون .
 سنگشور کر توون - sengšur kartvun
 [ی] = سنگشور کر تمون . باین ترکیب
 ن.ك.
 سنگو - sangow [ك] : ۱- سنگ آبی
 که زیر چرخ گاوگرد تعبیه شده و آب
 از کوزه های سفالی در آن میریزد .
 ۲- در یزد این واژه بمعنی چاله های
 است که در اثر ریزش آب در رودخانه پیدا
 شود و آب در آنها تا اواخر فصل گرما
 باقی ماند . ۳- سنگ تراشیده ای که
 برای آبخشور انسان یا حیوان بکار
 رود .
 سنگی جگ - sengi jog [ك]: سوراخهایی
 که در دوسر «جگ» است و ریسمان از
 میان آنها میگذرد .
 سنو - seno [ی] = سنا . باین واژه
 ن.ك.
 سو - sow [ی] : سیب . = سیب .
 سو بو - subu [ی] : تشتی که برای اندازه
 گرفتن وقت آبیاری بکار میرود . =
 سوود .
 سودابه گری - sudābageri [ك] : مکر
 و نیرنگ . این واژه در مورد زنان بیشتر
 بکار رود .
 سور - sawr [ی-ك] : صبر ، حوصله . همین
 واژه با تلفظ «sevr» [ی-ك] و

اسفند ماه برپا کنند . در ایام ساسانیان یکی از جشنهای بزرگ بشمار میرفته است . این جشن برای فرشته موکل زمین یعنی اسفند برپا میشد . و چون زمین را مؤنث میدانستند ، این جشن را بمادران اختصاص میدادند و بنام « جشن مادران » میخواندند . مردان و پسران موظف بودند که در چنین روزی تمام امور خانه را انجام دهند . در این جشن هدایایی بزنان و دختران داده میشد . اما در این ایام فقط موبدان در آدریان گردآیند و اوستای « جشن - jašan » خوانند .

سوئی مس - sveni mas [ی] جشنی است که روز اورمزد و اسفند ماه برپا کنند این جشن برای پرسه در گذشتگان است . و اسفندگان نیز میخوانند . = اسفندگان .
سوو - sevo [ی] = جدا . باین واژه ن،ك .

سوود - sevud [ی] = سوو . باین واژه ن،ك .

سوودوتشت - sevud do tašt [ی] = تشته . باین واژه ن،ك .

سوودون - sevudun [ك] : ۱- جای کوزه ، جای سبو . ۲- همین واژه با تلفظ «sovodun» [ی] = تشته . باین واژه ن،ك .

سووده - svuda [ی] = سبو . باین واژه ن،ك .

سوون - sovun [ك] : نوعی شیرین که از

باین واژه ن،ك .

سوك - sovok [ی-ك] = سبك . همین واژه را در کرمان « سبك - sobok » نیز تلفظ کنند .

سول - sool [ی] : سوراخ . = كت = لك .

سول نو - sulenu [ی] = نوروج . باین واژه ن،ك .

سوله - sula [ك] : سوسك گندم . = سيسك . = لرگ = سيسكوگ .

سولی - savoli [ی] : شلواری است گلدار مخصوص زنان .

سون - sven [ی] = سبن باین واژه ن،ك . همین واژه با تلفظ [ی] svon یعنی در درونج .

سوناده مون - sovnādmun [ك] : سائیدن ، سائیدن . و سونه - vesovne = بسای مسونه - masovne = مسای . سوناده - sovnāda = سائیده .

سونتر مزرو - seventormezru [ی] = اسپنتاومزرو . باین ترکیب ن،ك .

سوندوون - sovnodvun [ی] = سونادمون . باین واژه ن،ك . و سونن - vesovnen = بسای . مسونن - masovnen = مسای . سونده - sovnoda = سائیده .

سونگ - svenog [ی] = اسپنجا . باین واژه ن،ك .

سوئی کسگ - sveni kasog [ی] جشنی است که از بیست و پنجم بهمن ماه تا اول

آرد گندم و گلاب و شکر و روغن تهیه کنند سوهان . = سوونی خنی .
 سوونی خنی - sovuni-xoni [ی] =
 سوون . باین واژه ن.ك.
 سوه - sva [ی] = سبه . باین واژه ن.ك.
 همین واژه با تلفظ «sovah» [ی-ك]:
 نژاد ، اصل و نسب .
 سوید - svid [ی] = سپیت . باین واژه
 ن.ك.
 سویدور - svidor [ی] = اسپیدار .
 باین واژه ن.ك.
 سوی میه - sevi-moya [ی] : ماده سگ ،
 سگ ماده . = ماچه سبه .
 سه بر - sebor [ك] : بز نر سه ساله .
 سه بری - sebari [ی] : سهدری ، اطاقی که
 دارای سه در باشد .
 سه تسپوچ - setaspuč [ك] : سه چهارم يك
 دانگ که مساوی با دوازده حبه است .
 سه ته - seta [ی] = سه تا . باین ترکیب
 ن.ك.
 سه چارك - sečarak [ك] : سی سیر .
 سه چورك - sečorak [ی] = سه چارك .
 باین ترکیب ن.ك.
 سه زه - sezeh [ك] : میش سه ساله .
 سهیل - sohil [ك] = زهل . باین واژه
 ن.ك.
 سیابهار - siyābohār [ك] : سرمائی که
 تا اول تیرماه آید .
 سیاسروهه - siyā sroha [ی] : سیاه سرفه .
 = سیا کخ .

سیا کخ - siyā kox [ك] = سیاسروهه .
 باین ترکیب ن.ك.
 سیانومه - siyā numa [ك] : خبیر مرگ .
 = سیه نومه .
 سیاوو - siyāvu [ك] : آفتی است که در
 خوشه های جو و گندم پیدا میشود و دانه ها
 را مانند خاکستر نرم میکند . سیاهک
 [تهران] . = سیوچیک .
 سیاهه - siyāha [ی] = ۱ - سیاوو .
 باین واژه ن.ك. ۲ - صورت حساب .
 سیای - siyāy [ك] : سیاه = سیو .
 سیپال - sipāl [ك] : ساقه جو و گندم . =
 سیپل .
 سیپالی - sipāli [ك] = بخلی . باین واژه
 ن.ك.
 سیپل - sipol [ی] = سیپال . باین واژه ن.ك.
 سیپلی - sipoli [ی] = بخلی . باین واژه
 ن.ك.
 سیتکو - sitku [ی-ك] : کرمهای ریز که
 در مدفوع آدمی دیده میشود .
 سیخ - six [ی-ك] : نیش گزندگان .
 سیخ تنیر - six tenir [ی] = بلسک .
 باین واژه ن.ك.
 سیخ شلم کنی - six šalom kani [ك] =
 اسکنه . باین واژه ن.ك.
 سیخ کار - six kār [ك] : میخی آهنی با
 دسته ای مانند دسته بیل که برای کشت
 دانه ها ، نظیر پنبه بکار میرود . یکی با این
 ابزار زمین را سوراخ سوراخ میکند و
 دیگری از پشت او دانه ها را در سوراخها

سیروگ .
 سیروژه - siruza [ی-ك] : مراسمی که در روزمرگ متوفی در سرماه برپا کنند. در این روز موبدان بخواندن آفرینگان میپردازند .
 سیروسدو - sirosedow [ی-ك] : خوراکی است با سیروسداب و روغن کنجد و سرکه و پیاز و نان تهیه میشود . غذایی که در مراسم گهنبار و روز و سال در گذشته بکار رود .
 سیروگ - sirog [ی] = «سیرو siru»
 باین واژه ن.ك.
 سیروی - sirovi [ی] = «سیرو sirow»
 باین واژه ن.ك.
 سیس - sis [ی-ك] : ایاف درخت خرما که دور تنه درخت و روی پوست آن قرار دارد از آن طناب بافتند و روی شیشه‌های بگلی را با آن بپوشانند.
 سیس پرونته - sis pronta [ی] = بگلی.
 باین واژه ن.ك.
 سیسك - sisk [ی] = ۱- سوسك. باین واژه ن.ك. ۲- سوسك گندم = سوله . باین واژه ن.ك.
 سیسكوگ - siskog [ی] = سوله . باین واژه ن.ك.
 سیس مور - sis mur [ی] : مارمولك .
 سی سنبل - sisonbol [ی-ك] : نوعی سبزی که از نعنای تندتر و برگش از آن بزرگتر است = سوسنبر = اوجسی [تهران] .

میریزد و روی دانه‌ها را هم نمی‌پوشانند.
 = میخکی .
 سیخ کشمون - six kosmun [ك] : سوزش و درد جائی از بدن که چرك کرده است.
 = سیخ کشون .
 سیخ کشون - sixkošvun [ی] = سیخ کشمون . باین ترکیب ن.ك.
 سیخ مك - sixemok [ك] : سیخها و تیغهای درخت خرما .
 سیخ و تیر - sixotir [ی-ك] : نوعی شلوار دستباف که بوته‌های ریز داشته است .
 = تیرسیخ .
 سیخور - sixor [ی-ك] حیوانی است از جوجه تیغی بزرگتر که تیغهای بلند سیاه و سفید دارد و آفت بسیار بدی برای باغستان و یونجه کاری است . در تهران «تشی teši» خوانند .
 سیخ و سخ - six o sox [ی-ك] : طعنه ، زخم زبان .
 سیرمونی - sirmuni [ی-ك] : سیری ، قناعت . این واژه با همین تلفظ در تهران بمعنی سیری بکار میرود .
 سیرمه - sirma [ی-ك] : سورمه .
 سیرمه چمگ - sirma-čemog [ی] = سوزنوگ . باین واژه ن.ك.
 سیرو - sirow [ی-ك] : ۱- سیر آبی گوسفند . = سیروی . ۲- همین واژه با تلفظ «siru» [ك] : نانی که باروغن کنجد پخته شود . مسلمانان کرمان این نان را «روغن جوشی» خوانند . =

سین - sin [ی-ك] : سو ، طرف ، سمت .
 سینه پهلوی - sina pahli [ی-ك] : سینه
 پهلو ، ذات الریه .
 سینه ریژ - sinariž [ی-ك] : نوعی گلوبند
 که روی سینه قرار گیرد . سینه ریز
 [تهران] .
 سیو - siyo [ی] = سیای . باین واژه
 ن.ك.
 سیو چیک - siyočik [ی] = سیاوو. باین
 واژه ن.ك.
 سیوهه - siyoha [ی] = سیاهه . باین
 واژه ن.ك.
 سیه کوئی - soya kui [ی] = سایه
 کوئی . باین ترکیب ن.ك.
 سیه نومه - siya numa [ی] = سیانومه .
 باین واژه ن.ك.

سی سنگ - si seng [ك] : از اجزای من
 و مساوی با پنج سیر است = بیست و پنج .
 سیسه لانگ - siselāng [ك] : سقاهاك .
 = هلی نیسکگ .
 سیسو - sisu [ك] : ساسوئی که زیر « تخمو »
 در چرخ پنبه ریسی گذارند . = سیسی
 چر .
 سیسی چر - sisi čar [ی] = سیسو .
 باین واژه ن.ك.
 سی شور - si šur [ی-ك] : مراسم تطهیری
 است که هر زرتشتی با پاد یاب شست و شوی
 تن کند .
 سیل - seyl [ك] = سئل . باین واژه
 ن.ك.
 سیلی - sili [ك] = تس . باین واژه
 ن.ك.

ش

دوزند .
 شاتره - šātera [ك] : گیاهی است در
 باغستان میروید و برای دل درد مصرف
 میشود . شاتره [تهران] =
 شواتره .
 شاجاده - šājāda [ی-ك] : شاهره ،
 جاده عمومی .
 شاجوو - šājuv [ی] : شاهجوی ، جوی

شئادمون - šaalādmun [ك] : پوسیدن ،
 فاسد شدن . وشل - vešal فاسد شو -
 مثل - mašal = فاسد مشو . شئاده -
 šaalāda = فاسد شده . = پیسندوون .
 شئاده - šaalāda [ك] : پوسیده ، ناسد ،
 ضایع . = پیسده .
 شاپسند - šāpasend [ك] : نوعی کفش
 مردانه که از پوست شکار کوهی

شبهه - šoppé [ك] : شفته که در پی بنا و ساختمان ریزند . = جرز .
 شتر گلو - šotorgelu [ك] : شتر گلو . = هشر گلو .
 شتری - šotori [ك] : قهوه ای بسیار کم رنگ .
 شتو - šeto [ك] : بتو . = شته .
 شتوب - šetob [ی] : اشتو . باین واژه ن.ك.
 شتوته - šatuta [ی-ك] . وحشت ، ترس .
 شت و شوت - šatosut [ی - ك] : سرو صدا ، جنجال ، آشوب .
 شته - šeta [ی] = شتو . باین واژه ن.ك.
 شخم - šoxm [ك] : عمل کندن و زیرو رو کردن زمین کشت باگاو آهن .
 شدمون - šodmun [ك] : رفتن . وشو - vešo = برو . مشو - mašo = مرو . شده - šeda = رفته . = شدوون .
 شدوون - šodvun [ی] = شدمون .
 باین واژه ن.ك. وشو - vešu = برو . مشو - mašu = مرو . اشد - ešda = رفته .
 شربتو - šarbatu [ك] = تپته . باین واژه ن.ك.
 شروار - šarvār [ك] : شلوار . = شول .
 شروشور - šarošur [ی - ك] : فتنه ، آشوب ، غوغا . شرر شور - šarrošur [تهران] .
 شرونه - šruna [ی] : شانه مو . = شونه .
 شروور - šerover [ك] : سخنان یا وه و بوچ ، سخنان چرند . این واژه باهمین

بزرگ آب . = شه جو .
 شاشدون - šāsdun [ك] = تیزنبه . باین واژه ن.ك.
 شاکول - šākul [ك] : ۱ - فک ، آرواره .
 ۲ - ریزه جفت . = شو کول . ۳ - آهن چپ و راستی است که یک سر آن بچوب « جک » و سردیگر آن به « ماتک » بسته میشود .
 شاکول پنجه - šākul penja [ك] : آهنی که به « تخته پنجه » متصل شود .
 شاکولی مادکو - šākuli mādku [ك] : آهنی است که بچوب « تخته رنده » وصل شود .
 شاگرد تو - šāgertu [ك] : نیم دایره ای چوبین که بکمک آن بار را بغربال ریزند شاگردک [تهران] .
 شاگردو - šāgerdu [ك] : ازاری که با آن چرخ گاوگرد را از حرکت بازدارند .
 شاگردونگی - šāgerdunegi [ك] : انعامی که بشاگرددکان ، بعد از خریدجنس دهند . = شوگردونگی .
 شال - šāl [ك] : ۱ - نوعی پارچه دستباف .
 ۲ - بافتگی یا پارچه ای که بدور کمر بندند .
 شاهرو - šāhro [ك] : شاهراه . = شاجاده = شوچده .
 شاهونی - šāhoni [ك] : خرمائی است زرد رنگ و نرم که در طارم یعنی گرمسیر سیرجان مثل کهکم و حاجی آباد بدست می آید .
 شب گنم - šobgenom [ك] : خرمین پاک شده و بدون آشغال .

که جلوی آب قرار دهند . ۲- هوای گرفته‌ته چاه که اغلب خفگی می‌آورد .
= شکه .

شکول - šokul [ی] = شاکول . باین واژه ن.ك .

شکه - šeke [ی-ك] : کرا ، چه کسی را .
شگوفه - šegufa [ی-ك] : شکوفه .
شکه - šage [ك] : هوای گرفته‌ته چاه که اغلب خفگی می‌آورد . = شك .

شگین - šgin [ی] : یمن ، مبارکی ، میمنت .
در تهران «شگون-šogun» تلفظ کنند .
= شوگون .

شل - šal [ی-ك] : لنگ .

شلال - šelāl [ك] : آویزان . = شلول .
شلت - šolot [ی] = بددوم . باین واژه ن.ك .

شلم - šalem [ك] : شلغم . دریزد این واژه را «šalom» تلفظ کنند .

شلمونك - šalmunak [ك] : ۱- سفلیس و سوزاك . = اوزورو کوفت = کوفت و اوزور ۲- زخم و جراحت . ۳- تکه و باره . = هجورج .

شانگ - šeleng [ك] : قدم بلند .

شانگ کشتمون - šeleng koštmun [ك] :

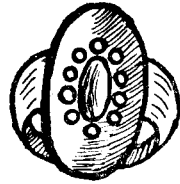
رقصیدن ، خرامیدن ، پای کوبیدن .
شانگ برداشتن . = شانگ کشتوون .

شانگ کشتوون - šeleng koštvun [ی] = شانگ کشتون . باین ترکیب ن.ك .

شانگادمون - šelengādmun [ك] :

رقصیدن ، خرامیدن ، پای کوبیدن .

معنی در تهران نیز بکار میرود .
شریوررو - šaarivarru [ك] : چهارمین روز هرامه که در نوشته‌ها و تقاویم «شهریور» نویسنده دریزد «šaariverru» تلفظ کنند .
شستی - šasti [ی-ك] : حلقه انگشتری بسیار بهن از نقره .



شش - šoš [ی] : ریه ، شش . = پپ .
شش تا - šastā [ی] : شش . = شش تا .
ششتمون - šostmun [ك] : شستن . و شور-
= vešur = بشوی . مشور . = mašur
مشوی . شسته - šosta = شسته . = ششتوون .

ششتوون - šostvun [ی] = ششتمون .
باین واژه ن.ك .

ششما - še-šomā [ك] : بشما . = ششمو .
ششمو - še-šomo [ی] = ششما . باین واژه ن.ك .

شص - šas [ی-ك] : عدد شصت . = شصته = شصتو .

شصتو - šasto [ك] = شص . باین واژه ن.ك .

شصته - šasta [ی] = شص . باین واژه ن.ك .

شغز - šaqaz [ی-ك] : کیل .

شك - šak [ك] : ۱- سد چوبی یا آهنی



مربوط بواژه « شمدون »

شمرته . šmorta = شمرده .

شمرتوون .

شمرتوون - šmortvun [ی] = شمرتون .

باین واژه ن.ك. وشم - vešmor =

بشمار، مشمر - mašmor = شمار .

شمرته - šmorta = شمرده .

شمره - šmora [ی] = شماره . باین واژه

ن.ك.

شمسائی - šamsāzi [ك] : خرمائی سیاه

رنگ و نرم که در شهداد عمل می آید .

شمشه - šemša [ی-ك] : چوبی است صاف و

چهار پهلو که در بنائی بکار می رود .

شمته ملات - šemš emelāt [ك] :

وشلنگ - vešleng = برقص ،

مشلنگ - mašleng = مرقص .

شلنگاده - selengāda = رقصیده .

شلنگدوون .

شلنگدوون - selengodvun [ی] =

شلنگادمون . باین واژه ن.ك. اسم

مفعول این فعل « شلنگده - selengoda »

استعمال میشود .

شلوپ - šolop [ك] : موج آب ، لیر -

lappar [تهران] . = لیر .

شلوغ - šoloq [ی-ك] : آشوب . =

شلوك .

شلوك - šolok [ی-ك] = شلوغ . باین

واژه ن.ك.

شلول - šelol [ی] = شلال . باین واژه

ن.ك.

شم - šem [ك] : شمع . این واژه را در

بزد « šeem » تلفظ کنند .

شما - šomā [ك] : شما . = شمو .

شما خودون - šomā xoddun [ك] : شما

خودتان . = شوخدو .

شمارو - šomāro [ك] : شما را =

شورو .

شماس - šemāš [ك] : شما . = شو .

شمدون - šemdun [ك] : شمعدان این

واژه را در بزد « šeemdun » تلفظ

کنند . (تصویر در ستون دوم)

شمرتون - šmortun [ك] : شمردن و شمار -

vešmār = شمار . شمار - mašmār

شمال - šavāl [ك]: شلوار = شول .
 شوالو - šavālu [ك]: نوعی نان کوچک
 بشکل دوشاخه .
 شوپن - šawben [ی]: چفت بزرگ آهنی
 درهای ورودی خانه . = شوبند .
 شوبند - šowbend [ك]: شوپن . باین
 واژه ن.ك.
 شوتره - šotara [ی]: شاتره . باین واژه
 ن.ك.
 شوچده - šojoda [ی]: شاجاده . باین
 واژه ن.ك.
 شوچو - šowjuv [ی]: شاجوو . باین
 واژه ن.ك.
 شوخی - šuxi [ك]: خش طبی . باین
 واژه ن.ك.
 شود - šud [ی]: تربت . باین واژه
 ن.ك. همین واژه در [ی-ك]: خوراك
 ازهم پاشیده ووارفته راگویند .
 شور نادمون - šurnādmun [ك]: تحريك
 كردن، برانگیختن، شوراندن . وشورنه
 vešurne = بشوران . مشورنه -
 mašurne = مشوران . شورنده -
 šurnāda = شورانده .
 شورندوون - šurnodvun [ی]: =
 شورنادمون . باین واژه ن.ك. وشورنن
 vešurnen = بشوران . مشورنن -
 mašurnen = مشوران . شورنده -
 šurnoda = شورانده .
 شورو - šuru [ك]: گیاهی کوچک و
 شورمه است که شترآن رغبت زیاد

شمشای باریک که برای یکنواخت
 کردن ملات بین آجرها بکارمیرود .
 شمو - šomow [ی]: شما . باین واژه
 ن.ك . همین واژه با تلفظ «šemo»
 [ی]: بما . = شماش .
 شموئت - šemotat [ی]: سرزنش ،
 ملامت . = کیشکو .
 شموخدو - šomoxado [ی]: شماخودتان .
 = شما خدون .
 شمورو - šemoro [ی]: شمارو . باین
 واژه ن.ك.
 شمه - šeme [ی-ك]: بمن .
 شمیز - šomiz [ی]: شیار ، شخم . =
 شمیز .
 شنبولیله - šenbolila [ی-ك]: شنبلیله .
 ازسبزیهای مطهر که درغذایها، مثل قورمه
 سبزی بکاررود .
 شنپت - šonpot [ك]: بدهیکل ، بی ریخت .
 شنگ - šong [ی-ك]: درخت زبان گنجشک
 = خنچی - xaxči [شریف آباد] .
 شنو - šenow [ك]: شنا ، این واژه رادر
 یزد «šnow» تلفظ کنند .
 شنور - šnor [ی]: کزل جو ، باقیمانده
 خوشه جو که سخت کوبیده میشود .
 شو - šow [ك]: شب . این واژه را در
 یزد «šaw» تلفظ کنند . همین واژه با
 تلفظ «šo» [ی]: ضمیر متصلی است که
 با اسم می چسبد و ملکیت را نشان میدهد .
 = شون šun [ك] .
 شوا - ševā [ك]: باید . = اشوو .

شونم - šavnem [ی]: شب نم . در کرمان
این واژه را «šavnem» تلفظ کنند .

شونه - šuna [ی-ك] : شانه ، کتف .

شونه سر - šunasar [ی-ك] : شانه سر ،
هدهد . در یزد «šunebesar» نیز
می نامند .

شونه سرگ - šunasarog [ی] = شونه
سر . باین واژه ن.ك .

شوواشو - šovāša [ك] = شوووشور .
باین واژه ن.ك .

شوول - šovol [ك] = شوقل . باین
واژه ن.ك .

شوه - šva [ی] = شوا . باین واژه
ن.ك .

شوویج - ševij [ی-ك] : شوید ، شبت .

شویز - ševiz [ك] = شویج . باین واژه
ن.ك .

شوین [ك] : کسی که پس از برخاستن
از خواب دست و روی را نشسته است .
نزد زردشتیان روی ناشسته نزد آب و
آتش رفتن و دست بچیزی زدن از گناهان
بزرگ محسوب میشود . این واژه را
در یزد «švin» تلفظ کنند . این واژه با
تلفظ ševin [ك] : باو . = شاهین .

شه - še [ی-ك] : به ، که از حروف اضافه
است . مثلا «شه این وت «še in vot»
[ی] = «شهوین وات - še vin vāt»
[ك] یعنی باو گفت . همین واژه با تلفظ
«ša» [ی-ك] : گریه .

شهاین - šein [ی] : باو . = شوین .

نشان میدهد . همین واژه با تلفظ
«šoro» [ی] : شاهرو . باین واژه
ن.ك .

شوروپیوزورون - šurvo-piyozo-ravan
[ی] = اوگرمو . باین واژه ن.ك .

شورووشور - gurovošur [ی] : دوپیراهن
یا دوزیرشلوار که یک پیراهن وشلوار
را تن کنند و یکی را بشویند . =
شوواشو .

شوسر - šosr [ی-ك] : منی .

شوقل - šoql [ی] : شاقول .

شوگون - šugun [ك] : شکین . باین واژه
ن.ك .

شوگیر - šavgir [ی] : سحر ، پگاه . این
واژه را در کرمان «šavgir» تلفظ
کنند .

شوگیره - sawgira [ی] = شوگیر . باین
واژه ن.ك .

شول - šowl [ی] = شال . باین واژه
ن.ك . این واژه با تلفظ «šavol» =
شروار . باین واژه ن.ك .

شولت - šulot [ی] : گل وشل .

شولی - šuli [ی] : آشی که با آرد و سرکه
واسنجاج و چغندر و سیرداغ تهیه کنند .
= شولین .

شولین - šulin [ك] = شولی . باین واژه
ن.ك .

شون - šun [ك] : ضمیر متصلی که بآخر
اسم می چسبد و ملکیت را نشان میدهد .
= شو .

شاه ایبه - seiye [ی]: بانها، در کرمان
 «bevisun» گویند. = شیویا.
 شاه جو - šaju [ك] = شاجوو. باین واژه
 ن.ك.
 شاه شیو دل کپتمون - se šiv del kaptmun [ك]: اسرارورازها را بیرون ریختن.
 شاه شیو دل کفتوون - se šiv del kaftvun [ی] = شاه شیو دل کپتمون. باین
 ترکیب ن.ك.
 شاه گول و ملنگ پرنه - se gulo meleng pront [ی]: گولش زد.
 فریش داد.
 شاه و شیگون - ša-o-šigun [ی]: گریه
 و شیون.
 شاهویا - se viyā [ك] = شاه ایبه. باین
 ترکیب ن.ك.
 شیار - šiyār [ك]: خیش. = شیور.
 شیار بدمون - šiyār bodmun [ك]:
 شخم شدن. شیار بده - šiyār beda
 شخم شده. شیار نی بده - šiyār neybeda
 = شخم نشده
 شیار کرتمون - šiyār kartmun [ك]:
 شخم کردن. شیار و کو - šiyār veko
 = شخم بزن. شیار مکو - šiyār mako
 شخم مزن. شیار کرته - šiyār karta
 = شخم زده.
 شی پر - šipar [ك]: سدی که در مسیر
 جوی زیرین آسیاب است.
 شیت - šit [ی-ك]: باره، چاک.
 شیت دادمون - šit dādmun [ك]:
 پاره کردن، چاک زدن. شیت آته -

git āte = چاک بده. شیت مته -
 šit mate = چاک نده. شیت داده -
 šit dāda = چاک داده. شیت ددون.
 شیت ددون - šit dodvun [ی] = شیت
 دادمون. باین ترکیب ن.ك. شیت آته
 šit ate = چاک بده. شیت مته.
 šit mate = چاک بده. شیت دده -
 šit doda = چاک داده.
 شیرازه - širāza [ك]: تارهای فرش که
 از دو طرف فرش بیرون آید و انتهای
 آنها را گره زنند.
 شیر بریون - šir beryun [ی-ك]: آب و
 چربی که از گوشت آویخته در تنور بدست
 آید و آب گوشت بسیار لذیذی است.
 شیر جدک - šire jedk [ك]: شیرماک =
 روش = شیرروش.
 شیر دنگ - šir dong [ك]: ملاح سر طفل،
 قسمت نرم جلوی سر طفل. = شیردنه =
 شیردونگ.
 شیردنه - širdona [ی] = شیردنگ.
 باین واژه ن.ك.
 شیردو نیگ - šir dunog [ی] = شیردنگ.
 باین واژه ن.ك.
 شیرروش - šire rowš [ی]: شیرماک.
 = روش = شیرجدک.
 شیرگی - širegi [ك]: نوعی خرماست که
 در طبارم یعنی گرمسیر سیرجان عمل
 می آید.
 شیری بریده - širi brida [ی]: شیر
 بریده.

گلدار مخصوص زنان .
 شیله - šila [ك] : جویهای که از رودخانه
 جدا کرده اند و سالهای ترون آب در
 آنها جاری شود .
 شیله پيله - šile pila [ك] : غل و غش .
 حيله و تزوير . عين همین تلفظ با این
 معنی در تهران بکار میرود . در یزد
 «šila-pila» تلفظ کنند .
 شیمیز - šimiz [ك] = شیز . باین واژه
 ن.ك.
 شیمیز کرتون - šimiz kartmun [ك] :
 شخم کردن .
 شیمیز کن - šimiz kon [ی] : کسی که
 که زمین را شخم کند .
 شیمیزی - šimizi [ك] : زمینی است که بوسیله
 گاوآهن شخم کرده باشند .
 شینادمون - šinādmun [ك] = اشدوون .
 باین واژه ن.ك. آشین - šin = بردار
 مشین - mašin = برنار . شیناده -
 šināda = برداشته .
 شیو - šiv [ی-ك] زیر ، پامین ، شیب .
 شیواور - šivuur [ی-ك] : طرف پامین
 قنات .
 شیواد - šivād [ك] : بادی که از زیر خرمن
 هنگام باد دادن زند . = شیوز .
 شیو پرنه - šiv-prana [ك] : زیر پیراهن
 زنانه . = شیو کشتی .
 شیوپوش - šiv-puš [ك] : زیر پوش ،
 زیر پیراهن . = شیوپوش سدره .
 شیوپوش سدره - šiv-puš-sedra [ی]

شیرین گری - širin-kori [ی] : زمینی که
 تازه آب پیدا کرده و قابل کشت و زرع
 شده است . = زمینی ورزی .
 شیرینی - širini [ك] : نقلی است گرد و
 سفید که مغزش بادام و نارگیل است .
 = شیرینی ولوچه ای .
 شیرینی ولوچه ای - širini volučei [ی]
 = شیرینی باین واژه ن.ك.
 شیرومور - šir o mavr [ی] : شیری که
 باشیره علف مور آمیخته اند و روز دوم
 عروسی داماد با آن دست و پای خود و
 دست و پای عروس را می شوید .
 شیر وویز - široviz [ك] : طبقی که در
 آن خوار بار گذارند و از سقف اطاق
 بیاویزند یا بداخل بادگیر آویزان کنند .
 مسلمانان یزد آنرا « علی چاوش -
 ali čauš » خوانند . = ویجو .
 شیش تا - šistā [ك] : عدد شش ، شش تا .
 = ششته .
 شیشاک - šišak [ی-ك] : گوسفند نردو
 ساله .
 شیشه و سروئی - šiša - o-sroi [ی] :
 ظروف شیشه ای ، آنچه از شیشه ساخته
 شود .
 شیکون - šikun [ی] = شیون وزاری .
 = شیکون .
 شیگون - šigun [ك] = شیکون . باین
 واژه ن.ك.
 شیلونه - šiluna [ی] : ۱- عتاب . =
 عتاب . ۲- [ی-ك] : شلواری است

باین ترکیب ن.ك.
 شیونادو - šiv nādu [ك] نواری است که
 زیر گلوبسته میشود . = نواری
 شیوی ند .
 شیوواد - šiv-vād [ك] : بادی که از
 طرف پامین خرمن هنگام باد دادن وزد .
 شیو و پشت - šiv-o-pošt [ی] = جل و
 دواج . باین ترکیب ن.ك.
 شیوور - šivur [ی-ك] : سراشیب . جوی
 زیر آسیاب و پامین قنات را گویند . =
 چوئی شیوار .
 شیووری - šiv-o-ri [ی-ك] : ۱- زیرو
 رو . ۲- انقلاب و بهم خوردگی مزاج
 ودل آشوبی . ۳- تقلب ودورویی .
 شیوه - šiva [ی-ك] : شیب ، سرازیر =
 شیو .

= شیووش . باین واژه ن.ك.
 شیور - šiyor [ی] = شیار . باین واژه
 ن.ك.
 شیور کرتوون - šiyor kartvun [ی]
 = شیار کرتون . باین ترکیب ن.ك.
 شیوری - šivari [ی-ك] : بست و بلندی
 داخل قنات .
 شیوز - šivoz [ی] = شیواد . باین واژه
 ن.ك.
 شیوزمین - šiv zemin [ك] : زیر زمین ،
 طبقه زیرین خانه که از کف حیاط پامین تر
 است . = شیوزوین .
 شیوزوین - šiv zvin [ی] = شیوزمین .
 باین واژه ن.ك.
 شیوسر - šiv sar [ی-ك] متکا .
 شیو کشتی - šiv-košti [ی] = شیو پرنه .

ص

ن.ك.
 صور کرتمون - sawr kartmun [ك] =
 سور کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 صور کرتوون - sawr kartvun [ی]
 = سور کرتوون . باین ترکیب ن.ك.
 صورتی - sureti [ك] = چهره ای . باین
 واژه ن.ك.

صَب - sob [ی-ك] : صبح .
 صبی زی - sobi-zi [ی] = بیون . باین
 واژه ن.ك.
 صندیخ - sendix [ی-ك] : صندوق .
 صندیقوگ - sendiqug [ی] = روو .
 باین واژه ن.ك.
 صور - sawr [ی-ك] = سور . باین واژه

ض

شود . بطوریکه قطر و کلفتی آجرها
یاخشتهای نمای کار باشد .

ضربی - zarbi [ی-ك] : سقفی که باقرار
دادن آجرها یا خشتهای پهلوی هم زده

ط

۲- [ی] : ضمادی است که از تخم مرغ
و بیخ آدر برای شکسته بندی تهیه کنند.
طنب - tenob [ی] : طناب .
طوق - towq [ی] = طاق . باین واژه
ن.ك.
طوگ - towg [ی] = طاق . باین واژه
ن.ك.

طاق - tāq [ك] : ۱- نصف يك شبانه روز
که دوازده ساعت میشود ، که مساوی
با دونیم طاق و هشت تسوج است و هر
تسوج سه ساعت سهم آب است . ۲- طاق
و طاقچه = طوق = طوگ .
طلسم و مسیره - telesm-o-mosira [ی]
= آئینه کردن . باین ترکیب ن.ك.
طلی - teli [ی-ك] : ۱- طلا ، زر .

ظ

ظرف و زدور - zarf-o-zédor [ی] :
= ظرف و زدار . باین واژه ن.ك.

ظرف و زدار - zarf-o-zédār [ك] :
ظروف مسین .

ع

عقرب - aqrab [ك] : ۱ - كودم =
گرنجه دم . ۲ - از اول آبان تا اول
آذرماه .

علف - alaf [ك] : علف ، سبزه .
ولف .

عناب - onāb [ك] = شیلونه . باین واژه
ن.ك.

عاروس - ārus [ك] : عروس .
وروس .

عاروسون - ārusun [ك] : عروسی .
وروسون = وروسی .

عبدالله ای - abdollāi [ك] : نوعی
خرماست که درشهاد عمل آید .

عربنه - arabona [ی] : ۱ - دایره ، دف .
= دایره = دپ . ۲ - حلقه .

غ

غل - qol [ی] = آغال . باین واژه ن.ك.
غلون - qelun [ك] : بیگاری .

غند - ond [ی] : توده ، کپه . = کود .

غود - qud [بم] [شاخه درخت خرما =
لت . اهالی بهم و نرماشیر معتقدند که اگر
غود خرما بعلت لطمه وارد آمدن بدرخت
پسائین کشیده شود و بخود فرورود ،
صاحب درخت عاقبت شومی خواهد
داشت .

غوره گل - qure gel [ك] : گل یا کاهکلی
که روی « بالونه » کشند .

غوس - qows [ك] : کپیر . = کلوس .

غول - qeval [ك] : دو کهای ریس رنگین
که زیر نورد و پشت کارگاه قالسی بافی
آویزان است .

غاییل - qābil [ك] : چوبی است بلند در
دستگاه بافندگی که بطاق کارگاه نصب
شده است و تونهای کاربان بسته میشود .

غربه - qaroba [ی] : غرابه . = کروبه .

غرچ - qorč [ك] : زینتی است پهن و ساده
که روی سینه می بستند یا گوشه دستمال
سرمی آویختند .

غرچ دادمون - qorč dādmun [ك] :
قورت دادن ، فرودادن غذا .

غرس - qars [ك] : خرما می زرد رنگ و
دراز اندام که درشهاد عمل می آید .

غرnat - qernāt [ك] : حلقوم ، حنجره ،
کلو .

غروش - qerus [ی] : بغض که مقدمه
گریه است . = بغض .

غریز - qeriz [ی-ك] : آب دهان . بذاق .

ف

ومرد برای آمرزش روان در گذشتگان
 بیای دخمه میروند و مراسم آئینی را بجا
 می آورند .
فروون - frovun [ی] = براوون . باین
 واژه ن.ك .
فریود - feryud [ی] : فریاد . =
 پر یاد .
فلیته - flita [ی] : ۱- پنبه . ۲- فتیله .
فونوس - fonus [ی] = بانوس . باین
 واژه ن.ك .
فیروزه‌ای - firuzei [ك] = آبی آسمانی
 بر رنگ .
فهله - fahle [ك] = پهله . باین واژه
 ن.ك .
فهلگی - fahlegi [ك] : عملگی ، فعلگی .
فهلگی کرتمون - fahlegi kartmun
 [ك] : عملگی کردن ، فعلگی کردن .
فیوج - fiyuj [ك] : کولی ، غربال بند .
 = لولی .

فاطمه سلطونگ - fatme soltunog
 [ی] : جغد . = کو کوته .
فراخ - farāx [ك] : کشاد ، فراخ . =
 هره = کشاد .
فرنگین - frengin [ی] : نیم خورده =
 = برنگین .
فرنی - ferni [ك-ك] : غذائی که از آرد
 برنج و شیر و شکر تهیه کنند .
فرنی نشاسته - ferni nešāsta [ك] :
 غذائی که از نشاسته گندم و شیر و شکر
 تهیه کنند . = فرنی نشوخته .
فرنی نشوخته - ferni nešosta [ی] =
 فرنی نشاسته . باین ترکیب ن.ك .
فروخ - frowx [ی] = فراخ . باین واژه
 ن.ك .
فرودگ - forudog [ی] = [ی-ك] :
 جشنی است که روز فرورودین و فروردین
 ماه تا بیست سال پیش در کرمان برپا
 میشد و امروز هنوز در یزد و تهران مرسوم
 است . در این روز عموم زردشتیان از زن

ق

- قام - qām [ك] : پنهان ، مخفی ، نهان .
 = نئون .
- قبا - qabā [ك] : قبا . = كمه .
- قپ - qop [ی-ك] : جرعه ، قلمپ ، قرت .
 = قف .
- قچ - qoç [ی] : قاچ ، برش .
- قراری - qerāri [ك] : کارگر سالبانه کشت
 و زرع .
- قروئند - qorolond [ی-ك] : زیرلب در
 درحالت عصبی سخنان نامفهوم گفتن ،
 قرقر .
- قروئند کرتمون - qorolond kartmun
 [ك] : قرقر کردن . زیرلب بدزبانی
 کردن .
- قروئند کرتوون - qorolond kartvun
 [ی] = قروئند کرتمون . باین ترکیب
 ن.ك .
- قروول - qarovol [ی] : ۱- نگهبان ،
 باسبان . ۲- میزان و برابر . = جت .
- قصب - qasab [ك] : ۱- بیست و پنج ذرع
 مربع زمین زراعتی که پنج ذرع در پنج
 ذرع باشد . ۲- يك سیصدم يك سنك
 آب ، زیرا سیصد قصب آب مساوی يك
 سنك است .
- قطام - qottām [ك] : شیرینی که با آرد
 گندم و شکر و مغز بادام و روغن تهیه
- میشود ، قطاب . = قطوب .
- قطوب - qottob [ی] = قطام . باین
 واژه ن.ك .
- قف - qof [ی] = قپ . باین واژه ن.ك .
- قلانگر - qalāngar [ك] : سفیدگر ، کسی
 که مس را با قلع سفید کند . =
 قلونگر .
- قلپو - qolpu [ك] : محل اتصال سردوك
 در چرخ پنبه ریزی .
- قلونگر - qolunger [ی] = قلانگر .
 باین واژه ن.ك .
- قنات - qenāt [ك] : کاریز ، قنات . =
 قنوت .
- قنداغ - qandāq [ك] : آب جوشی که در
 آن قند حل شده باشد . قنداغ [تهران] .
- قنوت - qenowt [ی] = قنات . باین
 واژه ن.ك .
- قوايه - qavāya [ك] : قنات .
- قوچ - quç [ی-ك] : گوسفند نر سه ساله
 بیالا .
- قوروت - qovrut [ی] : بزیکساله ماده
 = گیسه = قوروتگ . = وری .
- قوروتگ - qorutog [ی] = قوروت .
 باین واژه ن.ك .
- قوس - qows [ك] : از اول آذر تا اول
 دی ماه .

قیطرون - qeytarun [ك]: گیاهی است
کوهستانی که برای دل درد بسیار مفید
است .

قوه - qavei [ك]: قهوه ای .
قیچ - qič [ی] = اقیچ . باین واژه
ن.ك.

ك

تبرید بکار می رود . = کسنی .
کاشتمون - kāštmun [ك]: کاشتن . وکار
= vekār = بکار . مکار - makār
= kāšta = کاشته .
کشتون

کاشکیلو - kāškilu [ك]: پوست روی
خوشه خرما .

کاکوتی - kākuti [ك]: گیاهی است
کوهستانی و بسیار خوشبو که مصرف
داروئی دارد . = ککوتی .

کاور - kāvor [ك]: میش دوساله .
کبچه - kabča [ی]: قاشق . = کفچه -
کوچو = کوچوگ = کوچه .

کبچه کلویزمس - kabča-klaviz mas
[ی] : آبگردان . = اوگردون =
ووگردون .

کپ - kop [ی]: ۱- گونه . لب [تهران].
= کپت . ۲- شیشه ای بزرگ برای
سرکه و نظایر آن . کپ - kop [تهران].
کپت - kopt [ك] = گونه ، لب . =
کپ . = کلب .

کپپی - keepi [ی] : کیفور، سرمست .
سرکیف . = کپی = کیفی .
کنل - keel [ی-ك] : تنبل ، کاهل . =
کهل .

کچی - kāči [ك]: غذائی که با شیرو کمی
آرد گندم میزنند . = کچی .

کچیلو - kāčilu [ك]: انگشت کوچک .

کار - kār [ك]: درازای قنات . = کر .

کار بافو - kārbāfu [ك] : عنبکوت .
کارتنک [تهران] . = کرتین .

کارت - kārt [ك]: کارد . = کرت .

کارتی - kārti [ك]: کوسفندی که برای
ذبح آماده است .

کارتی دستی آهنی - kārti-dasti aheni
[ك]: کاردی مخصوص برای چیدن برسم
است . = کرتی دشته آهنی .

کار گچ - kārgeč [ك]: آلتی که با آن
خشت را بدونیم کنند . = کرتی گچ .

کاسرگ - kāserg [ك]: جوجه مرغی که
نزدیک تخم کردن است . = کرت .

کاسنی - kāsni [ك]: گیاهی است دارای
برگ پهن و بلند، عرق برگ آن برای

کپک - kopak [ك]: کوتاه . = کله .

کپگیر - kagbir [ك]: کفگیر ، کفگیری
که در مراسم آئینی بکار رود . =
بره .

کپو - kopu [ك]: نوعی نان که گرد و
کلفت است .

کپوتلو - kapotolo [ی]: گوشت کف
مانند که از گوسفند لاغر بدست آید .
= لغات = لغارت .

کت - koot [ك]: سوراخ . = لك =
سول .

کتاسک - ketāsk [ك] = تاسک . باین
واژه ن.ك.

کتال - ketāl [ك]: دلو مقیمان که بسیار
کهنه و فرسوده شده باشد .

کتخدا - katxodā [ك]: کدخدا ، بزرگ
ده .

کتخدو - katxedu [ی] = کتخدا . باین
واژه ن.ك.

کتره ای - katrai [ك]: یاوه ، پرت ،
بی اساس . = ویخودی .

کت سبه - kot-saba [ك]: لانه سگ ،
سوراخ سگ . = لکی سوه .

کتتم - katem [ك]: پشگل گوسفند که برای
سوخت تنور بکار رود . = پک .

کتتمبه - kotomba [ك]: فرق سر ، قسمت
بالای سر . = کدومبه .

کتورچا - kotvoreča [ی]: خاکي که
از چاه کنده شده و دور حلقه چاه قنات
ریخته اند .

کت وسم - kot o som [ك]: سوراخ
سبه . = لك وسم .

کتی سبه - koti saba [ك] = کت سبه .
باین ترکیب ن.ك.

کتیل - kotil [ك]: توله سگ . =
کتیلک = کچ .

کتیلگ - kotilog [ی] = کتیل . باین
واژه ن.ك.

کتین - kotin [ك]: تخته ای پهن و کلفت
که ریس و بشم و لباس را هنگام شستن
با آن میکوبند .

کچ - kej [ی]: باقیمانده و ته مانده
ایریشم .

کچ گردون - kaj-gardun [ك]: آلتی
که برای بلند کردن سنگ آسیاب بکار
میرود .

کچی - keji [ك]: پارچه ای که از «کچ»
بافتند .

کچ - koč [ك] = کتیل . باین واژه ن.ك.
در یزد این واژه بمعنی شخص کنس و
خسیس است . = کنسک = پنارته =
لگور .

کچ و کنس - koč o kenes [ك] =
خسیس ، لثیم ، کنس . = کچ و کنسک
= کنسک .

کچ و کنسک - koč o kenesk [ی] =
کچ و کنس . باین ترکیب ن.ك.

کچه - koča [ی]: چانه . = کلوج .
کچه سبه - koča-saba [ك]: توله سگ
دوسه ماهه .

کراجک - krājak [ک] : کلاغ زاغی ،
زاغچه . = کلوچیری .

کراشک - karāšk [ک] = تار عنکبوت .
= کرتین .

کربه - karoba [ی] = غربه . باین واژه
ن.ک.

کرپو - kerpu [ک] : سوسمار . = رب .

کرپوره - karpura [ک] : مریم نخودی .
گیاهی است کوهستانی و تلخ مزه بابوی
تندی که برای اسهال و دل درد مفید
است .

کرت - kort [ی] : ۱- کارت . باین واژه
ن.ک. ۲- [ی-ک] : کرد زراعتی .

۳- همین واژه با تلفظ karat [ی-ک] :
نوبت ، موقع ، دفعه . ۴- همین واژه
با تلفظ «krot» [دی] = کاسرک .
باین واژه ن.ک.

کرت به - karatbe [ی-ک] : دفعه دیگر
نوبت دیگر .

کرتمون - kartmun [ک] : کردن ، انجام
دادن . و کو - veko = بکن . مکو -
mako = مکن . کرتته - karta =
کرده . = کرتوون .

کرت و کیزه - kart-o-kiza [ی] : کوزو
کرت ، پشته و کرد زراعتی . = کیزو
پشته .

کرتوون - kartvun [ی] = کرتمون .
باین واژه ن.ک. و کو - veku = بکن .
مکو - maku = مکن . کرتته - karta =
کرده .

کچی - koči [ی] = کاجی . باین واژه
ن.ک.

کنخ - kox [ک] : سرفه . = سروته =
= سروهه .

کد - kad [ی] : قدوبالا . همین واژه با
تلفظ «kod» [ی-ک] : چه وقت .

کدراک - kadrāk [ک] : ۱- آلتی است
چوبین دردستگاه بافندگی که دوپای
بافنده روی آن است و هر دفعه که ما سوره
بود را از بین تارها میگذرانند ، باین
آلت حرکتی میدهد تا تارها از فواصل
بودها بگذرند . ۲- کفش چوبین .

کدم - kodom [ی] : کدام . = کدوم
= کمی .

کدمبه - kodomba [ی] = کتمبه . باین
واژه ن.ک.

کدول - kadval [ک] : ۱- چیرمانندی
که بگاو بندند و زمین ناهموار را با آن
هموار کنند . ۲ - جویهای منظم
کشتزار . = جدول = جدول .

کدوم - kodum [ک] = کدم . باین واژه
ن.ک.

کده - keda [ک] = توخده . باین واژه
ن.ک.

کدی - kodi [ک] = کدو . = خدی .

کر - kor [ی] : ۱- کار باین واژه ن.ک.
۲- پارچه دستباف . ۳- این واژه با
تلفظ «kar» [ی] : بیرون ، خارج .
= ور = بر .

کرا - kerā [ک] : کرایه . = کری .

کرتی دشته آهنی - krti dašta āhani
 [ی] = کرتی دشتی آهنی باین ترکیب
 ن.ک.

کرتی کج - kortigeč [ی] = کارگج .
 باین واژه ن.ک.

کرم - korm [ک] : بوی نا ، بوئی که
 حبوبات در اثر رطوبت پیدا کنند .

کرتین - karatin [ی] : ۱- کار با فوباین
 واژه ن.ک. ۲- کراشک . باین واژه
 ن.ک. کارتک - kārtonak [تهران]
 بهر دو معنی بکار می رود .

کرمو - kormu [ک] : بوی ناگرفته .
 نان یا غله ای که در اثر رطوبت بوی نا
 گرفته است .

کرتی وری جو - kort-i-var-i-ju [ی]
 = کرد پهلوی چوی آب .

کرتنگ - kreng [ک] : بهم پیچیده و
 سست .

کرچ - korč [ک] = چریک . باین واژه
 ن.ک.

کرو - karu [ک] سنگینک . آرد آن
 بمصرف غذای دامان میرسد ، یا از آن
 نان درست میکنند و میخورند . کشت
 آن در کرمان رواج دارد . همین واژه
 با تلفظ «kero» [ی-ک] : کی را ؟ ،
 کرا ؟ .

کرخ - kroox [ی] : قرق .

کروت - kerut [ک] : نوعی خرما ی زرد
 رنگ و کوتاه قد که در بم و نر ماشین
 عمل می آید .

کرسوزگری - kersivezgeri [ک]
 بدجنسی و نیرنگ بازی . این واژه در
 مورد مردان بکار رود .

کروزه - kruza [ی] : غوزه پنبه ، جوزقه .
 = کولک = گرم .

کرشمه - kerešma [دی] : ۱- تنقلات
 قاقالی لی . ۲- شخص سمج و مصر .

کروفتن - kor-vofton [ی] : بافتن
 پارچه های دستیاف .

کرك - kark [ی] : ۱- مرغ خانگی .
 = مرغ . ۲- در کرمان این واژه بمعنی
 میوه نارس است . = نرسده = خوم .
 ۳- این واژه با تلفظ «karak» [ی]
 کپک .

کروک - korok [ک] = krok [ی]
 کرچ [تهران] . حالت مستی مرغ برای
 خوابیدن روی تخم .

کرك زدوون - karak[zadvun] [ی]
 کپک زدن . = بیسکو کشتون =
 کرك کشتون .

کروک ایبدوون - krok ibdvun [ی]
 کرچ شدن ، حالت کرجی پیدا کردن
 مرغ .

کركس - karkas [ی-ک] : لاشخور .


کروک بدمون - korok bodmun [ک]

کرك کشتون - karak koštun [ی]
 = بیسکو کشتون باین ترکیب ن.ک.

کس - kas [ی-ک] : تنگ ، کوتاه ، کوچک .
 کسرک - keserk [ی-ک] : دانهٔ معطری است مانند زیره ، که مصرف طبیبی نیز دارد .
 کستر - kaster [ی-ک] : کهنتر ، کوچکتر .
 کست و بخشش - kest o baxš [ی] : سهم و قسمت .
 کسگ - kasog [ی] : کوچولو . = کسوگ .
 کسلگ - kasolog [ی] : کوچولوئیک . کوچکک . = کسلوگ .
 کسلوگ - kaselug [ک] = کسلگ . باین واژه ن ک .
 کسنی - kosni [ی] = کاسنی . باین واژه ن ک .
 کس و کم - kas o kom [ی-ک] : خویش و قوم ، نزدیکان .
 کسوگ - kasug [ک] = کسگ . باین واژه ن ک .
 کش - kaš [ک] : ۱- آلتی که از شاخه و برگ و سازو بهم بیچند و با طنابی به بندند و درجوی آب کشند تا سرعت آب بیفزاید . ۲- همین واژه با تلفظ «kes» [ی] : دامن . = کشه = کوش .
 کشاب - kešāb [ک] : پشت بند در ، چفت پشت در . = کشو .
 کشار - kešār [ک] : ۱- کنار ، پهلو . مثلا «کشاری هم نشسته‌ین - kešari

= کسروک ایبدوون . باین ترکیب ن ک .
 کروور - kerover [ی] : سروصدا . قال و قیل .
 کروون - karavun [ی] : ظروف مسین . = زدار .
 کره - kara [ی] : کپک . همین واژه با تلفظ «kaara» [ک] : بز نریکساله . = کره چیش .
 کره هشی - karahoši [ی] : شتریکساله . = بلمون .
 کری - kerī [ک] : اجاق . دریزد «kri» تلفظ کنند . این واژه با تلفظ «kri» [ی] = کرا . باین واژه ن ک .
 کریا - keryā [ک] : ذغالی که از بوتهٔ «اردلک» تهیه کنند .
 کری رون - kri-ravon [ی] : منقل زغالی ، کوره مانندی که از آهن سیاه درست کنند و زغال در آن سوزانند .
 کریز - kaariz [ی] : کاریز ، قنات . = قنوت = قنات = کهن .
 کریش - koris [ک] : چرخشت .
 کریشکو - koriškow [ک] : غنچه خرما .
 کریشه - korise [ک] : آشغال و اضافهٔ خرمن حیوانات .
 کری مایه - kaari māya [ک] : بز ماده یکساله . = کری مویه .
 کری مند - kerimend [ک] = خرومند . باین واژه ن ک .
 کژ - kaž [ک] : کج . = خل .

«*hem ništayen*» = کنازهم نشسته اند.
 ۲- شیارهای گاو آهن = کشل .
کشل - [*kešāl* ك] = کشار. باین واژه
 ن.ك. مسلمین کرمان هم «*kešāl*» تلفظ
 میکنند .
کشتک - [*koštak* ی-ك] : خلخال .



۱- کشتن .
 ۲- زدن و کوبیدن . وکش - *vekoš* .
 = بکش. مکش - *makoš* =
 کشته - *košta* = کشته. بکود - *bekud*
 بکوب . مکود - *makud* = مکوب
 کشته - *košta* = کوبیده . =
 کشتوون . ۳- همین واژه با تلفظ
 [*keštmun* ك]: زمین کشت شده ، زمین
 کاشته . = «*kaštun* - کشتوون» .
 ۴- این واژه با همین تلفظ در کرمان
 بمعنی آیش است . = کشوون .
کشت وورز - [*kešt o varz* ی-ك] :
 کشت وزرع .

کشتوون - [*koštun* ی] = «*keštmun*
 کشتوون» باین واژه ن.ك. وکش -
vekoš = بکش . مکش - *makoš*
 = مکش . کشته - *košta* = کشته .
 وکود - *vekud* = بکوب . مکود -
makud = مکوب . کشته - *košta* =
 کوبیده . همین واژه با تلفظ *kaštun*

[ی] : کاشتن = کاشتون . باین واژه
 ن.ك. وکر - *vekor* = بکار مکر -
makor = مکار . کشته - *kašta* = کاشته
 این واژه با همین تلفظ در یزد بمعنی زمین
 کاشته شده و زمین آیش نیز معنی میدهد .
کشته - [*kešta* ك] : آهنی سوراخ دار که
 داخل سوراخ «*نجیم*» قرار دهند .
کشتی بنون - [*košti-benun* ك] =
 سدره پوشون . باین ترکیب ن.ك.
کشک خلال - [*kaške xalāl* ك] : نوعی
 کشک که باریک و نازک کنند .
کش کش - [*kaškaš* ك]: کسی که «*کش*»
 را در نهر و جویها کشد .
کشکلو - [*kaškalu* ك] : خوراکی است
 با جو و پاجه گوسفند و عدس و چغندر
 تهیه کنند .
کشکو - [*kaškow* ك] : خوراکی است
 با کشک و برگ شلغم و گوشت و سیب
 و تخم کف و دنبه و سبزی و لپه نخود
 پزند .
کشگ و برگ - [*kašg o barg* ك] :
 خوراکی است از برگ شلغم ، بلغوز ،
 خمیر ترش ، سیاه دانه ، کسک ، بادبون ،
 می تخم «*تخم شوید*» تهیه کنند .
کشنی - [*košni* ی] = کاسنی . باین واژه
 ن.ك.
کشو - [*kešow* ی-ك] : پشت بند در ،
 چفت پشت در . = کشاب .
کش ورو - [*kašorow* ك] : دزدی ،
 تقلب .

که شاخ ندارند . ۲- شیاری که در اثر حرکت گاو آهن در زمین پیدا شود .
 ۳- این واژه با تلفظ «kol» [ك] : مغز خوشه خرما پیش از شکستن . ۴- گونه خرما که در تهران معروف است خوردن آن تولید میخچه میکند . ۴- این واژه با تلفظ «keel» [ك] : = کئل . باین واژه ن.ك .

کلاسه - kelāsa [ك] : بندهای شاخه های درختان .

کلاغ - kolāq [ك] : کلاغ = کلو .

کلاغ گرو - kolāq garu [ك] : نوعی کلاغ که سینه اش خاکستری رنگ است .
 = گلوئی گر = هلیوگ .

کلافه - kelāfa [ك] : ۱- چوبهائی که در میان دیوارهای ساختمان بکار رود .
 ۲- کلافه نخ = کلووه .

کلاو - kelāk [ك] : ۱- قلاب و چنگکی که بطناپ چرخ چاه بسته شده است .
 = چنگک = کلیب . ۲- دوشاخه چوبین بزرگی که برای پهن کردن خرمن بکار میرود . اطراف تهران «لیفا - lifā» خوانند .

کلاویز - kelāveng [ك] : گلاویز ، دست به یخه . = گلوویز = دبه یخه .

کلبند - kolband [ك] : ریسمانی که یک سر آن بگردن گاو و سر دیگرش به «جک» بسته میشود . = ورکوله .

کلب - klop [ی] : گونه ، لپ . = کپ = کیت . همین واژه با تلفظ «kolop»

کش و روشدمون - kašorow šodmun [ك] : کش رفتن ، دزدیدن ، تقلب کردن .

کشوون - kešvun [ی] : زمین کشت شده = کشتمون .

کشه - keša [ی] : ۱- چهار زانو . = کوش . ۲- دامن . = کش ، کوش . کشیده - kašida [ك] = تس . باین واژه ن.ك .

کفارک - kaqārka [ك] : قارچ . = کلی شیطون .

کفت - kaf = kaft [ی] : پارومانندی است بادسته جدا . = پارو .

کفچه - kafče [ی] = کبچه . باین واژه ن.ك .

کفتمون - kaftmun [ك] : افتادن ، پرت شدن . و کو - veko = او کو - oku

(کمتر بکار میرود) = بیفت . مکو - maku = mako = میفت . کفته = kafta

= kapta = افتاده . = کفتوون . کفتوون - kaftvun [ی] = کفتمون .

باین واژه ن.ك . و کو - veku = او کو uku = بیفت . مکو - maku = میفت

کفته - kafta = افتاده . ککوئه - kokoa [ی] = بی بی کور .

باین ترکیب ن.ك . ککوئی - kakuti [ی] = کاکوئی . باین

واژه ن.ك . ککووه - kokova [ی] = بی بی کور .

باین واژه ن.ك . کل - kal [ی] : ۱- نوعی از گوسفند و بز

کلم - kalem [ك] : کلم . = کمنی .	[ی-ک] : گونه واپ . ۲- لقه .
کله به - kolomba [ك] : نانی است گرد از آرد گندم که داخل آن خرما گذارند و در روغن بیزند .	کلپت - kolopt [ی] : کلفت .
کلهچه - klemča [ی] = کلچه . باین واژه ن.ك.	کلپتی - kolopti [ی] : ۱- کلفتی، ضخامت. = کیمخت . ۲- نان کوله رفته، نانی که از دیواره تنور بداخل آن افتد و کمی سوخته و کج شود . در یزد این واژه را «klopti» تلفظ کنند . = کلفتی .
کلندار - kelendār [ك] : کارگری که با کلنگ در قنات کار کند . = کلندر .	کلپتی ایبدوون - klopti ibdvun [ی]: کوله رفتن نان . = کلپتی بدمون .
کلندر - kelendor [ی] = کلندار . باین واژه ن.ك.	کلپتی بدمون - kolopti bodmun [ك] = کلپتی ایبدوون . باین ترکیب ن.ك.
کلنگ - keleng [ك] : ۱- خرابه ، ویرانه . ۲- کلنگ ، آلتی که با آن زمین را کنند .	کلپ سر نادمون - kolop ^s sar nādmun [ك] : بالا کشیدن و خوردن مال کسی . = کلپ سر ندوون .
کلو - klo [ی] ۱- کلوخ . = کلوخ . ۲- کلاغ . ۳- نان کوچکی که در جشن گهنبار بدعوین داده میشود . = لووگ .	کلپ سر ندوون - kolop-sar-nodvun [ی] = کلپ سر نادمون .
کلوئی گر - kolo i gar [ی] = کلاغ گرو باین واژه ن.ك.	کلته - kolta [ك] : دستمالی که دختران زیر لچک روی موی سر می بسته اند . = کلوته .
کلوته - klüta [ی] = کلته . باین واژه ن.ك.	کلچه - kalača [ك] : مرافعه ، کشمکش ، دعوا . = کلچه .
کلوچ - kolowč [ك] = کچه . باین واژه ن.ك.	کلده - kelda [ك] : کلید = کلیده .
کلوچیری - kelo-čiri [ی] = کراچک . باین واژه ن.ك.	کلزگ - kolezg [ك] : درخت پژمرده ، درخت آفت دیده و از رشد و نمو افتاده .
کلوخ - kolux [ك] = کلوخ = کلو .	کلفتی - klofti [ی] = کلپتی . باین واژه ن.ك.
کلوخ کو - koluxku [ك] : چوبی است کلفت که کلوخ را با آن بکوبند و نرم کنند . = کلو کود = کلو کوز .	کلک - kolok [ك] : کلون درخانه . = کلیدین .
کلوزار - kelowzār [ك] : آلتی دنداندار که بود قالی را با آن میکوبند .	

جگروقلوه ودل وجگرسفیدگوسفندکه
 بایباز وروغن سرخ کنند . جغورغور
 [تهران] . = کلیه . ۲- قلیاب .
 کلیپ - kalip [ی] کلاک . باین واژه
 ن.ک.
 کلیجه - kolija [ک] : پالتو . = ریوری
 = برجی .
 کلیدین - klidin [ی] = کلک . باین واژه
 ن.ک.
 کلیر - kolir [ک] : بشکل شتر . = گوله
 = گووله .
 کلیس - kolis [ی-ل] : زوزه وناله سگ .
 کلایل الملک - kelilolmolk [ی ک] :
 ناخنک [تهران] . تخم گیاهی است که
 شباهت بناخن دارد و برای رفع
 سرماخوردگی بکارمیرود . نخونک =
 نوونک .
 کلیلو - kelilu [ک] : دسته چوبی چرخ پنبه
 ریزی . = کلیله .
 کلیمه - klila [ی] = ۱- کلد . باین واژه
 ن.ک . ۲- کلیلو . باین واژه ن.ک .
 کم - kom [ک] : ۱- شخص ، کس . =
 خدوم . ۲- این واژه با تلفظ «kem»
 [ی-ک] : کم ، اندک .
 کماچ - komāč [ک] : ناننی پهن و کلفت
 که با روغن در کماچدان پزند . =
 کمچ .
 کماچ خایه - komāč xāya [ک] : کوکو ،
 غذائی که از سبزی و تخم مرغ و روغن
 تهیه شود = کوکو .

کلوس - kelevs [ی] = غوس . باین
 واژه ن.ک.
 کلوغ کشته - koluq košta [ک] = انبش .
 باین واژه ن.ک . مسلمان کرمان
 «koluqzada» گویند .
 کلوکود - kolokud [ی] = کلوخ کو .
 باین واژه ن.ک.
 کلوکوز - kolokuz [دی] = کلوخ کو .
 باین واژه ن.ک.
 کل و کول - kal o ku [ی-ک] : اثاث خانه ،
 لوازم خانه ، خرت و خورت .
 کل وول - kelovel [ی-ک] : شراب .
 کلووه - kelova [ی] = کلافه . باین
 واژه ن.ک . همین واژه با تلفظ «klova»
 [ی] = پلکو . باین واژه ن.ک.
 کلوویز - kaloviz [ک] : ملامقه ، ملاقه
 [تهران] .
 کلویز - klaviz [ی] = کلوویز . باین واژه
 ن.ک.
 کله - kala [ک] : کلاه . این واژه را در
 یزد «kla» تلفظ کنند . همین واژه با
 تلفظ «kola» [ی] = کپک . باین
 واژه ن.ک.
 کله پستی - kola pošti [ی] = توبره .
 باین واژه ن.ک.
 کله ویز - kelaviz [ی] = کلوویز . باین
 واژه ن.ک.
 کلی - kali [ی] : چنگک ، قلاب . = کلاک
 = کلیپ = چنگک .
 کلیا - kalyā [ک] : ۱- خوراکی است از

کمند - kemend [ی]: دسته بیل و کلنگ
و نظایر آنها. = استن = دشته.

کمنی - komni [ی] = کلم. باین واژه
ن.ك.

کمو - kemu [ك]: غر بال بزرگ بوجاری.
این واژه را در یزد «kmo» تلفظ
کنند.

کمو بار انداز - kemu bārandāz [ك]:
غر بال کوچک.

کمه - kome [ك]: ۱- گودالی که برای
کمینگاه تهیه کنند. ۲- این واژه با
تلفظ «kama» [ك] و تلفظ «kema»
[ی]: قبا. ۳- با تلفظ «koma» [ك]:
غر بال = کمو.

کمی - komi [ك]: ۱- شخصی، کسی.
= خدمی. ۲ = کدم. باین واژه
ن.ك.

کمین نشتمون - kemin naštun [ك]:
کمین نشستن. = کوین نشتون.

کمینه - kemina [ك]: سرند چشم بلبلی.
کنادمون - kenādmun [ك]: ۱- کندن.
۲- گاز گرفتن سگ و سایر درندگان.
وکن - veken = بکن. ممکن -
maken = مکن. کناده - kenāda
= کنده. = کندوون.

کنار - konār [ك]: انار کوچک و نارس.
کنارو - konāru [ك] = کنار. باین
واژه ن.ك.

کناره - kenāra [ك]: ۱- حاشیه قالی.
۲- قالی که در کنار اطاق اندازند.

کماچ سن - komāč-sen [ك]: کماچی
که با «آردسن» تهیه شده است. =
کماچ سن.

کماچه - komāča [ك]: تخته ای گرد و
مدور که سرتیرگ چادر گذارند.

کمادون - komādun [ك] = کماجدان.
= کماجدون.

کماتر - kemter [ی-ك]: کماتر.
کماچ - komoč [ی] = کماچ. باین واژه
ن.ك.

کماچه - kamča [ك]: ماله دسته دار که
در بنای بکار رود.

کم دادمون - kem dādmun [ك]:
غله راهنگام پاك کردن از غر بال کوچک
«کمو بار انداز» بفر بال بزرگ «کمو»
ریختن.

کمدار - kemdār [ك]: بوجار.
بوربز.

کمر - komor [ك]: ۱- قفا، پشت سر.
۲- میوه و محصول دیررس. ۳- نابالغ و
نارس در مورد حیوانات. ۴- در یزد
این واژه به معنی جوان و جاهل بکار
میرود.

کمریت - kemrit [ی-ك]: کبریت.
کم کرتمون - kem kartmun [ك]: کم
کردن، تفریق کردن. = کم کرتوون.
کم کرتوون - kem kartvun [ی] =
کم کرتمون. باین واژه ن.ك.

کماگ - kemog [ی] = راتی. باین
واژه ن.ك.

کنده - konda [ی-ك] : تنه درخت، کنده
هیزم .

کنده سر کلوخ کو - konda-sar-e-koluxku [ك] : کنده کلوخ کوپ ، قسمت کلفت
وسنگین کلوخ کوپ .

کنزرك - kanzerk [ك] : کاه ته خرمن .
= بیزر .

کنسك - kenesk [ك] : مسك و بخیل ،
کنس . دریزد این واژه را «knesk»
تلفظ کنند . = کچ و کنس = کچ و
کنسك .

کنگ - kong [ك] : خرمای کال ، خرمای
نارس .

کنگر - kengar [ك] = زیغل . باین واژه
ن.ك .

کنورووورپ - kenorovar [ی] = کنارووور .
باین واژه ن.ك .

کنه تون - kanatun [ك] : دانه کرچك .
= بیدانجیر = ویدانجیر .

کوار - kevār [ك] : الاچیق مانندی که
بابوته اطراف وطاق آنرا می پوشانند .

کوپ - kup [ی] = دونی سال . باین
واژه ن.ك .

کوپال - kopāl [ك] : تکه های نا [] =
کول «تهران» که درقنات بکاررود .

کوپتر - kupter [ی] : کیوتر . = کوتر .
مسلمانان یزد «kafter» یا «kafter»
تلفظ کنند .

کوپتری چاهی - kupter i čahi [ی] :
کیوترچاهی .

کنارووور - kenārovar [ك] : زن حیض
این اصطلاح نسبتاً تازه است .

کنتول - kantul [ك] : اسقاط ، فرسوده ،
کهنه .

کنجت - konjet [ی] : کنجد . = کنجی
= کنجد .

کنجد - konjed [ی] = کنجت . باین
واژه ن.ك .

کنجوز - kanjuz [ك] : تعمیر مختصر قنات .
کنجوز کرمون - kanjuz kartmun [ك] : قنات را تعمیر مختصری کردن .
= وهرز کرتووون .

کنجی - konji [ك] = کنجت . باین واژه
ن.ك .

کندارو - kandāru [ك] : کسل ، خسته ،
آزرده .

کندر - kondor [ی] : ۱- صمغی است
خوشبو که در مراسم آئینی در آتش ریزند
در بیشتر خانه های زردشتیان نیز بکار
میرود . = کندرك . ۲- این واژه با
تلفظ kander [ی-ك] : خندق ، دره ،
آب کند .

کندرک - kondork [ك] = کندر . باین
واژه ن.ك .

کندک - kendeک [ك] : خندق ، گودال
عمیق .

کندوون - kenodvun [ی] : = کندامون .
باین واژه ن.ك . وکن - veken =
بکن . مکن - maken = مکن . کنده -
kenoda = کنده .

کوپته ریژه - kupta-riza [ی-ك] :
 آبگوشتی که با گوشت کوبیده و پیاز و
 شبت و برنج تهیه کنند.
 کوت - kut [ك] : يك سهم از سه سهم
 محصول که معمولاً در کرمان يك کوت
 رعیت و دو کوت مالک میبرد.
 کوتبر - kut-bor [ی-ك]: درخت و گیاهی
 که نیمه بر کرده باشند.
 کوتر - kuter [ك] = کوپتر. باین واژه
 ن.ك.
 کوچک - kowčak [ی-ك] : ۱- تخم
 گل زردوگ. باین ترکیب ن.ك. =
 کوشک. ۲- این واژه در یزد به معنی
 بیماری شش گوسفند و گاو است.
 کوچکو - kowčaku [ك] : بیماری شش
 گاو و گوسفند. = کوچک.
 کوچو - kavču [ك] = کبچه. باین
 واژه ن.ك.
 کوچوگ - kavčug [ك] = کبچه. باین
 واژه ن.ك.
 کوچه - kavča [ی] = کبچه. باین واژه
 ن.ك.
 کوچه لیز - kawčaliz [ك]: ملامقه کوچک،
 ملامقه [تهران] کوچک. در لاریجان
 « کچلیز - kačliz » ملامقه چوبین را
 خوانند.
 کود - kud [ی-ك] : کپه، توده. =
 غند.
 کود کرتمون - kud kartmun [ك] :
 انباشتن، رویهم کت کردن. توده

کردن. = کود کرتمون.
 کود کرتون - kud kartvun [ی] =
 کود کرتون. باین ترکیب ن.ك.
 کور - kavor [ی] : دیواره چاه.
 بون انبار. همین واژه با تلفظ «kur»
 [ی] : بره ماده یکساله.
 کوروزه - kuruza [ی] = کروزه. باین
 واژه ن.ك.
 کوزوره - kuzora [ی]: کزل. باقیمانده
 خوشه جو و گندم که سخت کوبیده
 میشود.
 کوسن - kovsen [ك] : گیاهی است کوهی
 که جهت مسهل بکار میرود.
 کوش - kuš [ك] : ۱- دامن. = کش
 = کشه. ۲- همین واژه با تلفظ
 «kavš» [ك] : کفش = چمش.
 ۳- و با تلفظ «kuš» [ك] : چهارزانو.
 = کشه.
 کوشک - kevešk [ی-ك] : ناخن =
 نئون.
 کوشگ - kawšog [ی] = تخم گل
 زردوگ. باین ترکیب ن.ك.
 کوفت واورز - kufto-owzor [ی] =
 شلمونک. باین واژه ن.ك.
 کوکو - kuku [ی] = کماج خایه. باین
 ترکیب ن.ك.
 کوکوئه - kukua [ی] = بی بی کور.
 باین ترکیب ن.ك.
 کوگ - kawg [ی-ك] : کبک. در یزد
 «kowg» نیز تلفظ کنند.

امور مربوط بقنات .
کھگل - kahgel [ی] : کاهگلی که روی
 بام کشند . = بون اندود .
کهل - kehel [ی] = کتل . باین واژه
 ن.ک .
کهن - kahn [ک] : قنات ، چشمه .
 کهریز = قنوت .
کهن انبار - kahn-onbār [ک] =
 کتورچا . باین ترکیب ن.ک .
کهن ور - kahonvor [ی] = کتورچا .
 باین ترکیب ن.ک .
کهنو - kahnow [ک] : دیهی که بوسیله
 آب قنات مشروب شود .
کهنه پهلہ - kohne pahle [ک] : شخص
 بیکار و تنبل . = کهنه قتلہ .
کهنه فٹلہ - kohna-faala [ک] =
 کهنه پهلہ .
کهور - kahur [ک] : درختچه ای است در
 گرمسیر کرمان که گاهی باندازه درختان
 معمولی بلند میشود . ریشہ اش بسیار
 سخت است . چوبش برای ساختن مبل
 بکار میرود .
کی - ki [ی] : کوچہ . = کیچہ .
کیا - koyā [ک] = کویی . باین واژه
 ن.ک .
کیپی - keypi [ی] = کتپی . باین واژه
 ن.ک .
کی تنگ - ki-teng [ی-ک] : اصل لغت
 بمعنی « کوچہ تنگ » است . و بمعنی
 یهودی و کلیسی بکار میرود .

کول - kul [ی-ک] : بشت .
کولادمون - kowlādmun [ک] : کاوش
 وجستجو کردن . و کول - vekowl
 = makowl . مکول .
کاوش مکن - kowlāda =
 کاوش کرده . = یزندون = یشتوون .
کولک - kulak [ک] = کروزہ . باین
 واژه ن.ک .
کوم - kum [ی-ک] : ۱ - ورمی که در
 اثر زیادی خون در سقف دهان خران
 ظاهر شود . ۲ - کام ، منظور .
کومی دل - kum i del [ی-ک] : کام دل .
کونہ - koonā [ی-ک] : کهنہ ، قدیمی .
کوهہ - koha [ی] : کوزہ کوچکی که در
 آن نمک ریزند .
کویج - kvij [ی] : یکہزار ذرع مربع
 زمین ، قفیر . ۲ - یک سنگ آب .
کوین - kvin [ی] : کمین .
کوین نشتون - kvin nestvun [ی] :
 = کمین نشتون . باین ترکیب ن.ک .
کوی - koyi [ی] : کجا . = کیا .
کہ - ke [ی-ک] : کی ؟ ، چه کسی ؟ . همین
 واژه یا تلفظ «keh» [ک] : کاه . و با
 تلفظ «kah» [ی] = کاه .
کھروو - kahravu [ی] : کھربا .
 زردی .
کھریز - kahriz [ی] : قنات ، کاریز .
کھکین - kahkin [ک] = چاخو . باین
 واژه ن.ک .
کھکینی - kahkini [ک] : مربوط بکاریز ،

مخصوص زنان .	کیچه - kiča [ک] = کی . باین واژه ن.ک.
کیش بف - kišbof [ی] = کیشاف .	کیز - kiz [ک] جوی و گودال جالیزکاری در اطراف تهران «کوز» خوانند . کیزه .
باین واژه ن.ک.	کیروپشته - kiz o posta [ک] = کرت و کیزه . باین تر کیب ن.ک.
کیشبون - kišbun [ک] : مستحفظ آب قنات یا چشمه .	کیزه - kiza [ی] : ۱ - کیز . باین واژه ن.ک. ۲ - بند لب کرد . = آستره .
کیشکو - kišku [ک] : سرزنش هلامت . = شموت .	کیسه - kisa [ک] = پلووه . باین واژه ن.ک.
کیشی سایه کوئی - kiši sāyekui [ی] - ک : چارقدی ابریشمین بانقش و نگار .	کیسه ای نونوائی - kisei-nunvāi [ک] = دستکشی که حین بستن نان بدست و ساعد و بازو کشند . = کیسه ای نونوائی .
کیفی - keyfi [ک] : کثی . باین واژه ن.ک.	کیسه ای نونوائی - kisei nunvoi [ی] = کیسه ای نونوائی . باین تر کیب ن.ک.
کیمخت - kimox [ک] = کلپتی . باین واژه ن.ک.	کیش - kiš [ک] : محل آفتابی شدن قنات . = برهنه خوب = جدول = جدول .
کینه کر - kinakor [ی] : انتهای کار [بارچه بافته شده] در دستگاه بافندگی .	کیشاف - kišbāf [ک] : پارچه های ابریشمی
کینه کله - kina kala [ک] : سخریه ، مسخره . در یزد این واژه را «kine» تلفظ کنند .	
کیوا - keyvā [ک] : کود ، رشوه . = بر .	

گ

گت - got [ی - ك] : ۱ - بزرگ .
۲ - ثروت مند .

گترمه - gotorma [ی - ك] : کننده ، بدقواره .
گت و گمند - gato gmend [ی] : درشت ،
بزرگ ، سترگ . = کندومند .

گج - goj [ك] : سوراخ سنبه ، بیخ و بن ،
تهوتو = برین = گجوار = گژ =
گژوار = وج = وج و برین .

گجسته - gojasta [ك] : ملامون ، ملحد .
در یزد این واژه را «gojesta» تلفظ
کنند .

گجنگ - gejeng = gojeng [ك] : خوراکی
که زیاد از حد پخته و وارفته شده
باشد .

گجوار - gojvār [ك] = گج . باین واژه
ن.ك .

گج شوره - gače-šura [ك] : گچی است
خاکی رنگ که مانند گچ سفید میزند
و بعداً میکوبند و مصرف میکنند .

گج کوئی - gač-kui [ی] = گج شوره .
باین ترکیب ن.ك .

گدار - godār [ك] : گردنه ، گذرگاه کوه .
= گذر .

گداره - godāra [ك] = بریده . باین
واژه ن.ك .

گدر - godor [ی] = گذار . باین واژه

گنخوره - gaaxora [ی] : کپوراه . =
کاچو .

گنود - goud [ك] : شترنر . = گوود .
در یزد این واژه را «gaud» نیز تلفظ
کنند .

گاچو - gāču [ك] = کنخوره . باین
واژه ن.ك . = رروگ .

گارت - gārt [ك] : جویهای که درختان
خرما در آنها کاشته میشود .

گاز - gāz [ك] : میخ جویی = گوز .

گازرو - gāzaru [ك] : گیاهی است که
دانه های آن بشکل اسفند است و مصرف
طبی دارد .

گاسکو - gāsku [ك] : ۱ - سنگین .
۲ - پروانپاشته و لبریز . = دمریز .

گبر - gebr [ك] : دستگیره جوال و
خورجین که از موی بز یا پنبه درست کنند .
= گور .

گبل - gobal [ی] = بیل . باین واژه
ن.ك .

گپ - gap [ی - ك] : حرف ، سخن ، گفتار .

گپا - gepā [ك] : خوراکی است که از
شکبه گو سفند درست کنند . = گپو
= گپیو = سختو .

گپو - gepu [ی] = سختو . باین واژه
ن.ك .

ن.ك. این واژه با تلفظ «gadar» [دی]:
گوساله .

گدرم - godrom [ك] : نا متناسب .
گفتگوی از اندازه خارج . = گنده و فی .

گدرم انداز - godromandāz [ك]: کسی
که مطلب ساده ای را لغت و لماب دهد ،
اغراق گو .

گدرم پرنادمون - godrom pernādmun
[ك] : غلو کردن ، موضوعی را باشاخ
و برگ زیاد بیان کردن .

گدوگد - gadogod [ی-ك] : گدامنش ،
پست فطرت .

گده - gada [ك] : پسر هرزه و بد پشت .

گراز - gorāz [ك] : پنجه تخته ای که برای
بازه کشی بکار رود .

گران - gorrān [ك] : آتش تیزوتند ،
سبیل بزرگ و بلند . = گرون .

گر به نو - gorba-now [ی]: تنبوشه کوچک .
که در تهران «گر به رو» خوانند . =
زوک .

گرب - gorp [ك] : پهلو ، کنار ، آغوش .
= گل و ول .

گرپی - goropi [ك] : از اسامی اصوات
است . صدای فرو افتادن چیزی .

گرت - gort [ك] : ۱ - دو کی بلند است
در دستگاه بافندگی يك سر بندهای نخ
بآن وصل است و يك سردیگر آنها به
«كدراك» است که هنگام بافتن پارچه
سخت و سست میشود . ۲ - جو بهای
بزرگ باغهای مرکبات و نخلستانها .

گرتادمون - gertādmun [ك] : جستجو
کردن ، دنبال چیزی گشتن . وگرت .
magert = بگرد . مگرت - magert
= مگرد . گرتاده - gertāda
= گشته . = گرتدوون .

گرتدوون - gertodvun [ی] = گرتادمون .
باین واژه ن.ك. اسم مفعول از این مصدر
«gertoda» بکار میرود .

گرجه - gerja [ی-ك]: بچه ، طفل ، لفظی
است که برای تخفیف و استحقاق بکار
میرود خصوصاً برای کسی که نمی فهمد
و درك نمیکند .

گرچین - garjin [ی-ك] : چرخ خرمن
کوبی . = ورجین . = برجین .

گردن - gardan [ك] : بدنه و تنه درخت
خرما .

گردی کشته برشته - gordi-kosta
brešta [ی] : غذایی است . قلوه را
می کوبند و با پیاز و ادویه مخلوط میکنند
و در روغن سرخ میکنند . گردی کوپته .
گردی کوپته - gordi-kopta [ك] =
گردی کشته برشته . باین ترکیب ن.ك.
گرفتمون - graftmun [ك] : گرفتن .
آگار - āgār = بگیر . مگار -
magār = بگیر . گرفته - grafta
= گرفته . = گرفتوون = گرفتون .
گرفتون - graftun [ی] = گرفتمون .
باین واژه ن.ك. اگر - agor = اگو -
agu = بگیر . مگر - magor = مگو
= magu = بگیر . گرپته - grapta
= گرفته .

ن.ك. این واژه با تلفظ «gadar» [دی]:
گوساله .

گدرم - godrom [ك] : نا متناسب .
گفتگوی از اندازه خارج . = گنده و فی .

گدرم انداز - godromandāz [ك]: کسی
که مطلب ساده ای را لغت و لماب دهد ،
اغراق گو .

گدرم پرنادمون - godrom pernādmun
[ك] : غلو کردن ، موضوعی را باشاخ
و برگ زیاد بیان کردن .

گدوگد - gadogod [ی-ك] : گدامنش ،
پست فطرت .

گده - gada [ك] : پسر هرزه و بد پشت .

گراز - gorāz [ك] : پنجه تخته ای که برای
بازه کشی بکار رود .

گران - gorrān [ك] : آتش تیزوتند ،
سبیل بزرگ و بلند . = گرون .

گر به نو - gorba-now [ی]: تنبوشه کوچک .
که در تهران «گر به رو» خوانند . =
زوک .

گرب - gorp [ك] : پهلو ، کنار ، آغوش .
= گل و ول .

گرپی - goropi [ك] : از اسامی اصوات
است . صدای فرو افتادن چیزی .

گرت - gort [ك] : ۱ - دو کی بلند است
در دستگاه بافندگی يك سر بندهای نخ
بآن وصل است و يك سردیگر آنها به
«كدراك» است که هنگام بافتن پارچه
سخت و سست میشود . ۲ - جو بهای
بزرگ باغهای مرکبات و نخلستانها .

گزاردمون - gezādmun [ك] : نیش زدن،
 گزیدن . و گز - vegez بگز . مگز -
 = magez = مگز . گزارده = gezāda
 = گزیده . = گشتمون = گشتوون .
 گزر - gezer [ی] = زردک . باین واژه
 ن.ك .

گزند - gozend [ك] : خسارت ، گزند ،
 زبان . دربرزد این واژه را «gazand»
 تلفظ کنند .

گزی چکیده - gazi čakida [ی-ك] :
 صمغی است که از بوته گز در کرمان بدست
 آید که برای مرض قند بسیار نافع است
 و در گزهم مقداری از این صمغ هست .
 گز - goz [ك] = گج . باین واژه ن.ك .
 گزوار - gozvār [ك] : ۱ = بریک . باین
 واژه ن.ك . ۲ - گج . باین واژه ن.ك .
 گسپند - gospend [ك] : گوسفند . این واژه
 را دریزد «guspend» تلفظ کنند .

گسک - gesk [ك] : سوراخ ، درز .
 گسی - gosi [ی-ك] : جوانه درخت موکه
 خوشه انکوراز آن سرزند .
 گش - goš [ی-ك] : گوش .
 گشاد - gošād [ك] : فراخ ، گشاد . =
 فروخ = هره .

گش پرتوون - goš prontvun [ی] : بند
 شنیدن ، تعلیم یافتن ، فراگرفتن . گش
 ابرن - goš apron = فراگیر . گش
 مبرن - goš mapron = فرامگیر .
 گش پرتنه - goš pnorta = آموخته
 = گش پنارتمون .

گرفتوون - graftvun [ی] = گرفتمون .
 باین واژه ن.ك .

گرسابی - gorgzābi [ك] نوعی چکمه
 چرمی است .

گرسامیش - gorgomiš [ك] : سحر ،
 بگاه . همین واژه در تهران بهمین معنی
 بکار میرود .

گرسگی اول - gorgi avval [ك] : اول
 شهر یورتا سیزدهم شهر یورت = معیل =
 زشت اول .

گرسگی دوم - gorgi dovvom [ك] =
 سهیل باین واژه ن.ك .

گرسگی سوم - gorgi sevvom [ك] : از
 اول مهرماه تا اول آبان ماه .

گرم - gorm [ك] : ۱ - کروزه . باین
 واژه ن.ك . ۲ - چرخ از چوب در گاوگرد
 که تیرهای چوبین بشکل دندانان بآن
 متصل است و با حرکت این چرخ ، چرخ
 آب گاوگرد بگردش و حرکت درآید .

گرمب - goromb [ك] : از اسامی اصوات
 است . صدای فرو افتادن چیزی .

گرمک - garmak [ی-ك] : گرمک .

گرن - geren [ی-ك] : گره .

گرنجه - grenja [ی] : بندبند . =
 بندبند .

گروچینگ - gročinog [ی-ك] =
 خرناسک . باین واژه ن.ك .

گرون - gorrion [ی] = گران . باین
 واژه ن.ك .

گز - gez [ك] : تقلید .

گش گر - goš gor = نگهدار . گش
مگر goš magor نگه مدار . گش گر پته -
goš grapta = نگه داشته . = گش
گرفته مون .

گش کرتمون - goš kartmun - [ك]:
نگهداشتن ، شنیدن . = گش کرتوون
= گش کرتون .

گش کرتون - goš kartun [ی] = گش
کرتمون . باین واژه ن .ك .

گش کرتوون - goš kartvun [ی] =
گش کرتمون . باین ترکیب ن .ك .

گش گرفتمون - goš graftmun [ك] =
گش گرفتوون . باین ترکیب ن .ك .
گش گار - goš gār = بخاطر بسیار
گش مگار - goš magār = بخاطر
مسیار . گش گرفته - goš grafta =
بخاطر سپرده .

گش نيز او - gašniz-ow [ك] : خوراکی
است که با آرد گندم و تخم گشنیز و روغن
تهیه کنند .

گشه - goša [ی-ك] : گوشه .

گك - gok [ك] : قورباغه ، وزغ .
وك .

گك سم - gok som [ك]: آبدزدك . =
= وودزك .

گل - gal [ی] : ۱- محل ورود آب از
جوی بکرد زراعت . = گوشه = گله .
همین واژه در یزد و کرمان بمعنی: ۲- مخلوط
۳- گردن . بکار میرود .

گللاک - golālak [ك]: منگوله ابریشمین

گش پنار تمون - goš penārtmun [ك]:
= گش برنتوون . باین ترکیب ن .ك .
گش آپنار - goš āpenār = فراگیر .
گش مپنار - goš mapenār = فرامگیر .
گش پنارته - goš pnārta = فرا
گرفته .

گشتمون - gaštmun [ك] = گزادمون .
باین واژه ن .ك . و گز vegez . بگز .
مگز - magez = مگز . گزاده -
gezāda = گزیده .

گشتوون - gaštvun [ی] = گزادمون .
باین واژه ن .ك . اسم مفعول این مصدر
«gezoda» یا «gašta» بکار میرود .
گشته - gešta [ك]: آهن سوراخ داری که
داخل سوراخ «نجیم» کنند .

گش دادمون - goš dādmun [ك]: گوش
دادن . گش آته - goš āte گوش بده!
گش مته - goš mate گوش مده . گش
داده - goš dāda = گوش داده . =
گش ددوون .

گش ددوون - goš dodvun [ی] =
گش دادمون . باین ترکیب ن .ك . گش
اتن - goš aten = گوش بده . گش متن -
goš maten = گوش مده . گش دده -
goš doda = گوش داده .

گشرو - goš-ru [ی-ك] : چهاردهمین روز
هر ماه که در نوشته ها و تقویم «گوش»
نویسند .

گش گر پتوون - goš graptvun [ی] :
نگهداشتن ، بخاطر سپردن . حفظ کردن .

گلشن - gelsen [ك]: گودالی که گل و خاک
 برای ساختمان از آن بردارند .
 گلیمچار .
 گل عوروس - gole owrus [ی] = سرخ
 مرز . باین ترکیب ن.ك.
 گلکار - gelkār [ك]: بنا . = گلکر.
 گلکر - gelkor [ی] = گلکار . باین واژه
 ن.ك.
 گل‌مچی - golomči [ك]: پسرکی که همراه
 چاروادار یا آبدار باشد و بآنان کمک
 کند .
 گل‌مشته - golmošta [ك]: فتنه ، فساد .
 = النج = هلنج .
 گلنار - golnār [ك]: گل انار . = گلنور.
 گلنبار - gelonbār [ك] = کارگری که
 گل‌ولای قنات را در دلوریزد .
 گلنبر .
 گلنبر - gelonbor [ی] = گلنبار . باین
 واژه ن.ك.
 گلنور - golnor [ی] = گلنار . باین واژه
 ن.ك.
 گل نیشکوی - gol niškog [ی] =
 برنده ایست .
 گلو - golu [ك]: سوراخی که وسط سنگ
 زیرین آسیاب است .
 گلولک - gololak [ی] = کلالک . باین
 واژه ن.ك.
 گل ومل - galomal [ی]: سرخ و برشته .
 گل وول - galoval [ی]: ۱- گرب
 باین واژه ن.ك. ۲- مخلوط ، درهم ،

که برای زینت بکار می‌رود. = گلولک .
 گل‌بند - gelbend [ك]: کارگری که درته
 چاه دلورا بقلاب ریسمان اندازد .
 =
 لوشه کش = لوکش . دریزد این واژه
 بمعنی بیل کوتاهی است که مقتیان با آن
 کار کنند .
 گلپر - golpar [ك]: گلی است مانند
 گل سرخ که با ماست و دوغ مصرف
 کنند .
 گل خاری - golxāri [ك]: سرخ کم‌رنگ .
 گل خشت - golxest [ك]: گلپای زرد
 رنگی است مانند زعفران که مصرف
 دارویی دارد . = گل زردگ .
 گل خوشه‌ای - gol xušai [ك]: گلی
 است شبیه نسترن برنگ صورتی .
 گلر مسی - gelarmasi [ك]: بوته ایست
 شبیه بگل آفتاب‌گردان که غده های
 غذائی ریشه آنرا ترشی می‌اندازند . در
 تهران سیب زمینی ترشی خوانند . این
 واژه تلفظ غلطی از «yer-ālmāsi»
 ترکی است که بمعنی سیب زمینی است
 = یلل مسی .
 گل زردک - gol zardog [ی] = گل
 خشت . باین ترکیب ن.ك.
 گل زوپا - gol zupā [ك]: گیاهی است
 که مصرف دارویی دارد. = گل زوپو.
 گل زوپو - gole-zupow [ی] = گل زوپا.
 باین واژه ن.ك.
 گل زیره - gol zire [ی-ك]: نوعی شال
 که بوته‌های ریز دارد .

گلی نر - geli ner [ی] : خاک رس ، گل
رس . = دوم .

گلی و دیم - goli vodim [ی] : نوعی
گل و بته که با نانخ ابریشم رنگین روی
پارچه میزده اند .

گلی هم - gali hem [ی-ک] : آمیخته ،
مخلوط ، درهم . در تهران «galeham»
گویند . = گل و ول .

گم - gom [ی] : ۱- سفالی بقطر دوسا نتیتر
و نیم و عرض پانزده سانتیتر ، تقریباً بیضی
شکل که در مجرای قنات پهلووی یکدیگر
قرار دهند تا از بشته کردن قنات جلوگیری
کند . در اطراف تهران «کول-kaval»
خوانند . = نا . ۲- اخلاق و رویه .
مسلمین کرمان این واژه را «گوم-
gum» تلفظ کنند . = وم .

گمار - gomār [ک] : نگهبان . پاسدار .
= گمر .

گمار تمون - gomārtmun [ک] : گماردن ،
تعیین کردن . و گمر - vegmor = بگمار
مگمر - magmor = مگمار . گماشته .
gomāšta = گماشته . = گمر توون .

گمار چی - gomārči [ک] : ۱- نگهبان
پاسدار . ۲- نگهبان و مستحفظ آب .

گمار دهمون - gomārdmun [ک] : =
گمار تمون . باین واژه ن.ک. و گمار -
vegomār = بگمار . مگمار - magomār
= مگمار . گمارده - gomārda =
گماشته . = گمر دوون .

گمبار - gambār [ک] : اعیاد ششگانه

گل هم . = گلی هم .

گلو ویز - galowviz [ی] = دبه یخه .
باین ترکیب ن.ک.

گله - gela [دی] : گل و خاک کی که جلوی
آب درجوی ریزند تا مسیر آنرا بگردانند .
= ولگ .

گله - gala [ی-ک] : ۱- گله گوسفند .
۲- [ک] گله ، شکایت ، شکوه . =
گوینه . ۳- [ی] = گل = گوشه .
باین واژه ها ن.ک.

گله و گوینه - glah o gvinah [ی] :
گله ، شکایت ، شکوه . = گله .

گلی بیل - gali-bil [ک] : سوراخ بیل
که دسته بیل را در آن جای دهند .
لوله ای برده .

گلی تئل - geli taal [ی-ک] : تریاک .
گلی خورشید و موه - goli-xoršidomoh
[ی] : نوعی گل و بته که بانخ ابریشم
روی پارچه میزده اند .

گلی شیلونه - gol i silona [ی] : نوعی
گل و بته که روی پارچه بانخ ابریشم
رنگین میزده اند .

گلی فلفل - gol ifelfel [ی] : نوعی گل
بته که بانخ ابریشم رنگین روی پارچه
میزده اند .

گلی گنو - goli genu [ی] = کرپوره .
باین واژه ن.ک.

گلی گنی - goli-geni [ی] = کرپوره
باین واژه ن.ک.

گلیمچار - gelimčār [ی] = گلشن .
باین واژه ن.ک.

زردشتیان . = گمبر .

گمبارخونه - gambārxuna [ك] :
آتشکده‌ای که در آن مراسم گهنبار
بجای آورند . = گمپر خونه .
گمببر - gombor [ی] = گمبار . باین
واژه ن.ك .

گمببرخونه - gomborxona [ی] =
گمبارخونه ، باین ترکیب ن.ك .

گمبه - gomba [ی] : ۱- اطاقی گرد و
کوچک که برای دشتبان و آبیارد در مزرعه
سازند . ۲- گرد ، مدور . = گنبه .
گمر - gomor [ی] = گمار . باین واژه
ن.ك .

گمرتوون - gomortvun [ی] = گمارتوون .
باین واژه ن.ك . و گمر - vegmor =

بگمار . مگمر - magmor = مگمار .
گمشته - gomošta = گماشته .

گمردوون - gomordvun [ی] =
گماردمون . باین واژه ن.ك . و گمر -
vegmor = بگمار-مگمر - magmor
مگمار . گمشده - gomošta = گماشته .

گمرز - gomorz [ك] : کلفت ، خشن ،
سفت .

گمون - gemun [ك] : گمان ، خیال . =
گوون .

گموئه - gamuna [ك] : چاهی که برای
آزمایش و پیدا کردن آب زنند . دریزد
این واژه را «gemuna» تلفظ کنند و
بمعنی حلقه چاههایی است که برای تعیین

حدود قنات حفر کنند .

گمه - goma [ی] : بنیه . = یمبه .
گمیز - gomiz [ی-ك] : شاش .
گنارو - genāru [ك] : ترشی معده ،
بدی هضم = گنورو .

گنارو کرتمون - genāru kartmun [ك]:
ترش کردن ، بدهضم کردن غذا . =
گنورو کرتوون .

گنبه - gonba [ك] = گمبه . باین واژه
ن.ك .

گنچپه - genjepa [ی-ك] : ورق بازی ،
گنچفه .

گنچش - gonješ [ی] : اندازه ، کنجایش .
= گنجی .

گنجی - gonji [ی-ك] = گنچش باین
واژه ن.ك .

گندم سن - gandomsen [ك] = آرد
سن . باین ترکیب ن.ك .

گندنا - gandenā [ك] : تره = تره .
گندومند - gondomond [ك] : بزرگ ،
درشت ، سترک کنایه از هیکل دیوان
است . = گت و گمند .

گنده وفی - gondavofi [ی] : گزاره
گوئی ، لغت و لعاب دادن بیان مطلبی .
= گدرم اندازه .

گنزه - ganza [ك] : اطاق ، حجره . این
واژه را دریزد «ganza» تلفظ کنند .

گنم - genom [ی-ك] : گندم .
گنم ویز - genemviz [ی] : غربالی که
برای پاک کردن گندم بکار رود .

گواگیرون - govāgirun [ك] : جشن عروسی . = گوگیرون .

گوبند - gov-bend [ك] : میزان سنجش آب در گرمسیر کرمان است و هر «گوبند» قریب يك سنگ آب است .

گوجار - gujār [ك] : بوته ایست خاردار .

گوخدا - gowxodā [ك] : حشره ای است خاكستری رنگ که باهای زیاد دارد . در تهران «خرخدا» خوانند . = گووگی خدو .

گوی خر - gowxar [ی] . بشکل .

گودر - gudar [ی] : گوساله . = گوساله . = گدر = گوسله .

گودلو - gowdelow [ك] : باطلاق .

گودونه - govduṅā [ك] : گاودانه . دانه ای از عدس درشت تر که بگاو و گوسفند دهند .

گودین - godin [ك] : دیوارهای کوتاهی از گل که زیر درخت موسازند تا شاخه های درخت روی آنها ریزد .

گور - gavr [ی-ك] = gowr [ی-ك] :

۱- مرد، انسان . ۲- بهدین ، زردشتی .

۳- این واژه با تلفظ «gavr» [ی]

= گبر . باین واژه ن . ك . ۴- همین

واژه با تلفظ «gavr» [ی] : بزرگ درشت .

گورپا - gurpa [ك] : خر ، استعاره آدم

احق و ابله . گورپو .

گورپو - gurpo [ی] = گورپا . باین واژه ن . ك .

گنو - genu [ی] : گناه . = گنه .

گنورو - genoru [ی] = گنارو . باین واژه ن . ك .

گنورو کرتوون - genoru kartvun [ی] = گنارو کرتوون . باین ترکیب ن . ك .

گنه - gona [ك] = گنو . باین واژه ن . ك .

گنه مینو - gonameynu [ی-ك] : گنده و بدقواره مانند هیکل دیوان ، واژه ای است اهریمنی .

گنی - gni [ی-ك] : گنده .

گنی درد - geni dard [ی-ك] : کنایه از شخص بسیار نروتمند است .

گو - gu [ك] : ۱- آلتی است مانند اسکنه

که برای بلند کردن سنگ آسیاب بکار

میرود . ۲- همین واژه با تلفظ «gow»

[ك] : گاو . ۳- و با تلفظ «gaw» [ی] :

گود . ژرف .

گو آهن - gow āhen [ك] : گاو آهن .

= گو شیار = گو شیمیز = گو وهن =

خیش = هیش .

گوا - govā [ك] : شاهد ، گواه . =

گوو .

گو آپ - govāp [ك] = اخوئه . باین

واژه ن . ك .

گواسیت - gav esit [ی] : پائین بودن .

= تبا سیت = تک اسیت .

گواگرتمون - govā geraptmun [ك] :

گرفتن شاهدو گواه برای تصدیق ازدواج

وعروسی . = گواگرتوون .

گورماست - *gurmāst* [ی-ك]: شیر نیمه گرم که مایه ماست بآن زده باشند و غلظتی پیدا کرده باشد، خوراکی است مخصوص شبانان. در تهران «گوره ماست» خوانند.

گورون - *govrun* [ی-ك]: گاوچران. گوره - *gawra* [ی-ك]: مرد، انسان.

گوزبون سوز - *gowzabun-savz* [ی-ك]: نوعی گل گاوزبان است که بیشتر در موارد سرماخوردگی مصرف میشود. گوزبون گیلونی - *gowzabun giluni* [ی-ك]: گل گاوزبان که بیشتر در موارد سرماخوردگی بکار رود.

گوساله - *gusāla* [ك]: گودر. باین واژه ن.ك.

گوسپند - *guspend* [ی] = گسپند.

گوسپندی داشتی - *guspendi dāsti* = داشتی. باین واژه ن.ك.

گوسپندی کارتتی - *guspendi kārti* [ك] = کارتتی. باین واژه ن.ك.

گوساله - *gusola* [ی] = گوساله = گودر. باین واژهها ن.ك.

گوشتی کوپته - *gušti-kupta* [ك]: آبگوشتی که با گوشت کوبیده و پیاز و سیب وزیره تهیه کنند. = و گوشتی گوشتی کشته.

گوشه - *guša* [ك] = گل. باین واژه ن.ك.

گوشیار - *gov šiyār* [ك]: ۱- گاونر، ورزا. ۲- گاواهن.

گوشه‌میز - *gov-simiz* [ك] = گوآهن باین واژه ن.ك.

گوکار - *gowkār* [ك]: ۱- گاوانر سه‌ساله بیالا. ۲- زراعتی که با گاواهن زمین کشت آنرا آماده کرده باشند.

گوکار کرتمون - *gowkār kartmun* [ك]: با گاواهن زمین کشت را برای زراعت آماده کردن.

گوکو کرتمون - *gowku-kartmun* [ك]: چهار دست و پا راه رفتن. گوکو و گو- *gowku veko* = چهار دست و پا راه برو. گو کومکو - *gowku mako* = چهار دست و پا راه مرو. گوکو کرته - *gowku karta* = چهار دست و پا راه رفته. = گووک کرتوون.

گوکی - *govaki* [ك]. خمره بزرگ، تغار بزرگ. = خدور. این واژه در یزد بمعنی خمیده و منحنی بکار میرود.

گوگراز - *gawgoroz* [ك]: زمین ناهمواری که برای زراعت هموار شده است. این واژه را در کرمان «*govgorāz*» تلفظ کنند.

گوگراز بدمون - *gov gorāz bodmun* [ك]: صاف و مسطح شدن زمین ناهموار برای کشت و ورز.

گوگراز کرتمون - *gov gorāz kartmun* [ك]: صاف و مسطح کردن زمین ناهموار برای کشت و ورز.

گوخدا . باین ترکیب ن.ك.
 گووگیرون - govow girun [ی] =
 گواگیرون . باین ترکیب ن.ك.
 گووله - guvla [ی] = کلیر . باین واژه
 ن.ك.
 گوون - gvun [ك] = گمون . باین واژه
 ن.ك.
 گووهن - govohan [ی] = گوآهن . باین
 ترکیب ن.ك.
 گویپیر - govipir [ی] = پیره گو .
 باین ترکیب ن.ك.
 گویریج - guyeriz [ی] دستبندی است
 از طلا یا نقره حلقه ای شکل . = گوی
 ریج طلای = گوی ریز = گوی ریز
 نکره = گوی ریژطلای = گوی ریژ
 نکره .
 گوی ریج طلای - goye-rij-teli [ك]
 = گوی ریج . باین واژه ن.ك.
 گوی ریز - goyeriz [ك] = گوی ریج .
 باین ترکیب ن.ك.
 گوی ریز نکره - goyeriz nokra [ی] =
 گوی ریج . باین ترکیب ن.ك.
 گوی ریژطلای - goyeriz teli [ك] =
 گوی ریج . باین ترکیب ن.ك.
 گوی ریژ نکره - goyeriz nokra [ك]
 = گوی ریج . باین ترکیب ن.ك.
 گویشت - gvišt [ی] : رشد و نمو .
 گویشت کرتوون - gvišt kartvun [ی] :
 رشد و نمو کردن .
 گویشته - gvišta [ی] : نرم و خورد .
 = داغون .

گویگرد - gowgerd [ك] ۱ - دستگاه
 دولاب که آب از چاه بر کشد ۲ - محل
 و ساختمانی که این دستگاه در آنجا نصب
 شده است .

گوگلو - gogalu [ك] : جعل ، سرگین
 گردان . = گوکلون .

گوگلون - gogalun [ی] = گوگلو .
 باین واژه ن.ك.

گول - gul [ی-ك] . فریب ، گول .

گووله - gula [ی] = کلیر . باین واژه
 ن.ك.

گوینیا - guniya [ك] نخته ایست نازک و
 مثلث شکل دارای زاویه قائمه در بنامی
 برای کتجهای دیوار بکار میرود . =
 گونیو .

گوینیو - guniyo [ی] = گوینیا . باین
 واژه ن.ك.

گوو - gvow [ی] = گوا . باین واژه
 ن.ك.

گوود - gavud [ی] = گئود . باین واژه
 ن.ك.

گوورزی - gov-varzi [ی-ك] : ورزش ،
 گاونر . = گوشیار .

گووگ کرتوون - govog-kartvun [ی]
 = گوکو کرتمون . باین ترکیب
 ن.ك.

گووگرتوون - gvow graftvun [ی]
 = گواگرتمون . باین ترکیب ن.ك.

گووگیخدو - gvogi xedo [ی] =

گوی طلی - goy teli [ك]: دستبندی که
گوهای طلا داشته باشد. در یزد این
رازه را «guvi-toli» تلفظ کنند.



گوی نر - govi-nar [ی] = گاونر سه
ساله بیلا . = نر گو.

گوی نکره - goy nokra [ك]: دستبندی
که گویهای نقره دارد. در یزد این ترکیب
را «guvi nokra» تلفظ کنند.

گویینه - gvinah [ی] : گله ، شکوه ،
شکایت = گله .

گهر - gohor [ك] : بزرگ و کنده و
عجیب .

گهن - gehen [ی-ك]: تخته آهنی که مرده
را روی آن گذارند و حمل کنند .

گهنبار توجی - gohanbāre-tuji [ی-ك]:
گهنباری که بی موقع بر پا شود، هزینه
و مخارج این نوع گهنبار از اشخاص جمع
آوری میشود .

گیپ - gip [ك] : مملو، پر، ممتلی . =
لیپ .

گیپا - gipa [ك] = سختو. باین واژه

ن.ك.

گیپو - gipu [ی] = سختو. باین واژه
ن.ك.

گیج وویج - gijovij [ی] = سرتاتو.
باین واژه ن.ك.

گیر - gir [ی-ك] : گرفتاری و اشکال ،
گیر .

گیر و گرفت - giro graft [ی] : اشکال و
مزاحمت ، گرفت و گیر .

گیژوویژ - gizoviz [ی-ك] = سرتاتو.
باین واژه ن.ك.

گیسکگ - giskog [ی] : ماده بزیکه-اله
بیلا . = کیسه .

گیسنادمون - gisnādmun [ك]: ۱- گردش
دادن . ۲- گردانیدن . و کیسنه -

vegisne = گردش بده . مکیسنه -

magisne = گردش مده . کیسنده

gisnāda = گردش داده .
کیسندوون .

گیسندوون - gisnodvun [ی] : =
کیسنادمون. باین واژه ن.ك. و کیسنن

vegisenen = گردش بده . مکیسنن

magisenen = گردش مده . کیسنده

gisnoda = گردش داده .

گیسه - gisa [ك] = گیسکگ . باین
واژه ن.ك.

گیمرز - geymarz [ك] : گیاهی سمی و
کشنده که برکش شبیه برگ انار

است .

گیوه - giva [ی-ك] = گیوه .

ل

- لابه - labā [ك]** : التماس ، لابه .
لابه كرتمون - labā kartmun [ك] :
 التماس و عجز و لابه كردن . = لابه كرتوون .
لاپو - lapu [ك] = جليک : باين واژه ن.ك.
لات - lāt [ك] : بی چیز ، مستمند .
لاتور - latur [ك] : آب گل آلود .
لاجوردی - lāzvardi [ك] : آبی تیره .
لاشخور - lāšxor [ك] : مرغ لاشه خوار ،
 کرکس . = لشخور .
لاکو - lāku [ك] = جليک . باين واژه ن.ك.
لاکی - lāki [ك] : قرمز پررنگ . = لکی .
لاله - lāla [ك] = لاله . = لوله .
لاي - lāy [ك] : میان ، لا . = لو .
لبون - labun [ی-ك] ۱- صمغ خوشبوئی
 است که در مراسم آئینی بخور کنند . =
 اشترك . باين واژه ن.ك.
لبه كرتوون - laba kartvun [ی] =
 لابه كرتمون . باين ترکیب ن.ك.
لپ - lop [ی-ك] : گونه ، لپ .
لپاش بدمون - lappāš bodmun [ك] :
 لگد كوب شدن حاصل و زراعت .
- لپاش كرتمون - lappāš kartmun [ك]** :
 لگد كوب كردن حاصل و زراعت .
لپچ - lepč [ی-ك] : لوس ، نتر . = لفتح .
لپر - lepar [ك] : ۱- گلی که مقداری از
 رطوبت خود را از دست داده و سفت شده
 است . ۲- همین واژه با تلفظ «lapar»
[ی] = شلب . باين واژه ن.ك.
لپلك - laplak [ك] : چوب كوچکی است
 از دستگاه بافندگی .
لپنادمون - lapnādmun [ك] : بلعیدن .
واپ - velap = بيلع . ملب -
malap = مبلع . لپناده - lapnāda
 = بلعیده . = منرتوون .
لپو - lapu [ك] : نان بند ، آلتی که با آن
 نان را به تنور زنند . = لپیگ .
لت - lot [شهاد] : ۱- ساقه و شاخه درخت
 خرما = غود . ۲- همین واژه با
 تلفظ «lat» **[ی-ك]** : صدمه ، ضربت .
لت خرتون - lat xartun [ی] : لت خوردن ،
 صدمه و فشار و ضربت دیدن .
لتك - latak [ی-ك] = ال و اشغل . باين
 ترکیب ن.ك.
لتك پوستك - latak pustak [ی-ك]
 جل و پوست .
لته چین - lata čin [ی-ك] : شخص
 بی سرو پا و بی شخصیت .

لخ - lax [ی-ك]: صدائی كه از كفش باره
و كشیدن پای بزمین برخیزد .

لخات - lexāt [ك] = ۱- كپ و تلو .
باین ترکیب ن.ك. ۲- شخص لاغر و
ضعیف .

لخادمون - laxādmun [ك] : با كفتی
باره پای را بزمین كشیدن وراه رفتن .
ولخ - velax = لخلخ كن . ملخ -
malax = لخلخ مكن . لخاله laxāda
= لخلخ کرده . = لخدوون .

لخارت - lexārt [ك] = ۱- كپ و تلو . باین
ترکیب ن.ك. ۲- شخص ضعیف و لاغر .
= لخات .

لخدوون - laxodvun [ی]: = لخالدمون .
باین واژه ن.ك. اسم مفعول این فعل
«laxoda» بكار میروند .

لخر - laxar [ك] : قوی هیكل ، گردن
كلفت .

لرد - lard [ی-ك] : ۱- خارج ، بیرون .
= هلو . ۲- مستراح ، مبال . ۳- [ی] :
زمین و باغچه متروك . ۴- همین واژه
با تلفظ «lord» [ی-ك] : ته نشین و
درد شراب و سرگه . در تهران «lerd»
و «lert» خوانند .

لرز - larz [ی] = آدرشكو . باین واژه
ن.ك.

لرك - lork [ی-ك]: آجیل گهنبار كه معمولا
از هفت نوع میوه خشك است شامل
پسته ، بادام ، سنجد ، كشمش ، گردو ،
برگه هلو ، انجیر و خرما كه در مراسم

لتیر - latir [ی] : نان ساجی . = نون
توگی = هشوو .

لجن - lajan [ی] ۱- كثافت ، آلودگی .
= رجن . ۲- لجن ولای ته جوی و
حوض . = لژن = لیش .

لچ - leč [ی]: ۱- تروخیس . ۲- مملو ،
غرق ، پر . در تهران « لیچ افتادن
= lič oftādan » = لیچ .

لچ ایدوون - leč ibdvun [ی] : تر و
خیس شدن . لچ و بو ، = leč vebo
خیس شو . لچ مبو - = leč mabo
خیس مشو . لچ ایدو - = leč ibda
خیس شده .

لچ كرتمون - loč kartmun [ك] :
لكد كوب كردن .

لچ كرتوون - leč kartvun [ی] : پر
كردن ، مملو كردن .
لچرك - lečerk [ی-ك] : كودگاوی ،
زورگاوی .

لچك - lačak [ی-ك] : بارچه مثلث شكل
كه زنان بر سر بندند .

لچنادمون - lačnādmun [ك] : فروبردن ،
چپاندن . ولچنه = velačne = فروبیر
ملچنه - malačne = فرومیر . لچناده -
lačnāda = فروبرده .

لچندوون - lačnodvun [ی] :
لچنادمون . باین واژه ن.ك. ولچنن -
velačnen = فروبیر ، ملچنن -
malačnen = فرومیر . لچنده -
lačnoda = فروبرده .

لغورش پرهنه - laqoroš parahne [ی]:
دریزد یعنی دهانش دریده و پاره است
و در کرمان یعنی شکمش دریده و پاره
است و در هر دو محل در مورد شخص
حریص و پرطمع این ترکیب را بکار
برند .

لفچ - lafč [ی] = لپچ ، باین واژه
ن.ك.

لك - lok [ی-ك]: غده ، دمل . همین واژه
دریزد = سل . باین واژه ن.ك.

لك بدمون - lokbedmun = lokbodmun
[ك] : ۱- بلند شدن ، برخاستن .
۲- كورك و دمل در آوردن . ۳- سوراخ
شدن .

لك شدمون - lok šodmon [ك] : لکه
رفتن چهارپایان بارکش و سواری .

لكنته - lakenta [ك] : شخص بی سرو پا ،
آدم بی شخصیت . = لکین پو .

لكوسله - lakosola [ی]: فلان ، فلان کس .
= لکوسوله .

لك وسم - lakosom [ی] = کت وسم .
باین واژه ن.ك.

لكوسوله - lakosula [ك] = لکوسوله .
باین واژه ن.ك.

لكی - loki [ی] = لا کی . باین واژه
ن.ك.

لكی سوه - lok-i-sva [ی] : لانه سگ .
= کت سبه .

لكین پو - lakinpo [ی] = رشخال . باین
واژه ن.ك.

آفرینگانها ، گهنبارها ، جشن خوانی ،
جشن نوزادی ، در مراسم سدره و
کشتی بندی و دیگر اعیاد مدعوین داده
میشود .

لرغ - lorog [ی] : شپشه گندم . = سوله
= سیکگ . همین واژه با تلفظ
«lerg» [ك] : لغت و برهنه ، ژنده
پوش .

لژن - lezen [ی] = لجن . باین واژه
ن.ك.

لشتمون - leštmun [ك]: لیسیدن . ولس-
= veles = ملیس . ملیس = lešta = لشته .
= ملیس . لشته = lešta = لیسیده .
= لشتوون .

لشتوون - leštun [ی] = لشتمون . باین
واژه ن.ك. اسم مفعول این مصدر =
لسه - lesa = لیسیده .

لش کبری - loš kebri [ی] : بشقاب مسی
یا چینی . این واژه کهنه ایست و امروز
کمتر بکار میرود .

لشمه - lošma [ی] = جلیک . باین واژه
ن.ك.

لغت - laqat [ك] : لگد . = لغر .

لغر - lqar [ی] = لغت . باین واژه

لغز - loqoz [ی-ك]: گفتار ناهنجار ، سخنان
درشت و یاوه .

لغو - laqu [ك] : نوعی گللابی بیش رس
است .

لغور - laqor [ك] : شکم . همین واژه
باین تلفظ دریزد بمعنی دهان است .

لکینه - lok e yana [ی] : سوراخ مقعد .
 = لکیینه .
 لکیینه - loki yana [ک] = لکینه .
 باین ترکیب ن.ک.
 لگور - lagur [ک] : خسیس و سفله. لگوری
 در تهران فعلا بمعنی لاغر و ضعیف و
 مردنی است . = کچ و کنسک .
 لانوک - lelānug [ک] = بچووک .
 باین واژه ن.ک.
 لم - lem [ی] ۱- شل و ول ، بیحال و
 وارفته . ۲- [ی-ک] : نرم و لذیذ، لخم
 = لهم .
 لمپا - lompā [ک] : لامپا ، چراغهای نفتی.
 = لمپه .
 لمپر - lempar [ی] = چپاته . باین واژه
 ن.ک.
 لمپو - lempu [ک] = لمپا . باین واژه
 ن.ک.
 لمپه - lompa [ک] = لمپا . باین واژه
 ن.ک.
 لم کفتوون - lem kaftvun [ی] =
 بیحال افتادن ، وارفتن .
 لم ولیسکو - lemo lisku [ک] : آدم
 بی دست و پا و بی عرضه .
 لهی کار - lemikār [ک] : چم و راه کار
 طریقه صحیح و سریع انجام کاری .
 لنبون - lonbun [ک] : روده بزرگ ،
 این واژه را در یزد «lenbun» تلفظ
 کنند . لنبوندن lonbundan [تهران]
 لنتج - lonj [ی] : لب ، لبه . در تهران

«لب و لنج» گفته میشود .
 لندلند - londlond [ی-ک] : قرقر . =
 قروند .
 لندور - lendur [ی-ک] : هوای تیره و
 گرفته .
 لنده - lenda [ی-ک] : کهنه های قنناق .
 لنگ - leng [ی-ک] : پا .
 لنگری - lengari [ی-ک] : سینی بزرگ .
 لنگولچ - langoloč [ی-ک] : لنگ ،
 شل .
 لنگه - lenga [ک] : اندازه ای منحنی شکل
 از چوب یا کچ که برای قالب گیری بالای
 درگاه یا هلال سقف بکار رود .
 لو - lo [ی] = لای . باین واژه ن.ک.
 همین واژه یا تلفظ «lav» [ی-ک] =
 لب .
 لوپتو - lupatu [ک] : عروسک . =
 وروسک .
 لوته - lota [د-ک] = توئله . باین واژه
 ن.ک.
 لوچ - luč [ی-ک] : کسبیکه چشمش چپ
 باشد ، احوال ، دوین .
 لوده - lovda [ی-ک] : شوخ ، بیچار .
 لور - lor [ی] : کرمهایی که آفت حبوبات
 هستند .
 لوز - lowz [ی-ک] : شیرینی نظیر باقلوا
 که از نارگیل درست کنند .
 لوزی بیدمشکی - lowz-i-bidmeški
 [ک] : نوعی شیرین است که با مغز
 بادام و شیر و شکر و روغن و عطر بیدمشک

لولی - luli [ک] = فیوج . باین واژه
ن.ک.

لوند - lovend [ک] = levend [ی] :
بتیاره ، اوده . = بتیاره = پتیوره .

لونه - lueh [ی] : ساروج .

لووگ - luvog [ی] = بر. باین واژه
ن.ک.

لوی جو - lav-i-ju [ی] = باسک . باین
واژه ن.ک.

لهم - lahm [ی-ک] = لم . باین واژه ن.ک.

لهم و لیسگ - lahm o liskog [ی] =
لم و لیسگو . باتن تر کیب ن.ک.

لهوپه - lehopeh [ی-ک] : خورد و خمیر،
له و لورده ، لهوپه .

له و لویر بدمون - lah-o-levir bodmun
[ک] : له و لورده شدن . خورد و خمیر
شدن .

لیپ - lip [ی] = گیپ . باین واژه ن.ک.

لیپگ - lipog [ی] = ۱- بر. باین واژه
ن.ک. ۲= لپو. باین واژه ن.ک.

لیت - lit [ک] : حصار (در اصطلاح گله
داران) چهاردیواری که گوسفندان را
در آن جای کنند .

لیتیروگ - litirog [ی] = لاناوگ .
باین واژه ن.ک.

لیجگ - lijog [ی] = آلوچه . باین واژه
ن.ک. همین واژه با تلفظ « leyjog »
[ک] : طفلک . = وچک .

لیجه - leyja [ک] : بچه ، طفل .
= وچه .

سازند . = لوزی ویدمشکی .
لوزی سوز - lowz-i-savz [ی-ک] =
نوعی شیرینی که با مغز پسته و شکر و
روغن درست کنند .

لوزی نارگیل - lowz i nārgil [ک] :
نوعی شیرینی که با شیر و شکر و نارگیل
سازند . = لوزی نورگیر .

لوزی نورگیر - lowz i nowrgir [ی] =
لوزی نارگیل . باین ترکیب ن.ک.

لوزی ویدمشکی - lowz i vidmeški
[ی] = لوزی بیدمشکی . باین ترکیب
ن.ک.

لوس - lus [ک] : کسی که قسمت داخل
لب زیرین او بیرون آمده است .

لوشه کش - lošakeš [ی] = گلبنده . باین
واژه ن.ک.

لوک - luk [ک] : شتر نهفت ساله ببالا .
این واژه در یزد بمعنی شتر درشت یال
و بز رنگ بکار میرود .

لوکش - lokeš [ی] = گلبنده . باین واژه
ن.ک.

لوگگ - lukog [ی] : کره ، چربی . از
لغاتی است که در این ایام کم استعمال
میشود .

لوگر - lavgerd [ی] : لکن . در کرمان
این واژه را « lowgerd » تلفظ کنند .

لوله - lowla [ی] = لاله . باین واژه
ن.ک.

لوله ای برده - lulei brda [ی] =
کلی بیل . باین ترکیب ن.ک.

لیس مالی - $lis\ m\bar{a}li$ [ك]: چابلوسی ،
 تملق گوئی . = لیس ملی .
 لیس مل - $lis\ mol$ [ی] = لیس مال .
 باین ترکیب ن.ك.
 لیس ملدوون - $lis\ molodvun$ [ی] =
 لیس مالادمون . باین ترکیب ن.ك.
 لیس ملی - $lis\ moli$ [ی] = لیس مالی .
 باین ترکیب ن.ك.
 لیش - $liš$ [ك] = لیجن . باین واژه ن.ك.
 لیفه - $lifa$ [ی] : برگردان بالای شلوار
 که بند تنبان را در آن کشند . =
 نیفه .
 لیک - lik [ی-ك] : قلم پا و دست .
 لیموئی - $limui$ [ك] : زرد کم رنگ ،
 زردی که برنگ لیمواست .

لیج - $li\check{c}$ [ك] = لیج . باین واژه ن.ك.
 لیچار - $li\check{c}\bar{a}r$ [ك] : سخنان یاوه و مزخرف
 = لیچار .
 لیچار - $li\check{c}or$ [ی] = لیچار . باین واژه
 ن.ك.
 لیس - lis [ی-ك] : تملق ، چابلوسی .
 لیسکو - $lisku$ [ك] : ۱- خورده ای ،
 قدری ، کمی . ۲- شخص بی عرضه و بی
 دست و پا .
 لیسک ولیوه - $lisk\ o\ liva$ [ك] = لوسو
 نر ، خنک و لوس . = یخ و چو .
 لیس مال - $lism\bar{a}$ [ك] . تملق ، چابلوس
 = لیس مل .
 لیس مالادمون - $lis\ m\bar{a}l\bar{a}dmun$ [ك]:
 تملق گفتن ، چابلوسی کردن . = لیس
 ملدوون .

م

مات - $m\bar{a}t$ [ك]: آبی که در قنات یا جوی
 آهسته حرکت کند .
 ماتاب - $m\bar{a}t-\bar{a}b$ [ك] = مات . باین
 واژه ن.ك.
 ماتک - $m\bar{a}tak$ [ك] : چوب بلندی که
 در گاو آهن بین دو گاو قرار گیرد .
 اطراف تهران «ازال $az\bar{a}$ » نامند .
 ماچه خر - $m\bar{a}\check{c}a-xar$ [ك] : خر ماده ،
 ماچه خر . = میه خر .

مئدی - $meedi$ [ی] نوعی خربوزه . =
 مؤدی .
 مئمون - $meemun$ [ی-ك] : مهمان
 = مهمون .
 مئیل - $moil$ [ك] = زنشت اول . باین
 ترکیب ن.ك.
 مئین - $main$ [ی-ك] : همان .
 ما - $m\bar{a}$ [ك]: ۱- ماه (جرم فلکی) = مون .
 ۲- ضمیر اول شخص جمع . = مو .

ماخو دمون - mā xodmun [ی]: ماخو دمان.
= موخمو.

ماکونى - mākuli [ك]: اجرت باربر
و حمام ، انعام کارگر .

مادک - mādak [ك] = ماتک . باین واژه
ن.ک.

مادکو - mādku [ك]: چوبی است که به
تخته رنده وصل شود .

مالدار - māldār [ك] = سالار . باین
واژه ن.ک.

مادگی - mādegi [ك]: سوراخ دگمه .
= مدگی .

ماله - māle [ك]: ماله بنایان . = مله .

مادمیره - mādmira [ك]: مادر شوهر .
= مدمیره . مسلمین کرمان . « مادر
شو » خوانند .

ماهس - māmas [ك]: مادر بزرگ
ممس .

مادیون - mādiyun [ی-ك]: اسب ماده ؛
مادیان .

ماهرو - māhru [ك]: برسمدان . =
مهره .

مار - mār [ك] مادر . = مر = مذر .
در کرمان بمعنی مارگزنده نیز بکار
میرود .

ماه نوروژ - māh nowruz [ك]: از
یازدهم اسفند تا اول فروردین .

مارو - māro [ك]: مارا . = مورو همین
واژه با تلفظ « māru » [ك]: دوازدهمین
روز هر ماه که در نوشته ها و تقاویم « ماه »
نویسند = مورو .

ماهی - māhi [ك]: ماهی . = مسو =
مهی .

ماری عاروس - māri-ārus [ك]: مادر
عروس . = مری دوی .

مایه - māya [ك]: ماده .

ماستی - māsti [ك]: رنگ سفید شبیه
بماست .

مپنگو - mopangu [ك] ۱- کسل ،
ناراحت . ۲- سست بنیاد . در تهران
« mofangi » بمعنی آدم یک لائی ، ضعیف ،
کم بنیه بکار میرود .

ماشله - māšola [ك]: ۱- زینتی از طلا یا
جواهر که به پهلوی چپ عروس می آویزند
= مسیره = مسله . ۲- لوله چرخ
ریسندگی که بشکل ماشله است . = ماشوله .

متک - matk [ی]: بوته رب السوس . =
متکو = متکی .

ماشوله - māšula [ك] = ماشله . باین
واژه ن.ک.

متکو - matku [ك] = متک . باین واژه
ن.ک.

مبجری - mejri [ی-ك]: جعبه ای بطول
سی سانتیمتر و عرض بیست سانتیمتر و
ارتفاع پانزده سانتیمتر که زنان لوازم
آرایش وزینت خود را در آن میگذاشتمند

متکی - motki [ك] = متک . باین واژه
ن.ک.

مبجری - mejri [ی-ك]: جعبه ای بطول
سی سانتیمتر و عرض بیست سانتیمتر و
ارتفاع پانزده سانتیمتر که زنان لوازم
آرایش وزینت خود را در آن میگذاشتمند

مبجری - mejri [ی-ك]: جعبه ای بطول
سی سانتیمتر و عرض بیست سانتیمتر و
ارتفاع پانزده سانتیمتر که زنان لوازم
آرایش وزینت خود را در آن میگذاشتمند

مبجری - mejri [ی-ك]: جعبه ای بطول
سی سانتیمتر و عرض بیست سانتیمتر و
ارتفاع پانزده سانتیمتر که زنان لوازم
آرایش وزینت خود را در آن میگذاشتمند

مبجری - mejri [ی-ك]: جعبه ای بطول
سی سانتیمتر و عرض بیست سانتیمتر و
ارتفاع پانزده سانتیمتر که زنان لوازم
آرایش وزینت خود را در آن میگذاشتمند

مبجری - mejri [ی-ك]: جعبه ای بطول
سی سانتیمتر و عرض بیست سانتیمتر و
ارتفاع پانزده سانتیمتر که زنان لوازم
آرایش وزینت خود را در آن میگذاشتمند

= پوگری .
 مدگی - [modegi ی] = مادگی . باین
 واژه ن.ك.
 مدمیره - [modmira م] = مادمیره .
 باین واژه ن.ك.
 مدو - [madu ك] = رشتی درزی . باین
 ترکیب ن.ك.
 مدوه - [medva ی] = امرود .
 خمرو . باین واژه هان.ك.
 مذر - [mozer دی] = مار . باین واژه ن.ك.
 مرتم - [martom ك] : مردم ، بشر .
 مردم = مکی .
 مرتمون - [martmun ك] : مردن ،
 شکستن . وئر = vemar = بشکن .
 ومر = vemor = ومیر - vemir =
 بمیر . مشر - maamar = مشکن .
 مشر - maamor = مشیر - maamir
 = میمر . مرته - marta = مرده .
 شکسته . = مرتون .
 مرتون - [martvun ی] = مرتون .
 باین واژه ن.ك.
 مرته - [marta ی-ك] : ۱- مرده ۲- شکسته .
 مرداشمار - [mardesmār ك] : حقوقی
 که با سرشماری کارگر پرداخت گردد .
 مردك - [merdog ی] : مردك ، یارو ،
 مردیکه . = مردوگ .
 مردنگی - [mardengi ك-ی] : شیشه‌ای
 استوانه‌شکل که دورچراغ گذارند تا باد
 آنرا خاموش نکند = مرزنگی .

در تهران نیز «mejri» میخوانند . =
 مژری .
 مجوره - [mojora ك] : این قسم ، این
 طور . = مموجوره . = مچنه = مسه .
 مجی - [maji ك] : ماده شتر .
 مچادمون - [mečādmun ك] : مکیدن .
 ومچ - vemeč - بمك . مچ - mameč
 = ميمك . مچده - mačada = مکیده .
 = مچدوون .
 مچبند - [močband ی-ك] : تسمه‌ای چرمی
 که يك سر آن بداس درو و سر دیگرش
 بمچ دست دروگر بسته میشود
 مچدوون - [mečodvun ی] : =
 مچادمون . باین واژه ن.ك. اسم مفعول
 این مصدر «mečoda» تلفظ میشود .
 مچنه - [močene ك] = مجوره . باین
 واژه ن.ك.
 مخ - [max ی] = گم و نا پایدار = جم .
 مخت - [moxt ی-ك] : اختیار ، میل .
 مخدم - [moxdem ی-ك] : قایم ، پنهان ،
 مخفی .
 مخسم - [maxsam ك] : مقسم ، محل تقسیم
 آب .
 مخکم - [moxkem ی] = محکم .
 سفت .
 مخلصه - [moxallesa ك] : دانه‌های ریز
 که مصرف دارویی دارد .
 مخو - [moxu ك] : شخص موزی ، آدم
 فتنه‌جو .
 مدبخ - [modbax ك] : مطبخ ، آشپزخانه

- مردوگ - merdug [ك] = مردگ .
 باین واژه ن.ك.
- مرزبانی - marzebāni [ك] : نوعی
 خرماست که در طارم یعنی گرمسیر کرمان
 بعمل آید .
- مرزنجوش - marzanjuš [ك] : گیاهی
 است مانند نعناع که مصرف دارویی دارد.
 = مرزنگوش .
- مرزنگوش - morzanguš [ی] =
 مرزنجوش . باین واژه ن.ك.
- مرزنگی - marzangi [ك] = مردنگی .
 باین واژه ن.ك.
- مرغ - morq [ك] : ماکیان ، مرغ خانگی
 = کرک .
- مرغک - morqak [ك] : چوبی است که
 به «تخته رنده» یا «ماله» وصل گردد.
 = مرغ کوکو - morqe kuku [ی] =
 پختو . باین واژه ن.ك.
- مرغی گاله - morqi-gala [ك] : مرغی
 است از گنجشک بزرگتر ، رنگین و
 زیباست ، فصل زمستان بگرمسیر میرود و
 در بهار بسرحد مراجعت میکند . در یزد
 «morqi gale» خوانند .
- مرو - moro [ی] : مارا . = مارو . همین
 واژه با تلفظ «mero» [ی-ك] =
 مرا . در یزد «meše» نیز میگویند .
 این واژه با تلفظ «mru» [ی] : التیام ،
 بهبود زخم . مثلاً «مروتراه» mru tora
 یعنی التیام پیدا میکند . = رودمون .
- میری چم - mori čam [ك] : در یزد این
- واژه را «moričem» تلفظ کنند .
 مهره‌هایی از مرجان که خالهای مانند
 چشم در آنها دیده میشود و سابقاً از آنها
 دستبند میساخته اند .
- میری دوی - mer-i-dvi [ی] : ماری عاروس .
 باین ترکیب ن.ك.
- میریزد - meerized [ی-ك] : شانزدهمین
 روز هر ماه که در نوشته‌ها و تقویم «مهر»
 نویسند .
- مز - moz [ی-ك] : مزد ، اجرت .
- مزاقتی - mozāfti [ك] : خرما می سیاه
 رنگ که دانه‌های درشت دارد و در بم
 و نرماشیر عمل می آید .
- مزدور - mozdur [ك] : عمله ، کارگر .
- مزه - meza [ی-ك] : تخم مگس که معمولاً
 روی گوشت دیده میشود . در تهران
 «mar» خوانند .
- مژدی - mazdi [ك] = مژدی . باین واژه
 ن.ك.
- مژری - mezri [ی] = مجری . باین
 واژه ن.ك.
- مژگون - mezgun [ی] : مژگان . =
 مژنگ .
- مژنگ - mozeng [ك] = مژگون . باین
 واژه ن.ك.
- مس - mas [ی-ك] : بزرگ .
- مستر - mastar [ك] : راهنما ، پیشوا ،
 بزرگ .
- مستری - masteri [ی-ك] : بزرگی ،
 غیرت ، مردانگی .

mamiz = مرین . مشته - mešta =
 ریده . = مشتوون .

مشتوون - meštun [ی] = مشتومون .
 باین واژه ن.ك.

مشتی - mošti [ك] : دستگیره گاو آهن .
 اطراف تهران «مشته - mošte» گویند .
 مشربه - mašraba [ك] = مشبه . باین
 واژه ن.ك.

مشك - mošk [ی] : موش . = موشك .
 مشكك - meškak [ی] = رشكك . باین
 واژه ن.ك.

مشكو - maškow [ك] : مشك آبی که
 روی سه پایه قرار دارد . = دولچه .
 مشمشه - mešmeša [ی-ك] : بیماری که
 در گلوئی خروقاطر پیدا شود .

مشکیجه - meškija [ی-ك] : گلی است
 از خانواده گل سرخ معطروسفید رنگ .
 مغو - maqqow [ك] : چرکی است که در
 کله خر پیدا شود و باید سر باز کند و
 بیرون بیاید والا باعث مرگش میشود .
 برای سر باز کردن آن کره را باید
 داغ کنند و در گوش خر بریزند و مالش
 دهند . یا دماغ خر را با دود گاه بخور
 دهند .

مفرش - mafreš [ك] = افتنگ . باین
 واژه ن.ك.

مقنی - moqeni [ی] : مقنی ، چاه کن
 = چاخو = کهکین .

مك - mok [ك] : ۱- درخت خرما ی بار
 آور . ۲- جوانه درخت خرما . = جنگ .

مستیر - mastir [ی-ك] : کمرو ، محجوب ،
 شرمکین .

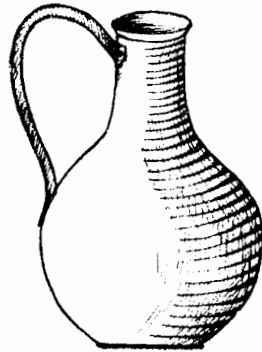
مسکه - maska [ی-ك] : کره ، چربی .
 مسله - mosola [ی] = ماشله . باین
 واژه ن.ك.

مسو - mosu [ك] : ماهی . این واژه قدیمی
 است و امروز کمتر بکار میرود .

مسه - mose [ی] = مجوره . باین واژه
 ن.ك.

مسیره - mosira [ی] = ماشله . باین واژه
 ن.ك.

مشبه - mašaba [ی] : ظرفی است بزرگ
 و مسین برای حمل آب . = مشته =
 مشربه .



مشتیه - maštaba [ك] = مشبه . باین واژه
 ن.ك.

مشكك - moštok [ی] = بند مشتوك .
 باین ترکیب ن.ك.

مشتومون - meštmun [ك] : دفع کردن ،
 ریدن . اومیز - umiz = برین . ممیز -

بافندگی . این واژه را در کرمان
 «maku» تلفظ کنند . همین واژه با
 تلفظ «moku» [ك]: گیاهی که لب
 جویبائی که همیشه آب از آنها میگذرد
 میروید و سبزی خوردنی است .
 هکی - maki [ی] = مرتم . باین واژه
 ن.ك.

مگزی سیو - megezi siyo [ی]: مکس
 درشتی است سبزرنگ . = دنگ .

مگون - maagun [ی-ك]: ماه . يك
 دوازدهم سال . = مهگون .

مل - mol [ی-ك] کردن .

ملس - melas [ی]: طعمی که نه خیلی
 ترش و نه خیلی شیرین باشد . در تهران
 «malas» تلفظ کنند . = میخش .

ملغی - malaqi [ك] = دروجنه . باین
 واژه ن.ك.

ملکی - maleki [ی-ك]: نوعی گیوه
 دهان تنگ و نوك تیز .

مله - mola [ی] = ماله . باین واژه
 ن.ك.

ممر - memar [ك] = جدول . باین واژه
 ن.ك.

ممس - memas [ی-ك] = مامس . باین
 واژه ن.ك.

ممنه - momne [ی]: اکنون ، حالا . =
 منوه = منه = نوه = یه .

ممو - mamo [ی-ك]: همین . همین واژه
 واژه با تلفظ «meemu» [ی]:
 ننه .

مکادمون - mekādmon [ك]: مکیدن.
 ومك - vmek = بمك . ممك -
 mamak = ممك . مکاده - mekāda
 = مکیده . = مکدوون .

مکاری - makāri [ك]: خرچران ، مستحفظ
 خران . = خررون .

مکدوون - mekodvun [ی] = مکادمون.
 باین واژه ن.ك. اسم مفعول این فعل
 «mekoda» استعمال میشود .

مکنو - maknu [ی-ك]: سراندازی که
 زنان زردشتی روی سر می اندازند ،
 مقنعه .

مکنوگل خرد - maknu golexord [ك]:
 سراندازی که گل و بوته های ریز دارد و
 بادست بافته میشود .

مکنوگل خرد و نبات - maknu gole
 xordonabāt [ك]: سراندازی نقش و
 نگاردار مخصوص زنان زردشتی .

مکنوگل نقش - maknu golenaqš [ی]
 نوعی سرانداز دستباف مخصوص زنان
 زردشتی .

مکنوگل هند - maknu gole hend [ك]:
 سرانداز گل و بوته داری مخصوص زنان
 زردشتی است .

مکنوگلی خرد - maknu goli xord [ی]:
 = مکنوگل خرد . باین ترکیب
 ن.ك.

مکنوگلی نقش - maknu golinaqš [ی]
 = مکنوگل نقش . باین ترکیب ن.ك.

مکو - moku [ی]: ماکوی دستگاه

نیم دایره برای درو گندم وجو.
منگن - menagen [ی] = آنومید. باین
 واژه ن.ك.
منگی - mengi [ی] : زنگ زده . =
منگک = ینگگی = ینگوگ .
منور توفون - mnortvun [ی] : بلعیدن .
منر - vemnor = بیلع . منر -
mamnor = مبلع . منورته mnorta
 = بلعیده . = لپنادمون .
منوزه - mnoza [ی] : سقف دهان بچه
 نوزاد .
منوه - monove [ك] = مینه : باین
 واژه ن.ك.
منه - mene [ی] = مینه . باین واژه
 ن . ك . همین واژه با تلفظ «mone»
 [ی-ك] : اینجا .
مو - mo [ی] : ضمیر اول شخص جمع . =
 ما . همین واژه در یزدو کرمان = این .
 این واژه در یزد = مال ما . = مون . باین
 واژه ن.ك.
موبد - moobed [ی-ك] : یکی از مراتب
 دینی زردشتی است . در یزد «mubed»
 نیز تلفظ کنند .
موبدی راسفی - mubedi rāsfī [ی] :
 موبدی که در انجام مراسم یزشنی خوشبو
 روی آتش میگذارد و لوازم مورد نیاز
 را به «موبدی زوت» میدهد .
موبدی زوت - mubedi-zut [ی] :
 موبدی که در انجام مراسم یزشنی «هوم»
 را میکوبد .

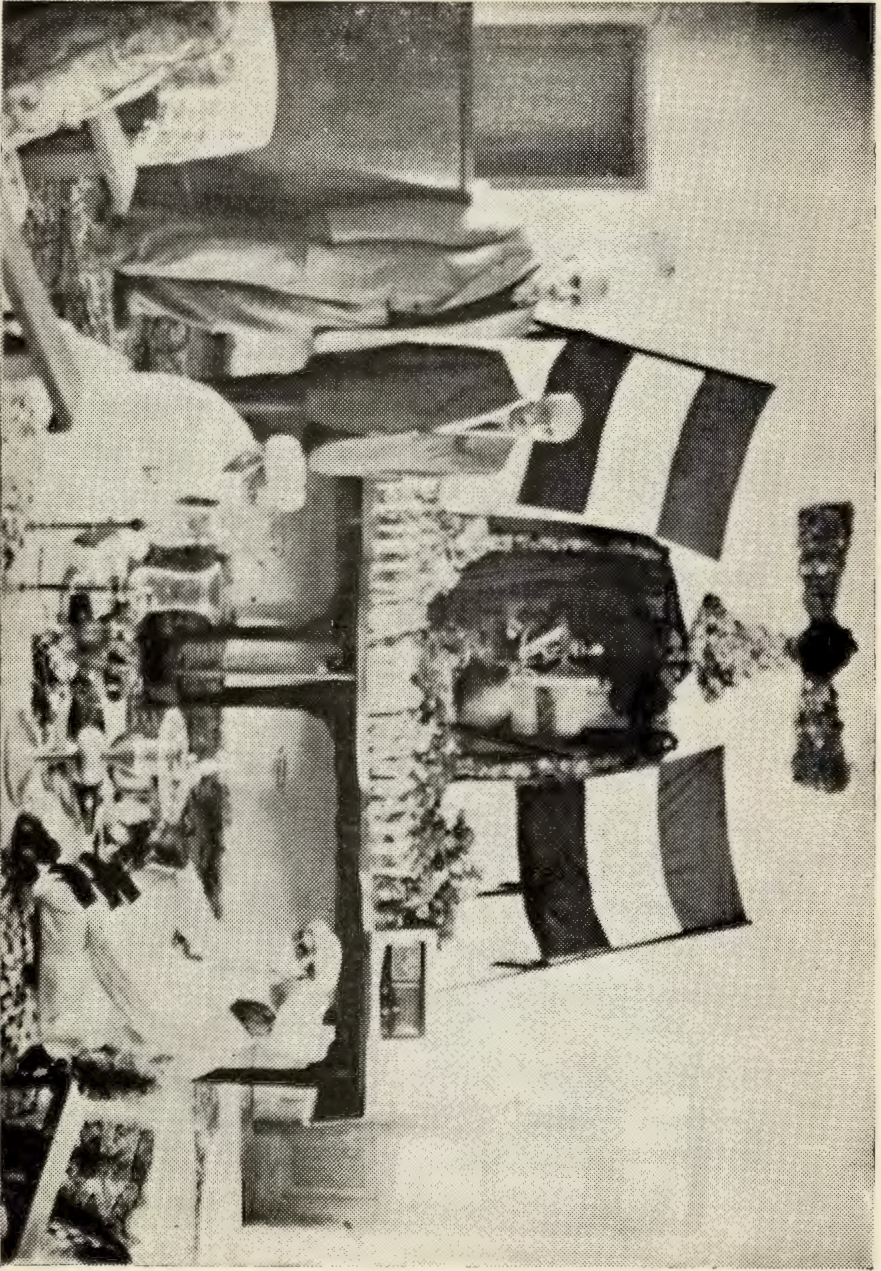
ممو جوره - memojora [ی] = مجوره .
 باین واژه ن.ك.
مموسه - mamose [ی-ك] : همین قسم ،
 همین طور، همین جور .
ممین - mamin [ی-ك] : همین .
من - men [ك] : ۱- در گرمسیر کرمان و
 بعضی از نواحی آن ساوی ده قصب زمین
 کشت است . ۲- وزنی است .
منال - menāl [ك] ۱- ریسمانی باریک
 که از «ساسو» تابند . ۲- سهم مالک
 و ارباب ده .
منتر اسفندرو - montrasfea ru [ك] :
 بیست و نهمین روز ماه که در نوشته ها
 و تقویم «مانتر سفند» نویسد .
منتر سپندرو - montraspen ru [ی-ك] =
 منتر اسفندرو . باین ترکیب ن.ك.
مندوون - menodvun [ی] : ماندن .
ومین - vemin = بمان . مین . mamin
 = ممان . منده menoda = مانده .
 = مینادمون .
منجل - manjal [ك] : دیگ بزرگ .
منسدوون - menosodvun [ی] : نوشتن .
ومنس - vemnes = بنویس . منس -
mamnnes = منویس . مویسده -
mevisoda = نوشته . = نویسادمون .
منک - mnak [ی] : نمک . = نمک =
 نوك .
منگ - meng [ی] : زنگ فلزات . =
 زنگ = زنگار = زنگر = ینگ .
منگال - mengāl [ك] : داسی است بشکل



تاجرز زرقشتی
مهربان رستم

زن زرقشتی
گوهر دختر خسرو

موبد زرقشتی
موبد مهربان



مراسم جشن خضائی توسط موبدان در بزرگ

موریز - mubiz [ك] : الك مومى .
 مویز = مویز .
 موچم ننگه - močem noge [ی] : قدری
 کمی . = موچنوگ .
 موچمنوگ - mučemnug [ك] = موچم
 ننگه . باین واژه ن.ك.
 موچنه - mučene [ك] : چنین ، اینطور
 = موزه .
 موخمو - mo-xamo [ی] : ماخودمان
 = ماخودمون .
 مور - mur [ی] : مورچه . = موریک .
 همین واژه با تلفظ «mavr» [ی] : علفی
 است هرز که زمین کشت را ضایع و
 حاصل را نابود میکند . مسلمانان
 کرمان این علف را «سلام علیکو»
 خوانند. شاید همان علف «اوریار سلام»
 اطراف تهران باشد. = هریز.
 موردونه - murduna [ی-ك] : دانه‌های
 مورد که مصرف دارومی دازد .
 مورسووری - muresvuri [ی] : مورچه
 سواری . = موریک سواری .
 مورو - mowru [ی] : دوازدهمین روز
 هرماه که در نوشته‌ها و تفاویم «ماه»
 نویسند . = مارو . همین واژه با تلفظ
 «moro» [ی] : مارا . = مارو .
 موریک - murik [ك] = مور . باین
 واژه ن.ك.
 موریک زردو - murik zardu [ك] :
 مورچه‌ایست ریزوزرد رنگ . =
 موریز زردوگ .

موری زردوگ - muri zardog [ی] =
 موریک زردو . باین ترکیب ن.ك.
 موریک سواری - murik sevāri [ك] :
 = موری سووری . باین ترکیب ن.ك.
 موسائی - musāi [ك] : نوعی خرماست
 که در طارم یعنی گرمسیر کرمان بعمل
 آید .
 موزه - mowse [ی] = موچنه . باین
 واژه ن.ك.
 موسی - musī [ك] : نوعی خرما سیاه
 رنگ که در طارم یعنی گرمسیر کرمان
 بعمل آید .
 موسیره - mowsira [ی] = ماشله . باین
 واژه ن.ك
 موسین - musin [ی-ك] : این طرف .
 این سوی . = مو طرفه .
 موشک - mušk [ك] = مشک . باین
 واژه ن.ك.
 موشه - muša [ی-ك] : خرخاکستری
 رنگ .
 مو طرفه - mo trafe [ی] : این طرف ،
 این سوی . = موسین .
 موم - mowm [ی] : ماه ، قمر . = ما .
 مون - mun [ك] : مال ما = مو .
 مونده - munda [ك] : خسته . مانده .
 = مونه .
 مونه - muna [ی] = مونده . باین واژه
 ن.ك.
 موویز - muviz [ی] = مویز . باین
 واژه ن.ك.

۱ - پیمان شکنی . ۲ - بد قولی در مورد ازدواج ، بیشتر این واژه بمعنی طلاق بکار میرود . کنایه از کسی که نسبت بایزدمهر که ایزد عهد و میثاق است دروغ ورزد . در یزد این واژه را «mehr-o-droj» تلفظ کنند .

مهریزدی جشن - mehrizedi jašn [ك]
 = جشنی مهریزد . باین ترکیب ن.ك .

مهگون - mahgun [ی]
 = مگون . باین واژه ن.ك .

مهمون - mehmun [ی]
 = مئون . باین واژه ن.ك .

مهیی - mohi [ی]
 = ماهی . باین واژه ن.ك .

میا - miyya [ك]
 : اینها . = میه .

میارو - miyāro [ك]
 : آنها را ، آنان را . = میرو .

می تخم - meytoxm [ك]
 = تومی شویز . باین ترکیب ن.ك .

میخش - meyxaš [ك]
 = ملس . باین واژه ن.ك .

میخگی - mixogi [ی]
 = سیخ کار . باین ترکیب ن.ك .

مید - mid [ی-ك]
 : مو .

میدی - meydi [ی]
 = گرمگ . باین واژه ن.ك .

میدیارم - meydiyāram [ی-ك]
 : گهنبار میان زمستان .

میدیوزرم - meydiyozaram [ی-ك]
 : گهنبار میان تابستان .

موویژ - muviž [ك]
 = موویز . باین واژه ن.ك .

مویج - maviž [ی]
 : مویز .

مویز - maviz [ی-ك]
 = مویج . باین واژه ن.ك .

مه - me [ی-ك]
 : من .

مهار - mahār [ك]
 : چوبی که در سقف اطاق گذارند و با چوبهای کلافه میخ کنند . = مهر .

مهتر - mehtar [ی-ك]
 : نگهبان اسب ، مستحفظ اسب . = میرآخور .

مه تم - metom [ی]
 : سیاهدانه ، سیاه تخمه که معمولا روی نان میزنند .

مه خدم - me xodom [ی]
 : من خودم . = مدخودم .

مه خودم - me xodom [ك]
 = مه خدم . باین ترکیب ن.ك .

مهر - mahr [ك]
 : جوانه درخت ، جوش پیوند . همین واژه با تلفظ «mohor» [ی]
 = مهار . باین واژه ن.ك .

مهراب - mehrāb [ك]
 : قسمت پائین تنوره آسیاب که بشکل دایره است . = هزوونه .

مهر بز - mehr boz [ك]
 : بز نر چهار ساله بیالا .

مهر جون - mehrjun [ك]
 : پشمی که در مهرماه از گوسفند چینند .

مهر و - mohro [ی]
 = ماهرو . باین واژه ن.ك .

مهر و دروج - mehrodroj [ك]
 :

- مید یوشہم - meydiyūsham [ی-ك] :
گہنبار میان بہار .
- میر - mir [ی] : خمیر . = ہمیر .
- میر آخور - mirāxor [ك] : مہتر . باین واژه
ن.ك .
- میر او - mirow [ی] = اودار . باین واژه
ن.ك .
- میرہ - mira [ی-ك] : شوی ، شوہر .
- میریتون - miritun [ی] : خمیر مایہ ،
خمیر ترش . = ہمیرتون .
- میزد - miyazd [ك] : میوہ تازہ کہ ہنگام
گہنبار برای تشریفات « درون » تہیہ
شود .
- میزو - mizow [ك] : نوعی خرما کہ در طارم
یعنی گرمسیر کرمان عمل آید .
- میل - mil [ك] : ۱ - نوعی دیگرگی از
« گودین » است کہ مانند میل گرد است .
۲ - دیک . باین واژه ن.ك .
- میل دس - mildas [ی] = النگو . باین
واژه ن.ك .
- میل ورجین - mil varjin [ی] = تیری
گرچین . باین ترکیب ن.ك .
- میلی میون - mili miyun [ی] : میل
آہنی وسط سنگ آسیاب .
- میلی میون سنگ - mili miyun sang
= میلی میون . باین ترکیب ن.ك .
- میم - mim [ك] : ۱ - خوب ، نغر . مثلاً
- «میم ان - mim on» = خوب است .
۲ - [ی-ك] : موم .
- میم رون - mim roven [ك] : موم روغن
کہ از پیہ بزوترشی و آب انواع میوہ
تہیہ کنند وجہت مداوای زخم بدن بکار
رود . در بزدا باین واژه را «mim-raven»
تلفظ کنند .
- مین - min [ی-ك] : این .
- مینادمون - minādmun [ك] : ماندن .
- ومین - vemin = بمان . مین -
mamin = میان . مینادہ - mināda
= ماندہ . = مندوون .
- مین رو - minro [ك] : این را .
- میننی کرت - meyni kort [ی] : میان
کرد زراعتی .
- میون - miyun [ی-ك] : میان . وسط .
در زرد این واژه را «meyun» ہم تلفظ
میکند .
- میوہ - meyva [ك] = miva [ی] :
میوہ .
- میہ - miye [ی] : اینہا = میا . همین
واژه با تلفظ «moye» [ی] : مادہ .
= مایہ .
- میہ خر - moya-xar [ی] = ماچہ خر .
باین ترکیب ن.ك .
- میہ رو - miyero [ی] آنان را ، آنہا را .
= میارو .

ن

حیوانات « سودرسان » سپرده به بهمن
 هستند = نبر .
 ناجور - nājur [ك] : ناهنجار، بدتر کیب
 بدقواره، ناجور. = نیجور.
 ناد - nād [ك-دی] : گلو، حلق . =
 نود .
 نادمون - nādmun [ك]: نهادن، گذاشتن.
 اونن - unen = پنه، بگذار . منن -
 manen = منه، مگذار. ناده - nāda
 نهاده - گذاشته . = ندوون .
 نادو - nādu [ك] : زیر گلو.
 ناد و نادهون - nād venādmun [ك] :
 قی واستفراغ کردن . نادون - nādven
 قی کن . نادمون nādmaven = قی
 مکن . نادوناده - nādvenāda = قی
 کرده . = ند و ندوون .
 نار - nār [ك] : انار . = نور .
 ناردون - nārdun [ك] : دانه های خشك
 شده انار که برای معالجه اسهال بکار
 می رود . = نوردون .
 نارو - nārow [ك] : مانع . همین واژه با
 تلفظ « nāru » = کلاه گذار .
 نارو کر تمون - nārow kartmun [ك]:
 ۱- مانع شدن . ۲- تعطیل کردن .
 = نورو کرتوون .

نئوج - naavaj [ك] : تراوه، آبی که
 تراوش کند . = نرگ .
 نئون - naun [ی] : ۱- ناخن . = نون
 = نوون . = کوشك . ۲- مخفی ،
 پنهان، نهان . = قام .
 نئون دراز - naun derāz [ك] : دزد .
 = نوون دراز = نوون دروز .
 نئون درازی - naun derāzi [ك]: دزدی.
 = نوون درازی = نئون دروزی .
 نئون درازی کر تمون - naun derāzi
 kartmun [ك] : دزدی کردن .
 نئون دروز - naun deroz [ی] = نئون
 دراز . باین ن.ك.
 نئون دروزی - naun derozi [ی] =
 نئون دازی . باین ترکیب ن.ك.
 نئون دروزی کر توون - naun derozi
 kartvun [ی] = نئون درازی کر تمون.
 باین ترکیب ن.ك.
 نا - nā [ك] = گم . باین واژه ن.ك.
 نابر - nābor [ك] : روزهای چهارگانه ماه
 که بهمن - ماه - گوش - رام . میباشند.
 زردشتیان ایران این چهار روز را
 کشتار نمیکنند و گوشت نمیخورند و
 عقیده دارند که چهار ایزد نامبرده
 همکاران بهمن هستند و درجهان مادی

نخکی - naxaki [ی-ك]: کنایه از ریش است .

نخود کپ - naxod kap [ك]: لپه نخود .
= نخود لپه .

نخود لپه - naxod lapa [ی] = نخود کپ .
باین ترکیب ن.ك .

نخودی - noxodi [ك] : رنگ کرم .

نخوش - noxoš [ی] : بیمار، ناخوش .
= خسته = وهزیر = وهریز .

نخونك - noxunak [ی] = کلیل الملك
باین واژه ن.ك .

ند - ned [ی-ك] : نی . = نی . همین
واژه با تلفظ «nod» = ناد . باین
واژه ن.ك .

ند چله پیچ - nede čelapič [ی] =
چله پیچ . باین ترکیب ن.ك .

ند وندوون - nod venodvun [ی] :
قی واستفراغ کردن ندون - nodven
قی کن . ندمون - nodmaven = قی
مکن . ندونده - nodvenoda = قی
کرده . = نادونادمون .

ندوون - nodvun [ی] : گذاشتن ، نهادن
اونن - unen = بگذار = مئتن -
= maanen = مگذارنده - noda =
گذاشته ، نهاده . = نادمون

ندیده - nadida [ی-ك] : پست فطرت ،
ندید بدید . [تهران] .

نردوون - nardavun [ك] : نردبان این
واژه را در یزد «nardavon» تلفظ

نارو کشتمون - nāru koštmun [ك] :
کلاه برداری کردن ، گول زدن .

ناسار - nāsār [ك] : نلودان . = نودون
= نوده .

ناکش - nākeš [ك] : نهرهایی عمیق که
در زمین لش و باطلاقی کنند تا آب زمین
با آنها نشنید و زمین قابل کشت و زرع
شود .

نالی - nāli [ك] : تشك ، بستر . = وستر
= وستره .

نبدی - nebdi [ی] : حالا ، اکنون .
نوبدی .

نبر - nabor [ی] = نابر . باین واژه
ن.ك .

نپتوون - neptvun [ی] : فرستادن ،
گسیل داشتن ، نیو - veeniv =
بفرست . منیو - maaniv = مفرست .
نپته - nepta = فرستاده . = نفتمون .

نپریده - naprida [ك] : شخص فاسد، آدم
بد . در یزد این واژه را «neprida»
تلفظ کنند .

نپرین - neprin [ی-ك] : نفرین . =
نفرین .

نپقه - napaqa [ك] : گندم و جوئی که بابت
مخارج قنات و مزد کارگران بایشان
دهند . = نفقه .

نچیم - najim [ك] : سوراخی که میان
چوب زیر سنگ آسیاب است .

نخشی - naxaši [ی] = دلشورا . باین
واژه ن.ك .

ن.ك. ۲- باران نرم وریز . = وزم
= وزن = نرمه = نرمه ورون .

نزنگ نزرگ - nezg-nezg [ك] : نرم نرم،
کم کم. صفتی است که برای باران بیشتر
بکار می رود . = وزن و نزرگ .

نزم و نزهه - nezm o noga [ی] : ناگهانی،
ناگاه .

نزو - nazow [ی] = استاغ . باین واژه
ن.ك.

نزومه - nazoma [ك] : سوراخهای مرتب
و در خط که با بیل در زمین کنند تا سبب
زمینی و تخم خیار را در آنها بکارند .

نزیک - nazik [ی-ك] نزدیک . در تهران
«nazzik» تلفظ کنند .

نساسالار - nesāsālār [ك] : کسانیکه
جسد مردگان را بدخمه برند . = نسوسلر .
نسترن - nasteren [ی-ك] : گل نسترن
که از خانواده گل سرخ است .

نسخ - nasax [ك] : تقسیم املاک ده بزارعین
برای کشت .

نسخ بندی - nasax bandi [ك] : تقسیم
بندی املاک مزروعی ده بین رعایا
برای کشت و زرع .

نسوسلر - nesosolor [ی] : کسانیکه
جسد مردگان را حمل میکنند . =
نساسالار .

نشادمون - nešādmn [ك] : غرس کردن
نهال ، نشا کردن . ونشون - venošon
= نشا کن . منشن - manešon =
نشامکن . نشانده - nešānda = نشا

کنند .

نرسده - narasoda [ی] : نارس ، نارسیده .
= خوم = کرک .

نرکو - narku [ك] : سسکسه .
هکک .

نرگو - nargow [ك] : گاونر سه ساله بیالا .
= گوی نر .

نرمه - narma [ك] : باران بسیار ریز
بارانی که نرم نرم فروریزد . = نرمه
ورون .

نرمه ورون - narma vorun [ی] =
نرمه . باین واژه ن.ك.

نرواز - narvāz [ك] : مراض ، قیچی .
= نرواز = نورز .

نرولاس کرتمون - narolās kartmun
[ك] : جور کردن چیزها ، جفت و متصل
کردن دو چیز بهم ، کم و زبانه کردن
نجانان . متصل کردن آجریا خشت دو
طرف سقف ، متصل کردن چوبهای
کلافه داخل دیوار .

نره - nere [ك] : آجر قزاقی .
نری - neri [ك] : بز نر چهار ساله بیالا . این
واژه را دریزد «nari» تلفظ کنند .

نریزه - nariza [ی] : مریزاد . =
نریزه .

نریژه - nariža [ك] = نریزه . باین
واژه ن.ك.

نریون - neryun [ك] : اسب نر . در مقابل
مادیون که اسب ماده است .

نزرگ - nezg [ك] : ۱- شوچ . باین واژه

- کرده = نونیدوون .
نشادید - našānid [ك] : حسود، آزمند،
 حریص . = نشدید .
نشمون - naštmun [ك] : نشستن .
 اونیک - unig = بنشین . مثنیک -
 naanig = منشین، نشته našta نشسته .
 = نشتون .
نشتون - naštvon [ی] = نشمون .
 باین واژه ن.ك.
نشدید - našadid [ی] = نشادید . باین
 واژه ن.ك.
نشگ - nesg [ی-ك] : ۱- منقار و نوک
 پرندگان . ۲- نوک مداد و نظایر آن .
 ۳- ناخن پرندگان و حیوانات گوشتخوار .
نشون - nešun [ن-ك] : علامت ، نشان .
 در تهران همین واژه بهمین معنی بکار
 میروند .
نشه - naša [ی-ك] : نشاید ، نتوان .
نصب - nesb [ی] = برك . باین واژه
 ن.ك.
نعنا - naanā [ك] = رکید . باین واژه
 ن.ك.
نعنا خشک - naanā xošk [ك] = رکید
 هسک . باین ترکیب ن.ك.
نفتمون - neftmun [ك] = نیتوون .
 باین واژه ن.ك . ونیو - veeniv =
 بفرست . منیو - maaniv = مفرست .
 نفته - nefta = فرستاده .
نفرین - nafrin [ی] = نفرین باین واژه
 ن.ك.
- نققه** - nafaqa [ی] = نپقه . باین واژه
 ن.ك.
نقره - neqore [ی] : اثری که از تماس آب
 یا کناره نهر یا رودخانه بجای ماند .
 در اطراف تهران « نگار - negār »
 خوانند . = نگاره .
نقشو جفت کار - naqšu-joftekār [ك]:
 نقش گوی قالی .
نك - nek [ی] : جوانه درخت ، پاجوش
 سبزی . = بتك . باین واژه ن.ك. =
 تج .
نکرد - nakerd [ی-ك] : اشکال ، گیر ،
 پیچیدگی کار . = سپلشت .
نکره - nokra [ی-ك] : نقره .
نکره ای - nokrei [ك] : نقره ای .
نگگ کشتوون - nekog koštvon [ی]:
 بیل زدن زمین برای کاشتن تخم روناس
 و گندم بطوری که بیل زیاد بزمین
 فرو نرود .
نگاره - negāra [ی] = نقره . باین
 واژه ن.ك.
نگرون - nagrun [ی-ك] : نگران . این
 واژه را در یزد و کرمان «nagarun»
 نیز تلفظ کنند .
نگینه - negina [ك] : تخم مرغی که برای
 مرغ تخم کن گذارند تا بهوای آن در
 محل معینی تخم کند . در تهران «چشمه -
 češme» میخوانند . = نوه .
نما - nemā [ك] : طالار کوچک .
نمده - nomda [ی] : خمیری که ور نیامده

نور - nowr [ی] = نار. باین واژه ن.ك.
 نوراز - navrāz [ك] = نرواز. باین
 واژه ن.ك.
 نورت - navart [ك] : چوبهای بلند و
 کلفتی است که قالی را برای بافتن بدانها
 بیاویزند. = نورد = هلمی .
 نورد - nevard [ك] : = نورت . باین
 واژه ن.ك.
 نوردهون - nordun [ی] = ناردون. باین
 واژه ن.ك.
 نورز - navroz [ی] = نرواز. باین واژه
 ن.ك.
 نورس - navars [ی] : نورد دستگام
 بافندگی . = هلمی .
 نورو - norow [ی] = نارو. باین واژه
 نوروچ - nowruz [ك] = نوروز . =
 سوله نو = نوروز .
 نوروزگ - navrozog [ی] = دودنبو.
 باین واژه ن.ك.
 نوروژ - newruz [ك] = نوروچ. باین
 واژه ن.ك.
 نورو کرتوون - norow kartvun [ی]
 = نارو کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 نورو کشتوون - norow koštun [ی]
 = نارو کشتمون . باین ترکیب ن.ك.
 نوری شیوی ند - navori šivi nod [ی]
 = شیونادو . باین ترکیب ن.ك.
 نوزدوون - nvozodvun [ی] : =
 نوازدیمون . باین واژه ن.ك . و نوز
 = venvoz = بنواز . منوز - manvoz

باشد . = نومد = ورنومده .
 نمک - namak [ك] : نمک . = منک =
 نوک .
 نئو - naanu [ك] : مادر . = مئو .
 نو - now [ی] = تنبوشه . باین واژه .
 ن.ك.
 نوازیدمون - nvāzidmun [ك] : نواختن .
 نوازش کردن . و نواز - venvāz =
 بنواز. منواز - manvāz . نواخته -
 nevāxta = نواخته . نوزدوون .
 نوبدی - novbedi [ك] = نبدی . باین
 واژه ن.ك.
 نوبل - navabol [ی] . شخصی تازه بدوران
 رسیده = نوکیسه .
 نوبند - nowband [ك] : زمین تازه آباد.
 نوپه - nopa [ك] : وصله = پیته .
 نوتا - notā [ك] : عددنه . نه تا . =
 نوته = نتو .
 نوته - nota [ی] = نوتا . باین واژه
 ن.ك.
 نوجور - nowjur [ی] = ناجور . باین
 واژه ن.ك.
 نوجه خر - nowja-xar [ك] : خردوساله
 بیلا .
 نوچنگه - nowčanga [ی] = دمک .
 باین واژه ن.ك.
 نودون - nowdun [ی] = ناسار . باین
 واژه ن.ك.
 نوده - nowda [ی] = ناسار. باین واژه
 ن.ك.

نوشوه گاه - nowšvaga [ی] : = نوشوه
خونه . باین ترکیب ن.ك.

نوئك - nevak [ی] = منك . باین واژه
ن.ك.

نوکیسه - nowkisa [ك] = نوبل . باین
واژه ن.ك.

نوهمد - noomad [ك] = نمده . باین
واژه ن.ك.

نوهزد - numzed [ك] = خونده . باین
واژه ن.ك.

نومه - numa [ی-ك] : نامه .

نومید و بده - nowmid vebda [ی-ك] :
بمراد و آرزو نرسیده . نفرینی است .

نون - navon [ك] = نئون . باین واژه
ن.ك.

نون پُر - nun par [ك] : نوعی نان شیرینی
نظیر است بیسکویت . = نونگ .

نون توگی - nun tovagi [ك] = لتیر .
باین واژه ن.ك.

نون دراز - navon derāz [ك] : دزد ،
سارق . معنی لغت در اصل بمعنی ناخن
دراز است = نون دروز .

نون درازی گرتمون - navon derāzi
kartmun [ك] = نئون درازی کرتون .

نون دروز - navondroz [ی] = نون
دراز . باین ترکیب ن.ك.

نوئك - navonak [ی] = کلیل الملك .
باین واژه ن.ك.

نونگ - nunog [ی] = نون پر . باین واژه
ن.ك.

نونئی او پیاز - nuni ovpiyāz [ك] : نانئی

= منواز - نوخته - nevoxta =
نواخته .

نوشتمون - neveštmun [ك] : نوشتن .
وانوس - vāneves = نویس . منوس -

maneves = منویس . نوشته -
nevešta = نوشته . = نوشتون .

نوشتون - neveštun [ی] = نوشتون .
باین واژه ن.ك . امراز این مصدر -

«voneves» گفته میشود .

نوشوه - nošva [ی-ك] : از مراسم مذهبی
است که هر فرد زردشتی موظف است

در مدت عمراً یکبار این مراسم را بجا
آورد . و آن پرهیزی است برای مدت

نه شبانه روز که در این مدت با اشخاص
ارتباطی ندارد و خوراک حیوانی نیز

نمیخورد . خوراک کسی که در پرهیز است .
میوه و سبزی و روغنهای نباتی و حبوبات

است . هر روز باید در محلی مخصوص
که «نوشوه گاه» خوانده میشود شستشو

کند و لباسهای خود را عوض کند .
خوراک خود را باید با قاشق و چنگال

بخورد و دستکش سفیدی هم هنگام غذا
خوردن بدست کند .

نوشوه خونه - nowšva xuna [ی] :
محلی است که هنگام پرهیز «نوشوه»

بدانجا روند و شستشو کنند . = نوشوه
کده = نوشوه گاه = نوشوه گه .

نوشوه کده - nowšva keda [ك] =
نوشوه خونه . باین ترکیب ن.ك.

نوشوه گاه - nowšvagā [ی-ك] = نوشوه
خونه . باین ترکیب ن.ك.

= نکینه . باین واژه ن.ك. همین واژه
 یا تلفظ «نوه» [ك] = منه .
 باین واژه ن.ك.
 نویسادمون - nevisādmun [ك]: نوشتن.
 ومنیس - vemnis = بنویس . منیس
 mamnis = منویس . نویساده -
 nevisāda = نوشته . = منسدوون .
 نویندوون - noynedvun [ی] = نشادمون.
 باین واژه ن.ك. ونوین - venoyn =
 نشاکن . منوین - manoynd = نشامکن.
 نوینده noynoda = نشا کرده .
 نهاز - nehāz [ك]: گلودردی که درمیش
 و شتر دیده میشود .
 نهال - nehāl [ك] = نهال ، درخت جوان.
 = برجوش = وده .
 نهر بون - nahrbum [ك]: مستحفظو نگهبان
 آب رودخانه .
 نهون - nehun [ی] = نئون . باین واژه
 ن.ك.
 نی - ney [ك] = ند . باین واژه ن.ك.
 نی آشی - ney e āši [ك] = چله پیچ . باین
 واژه ن.ك.
 نیرنگ - neyreg [ی-ك]: ۱- شربتی
 است که از فشرده گیاه مقدس هوم و
 مختصری پادیاب و آب میوه و شراب
 تهیه میشود و در مراسم « نوشوه » و
 « نوزادی » و « کشتی بستن » مصرف
 میشود . ۲- نیرنگ و افسون .
 نیفه - nifa [ك] = لیفه . باین واژه
 ن.ك.

که با آب پیاز پخته شود . = نونی پی
 پیوز .
 نونی برنج - noni berenj [ی-ك] :
 نانی است از آرد برنج و روغن و شکر
 درست کنند . نان برنجی [تهران] .
 نونی پی پیوز - noni pipiyoz [ی] =
 نونی اوپیاز . باین ترکیب ن.ك.
 نونی درین - nuni derin [ی] = پابهر .
 باین واژه ن.ك.
 نونی شیر - noni šir [ی-ك] : نانی است
 که با شیر و شکر و روغن در تنور پخته
 شود . شیرمال [تهران] .
 نونی قالبی - noni qālebi [ك] : نوعی
 شیرینی که از زرده تخم مرغ و روغن و
 شکر درست میکنند . = نونی منقو .
 نونی منقو - noni monaqo [ی] = نونی
 قالبی . باین ترکیب ن.ك.
 نوون - navun [ی] = نئون . باین واژه
 ن.ك.
 نوون دراز - navun derāz [ك] = نئون
 دراز . باین ترکیب ن.ك.
 نوون درازی - navun derāzi [ك] =
 نئون درازی . باین ترکیب ن.ك.
 نوون درازی کرمون - navun
 derāzi kartmun [ك] = نئون
 درازی کرمون . باین ترکیب ن.ك.
 نوونک - novunak [ی] = کلیل الملک .
 باین واژه ن.ك.
 نوه - nove [ك] = مننه . باین واژه
 ن.ك. همین واژه با تلفظ «nova» [ی]:

با چهل سیراست .
 نیمه - nimna [ی] = استن بیل . باین
 ترکیب ن.ك.
 نیمه - nima [ك] : ۱- آجر قزاقی .
 ۲- نیمه و نصفه آجر .
 نیمه سو - nimasu [ی-ك] . نیمه تنه ، كت
 کوتاه .
 نیمه هفت درم - nim haf darem [ك] :
 [ك] : نصف هفت درم = که مساوی با
 دوازده مثقال است .

نیلی - nili [ك]: آبی برونک .
 نیمه دو ننگ - nimdung [ی-ك]: نیمه دانگ ،
 مساوی با هشت جبه .
 نیمرو - nimru [ی-ك]: نیمرو .
 نیمه طاق - nimtāq [ی]: ۱- یک چهارم
 یک شبانه روز که شش ساعت باشد .
 ۲- دو تسوج آب که هر تسوج سه ساعت
 سهیم آب است .
 نیمن - nimen [ی-ك] : نیم من . که در
 کرمان مساوی ، بیست سی و در یزد مساوی

و

وا تمون - vātmun [ك]: گفتن . و وو -
 vevo = وواج - veyāz = بکو .
 مواج - mavāz = مگو . واته -
 vāta = گفته . و توون .
 واج - vāz [ك]: ۱- توواج . باین ترکیب
 ن.ك. ۲- صدا ، آهنگ = واجه =
 = وج = وجه .
 واج مس - vāz mas [ك] : گوز . =
 واژمس = وجمس .
 واجه - vāza [ك] : صدا ، آهنگ . =
 واج .
 واختمون - vāxtmun [ك]: باختن . و باز

وا - va [ی]: باید . و او . همین حرف با
 تلفظ «vo» [ی] : باز ، رها ، آزاد .
 = وا .
 وا - vā [ك]: ۱- باید . ۲- باز ، رها ،
 آزاد .
 وا بریشمون - vābrīšmun [ك] : سرخ
 کردن داخل روغن ، برشته کردن .
 وا بریج - vāberij = برشته کن .
 مبریج - mabrij = برشته مکن .
 برشته - berešta = برشته . =
 برشتمون .
 وابی - vābi [ك]: رنگ آبی .

سرباززدن ، حاشا کردن ، دبه کردن .
وادنگ کرتمون - *vādeng kartmun* [ك] : دبه کردن .

وادوپیس - *vādopis* [ك] : غرور ، تکبر
 نخوت . فیس و افاده - *fis-o-efāde*
 [تهران] . = ودوپیس .

وارادمون - *vārādmun* [ك] : باریدن .
 ووار - *vevār* = بیار . موار -
mavār = مبار . واراده - *vārāda*
 = باریده . = وردوون .

واربونه - *vārbuna* [ی] = پدمون .
 باین واژه ن.ك.

وارسی - *vārsi* [ك] : بازرسی ، تفتیش .
 = ورسی .

وارون - *vārun* [ك] : باران . =
 ورم .

واریژ کرتمون - *vāriž kartmun* [ك]:
 واریز کردن حساب ، رسیدگی کردن
 بحساب . = وریژ کرتوون .

وازوبشت - *vāzobast* [ك] : بازوبسته .
 = وزوبشت .

واژمس - *vāzmas* [ی-ك] = واجمس .
 باین واژه ن.ك.

واسرنگادمون - *vāserengādmun* [ك]:
 ۱- دبه کردن . = وادنگ کرتمون .
 ۲- سرباززدن ، حاشا کردن . =
 وسرنگدوون . واسرنگ - *vāsereng*
 = حاشاکن . وامسرنگ - *vāmasereng*
 = حاشامیکن . واسرنگاده - *vāserengāda*
 حاشا کرده .

= *vebāz* = بیاز . مباز - *mabāz*
 مباز . باخته - *bāxta* = باخته .

واد - *vād* [ك] : ۱- باد . ۲- تاب که
 در آن نشیند و تاب خورند . = وز
وادار - *vādār* [ك] : مجبور . در تهران
 این واژه با همین تلفظ بهمین معنی بکار
 می رود . = ودور .

وادارتمون - *vādārtmun* [ك] : وادار
 کردن . مجبور کردن . وادار - *vādār*
 = مجبور کن . وامدار - *vāmadār*
 = مجبور مکن . وادارته - *vādārta*
 = مجبور کرده . = و درتوون = وادار
 کرتمون = ودور کرتوون .

وادار کرتمون - *vādār kartmun* [ك]
 = وادارتمون . باین واژه ن.ك.

وادبیجن - *vādbijan* [ك] : باد بزن .
 = وادبیژن = ودویژ = ودویج .

وادبیژن - *vādbizan* [ك] = وادبیجن .
 باین ترکیب ن.ك.

وادت - *vādat* [ك] : عادت ، خوی . =
 ودت .

وادرنج - *vādrenj* [ك] : گیاهی است
 کوهستانی که برای دفع باد معده و
 رفع قولنج بکار رود . = ودرنجوئه :

وادرو - *vādrū* [ك] : بیست و دومین روز
 هر ماه ، که در نوشته ها و تقویم « باد »
 نویسند ، = بادرو = ودرو .

وادنگ - *vādeng* [ك] : دبه . غبن ،
وادنگادمون - *vādengādmun* [ك] :

فوران کردن، مغرور شدن و باصطلاح تهران
 «دم گرفتن domgereftan» و روترزگ
 - varveterezg = مغرور شو. و روترزگ
 - varmaterezg = مغرور مشو.
 و روترزگاده - varterezgāda = مغرور
 شده.

وتشی و رهرم - votesi verahrom [ی]
 = آتشی و رهرم. باین واژه ن.ک.

وتوون - votvun [ی] = واتمون. باین
 واژه ن.ک. ووه - veva = وج -
 vevaj = بگو. موه - mava =
 موج - mavaj = مگو. وته - vota
 = گفته.

وج - voj [ی] = واج. باین واژه ن.ک.
 همین واژه با تلفظ «vej» [ی]: بیخ
 کنار، بهلو. = گج. باین واژه ن.ک.
 همین واژه با تلفظ «voj» [ی] =
 توواج. باین واژه ن.ک.

وج پا - vejepā [ک]: آلت تا نیت زنان،
 فرج. = وج بو.
 وج پو - vejepo [ی] = وج پا. باین
 ترکیب ن.ک.

وجر سو بد - vojor-svid [ی] = آجر
 آب مال. باین ترکیب ن.ک.

وجری سر - vojori-sor [ی] = آجر
 سلاتی. باین ترکیب ن.ک.

وج هس - vojmas [ی] = واج مس.
 باین ترکیب ن.ک.

وج و برین - vejobrin [ی] = ۱- بیخ
 و بر. باین ترکیب ن.ک. = ۲- گج.

واسیدمون - vāsīdmun [ک]: دوست
 داشتن. ووس - vevas = دوست بدار.
 موس - mavas = دوست مدار.
 وساده - vasāda = دوست داشته.
 = وسیدوون.

واشپز - vāšpaz [ک]: آشپز. = وشپز.
 واشنا - vāšnā [ک]: آشنا، شناسا. =
 وشنو.

وامو - vāmu [ک]: ۱- عمو. ۲- برای
 پوشاندن مطلب از طرف بمعنی دو برابر
 بکار میبرند. مثلا «پنشتاقرون وامو»
 یعنی ده ریال یا یک تومان. = ومو.
 وامونده - vāmonda [ک]: ۱- بازمانده.

۲- واژه. ۳- آنچه از دارائی شخص
 مرده بجای ماند، ماترک. = ومنه.

وانگ - vāng [ک]: بانگ، داد. =
 ونگ = بفر.

وون رو - vobonru [ی] = آبانرو.
 باین ترکیب ن.ک.

ووتوه لگن - voptova-lagen [ی] =
 ایتوه سلیچه. باین ترکیب ن.ک.

وپرس - vapars [ی] = پرس. باین واژه
 ن.ک.

وپریگون - voprigun [ی] = آپریگون
 باین واژه ن.ک.

وپر نیگونی - vopringuni [ی]: آتشدان.
 = آپریگون. باین واژه ن.ک.

وپه - vopa [ی] = باپه. باین واژه
 ن.ک.

وترزگاده مون - veterezgādmun [ک]:

باین واژه ن.ك.:

وجو و والگ - vejovalg [ی] : پهلو ، کنار.

وجه - voja [ی] = واج . باین واژه ن.ك.

وچا - vača [ك] : بچه ها . = وچگون .
وچگ - vačog [ی] : طفلك . = لیجگ .

وچگون - vačogun [ی] = وچا . باین واژه ن.ك.

وچنه - vočene [ك] = اسه . باین واژه ن.ك.

وچه - vača [ی] = لیجه . باین واژه ن.ك.

وخت - vaxt [ی - ك] : وقت ، موقع ، زمان .

وختوون - voxtvun [ی] : باختن . وبز-

veboz = میاز . مبرز - maboz = مبارز

boxta = باخته . = واختمون .

وختی - vaxti [ی-ك] : وقتی ، موقعی .

وخن - voxon [ی] = آخن . باین واژه ن.ك.

وخنند - voxond [ی] = آخن . باین واژه ن.ك.

vodat [ی] = عادت ، خوی .

و در ایزد - vodORIZED [ی] : نهمین

روزهرماه ، که در نوشته ها و تقویم

« آذر » نویسد . = آدریزد .

و در تهمون - vedartmun [ك] : ۱- عفو

کردن ، بخشودن . ۲- گذر کردن ،

عبور کردن . وودر - vevedr = عفو

کن . مودر - mavedr = عفو مکن . ودرته

vedarta = عفو کرده . = ودرتوون .

و در توون - vedartvun [ی] = وادارتمون

باین واژه ن . ك . ودر - vedor =

وادار کن . وودر - vomador = مجبور

مکن . ودرته - vodorta = وادار

شده . همین واژه با تلفظ « vedartvun »

[ی] = ودرتمون . باین واژه ن.ك.

وودر - vevedr = عفو کن . مودر -

mavedr = عفو مکن . ودرته -

vedarta = عفو کرده .

و در ته - vedarta [ك] = vedarte [ی] :

سابق ، پیشین ، در گذشته .

و در نجوئه - vodrenjua [ی] = وادرنج .

باین ترکیب ن.ك.

و در و - vodru [ی] = بادرو . باین واژه

ن.ك.

و دم - vodem [ی] = آدم . باین واژه

ن.ك.

و دمگ - vodomog [ی] = دولو . باین

واژه ن.ك.

و دو پیس - vodopis [ی] = وادوپیس .

باین ترکیب ن.ك.

و دور - vodor [ی] = وادار . باین واژه

ن.ك.

و دور کرتوون - vodor kartvun [ی]

= وادارتمون . باین واژه ن.ك.

و دوم - vodum [ی] = آستره . باین

واژه ن.ك.

و دون - vodun [ی] = آستره . باین

واژه ن.ك.

ودوه - vedva [ی] = بیوه . باین واژه ن.ك.
 ودویج - vodviz [ی] = وادیجن . باین واژه ن.ك.
 ودویو - vodviz [ی] = وادیجن . باین واژه ن.ك.
 وده - veda [ی] = برجوش . باین واژه ن.ك.
 ودی بلو - vodi bolo [ی] : بادی که از طرف کرمان وزد .
 ودی گو - vodi gow [ی] : بادی که از طرف اصفهان وزد .
 ودیگوم - vodigum [ی] = بادنجون . باین واژه ن.ك.
 ودیمی کوهی - vodimi kuhi [ی] = ارچن . باین واژه ن.ك.
 ور - vor [ی] ۱- آسیاب . = ار . ۲- بالا آمدگی گندم یا جودر خرمن هنگام حرکت گاو و کوبیدن آن . ۳- همین واژه با تلفظ «var» [ک] : بیرون ، خارج . = بر = کر . ۴- این واژه با تلفظ «var» [ی-ک] : بر . کنار . ۵- در یزد با همین تلفظ بمعنی فعل و گشن است . = پیا . ۶- در یزد با همین تلفظ بمعنی در اطاق و درخانه است . = بر .
 وراشتمون - vrāštmun [ک] : ۱- قیچی کردن . ۲- چیدن پشم گوسفند . وراز mavrāz = قیچی کن . موراز - mavrāz = قیچی مکن . وراشته - vrāšta =

قیچی کرده . = ورشتوون .
 ورامدون - varomdun [ی] : ۱- فحل شدن ، آماده جفتگیری بودن . ۲- ورامدن خمیر .
 وراندانز - varendāz [ک] : تحقیق ، کنجکاو . = ورااندوز .
 وراندانز کرتمون - varendāz kartmun [ک] : تحقیق و کنجکاو کردن .
 ورااندوز - varendoaz [ی] = وراندانز . باین واژه ن.ك.
 ورااندوز کرتوون - varendoaz kartvun [ی] = وراندانز کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 ورپ - varp [ک] : برف . = وفره .
 ورتوون - vartvun [ی] : آوردن . بیور - biyor = بیاور . مر - mor = میاور . ورته - vorta = آورده . = آرتمون .
 ورجو وگ - verjovog [ی] : ریزه ، کوچک . = خردوگ .
 ورخشک - varxošk [ک] = کلزگ . باین واژه ن.ك.
 وردرین - verderin [ی] = varderin [ی] : میوه هائی که در مراسم آفرینگانها و گهنبارها و جشن خوانی بر سفره گذارند . البته باید از انواع میوه که در فصل جشن موجود است بر سفره باشد . = میزد .
 وردوون - vorodvun [ی] : باریدن .
 وور - vevor = پیار . مور - mavor

ور - vor [ی] ۱- آسیاب . = ار . ۲- بالا آمدگی گندم یا جودر خرمن هنگام حرکت گاو و کوبیدن آن . ۳- همین واژه با تلفظ «var» [ک] : بیرون ، خارج . = بر = کر . ۴- این واژه با تلفظ «var» [ی-ک] : بر . کنار . ۵- در یزد با همین تلفظ بمعنی فعل و گشن است . = پیا . ۶- در یزد با همین تلفظ بمعنی در اطاق و درخانه است . = بر .
 وراشتمون - vrāštmun [ک] : ۱- قیچی کردن . ۲- چیدن پشم گوسفند . وراز mavrāz = قیچی کن . موراز - mavrāz = قیچی مکن . وراشته - vrāšta =

= مبار. وروده - voroda = باریده.
 = وارا دمون .
 ورز - varz [ك]: زمین آباد و قابل کشت.
 ورزو - varzo [ی] : گاوانرکاری . در
 دهات اطراف تهران نیز همین تلفظ بهمین
 معنی بکار می رود .
 ورسی - vorasi [ی] = واریسی . باین
 واژه ن.ك.
 ورشتوون - vorostvun [ی] = وراشتمون .
 باین واژه ن.ك. ووروز - vevroz =
 قیچی کن . موروز mavroz = قیچی
 مکن . وروشته - vrošta = قیچی
 کرده .
 ورك - vrek [ی] : ردیف ، قطار . مسلمین
 کرمان بجای این واژه « ردهم -
 redeham » گویند . = ردی هم .
 ورکرتمون - var kartmun [ك] :
 ۱- پوشیدن ، بر کردن . ۲- بستن در
 اطاق و خانه . وراکو - varako =
 پیوش . ورمکو - varmako = پیوش .
 ورکرته - varkarta = پوشیده .
 ورکرتون = ورکرتوون .
 ورکرتون - varkartun [ی] =
 ورکرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 ورکرتوون - var kartvun [ی] =
 ورکرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 ورکشتون - var kostun [ی] : وراچی
 کردن ، ورزیدن ، زیاد حرف زدن .
 وروکو - verveku = وراچی کن
 ورمکو - vermaku = ورمزن .

ورکشته - verkošta = ورزده .
 وركله - varkola [ی] = جگ =
 شا کول .
 ورکنادمون - var kenādmun [ك] :
 بیرون آمدن چوجه از تخم . اسم مفعول
 از این مصدر « varkenāda » ساخته
 میشود = ور کند وون .
 ورکندوون - varkenodvun [ی] =
 ورکنادمون . باین واژه ن.ك.
 وركوله - varkula [ی] = کلبند . باین
 واژه ن.ك.
 ورم - vorom [ی] = وارون . باین
 واژه ن.ك.
 ورمده - varomda [ی] = بیا . باین
 واژه ن.ك.
 ورنگه - verenga [ی] = دومی . باین
 واژه ن.ك.
 وروبودونادمون - varobud venādmun
 [ك]: با نارضایتی چیزی بکسی دادن .
 منشاء لغت یعنی از سر سفره ای که برای
 مرده اندازند چیزی بکسی دادن . =
 وروبود وندوون .
 وروبودوندوون - varobud venodvun
 [ی] = وروبود ونادمون . باین ترکیب
 ن.ك.
 وروپستو - varopastu [ی] : ردیف ،
 راست هم ، قطار .
 وروور - verver [ی-ك] : تند ، سریع .
 وروزه - vrowza [ی] = برازنه . باین
 واژه ن.ك.

<p>varhamšur - ورهم شور کرتمون kartmun [ك]: قاطی ومخلوط کردن، شلوغ کردن . = ورهم شور کرتوون .</p> <p>varhemšur - ورهم شور کرتوون kartvun [ی] = ورهم شور کرتمون . باین ترکیب ن.ك.</p> <p>voriz kartvun [ی]: واریژ کرتوون . باین ترکیب ن.ك. وری مایه - var-i-māya [ك]: بره ماده یکساله . = قوروتگ .</p> <p>var-i-mehr [ك] = بری مهر . باین ترکیب ن.ك.</p> <p>var-i-hem = [ك] var-i-ham وری هم - [ی]: مخلوط . قاطی ، باهم .</p> <p>vari hem ibdvun - وری هم ایدوون - [ی] : مخلوط شدن ، قاطی شدن ، مجالست کردن . = وری هم بدمون .</p> <p>var-i-ham bodmun - وری هم بدمون - [ك] = وری هم ایدوون . باین ترکیب ن.ك.</p> <p>vari hem kartvun - وری هم کرتمون - [ك] : مخلوط و قاطی کردن . = وری هم کرتوون .</p> <p>varihem kartvun - وری هم کرتوون - [ی] = وری هم کرتمون . باین ترکیب ن.ك.</p> <p>voz [ی] : تاب که در آن نشینند و تاب خوردند . مسلمانان یزد « biz- خوانند . = واد .</p> <p>vezādmun [ك]: ۱- وزیدن .</p>	<p>vorusog [ی] = آروسو . = لوپتو . باین واژه ها ن.ك.</p> <p>vorusun [ی] : عاروسون . باین واژه ن.ك.</p> <p>vorosi [ی] = عاروسون . باین واژه ن.ك.</p> <p>vorum [ی] = آروم . باین واژه ن.ك.</p> <p>vorum-i-divuna [ی] - ورومی دیونه = اشتم . باین واژه ن.ك.</p> <p>vorun [ی] = روون . باین واژه ن.ك.</p> <p>vruni-divuna [ی] = اشتم . باین واژه ن.ك.</p> <p>vorvun [ی] = آسیابان . voroyes [ی] = آرایش . = آرا .</p> <p>vara [ك] = vera [ی] : گوسفند نریکساله .</p> <p>verahromized [ی] : بیستین روزهرماه که در نوشته ها و تفاوتیم « بهرام - وهرام » نویسند . = ورهرمرو .</p> <p>verahromru [ك] = ورهرم ایزد . باین ترکیب ن.ك.</p> <p>verahrum [ك] = آتشی ورهروم . باین ترکیب ن.ك.</p> <p>varhamšur [ك] = varhemšur [ی] : شلوغ ، قاطی ، مخلوط .</p>
--	--

ن.ك.
 وِسِرَنگِدوون - voserengodvun [ی]
 = واسرنگادمون . باین ترکیب
 ن.ك.
 وِسط - vasat [ی-ك] : نامرغوب ، جنسی
 که بسیار اعلانیت .
 وِسوَس - vosves [ی] : مهلت ، فرصت .
 وِسون - vosun [ی] = آسون . باین
 واژه ن.ك.
 وِسیدوون - vasidvun [ی] = واسیدمون .
 باین واژه ن.ك . اسم مفعول از این فعل
 « vasoda » ساخته میشود .
 وِش - veš [ی-ك] : بیش ، زیاد .
 وِشپَز - vošpaz [ی] = واشپز . باین
 ترکیب ن.ك .
 وِشتر - vešter [ی ك] : بیشتر ، زیاد تر .
 وِش تَرپِه - voš-trapa [ی] = آتش ترپه .
 باین ترکیب ن.ك .
 وِش شلم - voš-šalom [ی] = آتش شلم .
 باین ترکیب ن.ك .
 وِشونو - vošno [ی] = واشنا . باین واژه
 ن.ك .
 وِشنه - vašna [ی-ك] : گرسنه .
 وِشومش - vošomoš [ی] = آتشوماش
 باین ترکیب ن.ك .
 وِشووغوره - voš-vow-qura [ی] =
 آتشاوغوره . باین ترکیب ن.ك .
 وِشووَنور - voš-vov-nor [ی] =
 آشاونار . باین ترکیب ن.ك .
 وِشهرسو - voš-horsu [ی] = آشهرسا .

۲- گریختن ، فرار کردن . ووز -
 vevaz = یوز ، بگریز . موز -
 mavaz = مگریز . وزاده - vezāda
 = وزیده - vazida = گریخته .
 وزدوون .
 وزدوون - vezodvun [ی] = وزادمون .
 باین واژه ن . ك . اسم مفعول این فعل
 « vazoda » بکار میرود .
 وِزِر - vozor [ی] = آزار . باین واژه
 ن.ك .
 وِزِم - vezm [ی] = نرگ . باین واژه
 ن.ك .
 وِزِن - vezn [ی] = نرگ . باین واژه
 ن.ك .
 وِزوِبشت - voozobašt [ی] = وازوبشت .
 باین ترکیب ن.ك .
 وِزین - vzin [دی] = زوین . باواژه
 ن.ك .
 وِسپرتون - vesportun [ی] = اسپرتون .
 باین واژه ن.ك .
 وِست - vosot [ی] = خاتری . باین واژه
 ن.ك .
 وِستا - vosta [ك] : اوستا ، کتاب دینی
 زردشتیان . = وستو .
 وِستَر - vestar [ی] = نالی . باین واژه
 ن.ك .
 وِستَرِه - vestara [ی] = نالی . باین
 واژه ن.ك .
 وِستگ - vostog [ی] = آستا . باین واژه
 ن.ك .
 وِستو - vestu [ی] = وستا . باین واژه

ولوله - velula [ی] = آلاله . باین واژه
 ن.ك. همین واژه با تلفظ «velowla»
 [ی] = پیشو . باین واژه ن.ك.
 وله - vala [ی] = باریز . باین واژه
 ن.ك.
 وم - vom [ی] : اخلاق ، طبع ، رویه .
 مسلمین کرمان این واژه را «gum»
 تلفظ کنند. = گم . همین واژه با تلفظ
 «vem» [ی-ك] : مطابق .
 ومرزش - vomorzeš [ی] = آمرزش .
 باین واژه ن.ك.
 ومرو - vaameru [ی-ك] : دومین روز
 هرمه که در نوشته‌ها و تقاویم «بهمن»
 نویسد .
 وم کرتوون - vom-kartvun [ی] =
 بوم کرتمون . باین ترکیب ن.ك.
 ومنه - vomena [ی] = وامونده . باین
 واژه ن.ك.
 ومو - vomu [ی] = وامو . باین واژه ن.ك.
 وموخته - vomuxta [ی] = آمخته .
 باین واژه ن.ك.
 وموده - vomooda [ی] = آماده . باین واژه
 ن.ك.
 ومونروچشن - vomonru-jašn [ی] =
 آبنروچشن . باین ترکیب ن.ك.
 ومی - vemi [ك] : مطابق . = بم .
 ومی دل - vemi-del [ی-ك] : موافق میل ،
 دلخواه ، دلچسب . = ومی کار =
 ومی کر .
 ومی کار - vemikār [ك] = ومی دل .

باین ترکیب ن.
 وشی شلم - voši-šalom [ی] = آشی شلم
 باین ترکیب ن.ك.
 وشی غوره - voši-qura [ی] = آش
 اوغوره . باین ترکیب ن.ك.
 وشی نور - voš-i-nor [ی] = آش اونار .
 باین ترکیب ن.ك.
 وفره - vafra [ی] = ورپ . باین واژه
 ن.ك.
 وفریگون - vofrigun [ی] = آبریگون .
 باین واژه ن.ك.
 وغز - voqoz [ی] : ۱ = آغاز . باین واژه
 ن.ك. ۲ = آغز . باین واژه ن.ك.
 وك - vok [ی] = خایه . باین واژه
 ن.ك. همین واژه با تلفظ «vak» [ی]
 = كك . باین واژه ن.ك.
 وكله - vokala [ی - ك] : دوردورنج ،
 بلاومصیبت .
 ول - vel [ی-ك] : رها ، آزاد .
 ولپی اسپس - volap-i-aspes [ی] = اسپست
 باین واژه ن.ك.
 واشته کار - velešta-kār [ك] = بهشته کر .
 باین ترکیب ن.ك.
 ولف - volaf [ی] = علف . باین واژه
 ن.ك.
 ولگ - valg [ی] = گل و خاکی که جلوی
 مسیر آب درجوی ریزند و مسیر آنرا
 بگرداندند . = گله .
 ولوکتی - velukoti [ی] : = دآتی .
 باین واژه ن.ك.

بکار می‌رود .	باین ترکیب ن.ک.
ووخوری - [ی]vowxori = اوخوری . باین ترکیب ن.ک.	ومی گر - [ی] vemikor = ومی دل . باین ترکیب ن.ک.
وودت - [ی] vudat = عادت . باین واژه ن.ک.	ونادمون - [ك] venādmun [افکندن ، انداختن . اون - oven = بیفکن . مون - maven = میفکن . وناده - venāda = افکنده . = وندوون . وندوون - [ی] venodvun = ونادمون . باین واژه ن.ک . اوون - uven = بیفکن . مون maven = میفکن . ونده - venoda = افکنده .
وودشت - [ی] vowdašt = اودشت . باین ترکیب ن.ک.	ونگ - [ی] vong = بگر . باین واژه ن.ک.
وودور - [ی] vowdor = اودار . باین ترکیب ن.ک.	ونگ وولیس - [ی] veng-o-velis = جیروویر . باین ترکیب ن.ک. ونه - [ك] vone : آنجا ، = اونہ . وو - [ی] vow = او . باین واژه ن.ک. ووانیه - [ی] vow aaniya : سهم آب ، نوبت آب برای آبیاری . = او بند . وواور - [ی] vow-o-var = اوور . باین واژه ن.ک.
وودوزک - [ی] vowdozak = گک سم . باین ترکیب ن.ک.	ووبند - [ی] vowbend = او بند . باین واژه ن.ک.
وور - [ی] vovor = اوست . باین ترکیب ن.ک. همین واژه با تلفظ «vur» [ی] = ار . باین واژه ن.ک.	ووپرپرگ - [ی] vow-par-parog = اوپر پروگ . باین ترکیب ن.ک.
وورخت - [ی] voworaxt = اوورخت . باین واژه ن.ک.	ووپرو - [ی] vowparu = اوپرو . باین واژه ن.ک.
ووری - [ی] vovori = اوئی چم . باین واژه ن.ک.	ووپرو بدوون - [ی]vowparu bodvun = اوپرو بدمون . باین ترکیب ن.ک. اسم مفعول این فعل «vowparu-ibda»
ووسر - [ی] vovsor = اوسار ، باین واژه ن.ک.	
ووسولی سوه - [ی] vovsoli-sva = اوسار سه . باین ترکیب ن.ک.	
ووسیک - [ی] vowseyak = قنداغ . باین واژه ن.ک.	
ووگروون - [ی] vovgardun = اوگردون . باین واژه ن.ک.	
ووگوشتی گوشتی کشته - vov-gušti gušti-košta [ی] = گوشتی کوپته . باین ترکیب ن.ک.	
ووگوشی لیمو - [ی]vovgušt-i-limu =	

ن.ك. **وويشن** - vovišen [ی] = اويشن . باين واژه ن.ك.
وويور - vovyoor [ی] = اودار . باين واژه ن.ك.
واه - vah [ی-ك] : خوب ، به . همين واژه با تلفظ «voh» [ی] = آه . باين واژه ن.ك.
واهتر - vahter [ی-ك] : بهتر .
واهدين - vahdin [ی-ك] : بهدين ، زرتشتي .
واهرم - vahrom [ك] : بزرگ .
واهريز - vehriz [ك] : بيمار ، ناخوش .
 = وهزير = نخش = خسته .
واهزير - vehzir [ك] = وهريز . باين واژه ن.ك.
واهك - vohak [ی] = آهك . باين واژه ن.ك.
واهن - vohen [ی] = آهن . باين واژه ن.ك.
وي - vi [ی-ك] : بدون ، بي .
ويا - viyā [ك] = ايه . باين واژه ن.ك.
ويابون - viyābun [ك] : بيابان . = ويوبون . = ويوبون .
وياخودشون - viyā xodšun [ك] : آنها خودشان ، ايشان خودشان . = ايهخشو .
ويار - viyār [ك] : بيمار ، آدم بي قيد ، بيهيا وي شرم . = ويور .

اولنگون . باين واژه ن.ك.
وولنگون - vowlengun - كرتوون = اولنگون كرتمون .
وولنگون - vovlengun [ی] = اولنگون كرتمون . باين تركيب ن.ك.
ووله - vovla [ی] = آپك . باين واژه ن.ك.
وونبوت - vovnabot [ی] = اونبات . باين تركيب ن.ك.
وونخود - vovnaxod [ی] = اونخود . باين تركيب ن.ك.
ووور - vovur [ی] = اوست . باين واژه ن . ك . همين واژه با تلفظ «vow-o-var» [ی] : حمام . = اوور .
ووور كرتوون - vovvar kartvun [ی] : اوور كرتمون . باين تركيب ن.ك.
ووه - vova [ی] = بايه . باين واژه ن.ك.
ووهرز كرتوون - vovharz kartvun [ی] = كنجوز كرتمون . باين تركيب ن.ك.
وويز - voviz [ی] = آويز . باين واژه ن.ك.
وويستگ - vovistog [ی] = آستا . باين واژه ن.ك.
وويشته - vovišta [ی] = اويشته . باين واژه ن.ك.
وويشتي نو نوئی - vovišti nunvoi [ی] = اويشتي نونوائسي . باين تركيب

ویرمدر - *virmador* = بخاطر مسپار.
 ویردره - *virдора* = بخاطر سپرده.
 ویرشدمون - *viršodmun* [ك]: فراموش
 کردن، از خاطر رفتن. = ویرشدوون.
 ویرشدوون - *viršodvun* [ی] =
 ویرشدمون. باین ترکیب ن.ك.
 ویروش - *vi-raveš* [ك]: بی صدا =
 ویوج.
 ویرون - *virun* [ی] = اویرون. باین
 واژه ن.ك.
 ویرونه - *viruna* [ی-ك]: خرابه، ویرانه.
 ویزر - *vizor* [ی] = بیزار. باین واژه
 ن.ك.
 ویزور - *vizur* [ی-ك]: بی قوت، سست،
 بی زور.
 ویس - *vis* [ی-ك]: بیست = ویست.
 ویست - *vi-t* [ی-ك] = ویس. باین واژه
 ن.ك.
 ویسروپا - *vi-sar-o-pā* [ك] بیسروپا،
 بی اصل و نسب. = ویسروبو.
 ویسروپو - *vi-sar-o-po* [ی] = ویسر
 وپا. باین ترکیب ن.ك.
 ویسری دار - *vi-sar-i-dār* [ك]:
 بی سرپرست، بی راهنما، یتیم = وی
 سری دور = ویکس.
 ویسری دور - *vi-sar-i-dor* [ی] =
 ویسری دار. باین ترکیب ن.ك.
 ویشتادمون - *vištādmun* [ك]: ایستادن.
 ویشته - *vište* = بایست. مویشته -
mavište = مایست. وپشتاده -

ویارو - *viyāro* [ك]: آنها را، ایشان
 را. = ایسه = ایهرو.
 ویاستمون - *viyāstmun* [ك]: خواستار
 شدن، خواستن. وخوا *vexā* = بخواه
 مخوا - *maxā* = مخواه. و یاسته -
viyāsta = خواسته. = خستوون.
 ویجار - *vijār* [ك]: بازار = ویجر.
 ویجر - *vijor* [ی] = ریجار. باین واژه
 ن.ك.
 ویجو - *viju* [ی] =: طبقی که در آن
 خوار بار گذارند و در باد گیر بیاویزند.
 در کرمان «شیرویز» خوانند
 ویجه - *vija* [ی]: حرامزاده.
 ویچم - *vi-čom* [ك]: فقیر، مستمند،
 بی چیز.
 ویخودی - *vixodi* [ی]: یاوه، پرت.
 = کتره ای.
 وید - *vid* [ی-ك]: درخت بید.
 ویدانجیر - *vidanjir* [ی] = کته تون.
 باین ترکیب ن.ك.
 ویدرمون - *vidarmun* [ی-ك]: بیدرمان
 بی علاج، درمان نا پذیر.
 ویر - *vir* [ی-ك]: قوه حافظه.
 ویردارتمون - *virđartmun* [ك]: بخاطر
 سپردن، حفظ کردن. ویردار - *virđār*
 بخاطر بسپار. ویرمدار - *virmadār*
 بخاطر مسپار. ویرداره - *virđāra*
 بخاطر سپرده. = ویردرتوون.
 ویردرتوون - *virđortvun* [ی] =
 ویردارتمون. باین ترکیب ن.ك.
 ویردر - *virđor* = بخاطر بسپار.

وین خودش - vin xodoš [ك] = این
خوشدش باین ترکیب ن.ک.

ویندوون - vinodvun [ی] = وینادمون.
باین واژه ن.ک. اسم مفعول این مصدر
«vinoda» بکار میرود.

وینرو - vinro [ك] = اورو. = اینرو
باین دواژه ن.ک.

وینش - vines [ی-ك] : بینش ، بینامی .
وینه - voyna [ی] = آینه . باین واژه
ن.ک.

وینه گردن - voyne gardan [ی] = آینه
گردن . باین ترکیب ن.ک.

وینی گلمی مل - voyeni-gal-i-mol [ی]
آینه گردن . باین ترکیب ن.ک.

ویوبون - viyobun [ی] = ویابون .
باین واژه ن.ک.

ویوج - vivoj [ی] = وی روش . باین
واژه ن.ک.

ویور - viyor [ی] : ۱- ویار . باین واژه
ن.ک. ۲- دریزد این واژه بمعنی ویار
یعنی حالت غیر عادی زنان هنگام آبستنی
نیز بکار میرود .

ویووج - vi-o-voj [ی] : چیغ و داد زنان .
ویوون - viyovun [ی] = ویابون .

باین واژه ن.ک.

vištāda = ایستاده . = ویشتدوون .
vištodvun [ی] =
ویشتادمون . باین واژه ن.ک. ویشتن-
višten = مایست . مویشت .
mavišt = مایست . ویشته -
vištoda = ایستاده .

ویشون - višun [ك] = ایشون . باین واژه
ن.ک.

ویشون خودشون - višun xodšun [ك]
= ایشون خوشو = ایه خوشو . باین
ترکیبات ن.ک.

ویشونرو - višunro [ك] : ایشانرا . =
ایشونه شه .

وی عرضه - vi orza [ی] = جلنبر . باین
واژه ن.ک.

وی کس - vi kas [ی-ك] = وی سری دار .
باین ترکیب ن.ک.

وین - vin [ك] = این = اون . باین
واژه هان.ک.

وینا - vinā [ك] : از مراتب دینی زرتشتی است .
تا بیست سال پیش این واژه بکار میرفت
و امروز بجای آن «دهم وود» میگوبند .

وینادمون - vinādmun [ك] : دیدن .

وین - vevin = به بین . موین -

mavin = مبین . ویناده - vināda =

دیده . = دیدوون = ویندوون .

واژه‌ها ن.ك.
 هت - hot [ی] = ات . باین واژه
 ن.ك.
 هترت - hotrot [ی] = اترت. باین واژه
 ن.ك.
 هج و دیم - hoj-vodim [ی] = هاج
 وادیم . باین ترکیب ن.ك.
 هج و رج - hoz-o-rej [ی] = شلمونك .
 باین واژه ن.ك.
 هج - heč [ی-ك] : هیج . = هچی .
 = هس .
 هچی - hečči [ی-ك] : هیج ، هیج چیز .
 = هج .
 هچل هپ - hačal-hap [ك] : آدم گشادباز ،
 پشت هم انداز ، بخوبر . = هله دو .
 هچ و پیچ - hačopač [ی] = پر پیچ . باین
 واژه ن.ك.
 هچی - heči [ی-ك] = هج . باین واژه
 ن.ك.
 هچیم - hačim [ی] : شانهای که برای باد
 دادن خرمن کوبیده شده بکار میرود .
 هدش - hedeš [ی] : محل تابستانی ،
 بیلاق .
 هدم - hodom [ی] : آبشرك کوچک داخل
 نهر آب ، آبشركی که در «چیربند» قرار
 گیرد .

هاج وادیم - hāj vādim [ك] : نوعی
 شیرینی است که از آرد گندم و شکر و
 روغن و تخم مرغ ساخته میشود . =
 هج و دیم .
 هادر بدمون - hāder bodman [ك] :
 مواظب و مراقب بودن . پامیدن . =
 هدر بدوون .
 هاشی - hāši [ك] : بچه شتر تازه بدنیا
 آمده .
 هاوینیم - hāvenim [ك] : هاون مخصوصی
 است که گیاه هوم را در آن کوبند . =
 هون .
 هب درم - hab darem [ی] : ازا جزاء من
 و مساوی يك سیرونیم است = هف
 درم .
 هبدرو - habdru [ی] = ارو دارو .
 باین واژه ن.ك.
 هپت - hept [ی-ك] : خشك .
 هپتا - haptā [ك] : هفتا ، هفت . =
 هپته = هفته .
 هپته - hapta [ی] = هپتا . باین واژه
 ن.ك.
 هپرنگ - hapreng [ك] : پارچه‌ای
 است نظیر ترمه که از آن شلوار درست
 میکردند . = هفرنگ .
 هپو - hapu [ی] = تمبار = انور . باین

هرسندوون - horsnodvun [ی]: ساییدن
و صیقلی کردن ظروف . وهرس -
mahros = vehros = مسای . مهرس -
= horsoda = هرسده .
ساییده . = ارسنادمون .

هرسو - horsu [ی] = هر سا .
باین واژه ن.ك.

هرسیدوون - horsidvun [ی] =
ارسادمون . باین واژه ن.ك.

هرگومی کورت - hergumi kort [ی]
= دمی گله . باین واژه ن.ك.

هرمیچ - hormoç [ی] = اوماچو .
باین ترکیب ن.ك.

هرمو - hormu [ی] = خرما .
باین واژه ن.ك.

هرموندوون - hormunodvun [ی]
= ارمونادمون . باین واژه ن.ك.
وهرمن - vehermon = بفرما .
مهرمن - mahermon = مفرما .
هرمنده - hermonida =
هرمنیده . فرموده .

هرنگ - horang [ی] = ترنگ .
باین واژه ن.ك.

هرنه - herena [ی] = تین .
باین واژه ن.ك.

هرواز گرتمون - hervāz kartmun
[ك]: بیخ آب دادن زمین و آماده کردن
آن برای کشت صیفی .

هروسو بلیسک - hrosoblisk = ایس
بلیس . باین واژه ن.ك.

هر - har [ی] = خلت کنجی .
باین ترکیب ن.ك.

هراتمون - herātmun [ك]:
فروختن . وراث - verāḡ =
بفروش . مراث - maarāḡ =
مفروش . هراشته - herāḡta =
فروخته . هراتوون - herāsa [ك]:
۱- سهم مالک درده . ۲-
بخش و سهم محصول و زمین
زراعتی .

هربس - harebas [ی.ك]:
مشکل ، نه بآسانی .
مثلا «هربس موکارونکرمه -
harebas mo kāro nakerme»
تاسر حدامکان ، حتی المقدور
چنین کاروانکنم . = هربسی .

هربسی - harebasi [ی-ك]
= هربس . باین واژه ن.ك.

هرتوون - herotvun [ی] =
هراتمون . باین واژه ن.ك.
وئروش - veeroḡ = بفروش .
مئروش - maaroḡ = بفروش .
هروته - herota = فروخته .

هرچی نی یک - harçi niyak [ی]:
بلانسبت ، دورازشما .

هردو - herdu [ی] = herdow [دی]
= بندا . باین واژه ن.ك.

هرز - harz [ی-ك] . شل ،
بیخود . هرزاو - harzow [ی]:
آبی که بمصرف آبیاری
نرسد .

هرس - heros [ی] = ارس .
باین واژه ن.ك.

هرسا - horsā [ك]: کشک .
= هرسو .

ن.ك.
 هشارهشار - hašār hašār [ك] : حمله ،
 نظير حملهٔ سكان بآدمی . حملهٔ چندین
 کس بیکیدیگر .
 هشبار - hešbār [ك] : هرگز = هشبر .
 هشبر - hešbor [ی] = هشبار . باین واژه
 ن.ك.
 هش بند - hašbend [ك] = تخته بن .
 باین واژه ن.ك.
 هشت - hešt [ی] = خشت . باین واژه
 ن.ك.
 هشتدوون - heštodvun [ی] : گذاشتن ،
 نهادن ، قراردادن . وهرز - vaharz =
 بهل . بگذار . مهرز - maharz =
 مهل ، مگذار . واهشته - vāhašta =
 هشته ، گذاشته . = هشتمون .
 هشتر گلو - hoštor-galu [ی] = شتر گلو .
 باین ترکیب ن.ك.
 هشتر وگ - haštorog [ی] = برنگ .
 باین واژه ن.ك.
 هشتمون - haštmun [ك] = هشتدوون
 باین واژه ن.ك.
 هشته - hašta [ی] = اشتا . باین واژه
 ن.ك.
 هشتی - hašti [ی] : چرخ بنبه رسی که
 هشت ماسوره میخورد .
 هشك - hošk [ی] = خشك . باین واژه
 ن.ك.
 هشکمبه - haškomba [ی] : شکمبه .
 = سختو .

هرو گزر - harogezer [ی] : کاردرهم
 وبرهم ، کار بهم بیچیده .
 هره - hera [ی] = فراخ . باین واژه
 ن.ك.
 هرهر - herher [ی-ك] : صدای خنده .
 هری بدمون - herri bodmun [ك] :
 هوشدن ، ازمیدان در رفتن . در تهران
 برای راندن و رد کردن کسی کوئیم
 « هری - herri » .
 هریدمون - heridmun [ك] : خریدن .
 وئرین - veerin = بخر . مئرین -
 maarin = مخر . اریده - erida =
 خریده . = هریدوون .
 هریدوون - haridvun [ی] = هریدمون .
 باین واژه ن.ك. اسم مفعول از این مصدر
 « hrida » بکار می رود .
 هریز - heriz [ك] = مور . باین واژه
 ن.ك.
 هریسه - herisa [ك] = harisa [ی] :
 حلیم .
 هریشو - horišu [ك] : بیازک ، بیاز
 وحشی .
 هزوون - hezvun [ی] = زوون . باین
 واژه ن.ك.
 هزوونه - hezvuna [ی] = مهرباب .
 باین واژه ن.ك.
 هزه - heze [ی] = ازه . باین واژه
 ن.ك.
 هستی - hasti [ی-ك] : دارائی ، ثروت .
 هس - hes [ی-ك] = هج . باین واژه

واژه ن.ك.
 هف بری - haf-bari [ی]: اطاقی که
 دارای هفت دراست .
 هفته - hafta [ی] = هپتا . باین واژه
 ن.ك.
 هفجوش - hafjuš [ی-ك]: کنایه از
 شخص زرنگ است .
 هفچین - hafčin [ی] = اوشین . باین
 واژه ن.ك.
 هف درم - haf darem [ك] = هبدرم .
 باین ترکیب ن.ك.
 هفرنگ - hafrang [ی] = هپرنگ .
 باین ترکیب ن.ك.
 هك - hok [ی] = خایه . باین واژه
 ن.ك.
 هكات - hekāt [ك]: زخم زبان ، ناسزا .
 = هکت .
 هکت - hekot [ی] = هكات . باین واژه
 ن.ك.
 هكگ - hekog = hokog [ی] = روتی .
 باین واژه ن.ك.
 هل - hel [ی-ك]: دستبندی از طلا یا نقره
 بشکل هل .



هلب - holop [ی-ك]: شعله و زبانه آتش ،
 «الو - alow» «تهران» . = هلبی .
 هلبی - holopi [ی-ك] = هلب . باین
 واژه ن.ك.

هشکمه شوری - haškombasuri [ی] =
 اشکمه شوری . باین ترکیب
 ن.ك.
 هشکو - hoškow [ی] = بلووه . باین
 واژه ن.ك.
 هشکی - heški [ی-ك]: هیچکس .
 هشمی - hašemi [ك] = hašami [ی]:
 پشمی که از گوسفند زنده چینند .
 هشوو - hošvo [دی] = لیتر . باین واژه
 ن.ك.
 هشومت - hašumat [ی-ك] [حمایت ،
 جانبداری ، طرفداری] .
 هشومت کرتون - hašumat kartmun
 [ك]: [حمایت کردن ، طرفداری کردن] ،
 جانبداری کردن . = هشومت کرتون =
 هشومت کشادمون = هشومت کشدوون .
 هشومت کرتوون - hašumat kartvun
 [ی] = هشومت کرتون . باین ترکیب
 ن.ك.
 هشومت کش - hašumat-keš [ی-ك] :
 حامی ، جانبدار ، طرفدار .
 هشومت کشادمون - hašumat kešādmun
 [ك] = هشومت کرتون . باین ترکیب
 ن.ك.
 هشومت کشدوون - hašumat kešodvun
 [ی] = هشومت کرتون . باین ترکیب
 ن.ك.
 هشی - hoši [ی] = اشتر . باین واژه
 ن.ك.
 هشیوک - hošiyog [ی] = بلمون . باین

میچوشانند تا کمی غلظت پیدا کند و به
بیماران میدهند .

هللیلی زرد - halili-zard [ی-ك]: نوعی
از هللیله است که مصرف داروئی دارد .

هللیلی سیا - hlili siyā [ك]: دانه‌هایی
است شبیه به «هل باد» که جهت مسهل
بکار می‌رود . = هللیلی سیو .

هللیلی سیو - helili siyo [ی] =
هللیلی سیا . باین ترکیب ن.ك .

هللیلی نشاسته - hlili nešāsta [ك] :
هریره نشاسته که از نشاسته گندم و شکر
تهیه کنند . = هللیلی نشوسته .

هللی نشوسته - hlili nešosta [ی] =
هللیلی نشاسته . باین ترکیب ن.ك .

هللی نیسکگ - holi niskog [ی] =
سیسه لانیگ . باین واژه ن.ك .

هللی واد - heli vād [ك]: دانه‌ایست که
از هندوستان می‌آورند و مصرف داروئی
دارد . = هلرود .

هللی یوک - holiyog [ی] = کلاغ
گرو . باین ترکیب ن.ك .

همار کرتمون - hemār kartmun [ك]:
آمیختن ، مخلوط کردن ، هم زدن .
= همر کرتمون = همر کرتون .

هما روونون - hamārovunun [ك] :
جائی که روان در گذشته‌گان بعد از
گذردن سی سال از هنگام مفارقت از
جسم می‌روند . باز هنگام نزول فروهران
در جشنها و گهنبارها بزمین
برمیگردند .

هلپی و تلپی - holopi-o-tolopi [ی-ك]:
عجله ، شتاب .

هلمچ - holmoč [ی] = اوماچو . باین
واژه ن.ك .

هلمی - halmi [ی] = نورد . باین واژه
ن.ك .

هلنج - helenj [ی] = النج . باین واژه
ن.ك .

هلنگه وز - halengavoz [ی] : اطاق گل
و کشاد و بی قواره . = النکه واز .

هلو - hlo [ی] = لرد . باین واژه
ن.ك .

هلرود - helvod [ی] : دانه ایست که از
هندوستان می‌آورند و مصرف داروئی
دارد . = هللی واد .

هله بوله - hala-bula [ی-ك] : ۱- فاسد ،
خراب ، آلوده . ۲- مخلوط ، قاطی .

هله دو - haladav [ی] = هچل هپ .
باین ترکیب ن.ك .

هللی - heli [ی] : زرد آلو .
هایجگ - halizog [دی] = آلوچه . باین
واژه ن.ك .

هللی ککلی - hali-kokoli [دی]: کاکلی
= هوتیوک = هودیوک = هودی کلا .

هللیله - hlila [ی-ك]: دانه‌هایی است که
مصرف داروئی دارد .

هللیله ای - halilei [ك] : خرمائی است
پسرس بارنگ زرد روشن .

هللیلی برنج - hlili brenj [ی-ك] :
هریره آرد برنج . آرد برنج را باشکر

از این مصدر - «hemparoda» ساخته میشود .

همتشتون - hemtoštun [ی]: برخاستن، بلند شدن . همو - hemo = همت - hemmošt = برخیز . همتشت - hemmatošt = همتشت - hemmatošt = برمخیز . همشده - hemoštoda = برخاسته . امشتادمون = همتشتوون .

همتشتوون - hemtoštun [ی] = همتشتون . باین واژه ن.ك.

همجر ادمون - hamjorādmun [ك]: جنبش کردن ، فعالیت کردن . همجر - hamjor = جنبش کن . هم مجر - hammajor = جنبش مکن . هم جرده - hamjorāda = جنبش کرده . = همجر دوون .

همجر دوون - hemjorodvun [ی] = همجر ادمون . باین واژه ن . ك . اسم مفعول از این فعل «hemjoroda» بکار میرود .

همدوی - hemdvi [ی] : جاری . = همعاروس = همروس = همگدو .

همرئی - hamrai [ی] = hemrei [ك]: همراهی ، دستگیری . = همراهی .

همراهی - hamrāhi [ك] = همرئی . باین واژه ن.ك.

همرش - hamreš [ی] : باجناق = همزمد = همزوماد .

همر کرتون - hemar kartmun [ك] = همار کرتون . باین ترکیب ن.ك.

همر کرتون - hemar kartun [ی] =

همازور - hamāzur [ك]: مجمری است که در آن عود و گندر و دیگر مواد معطر را سوزانند . ۲- افرادی که با هم آياتی از اوستا میخوانند و متعهد میشوند که عمل نیک انجام دهند . = هموزور .



همپردمون - hempardmun [ی] =

همپاردمون - hemparodmun [ك] : ایستادن ،

برخاستن . از لغات اهریمنی است . همپر

hempar = برخیز ، هم میر -

hemmapar = برمخیز . همپراده -

hemparāda = برخاسته .

همپردوون .

همپردوون - hemparodvun [ی] =

همپردمون . باین واژه ن.ك . اسم مفعول

ن.ك.
 هميرتون - hemirtun [ك] = ميرتون
 باين واژه ن.ك.
 همیرونون - hamey rovonun [ی]
 = هماروونون . باين واژه ن.ك.
 هنجين هنجين - henjin henjin [ی]
 = انجين انجين . باين تر کيب ن.ك.
 هندی - hendi [ی] = زمچی . باين واژه
 ن.ك.
 هنگه - hanga [دى] : ۱- کارزياد .
 ۲- شتاب ، عجله .
 هوا - hovā [ك] : هوا . = هوو .
 هوتيوغ - hutiyoğ [ی] = هلی ککلی .
 باين تر کيب ن.ك.
 هوجه - hojza [ی] = بونه . باين واژه
 ن.ك.
 هوچ - huč [ی] : پشک ، قرعه . =
 بر .
 هو در بدوون - hoder bodvun [ی] :
 = هادار بدمون . باين تر کيب ن.ك.
 هودو - hodu [ی] = اوتا . باين واژه
 ن.ك.
 هودی کلا - hudi kolā [ك] = هلی
 ککلی . باين تر کيب ن.ك.
 هودیوگ - hudiyoğ [ی] = هلی ککلی .
 باين تر کيب ن.ك.
 هوستو - hustu [ی] = اوستا . باين
 واژه ن.ك.
 هوش - hušt [ی] : محله یا کوی که
 بعهده موبدی است تا اعمال دینی ساکنین

همار کرمون . باين تر کيب ن.ك.
 همزمد - hemzomod [ی] = همرش .
 باين واژه ن.ك.
 همزوماد - hamzumād [ك] = همرش .
 باين واژه ن.ك.
 همسپت میدیم - hamaspat meydiyam
 [ی-ك] کهنبار پنج روزه پنجه را خوانند .
 همسون - hamsun [ك] = hemsun
 [ی] : هم پایه ، همشان ، مانند .
 همصلا - hemsalā [ی] : همرای ،
 همعقیده .
 همعاروس - hamārus [ك] = همدوی .
 باين واژه ن.ك.
 همعروس - hemorus [ی] = همدوی .
 باين واژه ن.ك.
 همکی - hemaki [ی] : همه کس . =
 مکی = همه کیمه = همکی .
 همگدو - hamgodu [ك] = همدوی .
 باين واژه ن.ك.
 همگی - hamagi [ك] = همکی . باين
 واژه ن.ك.
 همور - homvor [ی] = تشت . باين
 واژه ن.ك.
 هموزور - hmozur [ی] = همزور .
 باين واژه ن.ك.
 همه - hama [ك] = hma [ی] : همه ،
 تمام .
 همه کیمه - hmakima [ی] = همکی .
 باين واژه ن.ك.
 همیر - hemir [ك] = میر . باين واژه

آن محله را انجام دهد .

هوشت کست کرتون - hušt kest kartun

[ی-ك]: بخش کردن دهات و محله‌های

شهر بین موبدان که مراسم دینی ساکنین

آنجا را انجام دهند . این تقسیم هر سال

یکبار با قرعه تعیین میشود . این مجلس

با حضور تمام موبدان و دستیرمس تشکیل

میگردد . اسامی دهات بر کاغذهای مختلف

نوشته میشود و طفل نابالغی این کاغذها

را نزد موبدان میبرد و هر يك از موبدان

یکی از کاغذها را بر میدارند و بدین

طرز معلوم میشود که کدام يك مأمور

انجام مراسم آئینی هر ده میشوند . بعد از

تقسیم ممکن است نسبت باهمیت بابتی

وضع ده از لحاظ دوری راه و نظایر

آنها، محل‌های باقرعه تعیین شده بمناقصه

یا مزایده خرید و فروش شود .

هوشه - huša [ی - ك] : خوشه . =

هوشی .

هوشی - howši [ی-ك] = هوشه . باین

واژه ن.ك.

هوشی هرمو - howši-hormu [ی] :

خوشه خرما .

هوکک - hokok [ی] = نرکو . باین

واژه ن.ك.

هوگینه - howgina [ی-ك] : خاکینه .

هولکی - holaki [ی - ك] : بفوریت ،

بعجله ، باشتاب . = هولی = هیدی .

هولی - holi [دی] = هولکی . باین

واژه ن.ك.

هوم - hum [ی-ك] : گیاهی است همیشه

سبز که بلندی ساقه های آن بدومترهم

میرسد ، دانه های ریز و سرخ رنگی

میدهد . برگ آن را در «هاونیم» میکوبند

و با شیر مخلوط میکنند و در مراسم دینی

آنرا میخورند . = هوم کوهی .

هوم کوهی - hum-kuhi [ی] = هوم .

باین واژه ن.ك.

هوو - havo [ی] = هوا . باین واژه

ن.ك.

هووشت - hovušt [ك] = هوشت .

باین واژه ن.ك.

هه - he [ی] : هستم . = یه . همین واژه

با تلفظ «ha» [ی-ك] = هست .

هی - hey [ی] : همی . = ای .

هیدی - heydi [دی] = هولکی . باین

واژه ن.ك.

هیربد - hirbed [ی-ك] : یکی از مراتب

دینی زرتشتی است .

هیزمه - hizma [ی-ك] : هیزم ، هیمه .

هیش - hiš [ی] = خیش . = گوآهن .

باین واژه‌ها ن.ك.

هیشنوج - hišnuj [ی] = اشلوم . باین

واژه ن.ك.

هیشنوژ - hišnuž [ی] = اشلوم . باین

واژه ن.ك.

هیور - hiyur [ی] = خیار . باین واژه

ن.ك.

هیور ترگ - hiyor tarog [ی] = کرکو .

باین واژه ن.ك.

هیورگ - hiyorog [ی] = کر کو. باین
 هیوری - hiyori [ی]: زمین جالیز کاری.
 = خیاری .

واژه ن.ك.

ی

یخته گن - yaxtaken [ك] : آلاچیق
 مانندی که دیوار آن از خار و بوته است
 و با پاشیدن آب بر خار و بوته ها داخل
 آنرا خنک سازند .

یخدون - yaxdun [ی-ك]: صندوق بزرگ
 برای لباس .

یخدونی - yexduni [ی] : صندوقخانه .
 یخوچو - yaxoçow [ی] = لیسک و
 لیوه . باین ترکیب ن.ك.

یدیید - yodbid [ی] = یادید . باین
 ترکیب ن.ك.

یددشت - yoddost [ی] = یادید . باین
 واژه ن.ك.

یرد - yord [د-ك]: جا ، مکان . = یا .
 یزشنگا - yazešngā [ك]: ۱- اطافی است
 مخصوص در منزل موبدان برای انجام
 مراسم دینی . = یشته خده . ۲ = ارویسگاه .
 باین واژه ن.ك.

یزندوون - yoznodvun [ی] : کاوش و
 جستجو کردن . ویوز - veyuz =
 کاوش کن . میوز - mayuz = کاوش

یا - yā [ك]: ۱- یا . ۲- پایان ، تمام .
 = یو . ۳- جا ، مکان . = یومی =
 یو = یوکه = یاگا = یاگه .

یاخالی وا - yā-xāli-vā [ك] : ملاقاتی
 که اطرافیان بعد از رفتن مسافر از خانواده
 مسافر کنند . = یاسوزبا = یوسوزبو
 = یوخلی و .

یادید - yādbid [ك]: خوراکی که هنگام
 اعیاد برای اشخاصی که در مراسم شرکت
 نکرده اند فرستند . = یدیید = ید
 دشت .

یارو - yāru [ك]: جارو . = یورو .

یارو کرتمون - yāru kartmun [ك] :
 جارو کردن . = یورو کرتوون .

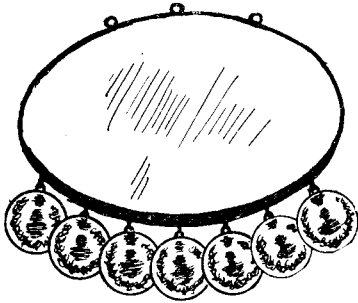
یاسوزبا - yā-savz-bā [ك] = یاخالی وا .
 باین ترکیب ن.ك.

یاگا - yāgā [ك] : ۱- جایگاه ، جا ،
 مکان . = یا . ۲- انواع ظروف .

یاگا - yāga [ك] : جاومکان . = یا .
 یال - yā [ك] : مسلمان . = یل =
 دل .

اینرو متبرک شده است و خوردن آنها
ثواب دارد .

یشم - yašm [ی-ك]: سنگ یشم که دور
آنها طلا یا نقره گیرند و بسینه بیاویزند.



یشمی - yašmi [ك]: سبز کم رنگ .

یکی - yaki [ی] = یکی . باین واژه ن.ك.

یکی یکی - yaki-yaki [ی] = یکی یکی .

باین ترکیب ن.ك

یگون - yagun [ك]: جمع ، جمله ، تمام .

یل - yal [ی-ك]: نیمتنه کوتاه زنانه . همین

واژه با تلفظ «yol» = دل . باین

واژه ن.ك.

یلل مسی - yalal masi [ی] = گلر مسی .

باین واژه ن.ك.

ین - yen [ك] = زیونه . باین واژه

ن.ك.

ینگ - yeng [ك] = منگ = زنگ .

باین واژهها ن.ك. همین واژه با تلفظ

«yenog» [ی]: زنگ ، زنکه . =

ینوگ .

ینگوگ - yengug [ك] = منگی . باین

واژه ن.ك.

مکن . پشته - yošta = کاوش کرده .

= جورنادمون = یشتوون . =

کولادهون .

یس - yos [ی-ك]: جوش ، غصه ، غم .

یسادمون - yosādmun [ك]: جوش

خوردن ، غم و غصه خوردن . ویوس -

veyos = غصه بخور . میوس - mayos

= غصه مخور . یوساده - yosāda

= غصه خورده . = یسدوون .

یسدوون - yosodvun [ی] = یسادمون .

باین واژه ن.ك. اسم مفعول این مصدر

«yosoda» گفته میشود .

یسنادمون - yosnādmun [ك]: جوش

دادن ، غم و غصه دادن . ویوسن -

veyosn = غصه بده . میوسن -

mayosn = غصه مده . = یسناده -

yosnāda = غصه داده = یسندوون .

یسندوون - yosnodvun [ی] = یسنادمون .

باین واژه ن.ك. ویوسنن -

veyosnen = غصه بده . میوسنن -

mayosnen = غصه مده . یوسنده -

yosnoda = غصه داده .

یشتخده - yašti-xda [ی] = یزشنگا .

باین واژه ن.ك.

یشتوون - yoštuvun = یزندوون . باین

واژه ن.ك.

یشته - yašta [ی-ك]: آجیل و شیرینی و

میوه ای که در مراسم آفرینگانها و گهنبارها

و جشن خوانی توسط موبدان آیاتی چند

از اوستا بر آنها خوانده شده است از

یوگه - yoga [ی] = یاگا . باین واژه ن.ک.
 یولنگ - yavaleng [ی] = خیاروالنگ . باین ترکیب ن.ک.
 یومه - yoma [ی - ک] : ۱ - جامه . ۲ - کرباس .
 یومه سفید - yoma sefid [ک] : بهدین ، زردشتی . برای پوشاندن مطلب این نام را بکار برند . = یومه سفید .
 یومه سفید - yoma-sefid [ک] = یومه سفید . باین ترکیب ن.ک.
 یومه سويد - yoma svid [ی] = یومه سفید . باین واژه ن.ک.
 یومه سیا - yoma siyā [ک] : مسلمان . یومه سیو .
 یومه سیو - yoma siyo [ی] = یومه سیا . باین ترکیب ن.ک.
 یونه - yuna [ک] = ینه . باین واژه ن.ک . همین واژه در دهات یزد = زبونه . باین واژه ن.ک.
 یویدمون - yovidmun [ک] : جوبدن . ویو - veyov = بجو . میو - mayov = مجو . یوواده - yovāda = جویده . = یویدوون . = یویدوون .
 یویدوون - yovidvun [ی] : = یویدمون . باین واژه ن.ک . اسم مفعول از این مصدر «yovoda» ساخته میشود .
 یه - ye [دی] = مننه . باین واژه ن.ک . این واژه بمعنی «هستم» نیز بکار میرود . = هه .
 به چارک - ya čārak [ک] : از اجزای

ینگى - yengi [ک] = منگی . باین واژه ن.ک.
 ینوگ - yenug [ک] : زنک ، زنکه . = ینگ .
 ینه - yana [ی] : ۱ - هاون بزرگ سنگی یا فلزی . ۲ - [ی-ک] : یک خورده ، قدری . همین واژه با تلفظ «yaana» [ی] : ۱ - هاون . ۲ - نشیمن ، ماتحت . = یونه .
 ینی همشو - yeni hemšu [ی] : = زیوینی همشو .
 ینی هم میره - yeni hem mira [ی] = زیوینی همشو . باین ترکیب ن.ک.
 یو - yo [ی] = یا . باین واژه ن.ک.
 یوئی - yoi [دی] = یا . باین واژه ن.ک.
 یوئیدوون - yoidvun [ی] : جوبدن . ویو - veyo = بجو . میو - mayo = مجو . یوووه - yovoda = جویده . = چورنادمون .
 یوئین - yoin [ی] : خرمن . = دا . باین واژه ن.ک.
 یوخلی و - yoxolivo [ی] = یا سوزبا . باین ترکیب ن.ک.
 یوری - yoru [ی] = یارو . باین واژه ن.ک.
 یورو کرتوون - yoru kartvun [ی] = یارو کرتمون . باین ترکیب ن.ک.
 یوسوزبو - yo-sawz-bu [ی] = یاسوزبا . باین ترکیب ن.ک.

غروب فردا . مساوی باد و طاق است و هر طاق مساوی با دو نیم طاق و هر نیم طاق مساوی با دو تسوج و هر تسوج مساوی یا سه ساعت آب است .

یه هو - [ی-ك] ya how : ناگاه، یکمرتبه، ناگهان .

یی کوت - [ك] yey kut : يك سهم از خرمن روی بخش سهم منال وانسبا .

من که مساوی باده سیر است .
یه من - [ی-ك] yamen : در کرمان مساوی با چهل سیرو در یزد مساوی با هشتاد سیر است .

یه خرد گ - [ی] yaxordog = خردوگ .
باین واژه ن.ك.

یه شو ندرو - [ی] ya šavandarū : يك شبانه روز سهم آب از غروب امروز تا

واژه‌هایی که هنگام چاپ کردن کتاب گردآوری شده است

اورگ دادمون .
 اوساکی - usāki [ك]: آنساعت .
 اوکار - owkār [ك]: زراعت آبی، زراعتی
 که آبیاری شود .
 اویکی - o yaki [ی] = اوایکی . باین
 واژه ن.ك. مثلا گویند « اویکی رودو
 وواجه - oyaki ro devo vevāje »
 یعنی میخواهی رازت را فاش کنم .
 ایرك - irk [ی-ك]: بوی نا ، بوئی که در
 اثر نم و رطوبت در غلات پیدا شود .
 = کرم .
 ایرکو - irkā [ی-ك]: بوی ناگرفته ، غله‌ای
 که در اثر رطوبت بوی ناگرفته باشد .
 = کرمو .
 بچ - bač [ك]: تخم زنبور عسل .
 بچ کرتمون - bač kartmun [ك] :
 تخم ریزی کردن زنبور عسل .
 بذرکتون - bazre katun [ك] : تخم
 کتان .
 بر اشکاف - bareškāf [ك]: شکاف ، قاج .
 = بر اشکفت .
 بر اشکفت - bareškāft [ك] = بر اشکاف .
 باین واژه ن.ك.
 بری - borri [ی-ك]: دسته‌ای، گروهی،
 گله‌ای .
 بستونکار - bestunkār [ك]: بستانکار ،

آلی کرتمون - āli kartmun [ك]: حالی
 کردن ، متوجه کردن . = هولی
 کرتوون .
 اجیک مجیک - ajik majik [ك] :
 دیوودد .
 ادکلی - adkali [ی-ك]: ۱- بی قاعده ،
 بی نظم . ۲- حدس و گمان بیجا . در
 تهران هم این واژه بهمین معنی بکار
 میرود .
 ادووه - oduva [ی-ك]: ادویه .
 ارم - orom [ك]: حرام ، ناشایست . =
 حرم .
 اشکاف - eskāf [ك]: درز ، شکاف .
 انگشتونه - engoštona [ی-ك]: انگشتانه .
 اوئکی - owaki [ك]: آبکی ، شل ، کم
 مایه .
 اوئی چم رته - owi čam reta [ك] :
 بیشرم ، بیحیا . = وئی چم رته .
 اوایکی - uiki [ك] : ۱- آن یکی .
 ۲- کنایه از سروراز .
 اورگ - org [ی-ك]: فرمان ، امریه ،
 دستور .
 اورگ دادمون - org dādmun [ك]:
 امردادن ، دستور دادن ، فرمان دادن .
 = اورگ ددون .
 اورگ ددون - org dodvun [ی] =

تولید شود. در تهران «کبنه» kebene
 یا «کبره» kebere خوانند.
 پهللی - pahli [ك]: درخت خرماى نر.
 پیت - pit [ى-ك]: ۱- هسته و تخمه پوك
 و بی مغز. ۲- پارچه بی دوام و پوسیده.
 پیرارسال - pirārsāl [ك]: پیرارسال،
 دو سال قبل. = پیورسل.
 پیسر - peysar [ى-ك]: عقب، دنبال.
 پیشدار - pišdār [ك]: جلودار، پیش آهنگ
 = پیشدور.
 پیشدور - pišdor [ى]: پیشدار. باین
 واژه ن.ك.
 پیناس - pinās [ك]: خسیس، گدا صفت.
 پینوس - pinos [ى]: تنبل، کاهل.
 پینه - pina [ى-ك]: ۱- پینه. پوست
 کلفتی که در اثر کارروی دست و پا پیدا
 شود. ۲- وصله.
 تخس - toxš [ى-ك]: قسمت، سهم.
 = تخش.
 تخس کرتمون - toxš kartmun [ك]:
 سهم کردن. قسمت کردن. = تخش
 کرتمون = تخس کرتوون = تخش
 کرتوون.
 تخس کرتوون - toxš kartvun [ى]:
 = تخس کرتمون. باین ترکیب ن.ك.
 تخش - toxš [ك] = تخس. باین واژه
 ن.ك.
 تخش کرتمون - toxš kartmun [ك]
 = تخس کرتمون. باین ترکیب ن.ك.
 تخش کرتوون - toxš kartvun [ى] =

طلبکار. = بستونکر.
 بستونکر - bestunkor [ى] = بستونکار.
 باین واژه ن.ك.
 بشکاری - baškāri [ك]: زراعت دیم.
 بك - bak [ى-ك]: عجب! عجبا! این لفظ
 برای اظهار تعجب بکار میرود.
 بیستار - bistār [ك]: توبه، عجز و لایه.
 = بیستور = ویستار = ویستور.
 بیستور - bistor [ى]: = بیستار. باین
 واژه ن.ك.
 پارسال - pārsāl [ك]: پارسال. =
 پرسل.
 پاریاپی - pāryābi [ك]: زراعت آب کار،
 زمینی که بوسیله آب رودخانه یا آب
 قنات آبیاری کنند و بعداً بکارند. =
 نوکار.
 پرسل - porsol [ى] = پارسال. باین
 واژه ن.ك.
 پفکی - pofaki [ى-ك]: سست و ضعیف.
 پکر - peker [ى-ك]: پکر، مچل، خیت.
 پکر اییدوون - peker ihdvun [ى]:
 پکر شدن، مچل شدن = پکر بدمون.
 پکر بدمون - peker bodmun [ك] =
 پکر اییدوون. باین ترکیب ن.ك.
 پکر کرتمون - peker kartmun [ك]:
 پکر کردن، مچل کردن. = پکر کرتون.
 پکر کرتوون - peker kartvun [ى] =
 پکر کرتمون. باین ترکیب ن.ك.
 پلوخمون - poloxmun [ك]: قشر کلفتی
 که از زخم یا چرک روی پوست بدن

تخم که شامل : تنگ و بار، تخم سپید،
 بذر کتون و تخم شربتی است .
 حرم - herom [ی] = ارم . باین واژه
 ن.ک.
 خورد - xurd [ی-ک] : کوچک ، خرد .
 درخ و دوم - darxodom [ک] : تره بار،
 تخم سبزی . = دلخ و دوم .
 دز - dez [ک] : ۱- چنگ. مثلا «دارائی
 ادزی فلون گفت - dārzāii adezi flunkas
 kaft» ۲- خانه ، سرا ، مسکن .
 دغز - daqaz [ک] : درز ، شکاف . بیشتر
 در مورد شکافهای زمین .
 دلخ و دوم - dalxodum [ک] = درخ
 و دوم . باین ترکیب ن.ک.
 دمغ - damaq [ک] : بکر، دماغ سوخته .
 در تهران هم این لفظ بهمین معنی بکار
 می رود .
 دمغ بدمون - damaq bodmun [ک] :
 بکر شدن ، کسل شدن ، دماغ سوخته
 شدن .
 دمغ کرتمون - damaq kartmun [ک] :
 بکر کردن ، مچل کردن کسی .
 دورنگ - doreng [ی-ک] : ابلق، دورنگ .
 دور و ور - dowrovar [ک] =
 dawrovar [ی] : اطراف و جوانب ، دور و ور .
 دومن - dumen [ی-ک] : دامن .
 دومن دار - dumendār [ک] : وسیع ،
 گسترده . = دومن دور .
 دومن دور - dumendoor [ی] =
 دومن دار . باین ترکیب ن.ک.

تخس کرتمون : باین ترکیب ن.ک.
 تخم سپید - toxme sepid [ک] : قدومه .
 تخم شربتی - toxme šarbati [ک] : تخمی
 که معمولا در شربت میریزند .
 تلواس - talvās [ک] : بی آرامی، بی تابی .
 = تلوس .
 تلواس دار تمون - talvās dārtmun [ک] :
 بی آرام بودن ، بی تاب بودن .
 تلوس - talvos [ی] = تلواس . باین
 واژه ن.ک.
 تلوس در توون - talvos dortvun [ی]
 = تلواس دار تمون . باین ترکیب
 ن.ک.
 تنگ و بار - tangobār [ک] : بارهنگ .
 تودار - tudār [ک] : متین ، باوقار . =
 تودور .
 تودور - tudor [ی] = تودار . باین واژه
 ن.ک.
 چروور کرتمون - čerover kartmun [ک] :
 سخن چینی کردن . = چروور
 کرتون .
 چروور کرتوون - čerover kartvun [ی] =
 چروور کرتمون . باین ترکیب
 ن.ک.
 چروور - čeroveru [ی-ک] : سخن چین .
 چم سپید - čam sepid [ک] : نا پاک چشم .
 = چم سوید .
 چم سوید - čem sevid [ی] = چم
 سپید . باین ترکیب ن.ک.
 چهار تخم - čahār toxm [ک] : چهار

بانوك خود بنوزادشان دهند .
 قامدون - qāmdun [ك]: گنجه‌های پنهانی
 که اثاث و اسناد را در آن پنهان کنند.
 = مخدمدون .
 كلون - kalun [ی-ك]: كلان ، بزرگ ،
 سترگ .
 گاش - gāš [ك]: محوطه طویلۀ گوسفند .
 = گل اوشا .
 گدازی - godāzi [ك]: آجری که زیاد
 بخته شود و رنگ آن سبز گردد .
 گدو - godu [ك]: پهلو ، کنار .
 گرده واد - gerda vād [ك]: گرده باد .
 = گرده‌وود .
 گرده وود - gerda vood [ی] =
 گرده واد . باین ترکیب ن.ك .
 گل اوشا - gol owsā [ك] = گاش .
 باین واژه ن.ك .
 لیمار - leymār [ك]: آب غلیظی که از
 زخم گاو هنگام زائیدن ریزد .
 مخدم دون - moxdem dun [ی] =
 قام دون . باین ترکیب ن.ك .
 مرگون - margun [ی-ك]: سوگواری .
 مرگوندار - margundār [ك]: سوگوار
 عزادار . = مرگوندور .
 مرگوندور - margundor [ی] =
 مرگوندار . باین ترکیب ن.ك .
 منشی - menei [ی]: نو ، امروزی .
 = نوه ای .
 منمنو - menmenu [ی-ك] = سنسنو .
 باین واژه ن.ك .

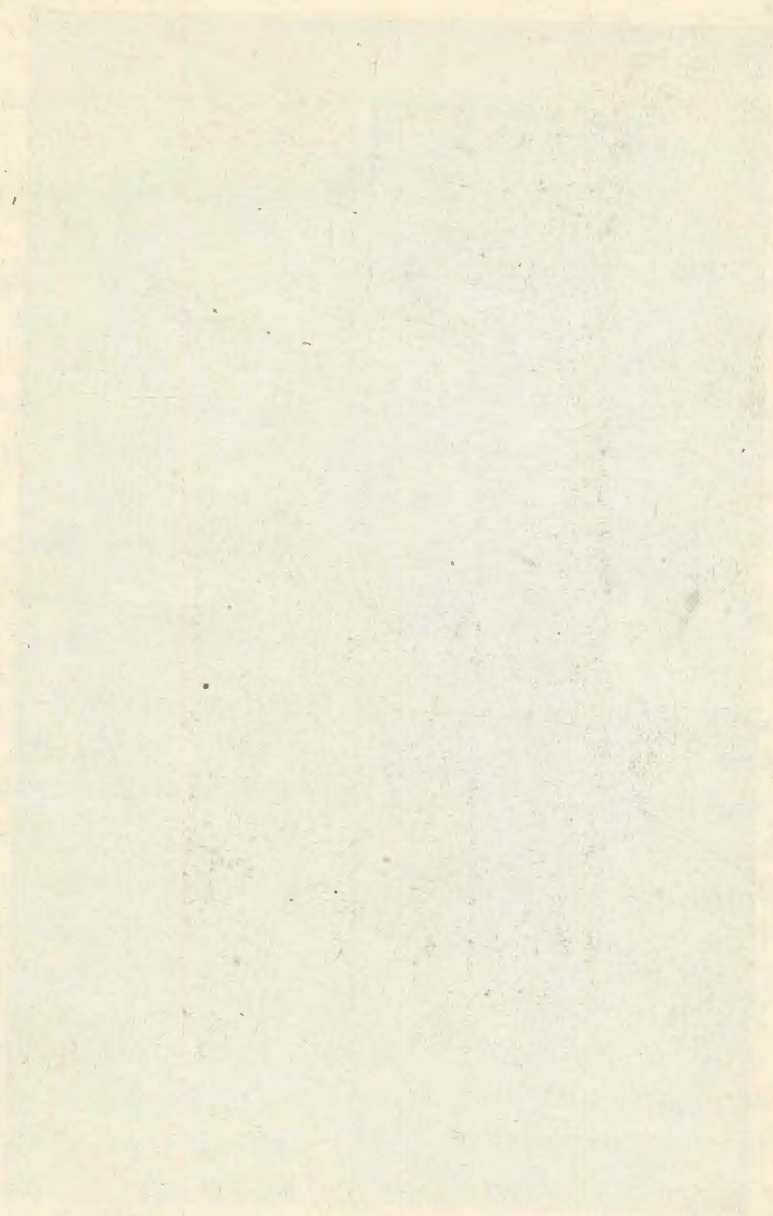
rod - [ی-ك]: خالص ، ویژه .
 روزش - rozeš [ی-ك]: حرارت شدید ،
 آتش تند و تیز .
 سرک - sarak [ی-ك]: اضافه ، زیادی .
 سروردارو - sarvardāru [ك] : نوعی
 بازی است .
 سنسنو - sonsonu [ی-ك]: شخص پیدست
 و با وی عرضه ، شخص تنبل و بیکاره .
 = منمنو .
 سنکنی - senkani [ك]: فلاخن ، سنگ
 قلاب .
 سوم - sum [ی-ك] : سوزش سرما .
 = زنش . بمتن.ك .
 شتوته - šatuta [ی-ك]: آشوب ، جنجال ،
 سروصدا ، بلوا .
 شلافه - šalāfa [ی-ك]: سلیطه ، زن هتاک
 و تندخوی . = شلافی شهنه .
 شلافی شهنه - šalāfi šahna [ی-ك] =
 شلافه . باین واژه ن.ك .
 شه بنگی - ša bengi [ی-ك]: متعجب ،
 حیران ، انکشت بدهان .
 شه بنگی بدمون - ša bengi bodmun
 [ك]: متعجب شدن ، حیران شدن . = شه
 بنگی بدوون .
 شه بنگی بدوون - ša bengi bodvun
 [ك] = شه بنگی بدمون . باین ترکیب
 ن.ك .
 شیله پیله - šile pile [ی-ك]: فتنه و فساد ،
 دغل بازی .
 غف - qof [ی-ك] : غذایی که برندگان

مون - mun [ی-ك] : مانند . مثل .
 موندگار - mondegār [ك] : پایدار ،
 استوار ، ماندنی . = موندگور .
 موندگور - mondegor [ی] = موندگار
 باین ترکیب ن.ك.
 میناده - mināda [ك] : فرسوده ، کهنه ،
 بنجل . = مینوده .
 مینوده - minoda [ی] = میناده . باین
 واژه ن.ك.
 نمگار - nem kār [ك] = پار یابی .
 باین واژه ن.ك.
 نوه ای - novei [ك] = مننی . باین واژه ن.ك.
 وئی چمرته - vo i čam reta [ی] =
 اوئی چمرته . باین ترکیب ن.ك.
 واشدگا - vāšod gā [ك] : سابات . =
 واشدگه .
 واشدگا - vāšodga [ی] = واشدگا .
 باین واژه ن.ك.
 وچ وکچ - vačokač [ی-ك] : زادوولد .
 وچ وکچ کرتمون - vačokač kartmun
 [ك] : زادوولد کردن . وچ وکچ کرتمون .
 وچ وکچ کرتتون - vačokač kartvun
 [ی] = وچ وکچ کرتمون . باین ترکیب
 ن.ك.
 ورائنداز کرتمون - varendāz kartmun
 [ك] : دیدن ، امتحان کردن ، آزمایش
 کردن . = ورائندوز کرتتون .
 ورائندوز کرتتون - varendoz kartvun
 [ی] = ورائنداز کرتمون . باین ترکیب
 ن.ك.
 وی خونمون - vixonomun [ی-ك] :

بی خانمان .
 ویستار - vistār [ك] = بیستار . باین
 واژه ن.ك.
 ویستور - vistor [ك] بیستار . باین واژه
 ن.ك.
 وی سریدار - visaridār [ك] : بی سرپرست
 بی خانمان . = وی سریدور .
 وی سریدور - vi saridor [ی] =
 وی سریدار . باین ترکیب ن.ك.
 هاج وواج - hājovāz [ك] : مبهوت و
 متحیر . = هوج ووج .
 هر بس - harebas [ی-ك] : ندره ، کمتر .
 هر بسی - harebasi [ی-ك] = هر بس .
 باین واژه ن.ك.
 هشمه - hašama [ك] : پرشاخ و برگ .
 هوج ووج - hojovoj [ی] = هاج وواج .
 باین ترکیب ن.ك.
 هولی کرتتون - holi kartvun [ی] =
 آلی کرتتون . باین ترکیب ن.ك.
 یابدمون - yābōdmun [ك] : پایان یافتن ،
 بانتها رسیدن . = یوایبدوون .
 یا کرتتون - yā kartmun [ك] : ۱- تمام
 کردن ، پایان رسانیدن . ۲- جا کردن .
 مثلا «senja iyāy beda» سنجه ایای بده .
 یعنی پول تمام شد . «asp ro iyā ko»
 درطویله به بند .
 یوایبدوون - yo ibdvun [ی] = یابدمون .
 باین ترکیب ن.ك.
 یو کرتتون - yo kartvun [ی] =
 یا کرتتون . باین ترکیب ن.ك.



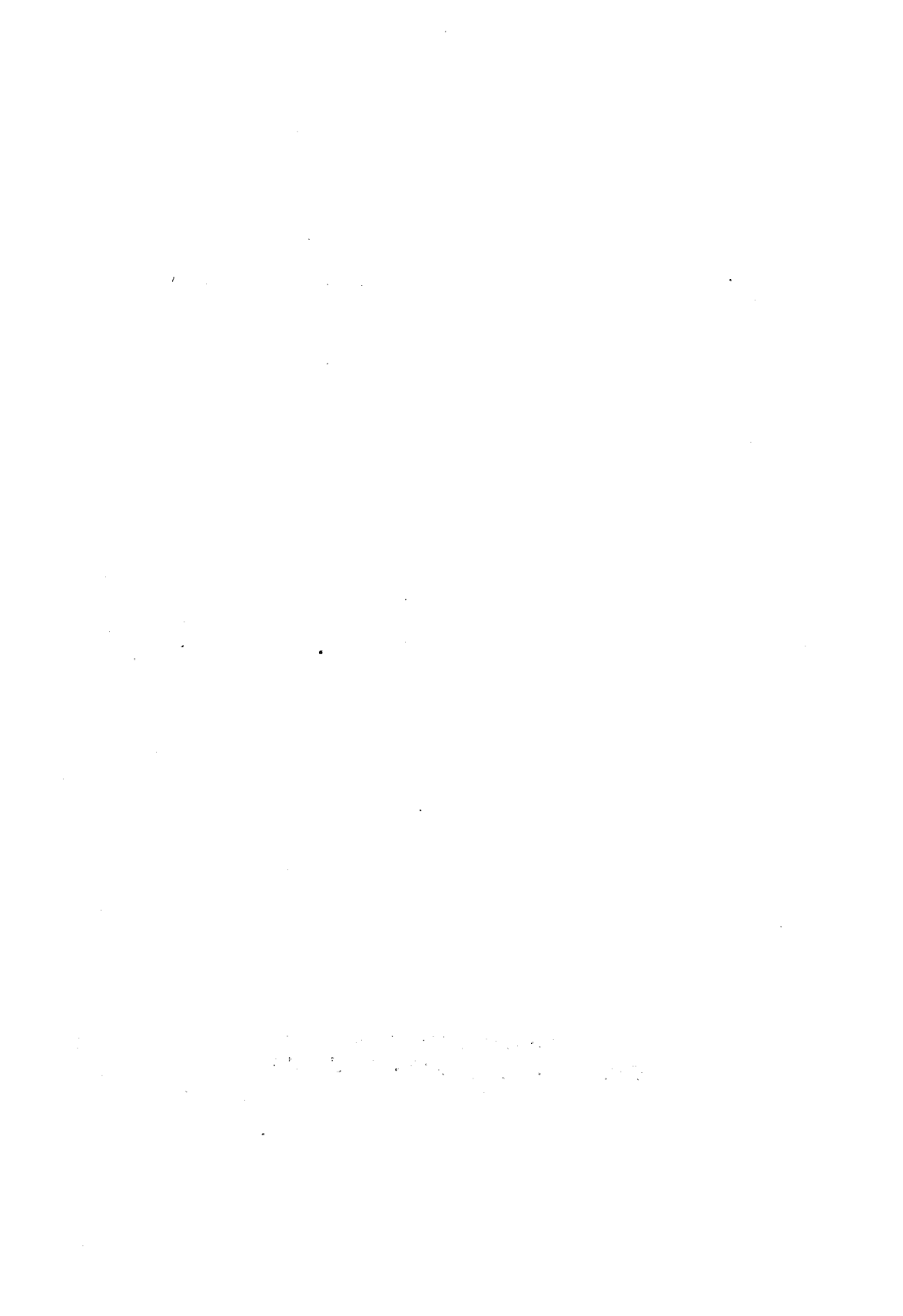
پیره گل فرزند دینیار بهرام که بیش از صد سال عمر کرده است . لباسش شامل :
سایه کولی، مکتو گل نقش ، پردسمالی ، شوال سیخ و تیر، کفش ساغری .



Faint, illegible text or markings at the bottom of the page, possibly bleed-through from the reverse side.



نمونه‌ای از لباس دختران زرکشی
شامل: سایه‌کوری، مکتوزرباپ، پرهنه، شوال سیخ و تیر



پیوست

- ۱ - نامه‌های زرتشتیان یزد و کرمان
- الف - نامه‌های مردان زرتشتی
- ب - نامه‌های زنان زرتشتی
- ۲ - چندین بله‌خیز زرتشتیان کرمان
- ۳ - زیارتگاهها و محله‌های متبرک
- ۴ - آئین ازدواج در میان زرتشتیان

نامهای زرتشتیان یزد و کرمان

نامهای مردان

لهجه یزد	لهجه کرمان	فارسی
avadun	ābādun	آبادان
ovodun		
ozargošasp	ādorbād	آذرباد
erdešir	āzargošasp	آذرکشیب
erdog	erdešir	اردشیر
espendiyor	espendiyār	اسفندیار
aflātun	aflātun	افلاطون
nuširavun	nowširavun	انوشیروان
nuš	nuš	
nušog	nušug	
iraj	iraj	ایرج
boobak	bābak	بابک
borzu	borzu	برزو
borzuvog		
bondoor	bondār	بندار
bemun		بمان
Buzarjomer	Buzarjomer	بوذرجمهر
vaarom	vaarom	بهرام
beeruj	beeruz	بهروز
beeruz		
beezu (d)	behzād	بهزاد
vahmerd	behmard	بهمرد
vaamen	vaamen	بهمن
vaamenog		
vamiyor	vamiyār	بهمنیار
pašuten	pašuten	پشوتن

لهجۀ یزد	لهجۀ کرمان	فارسی
tirando	tirendāz	تیرانداز
jomos	jumās	جاماسب
jemšir	jemšid	جمشید
jemog	jemog	
jem		
jemširog	jumerd	جوانمرد
jumerd	joongir	چهارنگیر
joongir	xāni	خانی
xoni		
xoniyog	xodāba	خدا بخش
xdooba	xodābande	خدا بنده
xdoobenda		خدا پرست
xdooprast	xodaperast	خدا داد
xdoodo	xodādād	
xdoou	xodāmorād	خدا مراد
xdoomrod	xodāyār	خدا یار
xdooyor		خرسند
xorsend	xosrow	خسرو
xasru	dārow	داراب
dorow	dāryuš	داریوش
	dinyār	دینیار
dinyor	rostem	رستم
rustem	zāl	زال
zool	soruš	سروش
soruš	sorušyār	سروش یار
sorušyor	soorāb	سهراب
soroob	siyāvaxš	سیاوش
siyovaxš	šāpur	شاهپور
šopur	šāārox	شاهرخ
šorox	šariyār	شهریار
šariyor	šaaro	
šaarog	framarz	فرامرز
feloma	flāmarz	
peloma	parhād	فرهاد
parhod	fariborz	فریبرز
fereydun	fereydun	فریدون
	kāvus	کاووس
kaus	kureš	کورش
keekobu	keykāvus	کیکائوس

لهجه یزد	لهجه کرمان	فارسی
gešu	geršāsb	گرساسب
	geršā	
guda	gudarz	گودرز
guštu	guštā	گشتاسب
giv	giv	گیو
loorosb	lorās	لهراسب
mondegor	mundegār	ماندگار
movendu	māvanda	ماونداد
moyor	māyār	ماهیار
marzun	marzebun	مرزبان
menučer	menučer	منوچهر
meer	mehr	مهر
meerog		
meerow	meerāb	مهراب
meerized	meerized	مهرایزد
meerabun	meerabun	مهربان
numdor	numdār	نامدار
numog		
namirog		نمیرک
navzar	nowzar	نوذر
navzal		
virop	veyrāp	ویراف
virovog		
hurmez	hormez	هرمز
urmez		
hormez Yor	hormez yār	هرمز دیار
urmez Yor		
hemovend	hemāvand	هماوند
hemog		

نامهای زنان

لهجه یزد	لهجه کرمان	فارسی
vowneir	ownehir	آب نهیر
voneir		
ovog		
vovog		
odoxt	āzarmindox	آذر میندخت
arnavoz	arnevāz	ار نواز
irunboonu	irānbānu	ایران بانو
irundox	irāndox	ایران دخت
boonu	bānu	بانو
parvona	parvāna	پروانه
pariboonu	paribānu	بری بانو
	paričehr	پریچهر
purundox	purondox	پوران دخت
towbanda	tābenda	تابنده
teerat	tehrat	تهرت
taamina	tahmina	تهمین
xarmen	xarmen	خرمن
doxmal	doxmal	دخمل
delbar	delbar	دلبر
dawla	dowlat	دولت
deyboonu	deybānu	دی بانو
roxšanda	roxšenda	رخشنده
droxšanda		
rudoba	rudāba	رودابه
rudova		
zarboonu	zarbānu	زربانو
sarvar	sarvar	سرور
sudowba	sudāba	سودابه
sudoova		
simin	simin	سیمین
šaker	šaker	شکر
šakerboonu	šakerbānu	شکر بانو

لهجه یزد	لهجه کرمان	فارسی
širin	širin	شیرین
širinboonu	širinbānu	شیرین بانو
parxonda	farxonda	فرخنده
perengis	perengis	فرنگیس
		فیروزه
katoyun	katāyun	کتایون
katin	katin	
katun		
kešvar	kešvar	کشور
kaadoxt	kaadoxt	کهدخت
kahin	kahin	کهن
kahinboonu	kahinbānu	کهن بانو
keyundox	keyāndox	کیاندخت
gölboonu	golbānu	گل بانو
golčir	golčehr	گلچهر
golrox	golrox	گلرخ
gawhar	gooar	گوهر
laal	laal	لعل
moorox	mārox	ماهرخ
maxmal	maxmal	مخمل
morvori	morvāri	مروارید
manija	manija	منیژه
mooxorsid	māhxorsid	مه خورشید
maadoxt	maadoxt	مهدخت
meerengiz	meerangiz	مهرانگیز
meerboonu	meerbānu	مهر بانو
musti	māsti	مہستی
mahin	mahin	مہین
mahinboonu	mahinbānu	مہین بانو
nabot	nabāt	نیات
homyun	homāyun	همایون

چند بیتمی بلهجه زرنشتیان گرهان

rāstoš ve vāje natunime vine . راستش وواجه نتونیمه وینه .
 راستش را گویم نمیتوانم دید .
 keyrow vexoren me unige veyne . خیر وخورن مه او نیگه وینه .
 باده بخورند من بنشینم ، بنگرم .

☆☆☆

om vāt ke etāye sar ki ra depnāre . ام وات که اتایه سر کیره ده پنا ره .
 گفتم که می آیم سر کوچه راه ترا میگیرم .

ošvāt ke saba sar kiča por merc . اشوات که سبه ، سر کی چه پر مروشی پنا ره .
 šī pnārta . گفت که سگ سر کوچه بسیار مرا گرفته است .

om vāt ke dotug busi āte . ام وات که دتوگ بوسی آته بوس آته بوس .
 busi āte , bus . گفتم که دخترک بوسی بده بوسی بده ، بوسی .

ošvāt ke vešo poro , vešo . اشوات کهه و شو پرو و شو آخو بشیمون و پته تو .
 āxšo pešimuno petetto . گفت که برو پسرک برو متأسف و پشیمان و توبه کار میشوی .

novc xodāyā če kerem , mo dotugro . نوه خدایا چه کرم مود توگ رو کو برم .
 ko berem . اکنون خدایا چه کنم ، این دخترک را کجا برم .

mo dotug xofta o nālešt akera . مود توگ خفته و نالشت اکره .
 این دخترک خفته و ناله میکند .

yāde nāli , yāde qāli yāde balešt . یادنالی ، یادقالی ، یادبالشت اکره .
 akera . یادبستر ، یادقالی ، یادبالش میکند .

زیارتگاهها و اماکن متبرکه زرتشتیان یزد و کرمان

بو نوپرس - Boonu-Pors

زیارتگاهی است در جنوب عقدا و معروف است که دختر یزد گرد هنگامی که از فارس فرار کرد چند نفری او را مورد تعقیب قرار دادند در نزدیکی عقدا باو نزدیک شدند دختر یزد گرد که بسیار برآشفته و نگران بود از خدا خواست تا کوه او را بدامن خود پنهان کند کوه دهان باز کرد و او بدانجا فرورفت ولی سر مقنعه او بیرون ماند. یکی از مسافری که شب را در عقدا مانده بود، دختر را در خواب دید و دختر از او خواست که محلی بز سر مزار او بسازد. مسافر سحر گاهان برفت و مزار او را از انتهای مقنعه که بیرون مانده بود بیافت و بنائی در آنجا ساخت که تا امروز باقی است. سابقاً چنین مرسوم بود که در این محل زرتشتیان گاو قربانی میکردند یکی از پیشوایان دینی باین عمل ایراد کرد و فعلاً نذوراتی بآنجا میبرند و قسمت میکنند.

پیری بلسگر - Piri Blasger

زیارتگاهی است در حسن آباد مریم آباد که بعضی آنرا بنام « بلاش گرد Balāšgard » نیز میخوانند.

پیری سوز - Piri-Savz

زیارتگاهی است در هشت فرسنگی شمال شرقی یزد که مسلمین پیری « چک چکو - Piri čakčaku » خوانند. معروف است که در اینجامزار حیات بانواست و از انظار مخفی بوده است. شبانی در حوالی این محل مشغول چراندن گوسفندان خود بود، ناگهان گوسفندان رم میکنند و فراری میشوند. شبان دست بدر گاه خداوند بلند کرد و راه چاره از او طلبید در حین جستجو تشنه و خسته بکوهی رسید که آب از آن چکه چکه

فرومی ریخت. آبی نوشید و استراحتی کرد در عالم خواب مزار پیر سبز باو خواب نماشد .
از خواب برخاست گوسفندان را جمع کرد و بشهر برد بعداً مزار فعلی را ساختند
تا حاجتمندان حاجت بدانجا برند و مقصود خود بیابند .

☆☆☆

پیری چلچرو - Piri čelčero

زیارتگاهی است در قاسم آباد یزد . در این مزار چهلچراغی سفالین است و
زائرین روغن در آن میریزند و روشن میکنند و چون این محل متصل با تشکده است
است آتش خیراتی «دوشی خیروتی- voši xeyroti» نیز در اینجامپز ندو بسته‌مندان میدهدند.

☆☆☆

پیری خجی خدر - Piri xoji xedr

از زیارتگاههای یزد است که هم زرتشتیان وهم مسلمانان بآن معتقدند.

☆☆☆

پیری شو و رهرم ایزد - Piri šow vrahromized

زیارتگاهی است در خرّمشاه یزد .

☆☆☆

پیری کوشک - Piri kušk

زیارتگاهی است در بانصدمتری شهر یزد بین شهر و مریم آباد که آثار قلعه و قصر
قدیمی آن هنوز موجود است و گاهی آثار قدیمی نیز در این محل یافت میشود . این
محل را «کوشکی سوز Kuški savz» نیز میخوانند .

☆☆☆

پیری مهریزد - Piri mehrized

زیارتگاهی است بین شهر یزد و آبشاهی .

☆☆☆

پیری هریشت - Piri Hrišt

زیارتگاهی است در سه فرسنگی شمال شرقی شریف آباد اردکان یزد . بعضی
معتقدند که محل غایب شدن یکی از کنیزکان بانوی یزد گرد است . و بعضی میگویند
کنیز دختر یزد گرد است که هنگام حمله عرب فراری شدو در این محل گفت ای کوه
مرا فرو گیر و کوه دهان باز کرد و او را در خود جای داد . مدت ها گذشت مردی پسر
خود را با خری که بصحرابرده بود گم کرد و مدت سه روز دنبال او میگشت . بالاخره

پسرش را در حوالی این محل بیافت. از او پرسید که با برف و سرما چه کردی؟ گفت من ابدأ برف و سرمائی ندیدم در اینجا زنی مرا در کنف حمایت خود نگاهداری میکرد و الحال که تو آمدی در فلان نقطه پنهان شد. باید که بیاد او بنامی در اینجا بر پای کنی. پدر هم گفتار پسر را پذیرفت و ساختمانی در آنجا ساخت که هنوز با برجای است.



ستی پیر - Seti Pir

زیارتگاهی است نزدیک مریم آباد در حومه یزد. معروف است که مردی زرتشتی از یزد بطوس بزیارت حضرت رضا علیه السلام رفت. در آنجا او را با تهم گبر بودن گرفتند و بزندان انداختند. شب را در زندان بدر گاه خداوند نالید و بعد از اظهار عجز بخواب رفت پیری در عالم خواب با او ظاهر شد و گفت ترا از زندان خلاص خواهم کرد باین شرط که بمحض رسیدن به یزد در محلی که شب قبل در آنجا خوابیدی بنائی بسازی که مزار من است. مرد از خواب برخاست دید در محل فعلی ستی پیر است. نشانی در آنجا گذاشت و نزد علمای دین اسلام رفت و از ایشان کسب اجازه کرد و در این محل ساختمانی که هنوز بجای است ساخت. بنای فعلی ستی پیر قلعه ای است بسیار قدیمی که آثار چهار برج آن هنوز باقی است در روز اشداد و بهمن ماه که روز حج این محل است زرتشتیان باین محل میروند و اشخاصی که اسباب بازی کودکان میسازند از هر نقطه متاع خویش باینجا می آورند و میفروشند.



شوزدی فوضل - šozdi fozel

شاهزاده فاضل از زیارتگاههای یزد است. زرتشتیان آنرا مدفن یکی از شاهزادگان ساسانی میدانند و بعضی معتقدند که پسر یزدگرد است. مسلمانان نیز زیارت این محل میروند و مرسوم است که هنگام زیارت این محل مرغی سر میبرند.



نرستونه - Norestuna

پیر نارستانه زیارتگاهی است در چهار فرسنگی مشرق یزد. معروف است که مردی شکارچی که تنها راه کسب معاش او شکار کردن حیوانات و فروختن آنها بود در حوالی زیارتگاه نرستونه بشکار کردن مشغول بود به آهوئی برخورد کرد که گاهی خود را نشان میداد و زمانی پنهان میکرد تا بالاخره در محل فعلی نرستونه

غیب شد. شکارچی که بسیار خسته و تشنه بود بدینجا آمد، محلی دید با آب فراوان و علفهای شاداب و خرم، آبی خورد و بخواب رفت در عالم خواب با و خبر رسید که من پسر شاهنشاه یزد گرد هستم اگر کسی در این محل بنائی سازد و مردم بدینجا بیایند من دردهای مستمندان را دوا خواهم کرد. بالاخره شکارچی از خواب بیدار شد و خبر بشهر برد و در اینجا بنائی ساختند که تا امروز باقی است.



نورکی - Noraki

زربانو که از شاهزادگان یزد بود عروس پادشاه پارس شده بود بعد از حمله اعراب از آنجا میگریزد تا به یزد بیاید، در راه شنید که در یزد هم حاکم عرب را کشته اند و اوضاع شهر آشفته و درهم است. بکوهی که در زنجیر بود گفت تا او را پناهی دهد کوه حرف او را نشنید و روانه صحرا شد و هنوز مردم برای اظهار تنفراز این کوه بدان سنگ میزنند. بالاخره از آنجا براه افتاد در راه بمردی رسید که خری داشت، از آن مرد خواست تا او را سوار کند و شهر برساند، آن مرد اظهار کرد: چون خرمن بار دارد چنین کاری را نمیکنم. خسته و فرسوده بکوه کیکون رسید از کوه سرازیر شد و در کوه نارکی غیب شد. از محل غیبت او چشمه ای جاری شد، مردی که در راه شب کرده بود کنار این چشمه بخواب رفت، در خواب زربانو را دید که با او امر میکند در اینجا بنائی بسازد و زیارتگاهی برپا کند. آن مرد عمارتی بساخت و این محل تا امروز زیارتگاه است.



شاور - šāvīr

زیارتگاهی است در طوس خراسان که ایرانیان و تورانیان هر دو زیارت آنجا میروند.



آب مراد

زیارتگاهی است در چهارفرسنگی مغرب کرمان که در آنجا چشمه های متعدد آب معدنی با حوضهای متعدد وجود دارد. زرتشتیان و مسلمین باین محل معتقدند و در این آبها آبتنی میکنند.

ساختمانهای زیادی هم در این محل بوسیله افراد زرتشتی بنا شده . این محل بنام انجمن زرتشتیان کرمان ثبت رسیده است . معروف است که در این محل مزار بی بی مراد یکی از درباریان شاه یزدگرد بوده است و بعضی معتقدند که خواهر شاه هرات در اینجا بخاک سپرده شده است .



بابو کمال - Bābu Kamāl

زیارتگاهی است در نه کیلومتری در دامنه کوهستان شمال شرقی شهر کرمان، دارای درخت چناری بسیار کهن و درختان دیگر و دو سرو کوهی (آورس)، یک آسیاب و چند در ساختمان که بدست زرتشتیان بنا شده است . زرتشتیان و مسلمین بزیارت این محل میروند و هر سال هم در روز اومزد و دیماه زرتشتیان خیراتی بنام خیرات شاه عباسی در این محل میدهند . چنین معروف است که هنگام پادشاهی شاه عباس صفوی حاکم شهر کرمان عده ای از زرتشتیان را در یکی از ساخته مانهای اطراف شهر به بیگاری گماشته بود سرکار این زرتشتیان سیدی متعصب بود و زبردستان خود را بسیار آزار و شکنجه میکرد تا روزی بایکی از زرتشتیان زورمند کارشان بکش مکش کشید زرتشتی ضربه ای بر او وارد آورد و آن سید بمرد . قصه بمفتی شهر بردند و فتوی خواستند مفتی گفت دست را تا آرنج درشیره کنند و داخل ارزن فرو برند . بتعداد ارزنی که بردست چسبید از افراد زرتشتی بکشند . باو گفتند: شماره زردشتیان کرمان باین اندازه نرسد . او هم دستور داد تا هر اندازه زردشتی در کرمان و اطراف است روز معینی در محل فعلی بابو کمال جمع کنند تا بقتل رسانند . یکی دوروز بموعدمقرر مانده شاه عباس در اصفهان بخواب می بیند که نیمی از کرمان در آتش است . عنان اختیار از کفش می رود و بطرف کرمان براه می افتد بالاخره بموقع بکرمان میرسد و از این خون ریزی و بیداد گری جلو گیری میکنند و حاکم ومفتی را از کار برکنار میکند . تا امروز زرتشتیان نام شاه عباس را به نیکی یاد میکنند وخیرات سالیانه بابو کمال از این جهت بنام اوست .

پیر سبز - Pire sabz

زیارتگاهی است در شمال شهر کرمان وصل بکبرمجله ، معروف است که در

حمله افغانه باین قسمت از ایران و قتل و غارت گبرمحلّه همان شبی که در محل شاه و وره رام ایزد بیرق سبزی از میان لشکریان افغانی بیرون آمد در این محل نیز بیرق سبزی آشکار شد و باعث فرار و شکست افغانه گردید از اینجهت این محل معروف به پیرسبزی پوشان شد .



چشمه شیردوش - *česme sirduš*

زیارتگاهی است در کوهستان مشرق کرمان که تا محلّه «زریسف» *zerisf* در حدود چهار کیلومتر فاصله دارد . زرتشتیان و مسلمین این محل را با چشم احترام مینگرند .



شاه ادرایزد - *šāh ādorized*

از اماکن متبرکه است که در خرابه های گبرمحلّه خارج شهر کرمان دیده میشود و بیشتر زرتشتیان بزیرات آن میروند .



شاه اشتاد ایزد - *šāh āstād ized*

زیارتگاهی است مخصوص زرتشتیان در خرابه های گبر محلّه خارج شهر کرمان .



شاه مهرایزد - *šāh mehrized*

زیارتگاهی است در شمال شهر کرمان نیم کیلو متری شمال گبرمحلّه . این محل را باغچه بوداق آباد هم میخوانند . جشن فرخنده سده و آتش افروزی این جشن در این محل برپا میشود . این محل دارای باغی است که با گاو گرد مشروب میشود، دودستگاه ساختمان باحوض نسبتاً بزرگی در آن موجود است که زیارتگاه اغلب زرتشتیان و عده ای از مسلمین میباشد . در اینجا زردشتیان اغلب خیرات و مبرات میکنند . تصدی این محل با انجمن زردشتیان کرمان است .



شاه ورهرام ایزد - sãh varahrãmized

زیارتگاهی است بیرون دروازه ناصریه و متصل به خیابان ناصریه، این محل در قدیم معروف به پیرسنگی بوده است و در کوچکی از سنگ هم داشت، گذشته از زرتشتیان مسلمین نیز باین محل معتقدند و با خلوص نیت حاجات خود را از این محل میخواهند و حاجات ایشان نیز بر آورده میشود. چنین مشهور است که هنگام هجوم افغانه دامنه قتل و غارت ایشان در گبر محله تا اینجا رسیده بود و شب را در کنار خندقی که نزدیک شاه ورهرام ایزد بود استراحت کرد تا فردای آنروز این حدود را غارت کنند. شبانه بیرق سبزی در این محل ظاهر گشت و در قلب سپاه آنان افراشته و برپا شد. افغانان بگمان اینکه دشمن بایشان حمله ور شد در تاریکی شب بکشتن یکدیگر پرداختند و پای بفرار گذاشتند. علت دیگری که باعث شده این محل را اعزاز و احترام کنند اینست که محمد اسمعیل خان حاکم کرمان جد سردار نصرت اسفندیاری مصمم بود که مسیر دروازه ناصریه را از وسط شاه ورهرام ایزد بگذراند، هر چه زرتشتیان عجز و التماس کردند تا او را از این تصمیم منصرف سازند مؤثر واقع نشد. شبانه پیرمردی سفید پوش و نورانی از چاهی که در این محل است ظاهر شد و با تشدد باو خطاب کرد و گفت: «تو میخواهی خانه مرا خراب کنی، خانهات را خراب و افراد آنرا پریشان خواهم کرد، فردای آنروز محمد اسمعیل خان از تصمیم خود دست برداشت و دستور داد روی آن چاه صفا ای بسازند. یکی از زرتشتیان این عمل را با مر او انجام داد و این صفا تا امروز هست. امور این محل را انجمن زردشتیان کرمان اداره میکنند و مسلمین این محل را «پیرمر ترضی علی گبران» میخواهند.



شاه وهمن امشاسپند - sãhvahmen amšãspand

از اماکن متبرکه خرابه های گبر محله است که در شمال شهر کرمان قرار دارد.



شاه هرات - *šāhe harāt*

زیارتگاهی است در هفت فرسنگی شمال شرقی شهر کرمان در منطقه گوهستانی بسیار آباد و زیبا. بطوریکه نقل شده است شاه هرات یکی از حکام شاه یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بود که هنگام تاخت و تاز تا زبان فرار کرد و چون او را تعقیب میکردند در این محل از نظرها غایب شده است و محل زیارت او که پیاپی شاه معروف است نزدیک چشمه است.



شیخ علی بابا - *ševx ali bābā*

شیخ علی بابا یا «سگچ» *segoč* دیهی است در نه کیلومتری جنوب شرقی ماهان و تفرجگاه زرتشتیان و مسلمین است. زرتشتیان ساختمانهائی برای عموم در اینجا ساخته اند. مسجدی هم در اینجا هست.



شیخ وشاه - *šeyx o šāh*

زیارتگاهی است در محل سرسییل در جنوب شهر کرمان.



کوه بریده - *Kuh Borida*

زیارتگاهی است در مشرق شهر کرمان در محل «زریسف» *zerisf* که مسلمین و زرتشتیان هر دو بآن معتقدند.



کوه تندرستون - *Kuhe Tanderestun*

زیارتگاهی است در داخل شهر کرمان که زرتشتیان بآن اعتقاد بسزائی دارند.



گبر محله

خرابه‌های گبر محله، امروز خارج دوازه گبری تا مسافتی قریب دو کیلومتر

بطرف شمال شهر کرمان ادامه دارد. معروف است که در زمان صفویه این محله خارج شهر بوده است و زرتشتیان در آنجا سکونت داشته‌اند. عده‌ای از سربازان و سرداران دلیر نادرشاه نیز از ساکنین زرتشتی این محله بوده‌اند از طایفه یوزباشی زرتشتی که هنوز بازماندگان آنان نیز باین نام خوانده می‌شوند سرداران دلاوری برخاسته و در لشکر نادرشاه خدمت کرده‌اند. معروف است که هنگام حمله نادرشاه بافغانستان، سرداران و سربازان زرتشتی عده‌ای از بزرگان افغانی را بگروگان بگبر محله کرمان آورده بودند. افغانان که در انتظار فرصت بوده‌اند بقولی هنگام جشن، پنجه‌وه (پنج‌روز بنور و زمانه) که عموم زرتشتیان برای انجام مراسم دینی و زیارت دخمه (دادگاه)، در یک فرسخی شمال گبر محله جمع بودند افغانه بر سر آنان ریخته‌اند. و بروایتی در اواسط بهار که زرتشتیان برای کشتن خرفستران از محل خود خارج شده‌اند افغانان بر آنان دست یافته‌اند و بغارت گبر محله که فقط پسران و کودکان در آنجا بودند پرداختند و بعداً زن و مرد زرتشتی را از دم تیغ گذراندند و عده کمی توانسته‌اند از چاه‌های قنات شهر استفاده کنند و خود را بداخل شهر برسانند و باشرایطی که داروغه وقت با ایشان کرد در شهر کرمان ساکن گردند. امروز در دخمه‌ای که در شمال گبر محله در دو کیلو متری روی تپه‌ای واقع است و «ساردین sardin» خوانده می‌شود بعد از مختصر خاکبرداری کفش و کمر و پارچه‌های پوسیده بمقدار زیادی بدست می‌آید. مردم را عقیده بر اینست که بعد از کشتار دسته جمعی زرتشتیان، ایشانرا در اینجا بخاک سپرده‌اند.



محله‌های همگانی زرتشتیان کرمان

۱- پذیرشگاه یا مسافر خانه زرتشتیان که جنب شاه وهرام ایزد و وصل بخیبان ناصریه است. در اینجا چند ساختمان قدیمی است. محل «گاری روان gariye ravān» که درشکه نعل کش زرتشتیان بود در اینجاست. تا چند سال پیش جسد مردگان را با این گاری بدادگاه «دخمه» حمل می‌کردند، ولیکن امروز با

اتومبیل حمل میکنند. و خدا داد مهرابی یکی از زرتشتیان پاك نهاد که فعلا مقیم لندن هستند در این محل ساختمان جدیدی میسازند.

۲- پرسش parseš که زاد و مرگ هم خوانده میشود، ساختمان و محوطه نسبته وسیعی است در یک کیلومتری شمال شهر کرمان که جسد مردگان را برای شست و شو و دعا و سایر مراسم مذهبی با آنجا برند، تشییع کنندگان نیز تا این محل میروند. مستحفظ این محل را «پرسش بون parseš bun» خوانند. اداره امور این محل با انجمن زرتشتیان کرمان است.

۳- دادگاه یا دخمه که دمه dema نیز میخوانند در نه کیلومتری شمال شهر کرمان واقع است و شامل دو قسمت میباشد دادگاه جدید توسط مانکچی لیچی هاتریا برپا شده است. و این دودادگاه نزدیک یکدیگرند.

۴- آرامگاه زرتشتیان شامل باغ بسیار وسیعی با دودستگاه ساختمان است که دهش شادروان سروش سروشیان و شادروان فریدون سروشیان است این آرامگاه در دوازده کیلومتری شمال شرقی شهر کرمان است.

۵- آرامگاه دیگری است در سه کیلومتری شمال گبر محله در اراضی فتح آباد حومه که محوطه نسبته کوچکی است و با گاو گرد مشروب میشود و از دهش رستم سهرابی است که بیاد پسر ناکامش سهراب سهرابی با آرامگاه اختصاص داده است.



آتشکده های کرمان

۱- آتشکده محله شهر که در سال ۱۲۲۸ یزدگردی از دهش پارسیان هندوستان بوسيله شادروان مانکچی لیچی هوشنگ هاتریا بنا شده است. قبل از سال ۱۲۲۸ یزدگردی آتش ورهرام در این محل بوده است.

۲- آتشکده محله دولتخانه که از دهش شادروان پولاد اسفندیاریزدی مقیم بمبئی در سال ۱۲۲۰ یزدگردی بنا شده است و تا امروز پرستشگاه زرتشتیان میباشد

و مخارج آن از اعانه و کمک افراد جماعت زرتشتی تهیه میشود .

۳- آتشکده بیرون واقع در کوچه دبیرستان ایرانشهر است . نصف باغ و ساختمان این آتشکده از شادروان دینیار موبد رستم مرزبان کرمانی است که شادروان سروشیار موبد جهانگیر از سوی دو خواهران دینیار موبد رستم بنام شیرین و سرور موبد رستم زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است . در تاریخ سروش ایزد مهر ماه ۱۲۹۳ یزد گردی بکوشش دکتر منوچهر دادی از پارسیان هند گشایش یافته است . نصف دیگر باغ و ساختمان از پول جمشید خدا رحم نصر آبادی مقیم بمبئی خریداری شده و برای پذیرشگاه مسافر خانه اختصاص داده شده است . در سال ۱۳۱۴ خورشیدی دو دختر شادروان سروشیار موبد جهانگیر که فرنگیس و فیروزه خوانده میشوند بیاد پدر و مادرشان (سروشیار موبد جهانگیر و شیرین موبد رستم) ساختمان جدید و آبرومندی بنیاد گذاشته اند و با افراد همگروه تقدیم داشته اند و فعلا انجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجاست .

آئین ازدواج زرتشتیان

هنگامی که بیازمانده کتب دینی و اوستا مراجعه کنیم به پنج نوع ازدواج که موافق آداب و سنت دینی زرتشتیان است برمیخوریم بشرح زیر:

- ۱- پادشا زن - *pādeša zān*
- ۲- چکرزن - *čakar zan*
- ۳- ایوک زن - *ayuk zan*
- ۴- سترزن - *satar zan*
- ۵- خودسرزن - *xodsar zan*

نخست پادشاه زن - دختری که با رضایت خود و والدینش بازواج مردی در می آمد « پادشاه زن » نامیده میشد و مرد حق نداشت بدون رضایت این زن ، زن دیگری برگزیند مگر موارد اتفاقی زیرپیش آید .

دوم چکرزن (= چا کرزن) - اختیار چنین زنی در دو صورت امکان پذیر بوده است :

الف : اگر پادشاه زن بعلتی نازاد باشد ، یادراثر بیماری بانجام کارهای خانه قادر نباشد و مورد اعتراض و عدم تمایل شوهر قرار گیرد ، شوهرش حق دارد باموافقت او که زن اصلی و کدبانو است ، زنی دیگر برگزیند . در این مورد زن دوم در اختیار کدبانو است ، یعنی اداره امور خانه در اختیار کدبانوست و زن دوم در حکم چا کر است و از این نظر «چکرزن» خوانده میشود .

ب - اگر زنی شوهرش فوت شود و او را بشوهری دیگر دهند . این زن بیچاگری شوهر اول بخانه شوهر دوم میرود .

سوم ایوک زن - در موردی که پدری فرزند ذکور نداشته باشد و بیم آن باشد که نام خانوادگی پدر از میان برود. پدر دختر خود را بنام خویش بشوهری میداده است، یعنی شوهر نام پدر دختر را بخود میگردانده و پس از زادن فرزند نام خانوادگی پدر دختر که بشوهر داده شده بود به نخستین فرزند ذکور داده میشده است. این یکی از مواردی است که ناآشنایان بامور دینی زرتشت گمان میکردند پدری دختر خود را بزنی گرفته است. (۱)

چهارم ستر زن - اگر مردی در سن بلوغ و قبل از انتخاب همسر در میگذشت، بر والدین و خویشاوندان اول لازم و واجب بود که برای آسایش روان آن مرحوم دختری بنام وی بشوهر دهند. در این مورد دو امر ممکن بود پیش آید:

نخست آنکه این جوان را خواهرانی باشد، در این صورت یکی از خواهران او را بنام او بشوهر میدادند و نخستین پسری که از این ازدواج بوجود می آمد نام برادر در گذشته را بخود میگرفت و بهره ارث از خواسته در گذشته باو میرسید (۲). این نوع دیگری از ازدواج زرتشتیان است که اگر کسی بدقایق دستورات دینی ایشان اطلاعی نداشته باشد خواهد گفت خواهری برادر خود را بازواج در آورده است.

مرحله دوم در صورتی است که این جوان ناکام خواهری نداشته باشد در این صورت زنی دیگر برای همسری روان او بنام او بشوهر میدادند و نخستین فرزند ذکور این زن نام شخص در گذشته را بخود میگرفت و از لحاظ ارث هم مشمول حکم بالا میشد.

پنجم خود ستر زن - اگر دختری بدون موافقت والدین خود شوهری برای

۱- این معنی در جواب بررسی که اینجانب از دستوران فعلی زرتشتیان کرمان نموده ام صریحاً شرح داده شده است. در مجموعه روایات داراب هر مرد نیز بچند وجه بدان اشاره شده است. در کتاب پهلوی بندهش این مطلب نیز ذکر شده است.

۲- روایات داراب هر مزدیاریار صفحه ۴۲۶ جلد دوم چاپ بمبئی ۱۹۲۲ - صفحه ۳۹

صدر بندهش چاپ بمبئی.